

# تصوّف و انسان

(سیر در جهانی که با چشم قلب خود دیده میتوانیم)

(اشراق - راهی به سوی حقیقت)

مؤلف: اکادمیسین سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی

مترجم از اوزبیک: الحاج عبدالغفور دستیار

مزار شریف: ۱۴۰۴ هـ. شمسی

# تصوّف و انسان

(سیر در جهانی که با چشم قلب خود دیده میتوانیم)  
(اشراق - راهی به سوی حقیقت)

مؤلف: اکادمیسین سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی

مترجم از اوزبیک: الحاج عبدالغفور دستیار

مزار شریف: ۱۴۰۴ هـ شمس



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مشخصات کتاب:

نام کتاب: تصوّف و انسان.

مولف: اکادمیسین سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی.

مترجم از اوزبیکى: الحاج عبدالغفور دستيار.

ویراستار: برهان‌الدین نامق.

چاپ اول: با حروف کريل، سال ۲۰۰۱، تاشکينت، مطبعة «عدالت».

چاپ دوم: با حروف عربى، به اهتمام الحاج عبدالغفور دستيار، سال ۲۰۱۲، کابل، انتشارات

سعید، ناشر: بنياد غُضنفر.

چاپ سوم: با ترجمه سید عارف احمد اوغلو به زبان تورکى، نشریات پالت، قونیه، تورکيه، سال

۲۰۲۲.

چاپ چهارم: به زبان فارسى، مزار شريف، مطبعة «اميد»، سال ۱۴۰۴هـ ش.

ناشر: اتحادیه مردم ولایت سرپل مقیم شهر جدّه عربستان سعودی.

دیزاینر و صفحه آرا: شريف الله صاعد.

نوبت چاپ: چهارم.

محل چاپ: مطبعة امید، مزار شريف.

سال چاپ: ۱۴۰۴هـ شمسی.

تیراژ: ۲۰۰ جلد.

## اهدا

این اثر ناچیز خود را به روان پاک مادر عزیزم بی بی حبیبه بنت مرحوم قاضی محمد اسماعیل که نخستین آموزگارم به زبان مادری بود و پدر مرحومم سید معصوم مخدوم اعظمی که شرایط ادامه تحصیل را فراهم ساخت، با کمال ارادت و اخلاص اهدا میکنم.



## فهرست

۱	تقریظ ها
۱	در باره کتاب «تصوّف و انسان»
۴	نگرشی بر قلب
۷	طریقت خدمت کردن به مردم است
۱۱	دانش «علم انسانی»
۵۰	سخن آغازین چاپ دوم
۵۵	علم تصوّف بخشی از تاریخ تفکر فلسفی شرق
۶۲	سخنی چند پیرامون ریشه های تعلیمات تصوّف و روش های اساسی آن
۶۳	مفاهیم عرفان و تصوّف
۶۸	اندیشه های عرفانی
۶۸	در هندوستان و یونان
۷۲	ریشه های اسلامی تصوّف
۷۴	روش های اساسی تعلیمات تصوّف
۷۵	ابن العربی و فلسفه
۷۵	«وحدة الوجود»
۸۴	طریقه کُبرویه
۸۶	طریقه قادریه
۸۹	طریقه سُهروردیه
۹۳	طریقه چشتیه
۱۰۵	طریقه یسویه
۱۱۳	طریقه نقشبندیه
۱۱۵	طریقه مجددیه
۱۲۵	فقیه و متصوّف ابوزید دبوسی
۱۲۸	در مورد حالات قلب انسان قبل
۱۲۸	از علم و بعد از آن
۱۳۳	آثار و دیدگاه های عرفانی نجم‌الدین کبرا
۱۳۷	معلومات اضافی در مورد «کبرویه»
۱۳۸	شاگردان نجم‌الدین کبرا

۱۴۰	مؤلفات نجم‌الدین کبرا
۱۴۲	(آنچه با چشمان قلب خود دیده ام)
۱۴۵	متن رسالهٔ نجم‌الدین کبرا
۱۵۰	در مورد فقیرانی که
۱۵۰	به راه تصوّف داخل شده اند
۱۵۱	در مورد دوست داشتن آفریدگار بنده گانش را
۱۵۱	خلوت نشینی فقیر و شرح آداب آن
۱۵۴	در مورد شناخت نفس و پیروان آن
۱۵۶	در مورد نصیحت دادن به فقیر
۱۵۶	و رهنمایی او
۱۵۸	بخش برتری فقر از چیز های دیگر
۱۵۹	در مورد دنیا و ماهیت آن
۱۶۰	در مورد راه خداوند متعال
۱۶۲	خواجه عبدالخالق غجدوانی،
۱۶۲	بنیانگذار طریقت نقشبندیه
۱۶۹	خواجه عبیدالله احرار،
۱۶۹	نظریه پرداز طریقت نقشبندیه
۱۷۵	مخدوم اعظم، رساله های او
۱۷۵	«شرح رباعیات»
۱۹۲	رسالهٔ بابریه
۱۹۷	بابا رحیم مشرب
۱۹۷	غوّاص دریای «وحدت»
۲۱۲	آرامگاه ابدی بابا رحیم مشرب
۲۱۲	در اشکمش
۲۱۵	نظری بر تصوّف شناسی علمی
۲۱۵	اوزبیکستان در زمان حاضر
۲۳۱	سیمای انسان کامل در عرفان و فلسفه
۲۴۷	بیوگرافی مختصر مؤلف کتاب
۲۵۲	فهرست برخی لغات و اصطلاحات تصوّفی





## تقریظ ها

پروفیسور عبدالرحیم منانوف\*

### در باره کتاب «تصوّف و انسان»

کتاب «تصوّف و انسان» تألیف سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی، به صفت مجموعه‌یی متشکل از یک رساله، ده مقاله جامع، ترجمه یک رساله و یک مقاله از زبان عربی، بر گردان یک رساله از زبان فارسی همراه با اختتامیه بوده، در یک نگاه اگر چه مجموعه از یک کار متفاوت و بدون تسلسل از همدیگر به نظر می‌رسد، اما در اصل این رساله به شیوه مناسب با نام آن یک اثر مونوگرافیک مکملی است که نمایانگر یگانه وسیله ارتباط از لحاظ موضوع و مضمون است.

در کشور ما طی سالهای اخیر در مورد تصوّف مقالات زیاد و رساله های جداگانه نگاشته شد و ترجمه گردید. کتاب ن. کاملوف بنام تصوّف منتشر شد. در حال حاضر اگر در مورد فلسفه، تاریخ، ادبیات و تصوّف ها کتاب نوشته شود هم نا کافی است. چونکه تصوّف در شرق دارای ابعاد خاص و گسترده دینی بوده و یکی از روش های فلسفی است.

عبدالحکیم شرعی جوزجانی در رساله خود پیرامون اساسات گسترده و بغرنج این روش، جایگاه انسان در تصوّف - مسایل واقعی را به حیث موضوع اساسی شامل این مجموعه نموده و به خاطر روشن شدن تمام مسایل ازین نقطه نظر تلاش نموده است.

«ریشه ها و روش های اساسی تعلیمات تصوّف» به حیث سر آغاز مجموعه، که نتیجه کار و کاوشهای سالیان متمادی مؤلف و مرور بر منابع عربی، فارسی، اوزبیکی و تورکی میباشد، در جریان آشنایی با ده ها اثر علمی منتشر شده در مورد تصوّف بوجود آمده است و بیانگر نظریات علمی او میباشد.

مسایل بسیار بغرنج، گسترده و مورد بحث تصوّف از جمله، مفاهیم «عرفان» و «تصوّف» و جهات مشترک و متفاوت و ریشه های اسلامی آنها، مفهوم «وحدة الوجود» در تصوّف با دیدگاه های مربوط به آن، سایر معما ها، مسایل حل نا شده بحث بر انگیز، در محراق توجه همین بخش قرار گرفته است. مؤلف درین جا در مورد جریانات عرفانی یونان باستان و هندوستان، وجوه مشابه آنها با تصوّف اسلامی، در مورد طریقت های کبرویه، قادریه، سهروردیه، چشتیه، مولویه، یسویه، نقشبندیه، مجددیه در تصوّف، جهت های خاص آنها، و در مورد عناصر و عمومیت آنها به طور مختصر اما منحصیث دانشمند ژرف نگر

نظریات خویش را ابراز میدارد. عموماً همین نخستین رسالهٔ مجموعه با دلچسپی و علاقمندی فراوان خوانده می‌شود. این رساله از نظر ما در آینده اگر به صفت یک اثر علمی عمیق و مناسب در مورد تصوف به خاطر استفادهٔ عامه طور جداگانه به نشر برسد، عین مدعا خواهد بود.

بخش «دیدگاه‌ها و آثار نجم‌الدین کبرای» کتاب نیز نشاندهندهٔ آنست که در نتیجهٔ بحث و فحص و بررسی دقیق منابع اساسی از طرف مؤلف، نوشته شده است. در مورد حضرت نجم‌الدین کبرای، زندگی و آثار او، در حال حاضر در کشور ما مقالات، رساله‌ها به چاپ رسیده است. لیکن سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی درین کتاب با ارائه توضیحات از طریق منابع و آثار معتبر در مورد طریقت کبرویه و چگونگی‌های خاص آن که در مقالات و کتابهای سایر دانشمندان یاد آوری نگردیده است تلاش نموده است. اندیشه و ملاحظات دانشمند به ارتباط نجم‌الدین کبرای، علاوه نمودن ترجمه رسالهٔ او به نام «آنچه با چشم قلب خود دیده‌ام»، وزن جداگانه را به تحقیقات بخشیده است. جا‌گزین شدن بُعد‌های مهم زنده‌گی و تعلیمات خواجه احرار ولی، ملاحظات در مورد دایره تأثیر تعلیمات این عارف درین مجموعهٔ ع. شرعی جوزجانی با علاقمندی خواننده میشود.

تحقیقات دانشمند در مورد رساله «بابریه» و رسالهٔ «شرح رباعیات» مخدوم اعظم کاسانی قابل دقت است. به خصوص ترجمهٔ اثر دوم، مواد با ارزشی برای تصوف‌شناسان به شمار میرود.

تحقیقات ع. جوزجانی در باره دیدگاه‌های تصوفی بابا رحیم مشرب شاعر مشهور اوزبیک، قابل دقت جداگانه است. هویدا است که در باره شاعر بابا رحیم مشرب و اشعار او، در حال حاضر تحقیقات و آثار مونیوگرافیک موجود است، اما نسبت اینکه اکثریت آنها در دوران شوروی نوشته شده در مورد دیدگاه‌های عرفانی شاعر که جایگاه اساسی را در ایجادیات شاعر احتوا می‌کند کارهای انجام شده که سزاوار دقت باشد نا کافی بوده و تحریف‌های زیادی هم در زمینه دیده می‌شود.

تحلیل‌های مربوط به فلسفهٔ «وحدة الوجود» که تفکر در مرد انسان در مرکزیت آن جا گرفته، با مقاله (مشرب غواص دریای وحدت) که به مفاهیم فلسفهٔ «وحدة الوجود» ارتباط دارد موضوع جدیدی است.

مجموعه با تقریظ مفصل و جدی مولف در بارهٔ کتاب «تصوف» نجم‌الدین کاملوف و مقالهٔ علمی تحت عنوان «سیمای انسان کامل در تصوف» پایان می‌یابد که با موضوع این

مجموعه یکسانی دارد. همینگونه ملاحظات مؤلف را در مورد محتوای «تصوّف و انسان» تکمیل میکند.

به طور خلاصه گفته می‌توانیم که کتاب «تصوّف و انسان» سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی دست آورد مهم در تصوّف شناسی اوزبیک به حساب می‌رود. بدون شک کتاب نه فقط از طرف دانشمندان، بلکه از طرف عموم کتاب خوانان نیز با استقبال زایدالوصف روبرو خواهد شد.

---

\* - عبدالرحیم منانوف: پروفیسور دکتور عبدالرحیم منانوف دانشمند شرق‌شناس و افغانستان شناس مشهور اوزبیکستان مؤلف بیش از ۶۰ اثر علمی میباشد. از جمله ۳ مونوگراف، ۶ مواد ممد آموزشی و بیشتر از ۵۰ مقاله علمی او به نشر رسیده است. مونوگراف او در باره روشانی‌ها، همینگونه آثار زیاد او در باره جریانات تصوّف در افغانستان انتشار یافته است. او به صفت مدیر بخش ادبیات افغانستان در دانشگاه دولتی تاشکینت، به حیث رئیس فاکولته ادبیات انستیتوت شرقشناسی و معاون این انستیتوت و بعداً تا سال ... به صفت رئیس انستیتوت دولتی شرقشناسی تاشکینت ایفای وظیفه نموده است.

کرامت ملا خواجه یوا\*

## نگرشی بر قلب

طولانی ترین راه برای انسان راهی است که به سوی قلب خویش آغاز نموده است. دانشمندان، شعرا و علمای دین رفتن از همین مسیر را به مثابه مضمون زنده‌گی خود قبول کرده و ماهیت عمر و زندگی را مربوط به شناخت قلب دانسته اند.

کتاب «تصوّف و انسان» که درین اواخر (سال ۲۰۰۱) از طریق انتشارات «عدالت» به چاپ رسیده مربوط به همین مسئله است. اگر بگوییم که مؤلف کتاب عبدالحکیم شرعی جوزجانی، به صفت یک دانشمند ادبیات شناس، شاعر و حقوقدان ضمن بررسی راه و روش و طرز زندگی ذوات بزرگوارى مانند خواجه احمد یسوی، خواجه بهاؤالدین نقشبند، شیخ نجم‌الدین کبرا، خواجه عبیدالله احرار، مخدوم اعظم، بابا رحیم مشرب و بابا طاهر عربان در عرصهٔ تعلیمات تصوّف و با ترجمه و شرح برخی از آثار آنان کتابخوان را می آموزد که چگونه می تواند به پهنای وسیع قلب خویش تسلط یابد، به خطا نرفته ایم.

در بخش نخست، مؤلف به مسایل عرفان و تصوّف و «ریشه ها و روش های اساسی تعلیمات تصوّف» تماس میگیرد. در مورد صوفی حقیقی و انسان عارف و جهات مشترک و متفاوت میان آن ها توجه می نماید. ضمن بررسی چگونگی پیدایش افکار عرفانی در هندوستان و یونان، پیدایش تعلیمات تصوّفا به مثابه نتیجهٔ تلاش انسان در جهت تکامل روحی او ارزیابی میکند.

دانشمند در مورد ریشه های اسلامی تصوّف بحث نموده چنین میگوید:

«در تعلیمات عرفانی تفکر اهمیت بزرگ کسب می نماید. «کسی که خود را شناخت، به شناخت آفرید گارش موفق می شود»، «بدون اندیشیدن در مورد محبوب حقیقی، تا آن گاهی که چیزهای دیگر از آیینۀ دل زدوده نشود، دیدن جمال او و واصل شدن به او نا ممکن است...»

دانشمند قبل از معرفی روش های اساسی تعلیمات اسلامی، به موضوع ابن‌العربی و فلسفهٔ «وحدة الوجود» به تفصیل تماس گرفته است. درین باره به این سوال که نظریهٔ «وحدة الوجود» چیست و در تاریخ فلسفه چه جایگاهی دارد و تعلیمات ابن‌العربی درین زمینه به کدام اساس ها استوار است، با استفاده از منابع مختلف از جمله آثار ابن‌العربی جواب ارائه نموده و نظریات خود را پیرامون این مسایل با استفاده از سخنان شعرای عارف چون

عبدالرحمن جامی، جلال‌الدین رومی، حافظ شیرازی توضیح و بیان نموده است. این اسلوب باز هم ارزش کتاب را بالا می‌برد.

از روش‌های اساسی در تعلیمات تصوّف، هریک از طریقت‌های کبرویه، قادریه، سهروردیه، چشتیه، یسویه، نقشبندیه، مولویه و مجددیه را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده، پیرامون اساس گذاران آنها، تاریخ‌پیدایش، راه‌های ترقی، جهات مشابه و تفاوت‌ها، اندیشه‌ها و افکار مهمی را بیان می‌کند، کلمات نا مانوس و اصطلاحات نا آشنا را توضیح می‌دهد. فهرست منابع و مآخذ را تذکر می‌دهد. این موضوع برای کتاب‌خوان امکانات جدید استفاده را بوجود می‌آورد.

ترجمه و توضیح رسالهٔ شیخ نجم‌الدین کبرا به نام «آنچه با چشم قلب خود دیده‌ام» اهمیت کتاب را بالا می‌برد. کتابخوان را دعوت می‌نماید تا برای پی‌بردن به ماهیت عمر و زنده‌گی به قلب خود نظر افکند. شیخ کبرا در حالی که با نگاه قلب سالکانه به جهان نگرسته است، در قطار سایر مسایل در باره ماهیت دنیا چنین گفته بود:

«دنیا جای اندیشیدن، منزل عبرت، سرای عشرت، بنای گذرگاه است. او کشتزار مؤمنان، بازار جویندگان، دکان سودای تلاش‌کنندگان، مرکوب اندیشمندان، پل رهروان سلوک، گذرگاه صادقان، کثافت‌خانهٔ عارفان، و وطن شیطان‌هاست... کسانیکه با او معامله می‌کنند فریب می‌خورند، هر که دل باخته‌اش شود گمراه می‌شود...»

در این کتاب معلومات در بارهٔ ذواتی که در تاریخ تصوّف جایگاه مهم داشته‌اند اما معرفی زنده‌گانی و فعالیت آنها تازه آغاز یافته است، چون خواجه احرار ولی و مخدوم اعظم سید احمد بن جلال‌الدین کاسانی دهبیدی که مناسبات صمیمی و دوستانه با برخی از شعرا، سلاطین، و دولتمردان وقت مانند عبیدالله خان بهادر (عبیدی) جانی بیک خان سلطان، ظهیرالدین محمد بابر، داشته است از اهمیت خاصی برخوردار است. به ویژه ترجمه رسالهٔ «شرح رباعیات» عبیدی او در ادبیات‌شناسی ما حادثه مهمی است. زیرا این اثر «شرح رباعیات» در عین حالیکه نمونه کامل ادبیات‌شناسی ما در گذشته بوده، دگرگونی‌های قلب سالک - عاشق را از نقطه نظر صوفیانه تلقین می‌کند.

دانشمند با ارائهٔ معلومات در بارهٔ «رساله بابریه» منسوب به قلم مخدوم اعظم، این اثر را افاده‌کننده اخلاص و صمیمیت، مهر و محبت بی‌شایبه بین ظهیرالدین محمد بابر و حضرت مخدوم اعظم می‌شمارد. معلوم است که بابر اثر «والدیه» خواجه عبیدالله احرار را به زبان تورکی به نظم ترجمه کرده بود. «رسالهٔ بابریه» جواباً به همین اثر نگاشته شده،

سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی خواننده را با مضمون و مندرجات این اثر دقیقاً آشنا می‌سازد.

هر کسی اگر دانشمند است یا خواننده عادی با خواندن مقالات «بابا رحیم مشرب غوّاص دریای وحدت» و هم «آرامگاه ابدی بابا رحیم مشرب در اشک‌مش» به موجودیت «مشرب خودش» اطمینان حاصل می‌کند. مؤلف برای ما اندیشه‌های معلوم و نامعلوم مشرب را عمیقاً می‌نماید. زنده‌گانی شاعر را با جهات مرتبط به افغانستان به توجه خواننده حواله می‌کند. از اشاره مؤلف به برخی وقایع مربوط به شهر مادری اش سرپل میتوان پی برد که او با تاریخ تصوّف نه فقط از طریق کتاب آشنایی داشته، بلکه در زندگی عملی هم با برخی از حلقه‌های تصوّف از نزدیک ارتباط داشته و شاهد زنده محافل ذکر جهر و خفیة آنها بوده است. او می‌گوید:

«من در ایام نوجوانی ام در شهر سرپل چند مرتبه در منزل سید غلام غوث آغا یکی از پیرهای منسوب به طریقت قادریه در شب‌های جمعه شاهد جهر ذکر بوده‌ام. مریدها به شکل دایروی نشسته، کمرشان را بسته، تحت نظارت یکی از خلیفه‌های پیر با گفتن یک تعداد کلمه‌های مقدس نظیر «انت الهادی، انت الحق — لاله‌الاهو» با آواز بلند آغاز می‌کردند...»

در مقاله تحت عنوان «بابا طاهر و ترانه‌های عرفانی او» ترجمه شدن تعدادی از رباعیات شاعر به وزن‌های عروضی و هجایی دلالت می‌کند که سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی دانشمند نکته‌دان، هم شاعر و مترجم ماهری است. نظریات ایشان نه تنها در مورد صوفی‌های گذشته در تاریخ و مؤرخین تصوّف، بلکه در مورد دانشمندان تصوّف شناس اروپا و اندیشه‌های آنها و نیز در مورد تصوّف شناسی اوزبیکی نیز قابل توجه است.

کتاب «تصوّف و انسان» عبدالحکیم شرعی جوزجانی در وهله اول برای خواننده در زمینه علم و عرفان معلومات سودمند زیاد می‌بخشد و همان طوریکه در بالا تذکر دادیم، در گشایش چشم قلب خواننده و پاکیزه داشتن آن کمک می‌کند و او را می‌آموزد که چگونه جهان را با چشم دل خود تماشا کند. بنگرد

کرامت ملا خواجه یوا

\* — کرامت ملا خواجه یوا: استاد دیپارتمنت ادبیات کلاسیک اوزبیکی دانشگاه دولتی تاشکینت بنام نظامی میباشد. این تقریظ او در ۲۲ نوامبر سال ۲۰۰۱ در هفته‌نامه «اوزبیکستان ادبیاتی و صنعتی» نشر شده است.

نعمت جباروف\*

## طریقت خدمت کردن به مردم است

کتاب «تصوّف و انسان» سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی از سوی انتشارات «عدالت» طبع گردید. قبل از ابراز نظر در مورد کتاب سخنی چند در مورد مؤلف کتاب: سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی زبان های عربی، فارسی، پشتو و تورکی را خوب میدانند. به زبانهای اوزبیک و فارسی می نویسد. شعر و مقاله هایش در مطبوعات کشور و ممالک خارجی انتشار می یابد.

در اوزبیکستان بیش تر از ۱۵۰ مقاله اش منتشر شده است. او مؤلف و مترجم بیش تر از بیست اثر علمی- ادبی است. از جمله، داستان «نویی» آی بیک، «داستان دو دل» ش. رشیدوف، همینگونه آثار مؤلفان عربی و اوزبیک را به زبان فارسی برگردان و به نشر رسانیده است.

او در سال ۱۹۹۷ تیزیس دکتورایش را تحت عنوان «جایگاه حقوق اسلام در ساختار نظام حقوقی افغانستان» دفاع نموده است.

سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی از جمله فعالین انجمن های علمی و عملی در سطح کشور و جهان است. اکنون او مدیر کافدرای حقوق اسلام در دانشگاه اسلامی تاشکند است.

او با احاطه کامل بر ادبیات ممتاز و با الهام از آن وطن، دوست داشتنی ما را در قالب شعر جذّاب توصیف نموده است.

نمونه‌یی از یک شعر وی در زیر:

بیر اولکه کیم کوپ مینگ ییل لیک تاریخی بار  
 آزاد وطن چیرایلی یورت، انه دیار  
 زمان منگه ییده بیر بی بهما الماس  
 ابدیت باغییده بیر اولکن چنبار  
 الهام آلر قدید توران دولتیدن  
 آلپ ایرتونگه - افراسیاب شوکتیدن  
 شهامتلی اولوسی اورنک آله دی  
 «شیراق» بیلن «سپیتته مین» همتیدن

در سال ۱۹۹۰ با مؤلف آشنا شدم بعد ها افتخار کار و فعالیت دوشاوش با وی نصیب من شد. تحقیقات علمی مشترک را که روی موضوعات معین انجام داده بودیم

منتشر شد. ادامه همین همکاری ها در عرصه تحریر و ترجمه منابع در ترکیب کتاب جایگاهش را کسب نموده است. از همین سبب بدون شک هر سطر او برای من سرور و شادمانی می بخشد.

کتاب با مقدمه دکتور علوم حقوق پروفیسور ا.خ. سعیدوف تحت عنوان «علم تصوّف بخشی از تاریخ تفکر فلسفی شرق» آغاز می یابد که یک اندازه در مورد شرح زنده گانی و فعالیت او روشنی انداخته شده است.

بعد از آن مولف وارد بخش «ریشه های تعلیمات اسلامی و روش های اساسی آن» می گردد که درین بخش مفاهیم «عرفان» و «تصوّف»، افکار عرفانی در هندوستان و یونان، جریان های اساسی تعلیمات تصوّف، فلسفه «وحدة الوجود» ابن العربی و طریقت های کبرویه، سهروردیه، چشتیه، مولویه، یسویه، نقشبندیه و مجددیه مختصراً به تحلیل گرفته شده است. این معلومات برای خواننده در مورد مفاهیم و طریقت های مشهور در تاریخ تصوّف امکانات تصور کردن را میدهد.

در پایان بخش مؤلف به این نتیجه منطقی میرسد که تصوّف با نخستین اندیشه های عرفانی بشر پیوند ناگسستنی دارد. لازم به تذکر است که این نتیجه گیری، امکان تقسیم تاریخ تصوّف به دو دوره هماهنگ است.

در بخش «دیدگاه ها و آثار نجم الدین کبرا» در مورد حیات، فعالیت و میراث متصوّف عالی مقام احمد بن عمر بن محمد خیوقی (۱۱۴۵/۵۴۰-۱۲۲۱/۶۱۸) متولد خیوه، که بعد از سیر و سفر به شهر های زیاد دیار عرب و عجم به مأمّن مادری اش مراجعت کرده و اساس طریقت کبرویه را گذاشته به تحلیل گرفته شده است. این موضوع مکمل مقاله مؤلف تحت عنوان «رمز موفقیت وطن پروری شیخ نجم الدین کبرا» که در سال ۱۹۹۵ در مجموعه «شیخ نجم الدین کبرا» انتشار یافته بود می باشد. به آوردن یک مثال اکتفا میکنیم.

۹ اثر نجم الدین کبرا در مجموعه نشان داده شده، در حالیکه در کتاب ۱۵ اثر قید گردیده است. به عباره دیگر مؤلف آثار «آداب المریدین»، «سکینه الصالحین» («وقار و آرامش صالحان»)، «وصول الی الله» («رسیدن به الله»)، «منهاج السّالکین» («چراغ سالکان»)، «اصطلاح الصوفیه» («اصطلاحات تصوّف»)، «آداب السلوک» («آداب سلوک») نجم الدین کبرا را برای اولین بار معرفی میکند...

در ختم این بخش ترجمه یکی از آثار نجم الدین کبرا آورده شده است. که این اثر به شماره ۲۹۵ گنجینه های خطی انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری

میشود. در هر حال، عین همین دستنویس در سال ۱۹۹۳ از طرف بنده برای مترجم تقدیم گردیده بود. مترجم او را «آنچه با چشمان قلبم دیده ام» نامیده است، که در آن موضوعاتی چون: فقیرهاییکه راه تصوّف را برگزیده اند، علایم دوست داشتن بنده گان از جانب الله، گوشه نشینی فقیر و آداب آن، شناسایی نفس و نشانه های آن، رهنمایی و نصیحت دادن به فقیر، برتر شمردن فقر از چیزهای دیگر، دنیا و ماهیت آن و راه خداوند بزرگ بیان شده است. فهرست لغات و اصطلاحات در ترجمه علاوه گردیده است. بخش اعظم مجموعه در توضیحات درمورد معرفی احوال، زنده گانی و میراث اولیا های عزیز طریقت نقشبندیه خواجه احرار و سید احمد بن جلال الدین کاسانی دهبیدی اختصاص یافته است. از جمله در مقاله تحت عنوان «خواجه احرار نظریه پرداز طریقه نقشبندیه» که شامل آثاری چون: «رشحات عین الحیات» («قطرات چشمه حیات»)، «سلسله الذهب» («زنجیر طلا») با آورردن نمونه های جالبی از رفتن خواجه به هرات، رسیدن او به پیر- مرشدی طریقه نقشبندیه، و اینکه صاحب آبرو مال و ملک شده حکایت میشود. پیدایش مناسبات دوستانه میان او، عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی، اخلاص صمیمی و محبت باطنی بابرشاه نسبت به حضرت اظهار میشود. بعد از این میراث هایی مانند «کلمات قدسیه»، «ملفوظات»، «فقرات احراریه»، و «والدیه» که از او باقی مانده، و در آن ها تعلیمات نقشبندیه که بسوی وحده الوجود سوق داده شده به طور جداگانه تأکید شده است. به خاطر اثبات این نظر مکتوبات مشهور احمد سرهندی و رساله «والدیه» ترجمه بابر آورده میشود.

در بخش اختصاص یافته کتاب برای سید احمد بن جلال الدین کاسانی دهبیدی ترجمه رساله «شرح رباعیات عبیدی» (برای بار نخست تحت عنوان «طالب صادق» در سال ۱۹۹۶ در جریده «ملی تیکله نیش» منتشر شده) و مضمون «رساله بابریه» جایجا شده است. اینکه این ترجمه در سال ۱۹۹۴ برای اولین بار به طور وسیع و گسترده بدسترس خواننده گان قرار گرفته سزاوار تحسین است. مناسبت پیدایش اخلاص و صمیمیت حضرت با ظهیرالدین محمد بابر و عبیدالله خان بهادر عبیدی در مقاله «رساله بابریه» توضیح گردیده است.

در بخش «غوّاص عمّان وحدت» زنده گی، میراث، به خصوص در مورد دردانه های نظمی او به زبان فارسی یکی از ستاره های درخشان ادبیات اوزبیک بابا رحیم مشرب (۱۶۵۳-۱۷۱۱م) تحلیل گردیده است. در دیوان ها مشرب در مورد موجودیت بعضی نا همواری ها در محتوا، وزن و قافیّه، منظومه های فارسی او نسبت به شعر های اوزبیکی او به نقل درست آن توسط مستسخان تأکید شده است. در کشور ما برای اولین بار بخش معین این

تحلیل علمی در باره دیدگاه فلسفی، عرفانی و مناسبت او با فلسفه وحدت اختصاص داده شده است. در ختم مقاله مؤلف در مورد موجودیت تربت بابا رحیم مشرب در اشکمش، قبر بابر شاه در کابل، آرامگاه ابدی علیشیر نوایی، گوهرشاد بیگم و سلطان حسین بایقرا در شهر هرات تذکر داده، و اینکه معنویت ایشان مردمان اوزبیکستان و افغانستان را با هم متحد ساخته و به پایداری آن منحصیث پل ارتباط اطمینان کامل دارد.

در بخش «بابا طاهر عریان و ترانه های عرفانی او» در مورد زنده گی و میراث بابا طاهر عریان که هم عصر ابو علی سینا است سخن رانده میشود. که در این قسمت بیشتر از ۱۶۰ ترانه یعنی رباعیات او موجود است. در مقاله در باره یادگیری ترانه های مذکور و آنچه در زمینه عملی شده یکایک ذکر شده و ۱۰ رباعی به وزن عروض و ۹ رباعی به وزن هجا توسط سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی ترجمه شده است.

تقریظ مؤلف در مورد کتاب «تصوّف» دکتور علوم ادبی پروفیسور نجم‌الدین کاملوف تحت عنوان «نظری به علم تصوّف اوزبیک در زمان حاضر» نامگذاری شده و در آن قسمتی از تحقیقات علمی انجام شده جهت ترقی علم تصوّف شناسی در اوزبیکستان اشاره شده و تا حدود امکان تحلیل گردیده است. و آنها از طریق مقایسه با کتاب «تصوّف» دست آورد های نجم‌الدین کاملوف نشان داده شده است.

همینگونه ضمن اشاره به کمبودی های کتاب پیشنهادات دقیق نیز در زمینه ارائه شده است. در خاتمه تلخیص مؤلف در مقاله «علم تصوّف قدرت معنوی» ارائه گردیده است. در سال های ۹۰ قرن گذشته تفهیم زیبایی های تصوّف مشکل به نظر میرسید.

چونکه تصوّف را به ترک دنیا، تمایل به زهد می پنداشتند. یکی از جهات قابل توجه کتاب اینست که، در این شعر اقتباس شده از «گلستان» شیخ سعدی بدون شک چون آفتاب درخشان ابر های آسمان تصوّف را نابود ساخته است:

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلّق نیست

نام کتاب متناسب به حجم آن است، در حقیقت در کتاب جایگاه انسان در جامعه، دوستی میان خلق ها، صلح و صفا میان ملیت ها، وسعت نظر در بین ادیان و احترام به مقام انسان ترنم شده است.

---

\* - نعمت جباروف تصوّف شناس نامدار، محقق، عضو علمی «مرکز تحقیقات علمی امام البخاری»، او در بسیاری از انجمن ها اشتراک نموده است. مقالات وی در باره تصوّف مخصوصاً زنده گی و تعلیمات متصوّقان تورکستان در مطبوعات کشور منتشر شده است. متن کامل تقریظ به شماره ماه اپریل ۲۰۰۱م در صفحات ۲۰۷ - ۲۱۰ مجله «درس های امام بخاری» نشر شده است.

اسقر محکم\*

## دانش «علم انسانی»

حل بنیادی و همه جانبه پرابلم های معنوی امروزی، افتخارات تاریخی، میراث های فرهنگی، نمونه های ادبیات ممتاز ما، به خصوص تحقیق و تدقیق یادگار های تصوّفی به اساس نوآوری های ترقیات علمی زمان و پذیرش اهداف استقلال ملی برای جوانان رول مهم بازی میکند. بدین ترتیب کتاب «تصوّف و انسان» (نشرات «عدالت» سال ۲۰۰۱) دانشمند تاریخ فرهنگ ما سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی تحقیقات مهم این راه است. درین کتاب ریشه های تاریخی تصوّف، جریان تشکل فلسفه در فرهنگ اسلامی شرق، روش های اساسی تصوّف، از جمله، فلسفه «وحدة الوجود» ابن العربی، در باره خصوصیت مکتب های طریقت های کبرویه، قادریه، سهروردیه، مولویه، چشتیه، یسویه، نقشبندیه، مجددیه معلومات همه جانبه ارائه گردیده است.

در بخش هایی چون: دیدگاه ها و آثار نجم الدین کبرا، «خواجه احرار نظریه پرداز طریقت نقشبندیه»، «شرح رباعیات مخدوم اعظم - سید احمد بن جلال الدین کاسانی دهبیدی»، رساله «بابریه»، «نظری به تصوّف اوزبیک در زمان حاضر» قواعد عمومی و خصوصی تصوّف، اهمیت تشکل آنها به صفت مکتب های فلسفی، پیدایش و ترویج طریقت های جدید در حدود تاریخی و جغرافی مردمان شرق، در باره اصول تربیه ظاهری، جسمانی، باطنی، روحی، سلوک و رویه پیر های طریقت معلومات مفید داده شده است.

ما همین اکنون به امکانات مطالعه رباعیات نجم الدین کبرا، شاعر متصوّف بزرگ، آنکه تأثیر جدی در جریانات تصوّف خراسان و ماوراءالنهر داشته است دست یافته ایم. مؤلف کتاب «تصوّف و انسان» رساله بابای وطن پرور اولیای ما «آنچه با چشم قلبم دیده ام» را برای اولین بار به زبان اوزبیکی برگردان نموده، و در کتاب جابجا کرده است. در رساله زنده گی ولی الله، دیدگاه ها، افکار مربوط به ایمان و عقیده، جهان بغرنج روح انسان، عاقبت دنیوی و اخروی نیکی و بدی به زبان شیوا بیان شده است.

مرشد می نگارد: «قسمتی از جهان را سیر نموده، امور دنیا را از امتحان گذرانیدم، با اعمال گوناگون مشغول شده با تعدادی از افراد ملاقات نمودم، کار های بزرگی را عملی نموده، تلخی و شیرینی همه چیز ها را چشیدم، کتاب ها را مطالعه نموده در خدمت دانشمندان بودم... بسیار چیز های عجیب را از نظر گذراننده دریافتم آنچه

زود گذر و رو به زوال است عمر انسان و دنیا بوده است» علامه بزرگ روز بهان وژان المصری، آنکه وجب و جب کشور های شرق میانه و دور را گشت و گذار نموده، امام ابو منصور حفده، شیخ بابا فرج، عمّار یاسر، اسماعیل علوم الهی و زنده گی را آموخت. اینکه عمر انسان همچون دریا شتابان است، بسیاری از حوادثی را که ما باقی و استوار فکر میکنیم رو به زوال بودن شان توجه را جلب می کند. عمر به حیث ثروت بزرگ دنیا برای انسان ها عطا شده، ما در باره اینکه عمر از لحظات آغاز تا سال ها ادامه دارد نمی اندیشیم. وقت جریان ابدی است، هیچ کسی نمیتواند باعث توقف و کندی حرکت آن گردد. فرزند انسان در دایره همین زمان فرصت معین دارد. لازم است تا این فرصت مؤقت را با انجام کار های نیکو صرف کنیم. زیرا: «خوبی هر دو جهان را به قناعت، و بدی آنرا به حرص یافتم. کسانیرا که وقت شان را با گمان های «کاشکی»، «باید» و «شاید» سپری نموده اند «صاحب عمر کوتاه یافتم» پیر ولی ها می گوید. کبرا می نویسد:

«در بین صفت هایی که تمام نیکی ها در آن جا دارد بهترین آن خُلق نیکو و پسندیده است و در بین صفت هاییکه بدی ها در آن جا گرفته بدترین آن حَسَد است.»

رساله مذکور ولی الله که برای اولین بار به قلم جوزجانی به زبان مادری ما برگردان شده مانند پند زنده گی و چشمه حکمت ها است. مرشد بزرگ می فرماید:

«من مرگ سرخ را به گدایی، حیات جاودان را به پنهان کردن حال و احوال خود، موفقیت را به سعی و کوشش، خواری را به تنبلی، بلا- مصیبت را به گفتار، وقار را به سکوت، یافتم.» درین اقتباس مختصر وقایع وصف شده با همدیگر ارتباط عضوی دارد. گدایی یکی از ضلالت های بزرگ دنیوی است. آنکه از سلامتی کامل برخوردار است، دارای هوش و حواس، آنکه قدر و قیمت انسانی را میداند، با صبر و متانت واصل شدن به حیات جاودانی، سعی و حرکت دایمی، به خاطر ایمن شدن از خواری وزاری هشیاری را حفظ نمودن، به کار بردن «زبان سرخ» که سبب «مرگ سرخ» میگردد، لازم است تا سکوت وقار و دانشمندی رادستورالعمل خود بسازیم.

«من غیر از کسی که از جانب الله تعالی از قید برده گی نجات یافته دیگران را آزاد ندیدم. خواری و حقارت را در خدمت مخلوق، عزت و شرافت را در خدمت جوینده یافتم... بهترین حساب- کتاب، و حساب و کتاب نمودن با نفس هر کس است. هر انسان عاقل به آخرت رو می آورد، هر انسان جاهل با دنیا دلچسپی دارد... هیچ زیبایی را زیبا تر از سخن راست نیافتیم.» انسانی که در امواج پر تلاطم دریای عمر روان است، با مشکلات زنده گی مقابله کرده نمیتواند. به خصوص انسان هاییکه عمر شان را به تشویش میگذرانند.

این ها موفق به مطالعه حکمت های یک رساله موجز نیستند. خوب، چگونه ممکن است که جوهر دانش کبروی را به گوش شان برسانیم. باز هم سخن و باز هم کتاب، و جایگاه او در حیات انسان ارتباط می گیرد. با آگاهی از اینکه معنویت را نمیتوان با هیچ نوع پولی معادل نمود، در مورد ترغیب و معرفی حکمت ها و دردانه های فوق اطمینان حاصل میشود... دانستن مقام و مرتبه افتخارات ما علم است، و مراجعه کردن به علم دیگر است.

کتاب «تصوّف و انسان» عبدالحکیم شرعی جوزجانی در جهت انکشاف علم انسانی گام شجاعانه است.

---

\* - اسقر محکم در اوزبیکستان و حدود آسیای میانه با مقالات علمی و تحلیل هایش در مطبوعات از دانشمندان نامدار بود. او نسبت اینکه به علم تصوّف وابستگی عمیق داشت، شرح نوشته شده عابدین دانشمند مولوی شناس تورکیه بر مثنوی را از تورکی به اوزبیکی ترجمه نمود. همینگونه مثنوی را هم به زبان اوزبیکی بیت - مه بیت برگردان نموده است. اولین کتاب او بنام «مثنوی معنوی» در سال ۱۹۹۹م در تاشکند منتشر شد. علاوه بر اینها اسقر محکم (۱۰۰) غزل «دیوان شمس» را انتخاب نموده بزبان اوزبیکی ترجمه شعری نموده است.



پروفیسور دوکتور شہرانی

نوشتہ نامہ ای با یک بہانہ  
کہ باشد نزد شرعی یک نشانہ

### چلچراغی در شبستان عرفان

(تبصرہ ای بر کتاب «تصوّف و انسان» اثر شرعی جوزجانی)

نوشتہ: پروفیسور عنایت اللہ شہرانی، سال ۲۰۱۳ میلادی  
نوشتہ ہذا تبصرہ ایست بہ قلم دوکتور عنایت اللہ شہرانی بر کتاب «تصوّف و انسان» تألیف  
اکادمیسین سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی.

#### بخش اول:

زندگینامہ و حیات سیاسی و علمی دوکتور شرعی جوزجانی.

#### بخش دوم:

الف: تصوّف و معنی آن.

ب: تصوّف در تورکستان و خراسان.

#### بخش سوم:

کتاب «تصوّف و انسان» دربارهٔ خواجہ ہا و تورکہای اوزبیک.

#### بخش اول:

زندگینامہ و حیات سیاسی و علمی دوکتور شرعی جوزجانی

در سالهای دهه نود میلادی، این نگارنده در مؤسسه رابطه عالم اسلامی منحیث مشاور تعلیمی و درعین حال در یونیورسیتی بین المللی اسلامی اسلام آباد رئیس بخش مطالعات آسیای مرکزی و استاد، در دیار پاکستان در شهر اسلام آباد مصروفیت داشتم. یک سال بعد از مزارشریف به تاشکند رفته و در تاشکند دوست دیرین جناب استاد شرعی جوزجانی را با یک دانشمند اوزبیکستانی به اسم عارف عثمان که مصروف نوشتن و تحقیق در تصوّف بود، زیارت کردم. بحث های بسیار کوتاه و مختصر در خصوص تصوّف بمیان آمد و قصه ما ناتمام ماند.

شب رفت و حدیث ما بپایان نرسید

شب را چه گُنه حدیث ما بود دراز

در آن فرصت جناب استاد شرعی مصروف پژوهش و تحقیق در امور حقوق اسلامی بود و چون در علوم دینی دارای تخصص و بزبان عربی وارد بود، زبان فارسی را بحد عالی میدانست و در زبان مادری (تورکی اوزبیک) تکلم میکرد، در میان شخصیت های اکادمیک اوزبیکستان شهرت خوبی پیدا کرده بود.

در آن وقتیکه جوامع تورکستان بعد از گذشتادن بیش از هفتاد سال در تحت فشار نظام مستبدانه آته ایستی تازه به استقلال رسیده و مصروف بازسازی حیات اجتماعی و اقتصادی خود بودند، شرعی جوزجانی چون چراغی در علوم قدیمه بخارا و سمرقند و خوارزم پرتو افشانی میکرد. باری هم شنیده شد که جناب آقای شرعی را رهبر آن کشور نسبت سابقه علمی و سیاسی اش فراخواند و ملاقات ارزنده به میان آمد.

در سال ۲۰۰۵ میلادی، جهت تبلیغات سیستم فدرالی از طریق تاشکند به شهر مزارشریف و صفحات شمال این نگارنده (عنایت الله شهرانی) سفر داشتم. در توقف به تاشکند مژه ای بگوشم رسید که آقای استاد شرعی لقب اعلای «دکتوری علوم» را در رشته حقوق تحت عنوان «نقش فقهای آسیای میانه در تکامل نظام حقوقی اسلام و مذهب حنفی» که تیزس دکتری اش بوده، بدست آورده است.

جناب آقای جوزجانی سالهای زیادی در کدر انستیتوت دولتی حقوق تاشکند به صفت استاد کرسی حقوق اسلام و بعدا در یونیورسیتی اسلامی تاشکند، به حیث آمر دیپارتمنت حقوق اسلام در فاکولته فقه، اقتصاد و علوم طبیعی کار میکرد و چند سال بعد از آن در مملکت بسیار فرهنگی سویدن با فامیل خویش پیوست.

درین اواخر یک کتاب تألیفی استاد شرعی جوزجانی بنام «تصوّف و انسان» بدست این نگارنده رسید و بزودی این ابیات حافظ بخاطر آمد:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

و:

بود آیا که در میکرده ها بکشایند  
گره از کار فرو بستۀ ما بکشایند

«تصوّف و انسان» کتابیست که بقلم توانای دانشمندِ فرزانه استاد پروفیسور دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی بزبان شیوا، آهنگین و غنی تورکی اوزبیکی تألیف و در یکی از مطابع کابل با قطع و صحافت عالی، بسال ۲۰۱۲ میلادی در ۴۱۳ صفحه به همت یک شخصیت فرهنگ دوست جناب الحاج محمد یوسف غضنفر توسط «بنیادغضنفر» بزبور طبع آراسته شده است. متن کتاب را از حروف کریل به رسم الخط عربی محترم عبدالغفور دستیار برگردان نموده است. استاد دکتور شرعی جوزجانی از مقتدرترین نویسندگان افغانستان میباشد که از آوان نوجوانی تا این وقت مطبوعات افغانستان به نوشته های علمی، ادبی، دینی و سیاسی وی شهادت میدهد. وی همچنان در زمره نامداران تورکان پارسی گوی بشمار آمده است. نوشتن کتاب در تصوّف و تحقیق در آن باره زمانی میتواند تحقق پیدا کند که شخص باید در موضوع وارد بوده و از باریکی ها و از نزاکت های طبقات و مراحل تصوّف آگاهی داشته باشد که بی تردید جناب استاد شرعی جوزجانی در آن، دارای صلاحیت میباشد. استاد شرعی جوزجانی که زادگاهش شهر سرپل ولایت قدیم جوزجان می باشد، در یک فامیل مذهبی و فرهنگی نشو و نما کرده، که ما از آن فامیل متور در مطبوعات افغانستان بسی شخصیت ها را که چهره های شناخته شده می باشند، میشناسیم. شادروان علامه زمان قاری محمد عظیم عظیمی، شخصیت جامع الکملات، بیدل شناس، شاعر ذواللسانین در تورکی و فارسی، نویسنده عالیقدر و بسیار آگاه و تصوّف شناس فرهنگی بزرگ این فامیل است.

در دهه هفتاد میلادی یکی از اقارب در شهر مزارشریف برحمت حق پیوسته بود. نگارنده این سطور از کابل و علامه مرحومی از سرپل به جنازه رفتیم. هنگام شب یک تعداد اقارب باهم شب نشینی داشتیم. شادروان راقم این سطور را از نزدیک نمی شناخت. بعداز پرس و پال دانست که من در دانشگاه استاد می باشم، مثلیکه وی منتظر شنیدن کلمه «استاد پوهنتون» بود، خدا میداند در آن شب چه حال ناقرار داشتم، هر چیزیکه من میگفتم کاملاً میدانست و هر آنچه که او میگفت نمیدانستم، آنقدر شعر میدانست، آنقدر بزرگان تاریخ را می شناخت و آنقدر از کتب ذکر ها داشت که در حیرت فرو رفتیم. چون بکابل آمدم، گفتند که وی حتی بزبان زیبای پشتو کتابی را به سلسله

نصاب الصبیان ابو نصر فراهی تألیف نموده که در نوع خود بی سابقه می باشد و از مفیدترین کتب پشتو بشمار می آید. مرحوم رشاد قندهاری در مقدمه ای که برای چاپ این اثر نوشته گفته است که استاد عظیمی با آنکه زبان مادریش تورکی بوده، توانسته است اثری بیافریند که در تاریخ ادبیات پشتو سابقه ندارد.

پسر او محمد کریم ذره یکی از معاریف وطن، شاعر زیبا کلام در دو زبان و در میان اهل دانش مورد احترام است. حلیم یارقین با آنکه جوان است، بمانند پدر کلانش علامه عظیمی تألیفات و کارهای زیاد علمی را سردست دارد، دکتور شفیقه یارقین نیز از جمله زنان دانشور آن فامیل بشمار می آید، محمد حلیم یارقین، محقق، نویسنده و طنز نویس، محمد شفیع عظیمی موسیقیدان و نقاش و داکتر محمد سعید جلای عظیمی محقق، پژوهشگر و نویسنده نیز به آن فامیل منسوب است.

جناب آقای دکتور شرعی جوزجانی از آن فامیل منور و فرهنگی سر برآورده و در جمله بزرگان فرهنگی افغانستان بشمار می آید. گویی حضرت افصح المتکلمین شیخ سعدی درباره شرعی جوزجانی چنین فرموده است:

همه قبیله من عالمان دین بودند  
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

بیت بالا را زمانی درباره علامه عبدالحی حبیبی نوشته بودم، ولی وی به شاعری شهرت نداشت، مگر شرعی جوزجانی از شعرای نامدار زبان های تورکی و فارسی بحساب می آید. بلی، شرعی جوزجانی قریحه شعری را از برکت عشق بدست آورده و عشق منشأ همه اعمال بشری می باشد. بحث عشق از بسکه عمیق است نوشتن آن بگفته بزرگان در دفتر نمی گنجد.

عاشق شو و عقل را رها کن  
کز عقل دنی وفا نیابی

\*\*\*

عشق آمد، عقل او بیچاره شد  
صبح آمد شمع او آواره شد

استاد شرعی جوزجانی در افغانستان از جمله تورکان فارسی گوی به شمار می آید. او مانند اسلافش زبان شیوا و آهنگین فارسی را چون جلال الدین محمد بلخی، امیر خسرو بلخی، خاقانی شیروانی، نظامی گنجوی، صائب تبریزی، میرزا عبدالقادر بیدل، انوری ابیوردی، ظهیر فاریابی، شیخ محمود شبستری، استاد حسین شهریار و صدهای دیگر جلوه گاه ادبی خود قرارداده، به زبان شعر صحنه آرایه ها، آفرینش ها، ابتکارات هنری و نوحه ها دارد و سروده های او با کیفیت تمام زیب

نشرات داخلی و خارجی گردیده است. با تاسف باید گفت که یک مجموعه اشعار فارسی او بنا بر ملحوظاتی سوختانده شده است.

دکتور شرعی جوزجانی را نگارنده این سطور از سالهای زیاد به اینطرف می شناسم، چونکه او چهره شناخته شده و درخشنده در ساحه فرهنگ و سیاست بود. هرگز فراموشم نمی شود و در دفترچه خاطراتم ثبت می باشد، زمانیکه گروه های چپی در افغانستان عرض اندام کردند و در صدد برانداختن رژیم فرسوده شاهی بودند، فعالین شان زیر تعقیب استخبارات یا ضبط احوالات قرارداشتند، دهها چپ گرا یکی بعد دیگری از جانب حکومت بزدان برده می شدند.

روزی از دفتر شهید علامه محمد اسمعیل مبلّغ که در وزارت اطلاعات و کلتور تشریف داشت برآمده بطرف کوه سنگی توسط بس شهری بخانه میرفتم، اتفاقاً برایم چوکی میسر نشد، دیدم که استاد شرعی نیز ایستاده است. هر دو نزد هم قرار گرفتیم، او بزبان تورکی برایم گفت که در کیسه ات چیزی را میگذارم، بعد از اینکه از سرویس شهری پایین شدم، آنرا بخوان، شبنامه است و بدوستان هم برسان!

تعجب من در آن بود که آقای شرعی خوب میدانست که من هرگز با چپی ها نبودم، ولی دانستم که او برمن اعتماد دارد و من هم چونکه اعتماد او را احساس کردم، رازش را نگاهداشتیم، و بدوستان چپی خود بدون آنکه نام شرعی را افشا نمایم، توزیع نمودم. مولوی میفرمود:

ای جفای خلق بر تو در جهان  
گر بدانی گنج رز آمد نهان  
خلق را با تو چنین بدخو کند  
تا تو را ناچار رُخ زانسو کند

نگارنده در آن زمان در دارالمعلمین کابل معلم بودم، محمد سالم مسعودی مدیر دارالمعلمین بود که بدوره کامیابی خلقی ها وزیر معارف مقرر گردید، او شاگردان پیرو خلق را بر علیه ما چند نفر مخالفان خلق و پرچم تحریک میکرد تا ما را اذیت کنند. چنانچه بارها بزیر سنگ باران قرار داشتیم و از جانب جوانان طرفدار خلق و پرچم مزاحمت و اذیت می شدم.

خاطره دیگری که از دکتور شرعی دارم اینست که در سال ۱۹۷۸ میلادی بعد از تحصیل از امریکا زمانیکه حکومت نافرجام نور محمد تره کی بر سر اقتدار بود، بکابل رفتم، چندین کس از شناساهایم بمقامات وزارت ها و کرسی های بلند وظیفه گرفته بودند، طبعاً جمله اشخاص چپی و طرفدار سوسیالیزم بودند. و باید من بنابر توصیه جدی دوستان با یک تعداد خصوصاً وزرا میدیدم. صاحب جان صحرايي که وزیر سرحدات بود، از جایش بلند شد و رو بوسی کرد و امر و خدمت از من خواست و باری با من نزد اسدالله سروری جلاد خون آشام رفت تا برادرم ولی الله را از زندان

رها نماید، بعد ها دانستیم، بسیار پیش از آن او را شهید کرده بودند. محمود سوما که استاد مضمون ساینس من در مکتب بود، چنان فکر میکرد که دشمنش را دیده باشد، بعد از دیدار منصور هاشمی و من در وزارت آب و برق، پوهاند حمیدالله امین او را ملاقات کرد، حمیدالله امین مرا در بیرون دید و گفت که با منصور هاشمی چه گفتی و چرا با تو بدبینی زیاد دارد، بهر صورت روز ها سپری می شد.

عبدالقیوم نورزی و عزیزالرحمن سعیدی و همچنان اکادمیسن دستگیر پنجشیری را میگفتند که رابطه های شان با دوستان بد نبود، خصوصاً جناب پنجشیری و عزیزالرحمن سعیدی تا کنون در بین مردم محبوبیت دارند. جناب آقای دستگیر پنجشیری و جناب آقای شرعی جوزجانی دو شخصیت عمده دوران حکومت چپی ها بودند ولی اکنون هر دو در خدمت ملیتهای محروم با جد و جهد زیاد کار میکنند و بهتر آنکه هیچکدام تعصب قومی و تفوق طلبی ندارند.

یکی از آن حزبی ها که در وقت حکومت کمونیستی لاف از انترناسیونالیزم میزد و لینین را بسویۀ پرستش صفت میکرد، حالا مقالاتش را در آریانای برون مرزی میخوانیم، چنان متعصب، خشک و به فاشیزم وابسته است که گویی کلمۀ تورکستان دشمن بابایی او باشد. بجای اینکه تورکستان بگوید از نفرت با ملت برادر و برابر تورک، آنرا «فرارود» می نویسد، این نوع اشخاص اصلاً پوچ مغز و بی ماهیت می باشند. خصوصاً کسانی که در میان تورک و تاجیک اختلاف می اندازند.

و اما درباره استاد سید عبدالحکیم شرعی، به وزارتش رفتم با پیشانی باز بدون اینکه خود را و شخصیتش را باخته باشد، پیش آمد مردانه و انسانی کرد، چونکه در خانۀ خود در سرپل با سابقۀ مردم داری نمو کرده بود و آیین مردم داری را بخوبی درک میکرد.

بار دیگر که وزارت عدلیه در کنار ارگ موقعیت داشت به نسبت خلاصی برادرم از محبس جهت همکاری نزد شرعی جوزجانی رفتم، بعد از وقت رسمی بود. در اداره اش شخصی بنام محمد نعیم رئیس دفتر نیز وجود داشت. چون مشکل را به شرعی گفتم در چند جای تلیفون کرد. وقتیکه بخانه آمدم، دیدم نعمت الله شهرانی برادرم بخانه آمده است. یقیناً تلیفون آقای شرعی جوزجانی او را رها ساخته بود.

همزمان با برادرم به امر حفیظ الله امین هفتاد و چهار بدخشانی دیگر محبوس گردیده بودند و چون حفیظ الله امین میخواست با بدخشانی ها که فکر میکردند اکثریت اخوانی و یا ستمی باشند، تصفیۀ حساب کرده و همه را بقتل برساند. چندی بعد شنیدیم همان هفتاد و چهار بدخشانی کشته شدند و برادر من یگانه کسی بود که از آن جمله جان سلامت برده بود.

دو دیگر اینکه حفیظ الله امین را که در مکتب ابن سینا و دارالمعلمین مدیر مکتب ما و در صنف دهم استاد من بود، از حکاک بودن و زیرکی و بی رحمی و تعصب او آگاهی داشتم. امین میخواست هر شخص مهم خلقی یا پرچمی را موقتاً به ولایت مربوط شان منحیث والی و یا نام دیگر بفرستد تا مردم و قوم خود شان را تصفیه نموده و مخالفین را قتل نمایند.

بنام صاحب جان صحرایی همصنفی این نگارنده هم در جلال آباد و هم در قندهار مردم را به قتل رسانید و یک وزیر بدخشانی یک عده زیاد بدخشانی های با سواد و بیسواد را بقتل رسانید. در همین وقت، حفیظ الله امین میخواست که شرعی جوزجانی به ولایت جوزجان رفته، منحیث والی کار کند و صدها هموطنش را از دم تیغ بگذراند. اما استاد شرعی با آنکه زیر سوال خلقی و پرچمی قرار گرفته بود، از رفتن بدانجا امتناع ورزید و یک کریدت بسیار بزرگی را نزد مردم و حتی بعضی چپی ها از جمله خیال محمد کتوازی کمایی نمود. کتوازی که وزیر اطلاعات و کلتور بود غالباً او هم جهت کشتن هموطنان نرفته بود و در دفتر کارش در وزارت از کسانیکه به ولایات رفته و مردم را بقتل میرسانیدند مذمت و کسانیرا که از رفتن انکار کرده بودند مدح می کرد.

نمیدانم چه دلیل بود که دکتور شرعی جوزجانی به چپروی گرایش پیدا کرد. آیا به نسبت اخراج او از مدرسه شرعیه بود که با علامه محمد اسمعیل مبلّغ بی سرنوشت شده بودند، آیا از قید و بست رژیم شاهی و متمرکز بودن حکومت دیکتاتوری و یا اینکه با خواندن آثار فلاسفه و دانشمندانی چون مارکس و انگلس تحت تأثیر نظریات آنها قرار گرفته بود؟

گر تو با چشم ارادت نگری جانب دیو  
دیوت اندر نظر افرشته وش و حور لقاست  
و گر از دیده انکار به یوسف نگری  
یوسف اندر نظرت زشت رخ و نا زیباست

یقین است که یک شخص شرعیات خوانده و با سابقه داشتن فامیل مذهبی، چیز قوی تر از آن بوی اثر گذاشته باشد چنانچه حافظ گوید:

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد  
از سر پیمان گذاشت بر سر پیمان شد

فکر میشود که چون شرعی جوزجانی جوان پُر مغز، متفکر و با استعداد بود، حتی در آن ایام نوجوانی اطرافیانش او را شخص مبارز و دانشمند می پنداشتند، شاید از مفکوره های مساوات و عدالت و برابری خوشش آمده باشد. بهر صورتیکه بوده شرعی نوجوان و نو نهال یکدم بمبارزه علیه

فساد های اداری شاهی آغاز مینماید و صدها مقاله و کتاب را در ساحة تعلیمات سوسیالیستی و دیالکتیک میخواند و راه مشخص خود را جدا از هم سلکان خود به طرف چپ تعیین میکند:

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق

او به صورت محو گشت و من به معنی سوختیم

یکی از دوستان بسیار نزدیک جوزجانی، مبارز نستوه و فرزند فداکار تورکان افغانستان شاد روان شهید محمد طاهر بدخشی بود. این مرد فرهیخته که از دانش و فرهنگ ذخایر بزرگی اندوخته بود و از درک سیاسی عمیق و روح رزمنده آشتی ناپذیر در برابر استبداد و ستم ملی برخوردار بود، یکجا با شرعی جوزجانی در جهت تحقق آرمانهای ملی مبارزه میکردند.

این دوتن به شمول شهرالله شهپر که بعدا به شهادت رسانده شد، در داخل جمعیت دموکراتیک خلق، در موقف دفاع از منافع ملیت های محروم از جمله ملیت خود قرار داشتند. چنانچه در نتیجه مبارزات مُصرّانه آنها که همسویی آقای پنجشیری و عبدالکریم میثاق را نیز با خود داشتند، پاراگرافی مبنی بر اعطای حقوق تعلیم و تعلّم و حق نشرات به ملیت های تحت ستم در متن مرامنامه جمعیت دموکراتیک خلق گنجانیده شد که بعداً بر اساس آن اولین اشعار اوزبیک و تورکمنی در تاریخ افغانستان در جریده حزبی «خلق» و مقاله هایی انتقاد آمیز در دفاع از حقوق فرهنگی اوزبیکان و تورکمنان در اخبار حزبی «پرچم» توسط شرعی جوزجانی نوشته و نشر شد که اولین دفاع سیاسی از حقوق تورک تباران در مطبوعات کشور میباشد و بعد از حادثه هفتم ثور، به تشبّث استاد جوزجانی فرمان شماره چهارم حکومت تسوید و تصویب و مطابق آن هفته نامه های «یولدوز» و «گوراش» به زبانهای اوزبیک و تورکمنی به نشرات آغاز کرد و دپارتمنت های زبان اوزبیک و تورکمنی در وزارت تعلیم و تربیه و اکادمی علوم تاسیس گردید و تالیف کتب درسی درین زبانها آغاز یافت و درعین زمان اساسگذاهی گروه هنری "ظفر" دست آوردی بزرگ بود. آری دکتور شرعی به معنی اندیشه های سوسیالیستی سوخت ولی به تطبیق آن کامیاب نشد، با تغییر یک رئیس جمهور کمونیست، کمونیست دیگری بجای او نشست و حکیم شرعی سالها بزندان افتاد، در آن وقت دانست که فلاسفه ای چون مارکس و انگلس شخصیت های بزرگ و صاحب تیوری های بشری میباشند، اما نظریات شان بر انسانها به بسیار سختی میتواند تطبیق گردد.

جناب استاد شرعی جوزجانی با وجودیکه یک حصه زیاد عمر خویشرا به مبارزه سپری نمود، به مانند برخی مجاهدین کیسه خود را به پول مردم پُر نکرد و سخت غریبانه زیست، اما در عین حال از مطالعه کتب و تحقیق و نوشتن دست نکشید، از همان سبب است که من و امثال من او

را با علامه محمد اسمعیل مبلّغ و استاد عبدالله سمندر غوریانی از دانشمندان بلند پایه افغانستان می شناسیم.

چون علامه محمد اسمعیل مبلّغ در جوانی جام شهادت نوشید و استاد غوریانی کم نوشت و بسیار کتاب خواند و فیلسوف شد، ولی شرعی جوزجانی یادگار های قلمی زیاد بجا گذاشت که اینک همین حدیث مطول را درباره یکی از کتابهایش به رشته تحریر در می آورم.

بعد از رهایی از زندان و تسلط مجاهدین دکتور شرعی بفال حافظ رجوع کرد و اتفاقاً بیت ذیل در مقابل چشمانش پدیدار گردید:

ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش

باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش

درین وقت است که استاد شرعی را پس از مدتی امکان رفتن از طریق تاجکستان به کشور اوزبیکستان میسر میشود. چون دانشمند است، نه تنها به دقایق سخن بزودی پی میبرد، متوجه حال مردم تورکستان میشود که سر زمین شان بیش از هفتاد سال زیر قبضه دکتاتوری کمونیستی قرار داشت و به مثابه انگشت ششم روس ها بشمار میرفت.

شرعی جوزجانی بیاد آورد آن روز هایی را که در تاریخ اسلام خوانده بود، امام بخاری که از تورکان اوزبیک بخارا، امام ماتریدی و صدها بزرگان تاریخ اسلام در آن سرزمین مخصوصاً در خاک اوزبیکستان سر برآورده بودند و همچنان میدانست که تنها در سمرقند چهار و نیم هزار امام بروز و جولان کرده و بعداً خفته اند.

داکتر شرعی جوزجانی با دوست هم سبق خود شهید علامه مبلّغ از جامی شناسان شهیر وطن می باشند. او که در رد اتهامات برخی متعصبان ایرانی بر علیه جامی مقالاتی نوشته و برخی از اشعار فارسی او را به اوزبیکی ترجمه کرده است، این بیت مشهور جامی را خوب میدانست که میگفت:

سگه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت آخر به بخارا زدند

از زبان معمرین و یادداشتهای تاریخی شنیده شده است که بوقت حمله چنگیز خان در بخارا سه میلیون کتاب که همه نسخ خطی بود به آتش سوخت و در وقت تصرف روسها بیشتر از آن کتب قلمی و چاپی از میان رفت. همچنین ذخایر طلا، نقره و جواهرات و تاجهای مرصع شاهان تورکستان از خاک تورکستان بیرون برده شده و دست کم بیش از دو میلیون مردم مسلمان تورک و تاجیک در آن خاک بقتل رسیده و خون شان رنگ خاک آن ساحه را گلگون ساخته و حتی رنگ بیرق شانرا برنگ سرخ نمایان میکرد.

استاد دکتور شرعی بمانند شخصیت های پُر نبوغ تاریخ که مرد حساس و دانشمند بی بدیل وطن است، در خاک تورکستان بیاد بزرگان تاریخ وطن، بیاد پدر کلان هایش، بیاد قاری محمد عظیم عظیمی و بیاد آنکه جمله سیدالنسبان میباشد، در فکر و تحیر افتاد، دید که مردم اوزبیکستان در قدیم پیش از استیلای قوای سفید و سرخ روسها از غنی ترین ممالک بشمار می آمد، ظاهراً شکل انکشاف یافته دارد، ولی در حقیقت از افتخارات بزرگ تاریخی و گنجینه های معنوی گذشتگان خود به دور نگهداشته شده اند. در فرهنگ، زبان و کلتور آنها بقایای تأثیر دولت توتالیترو وجود دارد، «شهر غزنین، نه همان است که من دیدم پار»، او که فقط به نسبت ترقی کشور و بخاطر آرامی مردم مبارزه میکرد، با حیرت تمام دید که تطبیق این سیستم بر سر سایر جوامع بشری نیز شکل عملی ندارد.

در دوران حکومت مجاهدین که در تاریخ افغانستان از کثیف ترین و منحوس ترین حکومت ها به شمار میرفت و نیز در زمان حکومت طالبان که به مراتب مُلوث تر از مجاهدین بود، شرایط زندگی برای شخصیت هایی چون شرعی وجود نداشت و ملیون ها تن از هموطنان ترک وطن کرده جان به سلامت برده بودند. استاد شرعی که موقتاً میخواست به دیار اوزبیکستان اقامه اختیار نماید و در فرجام دوباره بازگشت نماید، به ناچار گفت:

ما درینجا نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیت بالا را شاه امان الله غازی در وقت فرارش از وطن به خاک هند نیز بکار برده بود.

از اینجاست که دانشمند بی بدیل و با احساس وطن استاد شرعی، متوجه صفحات گذشته زنده گی میگردد، و این بار صفحه زنده گی نوینی را آغاز مینماید و بقرار «كُلُّ شَيْ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

استاد شرعی که طبیعتاً از نگاه جسمی دارای صحت کامل بود و فکر تیز و زودرس داشت، در مرکز تورکستان در خاک فعلیه اوزبیکستان به تحقیقات علمی می پردازد، ترجمه ها مینماید، با دانشوران، فلاسفه و علمای بزرگ و جید اوزبیکستان محشور میگردد. چون در افغانستان دکتور شرعی جوزجانی در خصوص علوم حقوقی، شرعی، سیاسی و ادبی از جمله چهره های شناخته شده بود، به اندک ترین وقت در خاک تورکستان، چون آفتاب درخشیدن گرفت و بسی از دانشمندان و حتی مقامات اول کشور به نسبت مقام علمی اش وی را منحیث یک عالم معاصر احترام قایل شدند.

استاد شرعی که در افغانستان زمینه تحصیل بالاتر از لیسانس فاکولته میسرش نمی شد، در اوزبیکستان بدون تکلیف شهادتنامه های ماستری و دکتری (ph.d) را با نوشتن رساله علمی «نقش شریعت در تکمیل نظام حقوقی افغانستان» بدرجه عالی بدست آورد و تیزس های پُر از کیفیت و عالی را نوشت و بیادگار گذاشت که اکنون از نوشته هایش دانشمندان اوزبیکستان مستفید می شوند و برای شاگردان از آن تدریس مینمایند.

داکتر شرعی جوزجانی که اینک در خاک اوزبیکستان شهرت بلند علمی را بدست آورده و میدان فعالیت برایش آماده شده بود، در انکشاف و تکثیر افکار اسلامی، تصوّفی و مقایسه قوانین غربی و شرقی (مخصوصاً اسلامی) دست یازید و هر یک را در میزان و تحلیل قرار داد.

من نگارنده که در افغانستان و خارج با کمونیست و با مجاهد و دیگران دایم در تماس میباشم و نوشته های هر یک را با تعمّق میخوانم، به دو شخصیت دوران کمونیستان ارادت یافته ام، چونکه دانستم آنها در همه اوقات فقط در پی خدمت به مردم بوده و آرزوی رفاه و پیشرفت جامعه را داشته اند. و هرگز بفکر اندوختن مال و طالب شهرت کاذب نبودند. یکی از آنها اکادمیسن دستگیر پنجشیری که از تاجیک الاصلان کوه پایه های پنجشیر است، مرد صریح اللهجه و مبارز آزاده، بدون تعصب لسانی و سمتی اکنون در امریکا رحل اقامت افکنده و منظمأ می نویسد و جوانان را چه تورک باشد و چه پشتون تشویق مینماید تا خدمات خود را به مردم افغانستان گسترش دهند و چه زیبا که او یکی از هنر دوستان باذوق وطن است.

دو دیگر استاد دکتور شرعی جوزجانی که نزد این نگارنده در علوم ادبی و کار های تحقیقی شخصی خدا داد و صاحب نبوغ ذاتی می باشد. وی اصلاً با تبعیض کاری ندارد و آنرا کار ابلهان و اشخاص نادان میشمارد. ملیت خویش را بحد نهایی دوست دارد و برای شان خدمت مینماید، ولی هرگز ملیت خویشرا بلندتر از دیگران نمیداند، چونکه احترام به بشر و مقام آن دارد. شرعی جوزجانی هم به هنر و زیبایی شناسی علاقمندی خاصی دارد و ذوق عالی استتیک او درین زمینه قابل تقدیر می باشد.

من با افکار کمونیستانی که در خدمت به مردم و بفکر ترقی و تعالی جامعه بودند، دایم توافق داشته و طبعاً به جاهلان و وطنفروشان آنها علاقمندی نداشته و از آنها نفرت دارم. با تأسف تمام باید بگویم که یک تعداد آنها به سبب جهالت و دون همتی در بین دو ملت برادر که دارای یک روح و دو جسم می باشند، بنام «تورک و تاجیک» نفاق می افکنند، ورنه آنها کاملاً در تاریخ، کلتور، مذهب، لباس و عموم جوانب حیاتی مشترک می باشند و این اختلاف اندازان در حقیقت، دشمن جامعه بوده بالاخره مردود عالم خواهند شد.

آن حزبی چپرو که دیروز بنام کشور شوراها و انترناسیونالستی شعار میداد، اکنون بعد از آزادی در میان جامعه تورک و تاجیک - تاجیکستان و اوزبیکستان تولید نفاق نموده و زهر اختلاف را در میان شان پاش میدهد. برای خدا بگذارید آن مردم بیچاره در هر خاک و هر جایی که باشند، حیات بسر ببرند و زنده گی آرام داشته باشند.

این فاجعه تفرقه اندازی را در سال ۱۹۹۲ میلادی که نویسنده مهمان تاجیکستانی ها بودم، بچشم سر از زبان یک معاون وزارت خارجه ایران شنیدم، حیفم آمد به آن رژیم که نامش را جمهوری اسلامی گذاشته اند. در حالی که اسلام همه را یکی میداند، چه حبشی و چه سیاه و سفید و ... باشد.

چند باری که استاد دانشور و دانای وطن جناب دکتر شرعی جوزجانی را در تاشکند - شهریکه آنجا اقامت داشت، زیارت کردم، از گذشته ها و حال بحث کردیم و من با همه بیسوادی و ابجد خوانی، میدانستم که وی شخص عادی نمی باشد و شخص فهیم و داناست که باید به لیاقت و سویی علمی او اعتماد کرد و من نگارنده این سطور بیاد آوردم روزی را که استاد گرمی شرعی جوزجانی در میان بس شهری با دادن شب نامه ها به من اعتماد کرده بود. و البته که حق داشت و باید برایش جهت مبارزه سیاسی، وی را حق بجانب بشماریم. یعنی چرا یک شخص حق نداشته باشد که در راه رفاه جامعه ای که در آن حیات بسر میبرد، کار کند.

بعد از دوران حکومت حامد کرزی این نگارنده برای بار اول بصورت مفصل موضوع فدرالیزم را در افغانستان با شرح و بسط و تقسیم ولایات در جریده امید بچاپ رسانیدم، دیدم صدها مقاله از جانب یکی از ملیت های وطن برعلیه افکارم که به جز از آزادی پیشرفت و آرامش مردم نبود، نه تنها بمقابله پرداختند، بلکه از آوردن الفاظ زشت و ناسزا نیز دریغ نکردند. البته واضح است که این نوع سلوک مملکت را به قهقرا می کشاند.

در بالای چند صفحه به حیات پر از حادثات گوناگون و کار های دوران سیاست و موضوعات علمی استاد شرعی جوزجانی مختصراً اشاره کردیم و لازم بود که درباره اش کتاب مفصل تحریر گردد، ولی آن کار از من ساخته نیست و مصروفیت های زیاد دارم.

شرعی شخصیت خاص و مختص بخود دارد، شمایل او از ساده پسندی آغاز می یابد و به رفتار نیکویش با مردم انجام می یابد. به شکل ساده و بی آلیشانه، بدون ریا و تصنع حیات بسر می برد و در حلقات وطنداران و هم قبیله گان از محبوبیت خاص برخوردار می باشد، چونکه بی صبرانه و ناقرارانه در پی خدمت بمردم از طریق قلم است.

در خصوص تألیفات و نوشته های جناب داکتر شرعی جوزجانی، همانطوریکه اسلاف او بمانند امام ابو سلیمان جوزجانی، اعجوبه زمان، منهاج سراج جوزجانی، ابو عبید جوزجانی، ابوبکر

جوزجانی و صد های دیگر که بوقت حیات خویش کار های بزرگ علمی را انجام دادند و فریغونیان با دوران مشعشع فرهنگی و غزنویان علم دوست که کتاب های زیادی بوقت شان تحریر گردید، اینک بعد از صدها سال مرحوم استاد عظیمی بزرگ با خواهرزاده محبوبش که او را تشویق نموده، یکبار دیگر نام نامی جوزجانان را زنده ساخته اند.

بار ها خطرات جانی از سر آقای شرعی جوزجانی گذشته، در دام بلا ها افتیده مثلاً او در آستانه اشغال وطن توسط ارتش سرخ در پلچرخ محبوس و به اعدام محکوم گردید، لیکن خوشبختانه با مرگ بریژنیف حامی رژیم و تغییر سیاست شوروی در مورد افغانستان، از مرگ حتمی نجات یافت و اگر از آن فاجعه نجات نمی یافت، کی میتوانستیم از مقالات معتبر او و کتب پُر محتوایش استفاده نماییم.

رساله شرعی جوزجانی درباره «نقش شاعران و شاهان تورکتبار در تکامل زبان و شعر فارسی» و یا مقاله او در حل نزاع خام بر سر ملیت حضرت مولانای روم و کتاب تحقیقی علمی او در رابطه به احوال و آثار دانشمند بزرگ وطن ابوریحان بیرونی به نام «دانشمند پیشاهنگ ابوریحان بیرونی» از آثار ماندگار استاد شرعی جوزجانی در زبان فارسی می باشد. او چند اثر ممتاز نویسندگان عرب چون طه حسین، یوسف السباعی و سلامه موسی و رومان بزرگ تاریخی «نوابی» اثر ماندگار نویسنده معروف اوزبیک را نیز به فارسی ترجمه و نشر کرده است. کتاب علمی او به نام «حقوق اسلام، مذهب حنفی و فقهای آسیای میانه»، رساله ارزنده او به نام «ابوزید دبوسی فقیه کبیر بخارا» و کتاب علمی دیگری به نام «حقوق انسان و سر زمین شرق» که یکجا با پروفیسور اکمل سعیدوف به زبان اوزبیکی تألیف کرده، از شهرت و اهمیت زیاد در اوزبیکستان برخوردار است. ناگفته نماند که استاد شرعی جوزجانی که از شعرای زیبا کلام وطن می باشد، شعر را زیبا می سراید و از اوزان شعری و فن شعر سرایی بخوبی آگاهی دارد، خودش از جمله تورکان پارسی گوی بشمار می آید، که در غنای زبان زیبا و آهنگین فارسی خدمات ارزنده انجام داده است.

داکتر شرعی جوزجانی بزبان بسیار غنی تورکی اوزبیکی، صلاحیت عام و تام دارد و با معاونت آن با زبان ها و یا لهجات دیگر تورکی، چون تورکی اویغوری، تورکی تاتاری، تورکی یاقوتی، تورکی قزاقی، تورکی قرغیزی، تورکی تورکمنی، تورکی اناتولی و تورکی استانبولی آشنایی داشته و از آنها استفاده مینماید و طوریکه گفته شد، شرعی شاعر شیوا بیان است. بیاد دارم در یکی از مجموعه های شعری او که به دو زبان تورکی و فارسی بود، پورتریت اش را با نقطه گذاری تهیه داشته بودم، که از جمله شهکار های هنری ام بشمار می آید.



پورتريت استاد جوزجانی که سه دهه  
قبل با نقطه گذاری کار شده است

شرعی جوزجانی در زبان فارسی تألیفات زیاد دارد و کتاب‌ها و صد‌ها مقاله نوشته، زبان عربی را بوجه احسن میدانند و تسلط کامل دارد، زبان زیبا و آهنگین پشتو را نیز خوب میدانند. طوریکه گفته شد، شعر را روان می‌سراید، و مهمتر این که به علم عروض و قوافی خوب وارد است و از آن در اشعار تورکی و تاجیکی اش استفاده مینماید. او اولین سراینده شعر نو به شیوه نیمایی در زبان اوزبکی می‌باشد.

البته این مقدمه اندک طولانی را بخاطر آشنایی با یک شخصیت سیاسی و علمی نوشتم که می‌خواستیم بدوستان بفهمانیم که اگر کسی خواسته باشد، در هر حال میتواند کاری را انجام بدهد.

ای که دستت میرسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

و اینک خوشبختانه قبل از اینکه درباره تصوّف و عرفان و بعداً درباره کتاب تألیفی شرعی جوزجانی «تصوّف و انسان» بنویسم، اندکی آشنایی با مؤلف خجسته و فرزانه وطن استاد شرعی نوشتم، چونکه اگر نویسنده را بخوبی بشناسیم، بزودی به گفتارش پی می‌بریم.

من این حدیث نوشتم، چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت، چنان بخوان که تو دانی

## بخش دوم

## الف - تصوّف و معنی آن:

تصوّف پشمینه پوشیدن، پاک شدن از خواهشات نفسانی، چون مردمانیکه صوف می پوشیدند و اعمال نیکو از ایشان سر میزد، آن ها را صوفی می گفتند. «در زمان سابق صاحبان صفات مذکوره صوف می پوشیدند، لهذا مجازاً اعمال و افعال ایشان را تصوّف نامیدند و میتواند که تصوّف مأخوذ باشد از صوف بالفتح بمعنی یکسو شدن و روگردانیدن است. چون واصلان حق از ماسوی الله یکسو می شوند و رو میگردانند. لهذا، کار ایشان را تصوّف گفتند.» (غیاث)

عرفان را نیز در غیاث بمعنی شناختن و معرفت حق تعالی آورده است. عارف بمعنی دانا و عرفان شناختن، خدا شناسی و یا شناختن الله سبحانه و تعالی می باشد.

درین بحث کلمات طریقت، شریعت، معرفت و تصوّف که همه در کتاب «تصوّف و انسان» تألیفی داکتر شرعی جوزجانی آمده اند، زیر بحث گرفته میشود. شیخ محمود شبستری مؤلف «گلشن راز» که جوابات هموطن بزرگ و صوفی عالی مقام مان امیر حسینی سادات را نوشته بیت زیبایی دارد که با هم میخوانیم:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

و حضرت شیخ سعدی می آورد:

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود؟

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج

وین جهد میکنند که بگیرد غریق را

سوال اینجاست که چرا داکتر شرعی جوزجانی دست به تألیف کتاب تصوّف زده؟ غالباً اوّل اینکه میدانسته بسی پیران و پیشوایان طریقت از خاک تورکستان سربرآورده اند، دو دیگر جامعه اوزبیکستان بیش از هفتاد سال ازین بحث بدور مانده بود، سوم اینکه شرعی جوزجانی از آوان خوردسالی تا جوانی و بعد از آن از این نام تصوّف و عرفان شنیده گی و دانستنی ها داشته و از بزرگان فامیل بارها در مباحث عرفانی استفاده نموده است و معلوم است که خود نیز علاقمند بوده، زیرا کتاب را به بسیار قدرت و صلاحیت و علاقمندی به اتمام رسانیده است. بر میگردیم به افکار حضرت شیخ سعدی که غالباً ابیاتش را از کدام حدیث برگردانیده است.

بهر صورت در آن ابیات عالم را با عابد مقابل ساخته و عالم را که می توانیم یک معنی اشرا عارف بدانیم، برعابد ترجیح داده است. گویا اینکه عابد در غم خود است ولی عالم علاوه بر این که برای خود خدمت مینماید، دیگران را نیز در نظر میگیرد.

طریقت بزبان عربی بمعنی «راه فرعی» و در زبان انگلیسی (Subway)، شریعت و شارع بمعنی «راه عام» و در انگلیسی (Highway) میباشد.

در ابیات بالا علم شریعت، نسبت به طریقت ترجیح داده شده و طریقت راه تصوّف و صوفی گری، و علم بمعنی عرفان آمده است. گویا اینکه هر صوفی می تواند عارف شود، ولی جمله عرفا، صوفی نمیباشند.

در میان صوفیان، صوفیانی هستند که علم ندارند ولی پرهیزگار و متقی و زاهد میباشند، اما عرفا کسانی اند، که در تحلیل و تعقل و منطق و دلیل ارتباط داشته می باشند.

مثال بسیار خوب ما میتواند حضرت خاتم الشعراء نورالدین عبدالرحمن جامی باشد، که وی در آغاز شخصیت صوفی و پیرو طریقه شریفه نقشبندیه بود، اما می بینیم که در رسالات «لوامع» و «لوايح» چنان در تصوّف و عمق آن در تحلیل می پیچد که شاید در تحلیل و تحقیق، افکار و نظریات ابن عربی شخص اول بشمار بیاید. البته جامی را می توانیم عارف بگوییم، ولی تعریف عارف و با عرفان و تصوّف را بصورت معین و مشخص نمیتوانیم بیان نماییم، زیرا در هر دوره تاریخی عرفان را تعریف بخصوص کرده اند، مثلاً افلاطون را که عرفانش بنام «مشاهده»، عرفان هندی را «نفس کُشی» و عرفان اسلامی را «ذوق عرفانی» میگویند و اینکه جامی شرح کرده است آنرا «عرفان ابن عربی» میگوییم، که نامش ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم می باشد که نام نامی اش در میان عرفا، عارف کبیر، مربی عارفان و غیره آمده است.

کلماتیکه به صوفیان چون عابد، زاهد، سالک، پرهیزگار و متقی و صوفی نسبت داده می شود، عموماً به مفهوم تعقیب راه تصوّف است که شخص در آن روان است. مگر در خصوص سالکان دو مشرب وجود دارد، مثلاً در بیت ذیل:

قومی بجد و جهد گرفتند وصل دوست

قومی دگر حواله به تقدیر میکنند

در مصرع اول سالک در مرحله اول و مجذوب بعد از آن است، ولی در مصرع دوم مرحله اولی مجذوب و بعدی سالک می باشد، گویا اینکه شخص را خداوند هدایت میکند و بدون تکالیف طی طریق مقام میدهد، یعنی اینکه اولاً جذب می شود و بعد از آن سلوک مینماید. اما در مصرع اولی، نخست در سلوک داخل میشود و بعداً مجذوب میگردد.

ملا شاه بدخشی برای سالک سه منزل را قایل است:

شریعت، طریقت و حقیقت و صوفی را بنامهای مختلف چون طالب و سالک و ناسوت و غیره یاد مینماید.

ملا شاه سه راه طالب را که شریعت و طریقت و حقیقت قایل شده، میفرماید که سالک در هر حالتیکه باشد باید شریعت را تعقیب و مراعات نماید. و شیخ شبستری چنانچه قبلاً آوردیم، درین باره میگوید:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

اگرچه شیخ شبستری هر کدام را فرق داده و نامگذاری کرده، در حقیقت هر سه را مرتبط نیز ساخته است.

در بالا گفته آمد که طریقت بمفهوم فرع آمده و شریعت بزرگ راه را میگویند و تصوف نیز بصورت عموم و معرفت به شکل خاص یعنی به خواص ارتباط می یابد.

تصوف و معرفت همچنانکه در اسلام موجود است در آیین های غربی نیز وجود دارد. چنانچه یکی از نویسندگان فرانسوی گفته بود که «فلسفه اسلامی در واقع همان فلسفه یونانی است که بزبان عربی در آمده و به حرف تازی نوشته شده...»

البته تفاوت هایی وجود دارد به اینکه صوفی در میان مسلمانان علاوه از زهد و تقوی به داشتن فامیل و کار های حیاتی مصروفیت دارد و عروج وی عروج حقیقی است و حتی در ادبیات اسلامی، مشرب وحدت الوجودی ممزوج شده است.

اما در مسیحیت صوفی به خلوت نشینی علاقمند بوده و از کار های دنیوی گوشه گیری مینماید. و این گروه مردم عروج نمی نمایند. این گروه مردم به کسی میمانند که به تنهایی در میدان باسکتبال، توپ بازی کند که بُرد و باختی از آن متصور نمی باشد.

گفته آمد که در ادبیات ما مشرب وحدت الوجودی و وحدت الشهودی ممزوج گشته است و درین زمینه مثال هایی چون حضرت مولانا جامی، جلال الدین بلخی، شمس الدین تبریزی، حافظ، شیخ فرید الدین عطار، سنایی غزنوی و غیره را داریم.

در مسیحیت چون نیکولسن، لویی ماسی نیون، هانری بریکسون، ویلیم جیمز، جان هیگ و یا کسان دیگر که هر یک به تحلیل و تجارب دینی دست زده اند. نیکولسن و یک تعداد شرق شناسان در تحلیل تصوف اسلامی نیز کار های نهایت ارجمندی را انجام داده اند.

مثلاً تجاربی را که ویلیم جیمز در کتاب «انواع تجربه دینی» و هنری بریکسون در کتاب «دو سرچشمه اخلاق و دین» تحلیل کرده اند، برای فهم تجربه دینی از نگاه عرفان و تصوف راهکشی بیشتر متفکرین اروپا میباشد.

یکی از شاگردان زیگموند فروید بنام یونگ که مطابق افکار استادش همه اعمال انسانی را به عشق ارتباط می‌دهد در حقیقت در همه بنی بشر قابل تطبیق می باشد که در آنصورت پیروان آیین های هندی، بودیزم، یهودی، مسیحیت و اسلام و غیره را دربر میگیرد.

یونگ و نوشته های او در قضایا و تیوری های روانی یکی از با ارزش ترین مسایل تحقیقی میباشد که در حقیقت نبوض حالات روانی را که در اعمال روان انسانی ریشه دارد همه را برملا ساخته است. از جمله محققین و دانشمندان افغانستان روان شاد استاد دکتور سید بهاء الدین مجروح رساله ای را بنام «اژدهای خودی» با استفاده از نظریات یونگ نوشته است که از کار های ارزنده بشمار می آید. شنیده شده است که کتاب استاد مجروح بزبان فرانسوی ترجمه شده است. مرگ را از نگاه روانی هم مسلمان و هم نصارا به خوشی استقبال مینمایند و در میان مسلمانان مثلاً حضرت جلال الدین رومی به خوشی میگوید که «وقتیکه مرگ بر من بیاید روز عروسی من است»، از جانب دیگر سلطان ولد فرزند حضرت مولانا درباره وصیت شیخ صلاح الدین زرکوب جانشین مولانای بلخ می گوید، که وصیت کرده بود آیین عزا داری در جنازه او بعمل نیاید و او را با ساز و رقص بخاک بسپارند:

شیخ فرمود در جنازه من  
 دهل آرید و کوس بادف و چنگ  
 سوی گورم برید رقص کنان  
 خوش و شادان و مست و دست افشان  
 تا بدانند کاولیای خدا  
 شاد و خندان روند سوی لقا  
 مرگ شان عیش و عشرت و سور است  
 جای شان خلد عدن پر حور است

\*\*\*

نشان مرد مومن با تو گوئیم  
 چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

در بسی جای ها مسلمانان از مرگ استقبال کرده اند، در کتاب «پیر خرابات» زیر عنوان «وصیت نامه» چنین آمده:

به تابوتی از چوب تا کم کنید  
 برآه خرابات خاکم کنید  
 به آب خرابات غُسلم دهید  
 پس آنگاه بر دوش مستم نهید  
 مریزید بر گور من جز شراب  
 میارید در ماتمم جز رباب  
 ولیکن بشرطی که در مرگ من  
 ننالد بجز مُطرب و چنگ زن

در افغانستان پیروان حضرت بیدل، به مناسبت وفات او عرس بیدل برپا میدارند که در حقیقت مفهوم استقبال از مرگ را میرساند.

کلمه سلوک در اصطلاحات تصوّف و عرفان بسیار زیاد استعمال میگردد، که صوفیان آنرا بمعنی طلب تقرّب به حضرت خداوند معنی مینمایند. شکل رسیدن سالک را بمرحله عالی بدو شکل میدانیم، یکی از طریق ریاضت و زهد و تقوی و دیگری بدون طی طریق خداوند سالک را بمقصد میرساند.

ولی طریقت پیشگان در حالات عادی باید راه های مخصوص را بیمایند و طور نمونه یکی از آن راه ها را به سه مرحله تقسیم کرده اند، تخلیه، تجلیه و تجلیه.

۱. تخلیه: اینکه سالک خود را از مشاغل دنیایی فارغ می سازد.

۲. تجلیه: حلاوت ایمان و علم برایش پیدا می شود و به معرفت می پیوندد، گویا اینکه در زیر لباس زهد قرار میگیرد.

۳. تجلیه: که مرحله سوم می باشد، درجه تجلی، فنا فی الله، وحدت الوجود و مقام وحدت

الشهودی، و از نظر ابن عربی تجلی ذات، تجلی صفات و تجلی افعال آمده است.

روش های تصوّفی هر یک بذات خود راه ها و اصول ها دارند و اختلافات زیاد در بین آنها دیده می شود و هر صوفی راه و طریقه خود را در پیش میگیرد. مثلاً در یکی از طریقه های صوفیه مراحل را به هفت تقسیم مینمایند که اولی آن «کشف القبور» است. در یکی از طریقه های دیگر این شعر را آورده اند که در آن ده شرط آمده است:

خواهی که شود دل تو چون آینه  
 ده چیز برون کن از درون سینه  
 حرص و غضب و بغض و دروغ و غیبت  
 بخل و حسد و کبر و ریا و کینه

در اسلام صوفی عموماً، صاحبان، راهنمایان و مرشدان را جهت راهنمایی خود انتخاب مینمایند و لسان الغیب حافظ درین باره میگوید.

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن  
ظلمات است بت‌رس از خطر گمراهی

و یا:

بی پیر مرو تو در خرابات  
هرچند، سکندر زمانی

حضرت حافظ خودش صاحب پیروی بوده که وی را بنام قوام الدین پنجشیری سمرقندی گویند و حافظ بدان سبب گفتنی‌هایی درباره‌ی تورکان دارد:

تورکان پارسی گو بخشنده گان عمرند  
ساقی بده بشارت، پیران پارسارا

هر کسیکه با هر نیتی کتاب حافظ را بکشد، در میان غزلها وی نکته‌هایی را می‌یابد که به نیت او هم‌آهنگی دارد و حقیقتاً رایج‌ترین کتاب، خصوصاً در تصوّف در میان فارسی‌زبانان کلیات حافظ است. و به قرار فرموده‌ی مرحوم استاد خلیلی شاید در خانه‌ی قرآن مبارک یافت نشود ولی دیوان حافظ در آن موجود خواهد بود.

قبلاً متذکر شدیم که مسلمان‌ها تصوّف را به معنای پشمینه‌پوشی و یا به اصطلاح پاک شدن انسان از خواهشات نفسانی میدانند و مجازاً اعمال و کردار آنها را تصوّف نامیده‌اند و ریشه‌ی تصوّف را از صوف میدانند، گویا از پشمینه‌پوشی صوفی بمقام میرسد ولی شاعر صوفی این را بصراحت رد مینماید:

اگر با پشم کس درویش بودی  
رئیس خرقه پوشان میش بودی

مولانا به این مطلب چنین اشاره دارد:

صوفی آن باشد که شد صفوت طلب  
نه لباس صوف و خیاطی و دب

استاد صلاح الدین سلجوقی در کتاب «افکار شاعر» و عده‌ی دیگر موضوع پشمینه‌پوشی را رد نموده و میگویند که اصلاً کلمه‌ی صوفی از «تیاسوفی» (خدا دوستی) آمده و مسلمانان آنرا معرب ساخته و صوفی ساخته‌اند.

در میان مسلمانان یک تعداد هستند که میخواهند خود صوفی خود باشند و در پی رهبر نمیگردند که آنها را به اسم «ویسی» گویند، که منظور از روش خیرالتابعین ویس قرنی میباشد.

من اگر رندم، اگر شیخ چه کارم با کس  
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

و در خصوص مسیحیون آوردیم که یک عده از مسایل و قیود حیاتی خود را دور میسازند که آنها را در میان شرقیان بنام زاهد خشک می شناسند:

زاهدی در پلاس پوشی نیست  
زاهد پاک باش و اطلّس پوش

در بالا مراحل تخلیه، تحلیه و تجلیه ذکر گردید، اصلاً در تصوّف اول زهد، در وسط معرفت و در اخیر فنا مییابد که اساساً از اصحاب صغه منشاء گرفته است. این اصحاب صغه بشمول ابو هریره که صاحب زهد و تقوی و ریاضت بود از روز جزا می ترسیدند و از آنست که در ریاضت کشی مصروف بودند.

اما مرحله دومی بعد از شهادت حضرت امام حسین که شهادت او یک فتنه بزرگ بود، صوفیان به اوج رسیدن این فاجعه و فتنه را دیدند، تصوّف را اوج دادند و ترس و واهمه بر صوفیان غلبه کرد، درین وقت چون موضوع تصوّف اوج گرفت، این وضع جانب مصر سرایت نمود، و از اینکه مردم مصر از نگاه فرهنگ سابقه زیاد داشتند، بناءً آنها از مراحل ریاضت و صوفیگری به مرحله عرفان و معرفت رسیدند.

به تعقیب آن طریقه مشهوری را به نام صوفیه شاذلیه به میان آوردند که یکی از آخرین پیروان آن طریقه در دهه هشتاد عیسوی، به نام رشاد خلیفه بعد از دعوی نبوت توسط اشخاص نامعلوم غالباً مسلمانان شهر توسان اریزونا کشته شد و در ترکیه وقت خلافت تورکها در میان ینی چریان طریقه ای به نام بکتاشیه به وجود آمد که در پهلوی مولویه به شکل دیگری تمرین میگردید.

### ب - تصوّف در تورکستان و خراسان:

دانشمند ارجمند استاد شرعی جوزجانی که کتاب تصوّفش را در یکی از شهرهای تورکستان به قوت ارواح پیرهای تورکستان به رشته تحریر درآورده است و در آن سرزمین ها خصوصاً در سمرقند و بخارا خواجگان و پیران طریقت سالها حکومت معنوی داشتند، از آن سبب زیبایی هایی در نوشته های شان نمایان و هویدا میگردد.

از لحاظ تقسیمات جغرافیایی مناطق تورک نشین که در آنجا ها بزرگان زیاد طریقت ها سر برآورده اند، در چهار قسمت بزرگ آسیا قرار دارند. تورکستان شرقی که تورکها در چین و تبت حیات بسر می برند و با اینکه بنام تورکستان چین یاد میگردد و مهد تمدن شرق پذیرفته شده، حکام بزرگی چون کوشان شاهان، یفتلیان، تگین شاهان، کابل شاهان، غوریان و شارهای بامیان

در ریشه با همین اویغور ها، یا هون های سفید ارتباط خونی دارند و قوم بزرگی بنام تورکان هزاره با یک اکثریت زیاد به اهل تورکستان شرقی ارتباط میگیرند و به دوره آنها تصوّف بودیزیم پیشرفت زیادی کرده بود و در دوره اسلامی دانشمندان بزرگی چون شیخ محمود کاشغری مؤلف کتاب علمی لینگویستیک بزرگ «دیوان لغات التترک» و شاعر بزرگ یوسف خاص حاجب مؤلف اثر جاویدان «قوتادغو بیلیک» (دانش رسیدن به سعادت) که ادبیات شناسان آن را شاهنامه تورکی میگویند و دیگران در تکامل و حمایه زبان تورکی، درین سرزمین به کار و ایجاد علمی و ادبی پرداخته ند. تورکستان صغیر، عبارت از ساحه شمال افغانستان از حدود هرات تا بدخشان می باشد که تا پنجاه سال پیش در همه کتب و تواریخ و اسناد بنام تورکستان افغانستان یاد شده است. عارف بزرگ جهان مولانای روم ثم بلخی که به قوم قانقلی ارتباط می یابد، از همین تورکستان صغیر سر برآورده، ابراهیم ادهم، ابو حنیفه کوچک به لقب ابو جعفر هندوانی، شاه مشرب ولی، امیر خسرو دهلوی و صد ها عارف و صوفی به این مناطق تورکستان ارتباط دارند و امیر حسینی سادات غوری که در حلقات صوفیان کمتر شهرت دارد نیز زاده تورکستان می باشد.

تورکستان میانه، از سرحد اویغورستان آغاز و تا سواحل دریای کسپین امتداد دارد. و خواجه های بزرگوار و هزاران عارف و عابد و امام های دین مبین اسلام از آنجا سر برآورده اند. حضرت امام بخاری، امام ترمذی، پیر نقشبند و خواجه احرار از نامداران آن دیار اند. تورکستان غربی که از تورکمنستان آغاز و تا استانبول که در خاک اروپا قرار دارد دوام مینماید. طریقه های مولویه و بکتاشیه در همین مناطق بوجود آمده است.

جناب استاد دانشمند شرعی در مورد طریقه مولویه بحث بسیار جالب دارد که باید به کتاب «تصوّف و انسان» جهت معلومات مزید مراجعه گردد.

بنام خراسان ما سه شهر عمده هرات باستان، مشهد (طوس) و نیشاپور را می شناسیم. اینکه یک عده مبالغه کننده گان تاریخ، خراسان را بسیار بزرگ و وسیع می نویسند، اسنادی موجود نمی باشد. زمانیکه کوشان شاهان، یفتلیان و کابلشاهان حکومت داشتند، طوریکه از نامش پیداست (پادشاه کابل) گویا اینکه کابلشاه، نه «خراسان شاه». زمانیکه سلطان محمود کبیر شهنشاہ بزرگ مشرق زمین بود، ملک او را با پایتختش دربار غزنه یا عروس البلاد میگفتند و نه خراسان و قس علی هذا.

در ساحات خراسان بایزید بسطامی، خرقانی، فریدالدین عطار، حضرت چشتی و حضرت خواجه عبدالله انصاری، حضرت جامی و یک تعداد دیگر را می شناسیم، که در زمان حیات این بزرگواران مناطق همه زیر تسلط شهنشاہان تورک بود و هر یک از شهریان دایم در خدمت شان بودند.

و اما در سرزمین های دیگر شرق که جمله حگام از اهل تورک بودند، متصوّفین و عرفای شان از حساب بیرون می باشد، که یک تعداد از آنها را جناب استاد شرعی با روش و طریقه های عبادات شان شرح داده است.

زمانیکه از دو دوره اول تصوّف، یعنی دوره اصحاب صغه و شهادت حضرت امام حسین (رض) و نفوذ تصوّف در مصر، تصوّف و عرفان تا جاییکه امکان داشت تکوین پیدا کرد، بعد از آن تصوّف در سرزمین های خراسان و تورکستان گسترش پیدا کرد و بقا و انکشاف آن بصورت طبیعی رشد و مراحل زهد و معرفت و بقا بشکل منظم پیش رفت، و در حقیقت تصوّف از عربستان به مصر و بعداً به خراسان و تورکستان راه یافت که جنبه جغرافیایی را بخود گرفت.

از اینکه در سرزمین های خراسان و محلات دیگر تصوّف پیشرفت نمود، دلیل آن بود که اولاً مردم آن سرزمین پیش از اسلام ارتباط و پیوستگی خاص به آیین بودیزم داشتند و در قسمت فلسفه های مذهبی و تصوّفی هندی ها، مردم زیر تأثیر آنها قرار داشتند، چنانچه اگر درباره صوفیزم و عرفان مردم هند توجه شود و به تاریخ آن دقت گردد راه پیمایی های عرفا و صوفیان اگر چندیکه مختلف باشد، در مقام وحدت الوجودی با اسلام یکی می شود.

شهزاده داراشکوه تیموری که بعضاً او را به نسبت اینکه پیرو قادریه بود، «قادری» میگویند، فلسفه آیین هندوها را با اسلام مقایسه کرد و چون زبان هندی را بخوبی میدانست، با ارتباط بزرگان و فلاسفه هند بعد از بحث ها و تبادل افکار، کتابی را به عنوان «مجمع البحرین» نوشت که درباره آن چنین میفرماید:

«بعد از دریافت حقیقه الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فایز گشتن به این عطیه عظمی، در صدد آن شد که درک کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضی از کاملان ایشان که به نهایت ریاضت و ادراک و فهمیدگی و غایت تصوّف و خدا یابی و سنجیدگی رسیده بودند، مکرر صحبت داشته و گفتگو نمود و جز اختلاف لفظی، دریافت و شناخت تفاوتی ندید. از این جهت، سخنان فریقین را تطبیق داد و بعضی از سخنان، که طالب حق را دانستن آن ناگزیر و سودمند است، فراهم آورده، رساله ای ترتیب داد و چون مجمع حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود. مجمع البحرین مرسوم گردانیده.»

داراشکوه یکی از بانیان مسلم عرفان تطبیقی شناخته شده است. متذکر باید شد که آیین بودایی اگرچه ظاهراً جایش را به اسلام گذاشته است، ولی اثرات روانی آن تا کنون هم بر مردم خراسان و مناطق دیگر احساس میگردد.

حبّدا هند، کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جو را

هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را

«فیاض»

امیر خسرو بلخی ثم دهلوی یکی از بزرگترین ریاضت کشان در هند می باشد، که با مرشد خود نظام الدین اولیاً، در سرزمین سحرآمیز هند کارستانی را انجام دادند که تاریخ تصوّف در هند را بدون ذکر نام ایشان نمیتوان تکمیل کرد.

داراشکوه همانندی و همگونی هایبیرا در میان عرفان مسلمانان و هندوان در کتابهای اوپنی شاهده دریافتی است.

اگرچه گفته آمد که مردم خراسان و تورکستان زمین با مردم هند ارتباطات زیاد از طریق همزیستیها، تأثیرات مذهبی و روانی داشتند، ولی در قرن شانزدهم میلادی دوره جلال الدین اکبر نواسه بابر شاه را دوره طلایی فرهنگ هند- تورکستان و خراسان دانسته اند که در پنجاه سال حکومتش بسی رویداد های عرفانی و فلسفی رخ داد و اکبر در اتحاد آیین ها سخت کوشید و با مشوره علمای بزرگ دوره خود نام آنرا «دین الهی» گذاشت که مردم هند در نهایت درجه آنرا تقدیر و ستوده اند.

در دوران حکومت جهانگیر امپراتور تیموری، در مورد عرفان اسلامی و هندی پیشرفت های خوبی صورت گرفت، پیر سلیم چشتی یکی از آن بزرگان عرفان بود که جهانگیر به وی ارادت داشت.

در همین دوران تیموریان هند بود که هر صاحبدلی در هر گوشه ای که بود رخ به هند کرد و امتزاج آیین ها به میان آمد و افکار عرفان هندی و اسلامی بسی مسایل را از حالت تعصب به حالت حسن تفاهم در آورد. در آن وقت صایب تبریزی که از تورکان پارسی گوی و قهرمان سبک هند است، میگفت: «روبه هند آوردن صاحبدلان از بهر چیست؟»

نا گفته نماند که شاه جهان تیموری شخصاً همراه با فرزندانش داراشکوه و جهان آرا بیگیم از مریدان ملا شاه بدخشی بودند. داراشکوه چون بمانند اجدادش نبوغ فکری داشت و در عرفان اسلامی و هندی و مقایسه و تحلیل هر دو کارستانی را بمیان آورد که تاریخ عرفان و فلسفه را یک باره زنده ساخت و نامش تا کنون ورد زبان قاطبه عرفا و صوفیان می باشد.

اتفاق بسیار عالی و نیکوست که اولاده امیر تیمور صاحبقران در افغانستان در پایتخت هرات باستان رنسانس شرق را بنیادگزاری کردند و اولاده دیگر تیمور صاحبقران و جهانکشا در نیم قاره هند یا آن سرزمین پر نفوس دنیا را از نگاه عرفان در تحلیل گذاشتند که مایه افتخار تورکستان- افغانستان و ایران می باشد.

اگرچه شهزاده داراشکوه را برادرش محی الدین اورنگ زیب عالمگیر از میان برداشت، ولی این عمل ناجایز او به نسبت جاه طلبی و رسیدن به مقامات امپراتوری نبود، بلکه تضاد فلسفی و دینی بود. زیرا داراشکوه مردی خردمند، عارف بزرگ، فیلسوف بلند پایه و عالم متبحر و صاحب

نبوغ فکری بود. وی در راه یافتن آمیزش های معنوی بنی بشر، مخصوصاً هندی و اسلامی تلاش میکرد و آرزو داشت که در آن سرزمین پرنفوس مسلمانان و هندوان و پیروان آیین های دیگر همه حیات مشترک صلح آمیز داشته باشند.

ولی محی الدین اورنگ زیب، یکی از سرسخت ترین مسلمانان جهان بود که در راه شریعت اسلامی، پیشرفت دین اسلام و استحکام در نیم قاره هند میکوشید و صدها کتاب دینی بشمول فتاوی عالمگیری را از طریق علما به تألیف گرفت. اورنگ زیب عالمگیر را در عالم اسلام بنام امام نهم اسلام می شناسند.

در قسمت شهزاده داراشکوه که نام نامی اش دایم ورد زبان عرفا می باشد، دانشمندی به اسم داریوش شایگان چنین آورده است: «داراشکوه بفرست در یافت که تفکر پیچیده هند به رغم اساطیر آن و بت پرستی ظاهری اش تفکری است بغایت عرفانی و در نهایت توحیدی و چون اسلام به وحدت الوجود اعتقاد دارد، بنابراین در کنه میان این دو راه حقیقت اختلافی نیست، و اگر هم بالفرض افتراقی باشد، ناشی از الفاظ و برداشت ویژه ای است که هر یک از این دو دیانت از مبدأ دارند.»

(ص ۱۹۷، ایران نامه، سال هشتم، شماره ۲)

آقای داریوش شایگان علاوه میدارد که: «داراشکوه به فراست میداند که دو آیین هندو و اسلام دارای ساختمانی همگونند.»

(ص ۲۰۷ همان کتاب)

جز قلاطون خم نشین شراب

سر حکمت بما که گوید باز

طبعاً واضح است که اساسات دین اسلام از نگاه عقیده اسلامی با اساسات هندی و بودایی فرق های اساسی دارد و منظور دانشمند ارجمند شایگان، همگونی های فلسفی، عرفانی و نهایت کار های بشری می باشد.

من این حدیث نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که توانی

## بخش سوم

## کتاب «تصوّف و انسان»

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

نوشته های استاد دانشمند پروفیسور دکتور شرعی جوزجانی در هر مورد و ساحات مختلف دیده می شد، اما در خصوص تصوّف و ارتباط آن با انسان که از کار های بس دشوار بود، کمتر بمشاهده میرسید. خواندن کتاب «تصوّف و انسان»، انسان را بوجد می آورد و احساساتش را در تصوّف قوی تر می سازد، که ناگزیر باید نوشته طولانی گردد:

کار من و تو بدین درازی  
کوتاه کنم که نیست بازی

\*\*\*

بس فواید هست غیر از این و لیک  
از درازی خایفم ای یار نیک

مقدمه طولانی که در باب صوفیان در آفاق و انفس تحریر یافت، البته در رابطه کتاب «تصوّف و انسان» تألیفی استاد دکتور شرعی جوزجانی بود تا در اطراف نوشته نهایت عالی و پر کیف او که بزبان شیوای تورکی اوزبیکی تحریر و بچاپ رسیده است، چند حرفی گفته شود. این کتاب که در ذات خود در افغانستان کم نظیر می باشد، و بار اول درباره تصوّف با شرح و بسط خوب تنظیم و تصنیف گردیده و شاید هم در اوزبیکستان کتاب کمیابی باشد که بعد از هفتاد سال مردمان آن دیار مسلمان نشین بدان روبرو شده باشند. طوری که مولف یادآور شده، این اثر به سال ۲۰۰۱ در تاشکند به خط کریل در ۱۰۰۰ نسخه به طبع رسیده است. انسان و ارتباط او با تصوّف، در ذات خود یک ابتکار و نوآوری و موضوعی است که از عهد نوشتن پیرامون آن فقط محقق پرکاری چون استاد شرعی می تواند بدر آید، چونکه حافظ گفته است:

وجود ما معمای بی ست حافظ  
که تحقیقش فسون است و فسانه

حقیقتاً نوشتن درباره انسان کاری بس دشوار است و روانشناسان هم به این موضوع واقف می باشند که هر انسان خاصیت و افکار خاص و مشخص خود را دارد و چون در تولد و مردن همه انسانها در یک ردیف قرار میگیرند، سوالی وجود ندارد، مگر از تولد تا واپسین روز حیات در زندگی ها، مشقت های بزرگ، شادی ها، زجر ها، خوشی ها، درس خوانی ها، کار های شاقه، ازدواج کردن،

صاحب اولاد گردیدن، به سیاست داخل شدن، تشویش‌ها برای دوام زندگی همه و همه تفاوت‌هایی می‌باشد که باید در آن تعمق گردد. عنوان «تصوّف و انسان» فقط ارتباط خاص به روانشناسی دارد، زیرا بشر بگفته استاد خلیلی از روز تولد تا مرگ محتاج به همه چیز است و از آن است که انسان‌ها طوریکه در صفحات پیشتر ذکر گردید مرگ را به خوشی استقبال مینمایند.

کار دنیا بسکه مشکل بود عقبی ریختند

و عده امروز خون شد رنگ فردا ریختند

داکتر شرعی جوزجانی در متن کتاب، متصوّفین و عرفا و هر یک از طریقت‌ها را به صورت علیحده شرح داده است و تا جاییکه در آن نوشته تعمق گردید، هر عارف و صوفی راه خود را دارد. چونکه در میان انسان‌ها تیوری‌هایی وجود دارد که عنوانش را، «اختلافات فردی» گذاشته‌اند که روانشناسان دایم در تلاش کشفیات آن معماها می‌باشند. از آن سبب باید بگوییم که هر صوفی و هر عارف با آنکه به طریقه‌ای ارتباط داشته باشد، در راه خود روان می‌باشد.

در متن کتاب «تصوّف و انسان» دکتور شرعی جوزجانی میخوانیم که درباره‌ی خواجه احمد یسوی که گاهی او را پیر تورکستان و دو پیر دیگر نقشبندی و احرار را نیز بدان لقب یاد مینمایند تبصره‌ها داشته و به معرفی میگیرد. مثلاً درباره‌ی طریقه‌ی شریفه‌ی خواجه‌گان که خاستگاه آن تورکستان میانه می‌باشد، میگوید که امام ربانی مجدد الف ثانی از اهل حضرت عمر فاروق است، روش و طریقه‌ی نقشبندی را پذیرفته با وجود آنکه طریقه‌ی شریفه‌ی چشتیه را در هند بخوبی مطالعه کرده و ضمناً با حضرت محمد باقی بالله محشور گردیده است. بالاخره خود آن بزرگ مرد، راهی را بخود گرفت و طریقه‌ی او را ایجاد نمود که آنرا طریقه‌ی مجددیه گویند. و این موضوع معنی آنرا میدهد که هر صوفی و عارفی براه خود روان می‌باشد که راه عمومی‌شان یکی و در فروعات مستقل می‌باشند.

حضرت مجدد الف ثانی احمد سرهندی فرزند شیخ عبدالاحد سرهندی فرزند شیخ

زین‌العابدین و ... فرزند حضرت عبدالله (رض) فرزند امیرالمومنین عمر فاروق (رض) می‌باشد:

دمید نور الهی ز سینه‌ی خاور

عیان شد از دل سرهند فیض فارانی

ز پرتو خلف الصدق عمر فاروق

دوباره گشت شبستان هند نورانی

جناب آقای دکتور شعیب مجددی، طریقه‌ی شریفه‌ی مجددیه را بنام «طریقه‌ی نقشبندی مجددیه» آورده و او می‌آورد که: «این سلسله اول بنام حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی بنام

«خواجگان» مشهور شد... این طریقهٔ عالیّه را سید امیر کلال به حضرت خواجه محمد بهاءالدین نقشبند تلقین کردند و بنام نقشبندیّه شهرت حاصل نمود.»

(ص ۷۵ امام ربانی..)

جناب آقای دکتر شعیب علاوه میدارد که: «مبنای طریقهٔ نقشبندیّه بر عمل به یازده کلمه و قاعدهٔ صوفیه میباشد، هشت کلمه از شیخ عبدالخالق غجدوانی و سه کلمه از محمد بهاءالدین نقشبند نقل شده و چنین میباشد: ۱- هوش در دم، ۲- نظر بر قدم، ۳- سفر در وطن، ۴- خلوت در انجمن، ۵- یاد کرد، ۶- بازگشت، ۷- نگاه داشت، ۸- یاد داشت، ۹- الوقوف الزمانی، ۱۰- الوقوف العددی، ۱۱- الوقوف القلی.»

(ص ۹۲ امام ربانی)

از همین فعالیت های حضرات باقی بالله و شیخ احمد سرهندی می باشد که عرفان و تصوّف تورکستان در خاک پهناور هندوستان سرایت بسیار سریع کرد. استاد خلیلی دربارهٔ حضرت امام ربانی قصیده ای دارد که دو بیت آنرا می آوریم:

سپهر مرتبه ذاتی که الف ثانی را  
مجدد است و خودش در زمانه لا ثانی  
دمید نور الهی ز سینۀ خاور  
عیان شد از دل سرهند فیض فارانی

دکتر شرعی جوزجانی، در قسمت ارتباطات تصوّف با انسان ها چنین میفرماید: «اسلام تصوّفی اساساً قرآنکریم دن سر چینه آلگن بولسه هم، افلاطون و نیوپلوتینیزیم، شونینگدیک هند عرفانی یونه لیش لری بیلن هم کینگ کولم ده اوچره شگن، شونینگدیک عیسویت عرفانی تعلیماتی بیلن هم علاقه ده بولگن.»

(ص ۱۵۴، تصوّف و انسان)

در همه ادیان، زبان ها، فرهنگ ها، مناطق مختلف جغرافیایی، نظام های مختلف سیاسی و غیره بحث بر سر انسان هاست، و چون یک انسان با انسان دیگر تفاوت دارد، بدان مطلب یکی از علمای امریکایی گفته بود، در نظام ها، نظام سوسیالیستی سعی میدارد تا مشابهت ها را در میان انسانها پیدا کند، ولی در نظامهای دموکراسی زیاده تر اختلافات مطالعه میگردد و از آن است که میگویند: «اختلافات فردی» و چنانچه بعد از مطالعه کتاب استاد شرعی چنین پیداست که اختلافات فردی کاملاً در هر حال بر صوفیان و طریقه های شان رول داشته است.

جناب آقای استاد شرعی در کتاب «تصوّف و انسان» خواسته است تا تمام مسایل اساسی و عمدهٔ تصوّف و عرفان را بصورت خلاصه و به طرز قلیل اللفظ کثیرالمعنی بنویسد.

در عناوین اولیه، دربارهٔ تصوّف و عرفان و معنی های آنها، شرح مختصر داده شده است و چون نویسندهٔ محترم در زبان و ادبیات عربی تسلط داشته و صاحب صلاحیت می باشد، بسی از اصطلاحات را از عربی به زبان شیوای تورکی اوزبیکى بصورت ساده و عام فهم ترجمه و بیان داشته است.

در فصل بعدی، طریقه های شریفهٔ کبرویه، قادریه، سهروردیه، چشتیه، مولویه، یسویه، نقشبندیه، مجددیه و فلسفهٔ وحدت الوجودیهٔ ابن عربی را شرح و بسط خوب داده است. باریک اندیشی استاد شرعی در آن است که اولاً مثل اکثر نویسندگان، طریقه های نقشبندیه، یسویه و مجددیه را که دارای سرچشمهٔ مشترک می باشند، در یک ردیف قرار میدهد و بعداً تفکیک قایل میشود.

چونکه خواجه احمد یسوی در تورکستان زمین مؤسس طریقهٔ یسویه و درین راه صوفی پیشقدم بود، و خواجه بهاؤالالدین یا پیر بلاگردان و یا پیر نقشبند با خواجه عبیدالله احرار و عارف ربانی شیخ احمد سرهندی احیاء کنندگان طریقهٔ خواجه گان و پیشقدم گفته میشوند. ولی در همه حال جمله را طریقهٔ نقشبندیه بنام خواجه بهاؤالالدین نسبت میدهند و میگویند، نقشبندیه و نیز استاد شرعی خواجهٔ نقشبند را مؤسس این طریقت قلمداد کرده است.

این طریقهٔ شریفه را بزرگانی چون خواجه احرار ولی، خواجه پارسای ولی، مخدوم اعظم، مولانا عبدالرحمن جامی، حضرت باقی بالله و احمد سرهندی جهان شمول ساخته اند. و اینک دکتر شرعی جوزجانی با توانایی که داشته هر یک از بزرگان متذکرهٔ بالا را که طریقه ای ساختند، علیحده تفکیک و صورت و روش تصوّفی شان را توضیح کرده است.

سالها پیش در کابل کتابی را به عنوان «طریقهٔ خواجه گان» خوانده بودم، ولی مشخصات نوشتهٔ استاد شرعی ساده تر و عام فهم تر بنظر میخورد، و یقیناً بهترین نوشته ها، همانست که عام فهم باشد. حضرت لسان الغیب حافظ دربارهٔ وطن خواجه گان چنین فرموده:

حافظ چو ترک غمزهٔ تورکان نمی کنی

دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند

البته وجه تسمیهٔ نقشبندیه را استاد شرعی بخوبی ادا کرده است. باز هم باید گفت که طریقهٔ مذکور را بخاطری طریقهٔ خواجه گان هم میگویند که اتفاقاً اکثر بزرگان این طریقه در آغاز نام خود کلمهٔ خواجه را داشته اند، در کشور ما و همسایه های آن، کلمات ایشان، سید، میر، آغا و خواجه صورت استعمال زیاد دارد. سید و ایشان عموماً به اولادهٔ حضرت سیدالمرسلین<sup>(ص)</sup> از طریق بی بی فاطمهٔ الزهرا و دیگران از اولادهٔ چهار یار کبار و کلمهٔ «آغا» از جانب عوام به همهٔ آنها اطلاق

میگردد. قابل تذکر است که حضرات عبدالرحمن جامی و امیر علیشیر نوایی، اگرچه نقشبندی می باشند، در جمله خواجگان نمی آیند و پیروان خواجه گان گفته می شوند.

دکتور شرعی جوزجانی، بعد از شرح و معرفی روش های تصوّفی، فصل دیگری را می آغازد که در آن نه تنها بعضی اشخاص عمده و مهم تصوّف را بمانند: ابو زید دبوّسی و نجم الدین کبرا به معرفی میگیرد، دیدگاه های آنها را در راه عرفان و تحلیل های تصوّفی، ارتباطات انسان ها را با خداوند وغیره در منصفه قضاوت و ارزیابی قرار میدهد، و عارف را به این شکل می شناسد: «نجم الدین کبرا یاشلیگی دن سفرگه قیزیقیب، کوپ اولکه لرنی کیزیب اوتیب، مصرگه بارهدی، او بیر ده مشهور صوفی شیخ روز بیهان الوزان المصری بیلن ته نیشیب، اونگه ارادت قولینی بیرهدی و اونینگ نظری آستیده آغیر ریاضت باسقیچ لرینی باسیب اوتهدی».

(ص ۱۴۸، تصوّف و انسان)

گویا نجم الدین آنچه با خود داشته، علاوه از شیخ مصری که به او ارادت کرده چیزهایبیرا می اندوزد و با خود می آورد. مکرراً گفته میشود که از اینجاست که عارف با صوفی از محدودیت طریقه یک شخص بر آمده، بعد از مقایسه و مقابله، افکارش وسعت یافته و بمانند مجدد الف ثانی، بعد از اتفاقات دیدار و بهر برداری از باقی بالله روش خاص خود را ابلاغ میدارد.

در قسمت سوم کتاب «تصوّف و انسان» جناب دکتور شرعی درباره شخصیت های فقیر، چون شاه مشرب ولی وغیره ذکر ها دارد و خواص و نشانه های زندگی فقیر گونه آنها را به شناسایی میگیرد. این بحث واقعاً بسیار جالب و جذاب است. فقیر ها هر کدام داستان هایی دارند، و روش هایی دارند مختص بخود شان که باید علاقمندان تصوّف از آن ها آگاه باشند.

در تاریخ حیات امیر حسینی سادات و ابراهیم ادهم میخوانیم که باعث جذب و کشش شان در فقر، آهوان می باشند.

در تعمیر روش حیاتی عارف بزرگ حضرت سنایی پیر لایخور و به حضرت ابوالمعانی بیدل شاه کابلی اثر انداخته و در خصوص حضرت مولای روم رول شمس تبریزی بحدی است که مولانا همه چیزش را از او میداند، چنانکه:

هیچ حلوا گر نشد استاد کار

تا که شاگرد شکر بیزی نشد

هیچ ملایی نشد مولای روم

تا مرید شمس تبریزی نشد

شمس تبریزی که اصلش از تورکان آذری می باشد، در مسافرت ها وقتیکه اتاق های سرای مسافری را به اجاره میگرفت، در وقت بیرون برآمدن به دروازه قفل بزرگی را میزد، تا مردم فکر

کنند که وی تاجر بزرگی است. در حالیکه بداخل اتاقش بجز یک بوربای کهنه چیزی دیگری نبود. و این است راه یک فقیر آزاده.

یک زمانی حضرت خاتم الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی که از پیروان طریقه نقشبندیه بود از هرات آهنگ سفر تورکستان مینماید، تا مرشد خود حضرت خواجه احرار را زیارت نماید. چون حضرت خواجه احرار شخص متمول و صاحب ثروت زیاد بود، به در خانه او مردمان زیاد می آمدند و غذا های خوب میخوردند. بعداً بخانه های خود و یا سرکار خود برمیگشتند. اتفاقاً حضرت جامی وقتی به خانه احرار میرسد که وقت خوردن غذا می باشد، حضرت خواجه احرار از خانه می برآید و به جامی میگوید که بنشیند و با مردم غذا بخورد. بعداً هر دو صحبت خواهند کرد. جامی میگوید که غذا نمی خورد و اگر امکان داشته باشد با شخص خواجه احرار غذا میخورد. خواجه میگوید بسیار خوب بیا با من، هردو میروند در کلبه فقیرانه خواجه احرار. خواجه احرار فوراً جامه اش را از بدن دور می سازد، جامی می بیند، خواجه لباس ژولیده و محقر را در بدن داشته و جامی به حیرت فرو می رود. بعداً خواجه میفرماید که بفرمایید غذا بخوریم، غذایش عبارت از چند توتّه نان خشکی بوده که به سختی خورده میشد و آنرا به آب نرم ساخته و بعداً بدهان می بردند.

جامی که خود صاحبدل بزرگ و عارف نامدار است. میداند که واقعاً روش فقر و مقام مرشدی حضرت احرار، چیز دیگری بوده، و همانطوریکه بر خواجه احرار اخلاص داشت، اخلاصمند تر گردید. چنانچه بعداً کتاب «تحفة الاحرار» خود را به نام او مسمی کرد و در آن گفت:

زد به جهان سکه شاهنشهی  
کوکبه فقر عبیداللهی  
آنکه ز حریت فقر آگه است  
خواجه احرار عبیدالله است

و دیگران گفته اند:

خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند

\*\*\*

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت  
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

در میان مردم تورکستان داستان های عامیانه زیادی از شاه مشرب ولی وجود دارد. وقتیکه او را اعدام کردند و سرش را بریدند، مردم دیدند که وی بدون سر براه افتیده و راه میرود، گویا

اینکه وی توسط دل راه خود را می یافت. و اولیاء الله زیادتز از راه دل کشف مینمایند نظر به اینکه به راهنمایی دماغ رفتار نمایند.

استاد جوزجانی اولین محققى است که اندیشه های وحدۀ الوجودی بابا رحیم مشرب را که زنده گی خود را در ازای آن از دست داد، در پرتو اشعار تورکی و فارسی او با مقایسه با اشعار عربی منصورحلاج مورد ارزیابی و تحلیل همه جانبه قرارداد است. داستان شاه مشرب ولی، مشابهت کلی به داستان حضرت لیث بن قیس دارد که در افغانستان او را بنام شاه دو شمشیره علیه‌الرحمه یاد مینمایند، میگویند وقتیکه سر او را کابلیان از تنش جدا کردند، دیدند که وی بدون داشتن سر با دو دست جانب مقابل شمشیر میزند، و ناگفته نماند که مسجد شاه دو شمشیره اولین مسجد و پل خشتی دومین مسجد در کابل می باشد.

در کابل زمین مجاذیب از زمان های زیادی به این طرف موجود اند که یک تعداد از آنها مبتلایان مرض اعصاب هستند و یک عدۀ دیگر که مردم به ایشان ارادت دارند میگویند که آنها در جملۀ فقیر هایی می باشند که مردم بعضی کار های خارق العاده را که توسط آنها انجام یافته، دیده اند.

مرحوم محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا، بیدل شناس معروف معاصر کتابی را بنام «مجازیب کابل» برشته تحریر درآورده است و بیتی از مجاذیب کابل به یاد می آید که میگفتند:

این مردم دنیا را بنگر همه مدهوشند

خندیده به هم می گفت دیوانه به دیوانه

در بخش دیگر کتاب «تصوّف و انسان» استاد شرعی جوزجانی کار های بنیادی خواجه عبدالخالق غجدوانی، خواجه عبیدالله احرار و مخدوم اعظم را در طریقه نقشبندیه یادآوری مینماید و تبصره هایی بر اشعار بابا رحیم مشرب (شاه مشرب ولی) و ترانه های بابا طاهر و غیره دارد، که بسیار زیبا و دلکش نوشته شده است.

استاد شرعی از رباعیات بابا طاهر عریان ۱۸ ترانه را از فارسی به شعر سلیس و روان اوزبیکی ترجمه کرده و در تبصره های خود، پیرامون بابا طاهر عریان و سوز گفتار او از قلم علی راهجیری چنین می آورد: «اونینگ سوزلری نینگ روانلیگی، ساده‌لیگی، نازک و نفیس‌لیگی عین حال ده اونده‌گی فصاحت و بلاغت مهم راغی اونده‌گی کویپینیش و هیجان کلام نینگ نفوذ و تأثیرچن‌لیگی شو قدر کوچلی که حاضرگچه هم فارس تیلی ده اونگه تینگ کیله‌دیگن، اونگه اوخشیدیگن اثر یره‌تیلیمه‌گن». (ص ۳۴۴)

به تأیید دانشمند فرزانه استاد عبدالحکیم شرعی که زیبایی های کلام و متن عالی کتابش این نگارنده را به گفتار آورده است، بابا طاهر واقعاً با گفته های پُر سوزش بمانند حضرت خواجه انصار (خواجه عبدالله انصاری)، جهانی را در هنگامه انداخته و غوغا ها را با سوزناکترین سروده هایش بلند

موکو چون اشترم قانع به خارم  
خوراکم خار و خروراری ببارم  
ازین خرج قلیل و بار سنگین  
هنوز از روی مالک شرمسارم

و یا:

مکن کاری که برپا سنگت آيو  
جهان با این فراخی تنگت آيو  
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند  
ترا از نامه خواندن ننگت آيو

در مباحث پایان کتاب عنوان جالبی، درباره تصوّف از نگاه متصوّفین و عرفای معاصر اوزبیکستان دیده می شود.

در سابق که همه ممالک آسیای مرکزی بنام تورکستان یاد میگردید، در حقیقت یکی از مراکز عمده تصوّف و عرفان بشمار میرفت.

آن بخارا منبع دانش بود  
پس بخارا ایست هرکانش بود

\*\*\*

سمرقند صیقل روی زمین است  
بخارا قوت اسلام و دین است

جناب شرعی در خصوص تصوّف در تورکستان می آورد: «تورکستان ده شورالر توزومی، تصوّف تعلیماتیگه قرشی و سلبی مناسبت ده بولگنی اوچون برچه خلق، اینیقسه ایجادکارلرنی اوندن اوزاقله شتیریب اولرنی اوشبو تعلیمات فیضی دن محروم قیلیب کیلگن ایدی».

(ص ۳۵۰، تصوّف و انسان)

و اینک چون مردم تورکستان که بگفته خلیل احمد حامدی مؤلف کتاب «در تاریکی های سرخ» یک معنی «تورک» اسلام است، دوباره به نشر افکار طریقه و تاریخ تصوّف و عرفان دست یازیدند و آقای استاد شرعی از علم برداران آن گروه می باشد که پرچم تصوّف و عرفان را با ارتباط

آن به انسان دوباره بلند کرد و با کتاب پُر محتوای «تصوّف و انسان» خود در حقیقت دروازهٔ دخول را در عالم روحانیت و اسالیب زندگی مردم با عقاید و آیین شان باز کرده است.

استاد شرعی، هم چنان با احترام و محبت خاص به نویسندگان دیگر در مورد تصوّف چون استاد نجم‌الدین کاملوف و دیگران یاد مینماید که با ایشان صدای دین اسلام و خصوصاً مقامات روحانی و عرفانی را از طریق تألیفات شان بلند ساخته اند، و یکبار دیگر ارواح امامان بزرگ چون امام بخاری، امام ابو منصور ماتریدی و غیره را شاد کرده اند.

شرعی جوزجانی یا شخصیت فرزانهٔ افغانستان شیره و جوهر کتاب بسیار نفیس «تصوّف و انسان» را زیر عنوان «عرفان و فلسفه ده کامل انسان سیماسی» با شعر پُر کیفیت و جذبه آور شاعر شهید آذربایجانی عماد الدین نسیمی می آغازد:

مرحبا انسان کامل، جانمین جانانه سی

عالمی جسمی صدف دیر، سن میسن دُر دانه سی

بعداً چنین می نگارد: «کامل انسان مسئله سی، وحدت فلسفه سیگه باغلیق بولگن موضوعلردن بیری حسابلنده دی، تصوّف تعلیماتی مرکزیده انسان ماهیتی نی توشونیب آلیش، اونی توبنلیکلردن قوتقزیب، روحی ده گی معنوی تامانلرنی یوکسلتیریش و کامل انسان درجه سیگه کوتریش غایه سی یاته دی».

(ص ۳۷۷، تصوّف و انسان)

بالاخره باید متذکر شد که کتاب «تصوّف و انسان» از امهات کتابهایی می باشد که درین اواخر در خصوص عرفان و فلسفه تحریر یافته است و این موفقیت جناب دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی را به خدمت خودش و دوستداران عرفان قلباً تبریکات عرض مینمایم. در ختم این مقاله دربارهٔ «تصوّف و انسان» چند بیت از زبان بزرگان که عشق را برتر از همه میدانند و موضوع ارتباط مستقیم با کتاب استاد شرعی دارد آورده میشود:

هرگز نمیرد آنکه زنده دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

«حافظ»

مرحبا ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جمله علت های ما

«مولانا»

حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق

چنان شده است که فرمان حاکم معزول

«سعدی»

وجود آدمی از عشق میرسد به کمال  
گر این کمال نداری کمال نقصان است  
«بیدل»

عشق برتر ز عقل و از جان است  
لی مع الله وقت مـردان است  
«سنایی»

عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق  
باز نیابی بعقل حل معمای عشق  
«عطار»

خیز ای عطار و درد عشق جوی  
زانکه درد عشق شد درمان عشق  
«عطار»

دور گردون را ز موج عشق دان  
گر نبودی عشق بفسردی جهان  
«...»

پروفیسور عنایت الله شهرانی،  
صبح چهاردهم ماه می سال ۲۰۱۳ مسیحی، بلومینگتن اندیانا، امریکا.

منابع این مبحث:

- افکار شاعر، علامه صلاح الدین سلجوقی، کابل ۱۳۲۶ خورشیدی.
- امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی، دکتور محمد شعیب مجددی، ۲۰۱۰ میلادی.
- ایران نامه، مقاله داریوش شایگان، امریکا ۱۳۶۹ خورشیدی.
- پیر خرابات، استاد قاسم افغان، عنایت الله شهرانی، پشاور ۱۳۸۲ خورشیدی.
- تجلی اسطوره در شعر حافظ، داکتر سرور مولایی، تهران ۱۳۶۸ خورشیدی.
- تصوّف و انسان، تألیف عبدالحکیم شرعی جوزجانی، نشر «بنیادغضنفر».
- جغرافیای تاریخی افغانستان، تألیف ع. حبیبی.
- جنون عشق، عبدالغفور رجا، لندن ۱۹۹۷ میلادی.
- چاپ دوم، انتشارات سعید، کابل، ۲۰۱۲ میلادی.
- حجاب هستی، محی الدین بن عربی، ترجمه دکتر گل بابا سعیدی، تهران ۱۳۸۱ خورشیدی.

- حکیم سنایی غزنوی، عبدالغفور رجا، جلد اول و دوم، لندن ۱۹۹۸ میلادی.
- خواجه لر طریقه سی (مقاله)، عنایت الله شهرانی.
- دارالعلم شیراز، خیرالدین محلاتی شیرازی، چاپ ایران.
- دیوان حافظ.
- دیوان غزلیات، حضرت عبدالباقی مجددی، به اهتمام محمد نعیم مجددی، کابل ۲۰۱۲ میلادی.
- ساز و آواز در افغانستان، عنایت الله شهرانی، چاپ کابل ۲۰۱۰ میلادی.
- سرود نیایش، ترجمه دکتر روان فرهادی، دهلی ۱۳۷۷ خورشیدی.
- شاعر شیرین کلام حافظ، عبدالغفور رجا، لندن.
- طبقات ناصری تألیف منهاج سراج جوزجانی، تعلیق و تحشیه حبیبی.
- عرفان جامی، عبدالغفور رجا، لندن ۱۹۹۷ میلادی.
- عرفان عشق، هیله من غزنوی، پشاور ۱۳۷۸ خورشیدی.
- غیاث اللغات، چاپ ایران.
- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، ایران ۱۳۵۷ خورشیدی.
- فضائل بلخ، تألیف واعظ بلخی حسین حسین بلخی ترجمه فارسی، تعلیق و تحشیه حبیبی.
- قانون طرب، تعلیق و تحشیه عنایت الله شهرانی برنوشته استاد سرآهنگ، سویدن، ۲۰۰۰ میلادی.
- کی کیست در فرهنگ برون مرزی، پوهاند رسول رهین، جلد دوم، سویدن ۱۳۸۶ خورشیدی.
- مبانی عرفان و احوال عارفان، دکتر علی اصغر حلبی، چاپ ایران ۱۳۷۷ خورشیدی.
- ملا شاه بدخشی، ترجمه فضل الرحمن فاضل، دهلی ۲۰۰۰ میلادی.
- نظری به عرفان بیدل، عبدالغفور رجا، لندن ۱۳۷۴ خورشیدی.
- نگاهی به صائب، علی دشتی، ایران ۱۳۵۵ خورشیدی.
- پرسش های تیلیفونی از استاد سمندر غوریانی.

## سخن آغازین چاپ دوم

کتاب «تصوّف و انسان» به حمایت انستیتوت حقوق شناسی دانشگاه اسلامی تاشکینت در جنب شورای وزیران جمهوری اوزبیکستان و مرکز ملی حقوق بشر اوزبیکستان به اهتمام دکتور پروفیسور حلیم بای بابایف به تیراژ ۱۰۰۰ جلد از طرف انتشارات «عدالت» به چاپ رسید.

کتاب مورد استقبال زایدالوصف حلقات علمی و ادبی قرار گرفته، در ساحة خودش به حیث یک رویداد جدید قبول شد. بعضی موضوعات کتاب، نسبت اینکه برای اولین بار تحت تحلیل علمی قرار گرفته بود، توجه و دقت علاقه مندان تصوّف علمی را به خود جلب نموده در رابطه به موضوعات یک تعداد تقریظ ها در مطبوعات به نشرات آغاز کرد.

سبب این مسئله درین بود که، در دوره حاکمیت شوروی آیدیولوژی رسمی دولت در مجموع تعلیمات دینی از جمله تصوّف اسلامی به صفت جهان بینی ارتجاعی شمرده شده و تقبیح گردیده بود، مخلصین و نماینده‌گان آنها همیشه تحت تعقیب و تضییق قرار داشتند. درین ساحة اختناق به حدی شدید بود که بزرگترین و مشهور ترین دانشمندان به مقصد استفاده از منابع به خاطر تحلیل موضوعات علمی بعد از اخذ اجازه از مقامات ذیصلاح مجبور بودند که تحلیل های علمی را مطابق به پرنسپ های اته ایزم (مادی گرایی) عیار سازند. این مسئله موجبات تحریف واقعیت و تخریب حقیقت را بیار می آورد. طور مثال: در نخستین مراحل انقلاب اکتوبر نشر آثار نماینده های مطرح ادبیات کلاسیک و شاعران اوزبیک چون: امیر علیشیر نوایی، ظهیرالدین محمد بابر، سلطان حسین بایقرا، بابا رحیم مشرب، و خواجه احمد یسوی منع شده بود. بعد ها اجازه نشر بعضی آثار شان داده شده بود، درین آثار حمد الله (ج) نعت پیغمبر (ص) و منقبت پیشوایان متبرک دین کاملاً حذف میگردید. چنین حالات را در اشعار نوایی و شاعران دیگر دیده میتوانیم. اهداف و مقاصد اته ایستیک (الحادی) به اندازه یی شدید بود که در اشعاری که با موسیقی خوانده می شد کلمه «خدا» به کلمه دیگر تبدیل و خوانده می شد. مثلاً: در غزل ذیل مشهور زیب نسا بیگیم می خوانیم:

زکات حسن اگر میدهی برای خدا

بیا که زیب نسا همجو من گدا اینجاست

کلمه «خدا» به کلمه «ثواب» تبدیل و به شکل ذیل خوانده می شد:

زکات حسن اگر می‌دهی برای ثواب  
بیا که زیب نسا همچو من گدا اینجاست

به اساس همین آیدیولوژی تعصّب آمیز تهداب‌گذاران طریقت های تصوّف چون:  
خواجه احمد یسوی، بهاء‌الدین نقشبند و نماینده های معروف آنها سلیمان  
باقرغانی (حکیم آتا)، خواجه عبیدالله احرار ومخدوم اعظم با تهمت ها و بهتان های  
گوناگون کم بها داده شده، حتی شاعر بزرگ تصوّف خواجه احمد یسوی که با اثر «دیوان  
حکمت» خود جایگاه خاصی در ادبیات تورکی داشت، نسبت به دیگران بیشتر مورد خشم  
و غضب دشمنان معنویت قرار گرفته است. بطور مثال: در جلد اول کتاب «تاریخ ادبیات  
اوزبیک» که از طرف نتن مله‌یف در سال ۱۹۶۵ در تاشکنت از طریق انتشارات «اوقیتوچی»  
برای فاکولته های ادبیات، انستیتوت های پیداگوژی (تعلیم و تربیه) غرض استفاده فاکولته  
های زبان و ادبیات به صفت مواد درسی چاپ گردیده بود، در مورد خواجه احمد یسوی  
از صفحه ۱۸۳ تا ص ۱۹۶ تمام نوشته ها به اساس آیدیولوژی دولت در تقبیح او و طریقت  
او نوشته شده است. در فصل ۱۲ صفحه یی بر علاوه کم بها دادن ها به یسوی و آثار او  
هیچ نوع سخنان مثبت هم به چشم نمیخورد. ما از صفحه ۱۸۳ کتاب مثالی را آورده،  
بعضی کلمات آنرا توضیح می دهیم.

«یسویه، طریقه نهایت ارتجاعی، افاده کننده جهان بینی گروه کلیریکل فیودال  
ارتجاعی (روحانی ارتجاعی فیودالی)، ترغیب دین اسلام به بدبینی و ترک دنیا کردن، دعوت  
کردن مردم عامه به قناعت کردن به محتاج بودن و عدم دسترسی به حقوق، و تابع بودن به  
استثمار گران مانند برده بوده است. اشعار احمد یسوی بنام «حکمت» و آثار پیروان او  
فقط به همین مقصد خدمت کرده بود».

علاوه برین مزارات ذوات بزرگوار و شخصیت های روحانی به حالت رقت بار آورده  
شده بود. من در سال ۱۹۹۱ با گروهی از مهمانان افغانستان بعد از اشتراک در «تورکستانلیک  
لر فورومی» در شهر تاشکند با نماینده های دولت مستقل، قبر بهاء‌الدین نقشبند را در  
بخارا به حالت نهایت بد و تحقیر شده دیدیم.

دیوار های بنا های تاریخی مربوط مقبره نم کشیده، نقش و نگار های مقبول آن در  
حال فنا و نابودی بود. مسجد بزرگ و مقبول به گدام مواد تعمیراتی مبدل شده بود.  
مرحوم اکادمیسین دکتور علوم تاریخ بوری بای احمدوف بعد از استقلال زمانی که  
در رأس هیأتی به منظور نظارت از یادگار های تاریخی به شهر ترمذ رفته بود برایم چنین  
معلومات داده بود:

مقبره مؤلف کتاب «الجامع الصحیح» امام ابو عیسی الترمذی که بعد از کتاب های امام بخاری و امام مسلم سومین مجموعه حدیث صحیح است در وضعیت ناگوار و غیر قابل تحمل نگهداری میشد. به خاطر خراب کردن اعتقاد زائرین، یک طرف زیارت به مرکز تربیه سگ های جستجو کننده جرایم، و طرف دیگر زیارت به محل تربیه خوک ها که خوردن گوشت آنها شرعاً حرام است تبدیل شده بود. ما فوراً با مقامات مسؤل صحبت نموده، هر دو طرف زیارت را پاک نمودیم.

درین اثنا بعد از سر گذاشتن حقارت های ملی و کم شمردن شعایر دینی که طی ۷۴ سال حاکمیت شوروی بر مردم تورکستان تحمیل گردیده بود، در سال ۱۹۹۱ به جهان استقلال گام نهاد. در بین دولت های جوان مستقل تورکستان اوزبیکستان در ردیف اول قرار گرفته به ترتیب و تنظیم افتخارات ملی و دینی آغاز نمود. در گام نخست به نواقص ذکر شده توجه نمود. آبدیه های مذکور و سایر یادگاری های تاریخی به طور اساسی ترمیم گردیده با باغ های قشنگ و سایر ساختمان های ضروری تأمین گردید. ثانیاً، امکانات گام نهادن به تمام ساحات علم و هنر از جمله تصوّف، این کشتزار پنهانی را میسر ساخت. در چنین فضای آزاد یکتعداد رساله ها و مقالات به ارتباط تعلیمات تصوّف به نشر رسید. به همین سلسله مقاله اینجانب تحت عنوان «ریشه های تعلیمات تصوّف» با استفاده از منابع اساسی به زبان های عربی، فارسی و تورکی نگاشته شده و به شماره های ۱،۲،۳،۴،۵ و ۶ سال ۱۹۹۵م مجله «عدالت» چاپ شد. این رساله که قسمت نخست کتاب را تشکیل میداد درین ساحه یک رویداد کاملاً جدیدی بود. زیرا که برای اولین بار اصطلاحات عرفان و تصوّف و تفاوت های میان آنان، فلسفه وحده الوجود، منابع تصوّف اسلامی، طریقه های یسویه، قادریه، کبرویه، چشتیه، نقشبندیه و مجددیه به حیث روش های اساسی تصوّفویک تعداد اصطلاحات توضیح گردیده است.

افزون برین مقاله من در مورد «رساله بابریه» (با سر لوحه مجله تفکر، شماره ۱، سال ۱۹۹۵، مقاله «قلب های وابسته با درد خواهشات»)، ترجمه رساله «آنچه با چشم قلبم دیده ام» نجم الدین کبرا از زبان عربی به اوزبیکی (شماره های ۴،۵ و ۶ سال ۱۹۹۵ مجله حیات و قانون تاشکند)، مجموعه مقالات «قطب دهر» سال ۱۹۹۸ تاشکند)، ترجمه اوزبیکی رساله «طالب صادق» مخدوم اعظم (روزنامه ملی تیکله نیش سال ۱۹۹۶)، «تصوّف- قدرت معنوی» (ملی تیکله نیش، ۶ جون، سال ۱۹۹۸)، «خواجه احرار و طریقه نقشبندیه» (شماره ۳، ملاقات، ۱۹۹۸)، «نجم الدین کبرا — رمز وطن دوستی» (مجموعه مقالات، تاشکند، سال ۱۹۹۸)، «أسرار تصوّف» تقریظ نوشته شده به کتاب «تصوّف»

مرحوم پروفیسو نجم‌الدین کاملوف (شماره ۶ ملاقات، ۱۹۹۸)، «مشرّب غوّاص عمّان وحدت» (شماره ۲ ملاقات، سال ۱۹۹۹)، تعداد مقالات تحقیقی ام درساحهٔ تصوّف افزونی یافت. تعدادی از دوستان نشر مقالات چاپ شده را به حیث یک مجموعه مشوره دادند. به خصوص پروفیسور اکمل سعیدوف، دانشمند تصوّف شناس مرحوم پروفیسور نجم‌الدین کاملوف، پروفیسور حلیم بای بابایف، مرحوم پروفیسور عارف عثمانوف و دیگران مرا به این کار تشویق کردند. این تشویق و ترغیب خالصانه برایم روحیه داد. به اساس پیشنهادات آنها مقالات چاپ شده ام در مطبوعات اوزبیکستان را جمع آوری نموده، به طور منظم ترتیب و به شکل کتاب در آوردم.

به کمک دوستان کتاب آمادهٔ چاپ گردید. پروفیسور اکمل سعیدوف برای چاپ نخست سرآغاز و پروفیسور عبدالرحیم منانوف تقریظ نوشتند. کتاب به تیراژ یک هزار جلد به اهتمام پروفیسور حلیم بای بابایف رئیس انستیتوت دولتی حقوقی تاشکند و به حمایت سه مؤسسهٔ علمی - حقوقی ذکر شده از طریق انتشارات «عدالت» مربوط وزارت عدلیه چاپ شد. کتاب مورد استقبال گرم حلقات علمی و علاقمندان تعلیمات تصوّف قرار گرفته و دست به دست می‌گردد.

تقریظ های نشر شده در مطبوعات و رادیو تلویزیون، مؤلف را به تحقیق و تدقیق به ارتباط توضیح گوشه های مبهم موضوعات و ادار ساخت.

من توجه خواننده‌گان گرامی را به یک مسئله جلب نموده اظهار می نمایم که: کتابی که بدسترس شما قرار دارد در مورد مسایل مختلف تصوّف به سبب اینکه من حیث مجموعهٔ مقالاتی که به وقت های مختلف نوشته شده و در مکان های مختلف نشر شده است به مقصد توضیح بعضی مباحث آن که پرابلم هایی در مورد فلسفهٔ وحدت، اصطلاحات عرفان و تصوّف، گفتار شریعت و طریقت و یکتعداد اصطلاحات دیگر موجود است تعدادی از اشعار، معلومات و توضیحات به شکل مکرر به چشم می خورد. البته نشر مقالات مستقل یک ضرورت بود، اما مواد کتاب را باز نگری نموده تا حد امکان مختصر نموده و یا کاملاً حذف نمودیم.

با در نظرداشت اینکه در افغانستان در مورد تصوّف به زبان مادری ما در رابطه به این موضوع کدام کتاب علمی به نشر نرسیده، چاپ دوم کتاب را از حروف سریلی به حروف عربی برگردان نموده و نشر آن به زبان اوزبیکی لازم دیده شد.

به خاطر چاپ دوم کتاب تمام موضوعات از طرف مؤلف با دقت نظر اندازی شده، برخی از نواقص موجود اصلاح گردید. به هدف روشن ساختن کامل طریقهٔ نقشبندیه مقاله بی در مورد خواجه عبدالخالق غجدوانی اساسگذار این طریقه شامل کرده شد.

معرفی مختصر علامه ابو زید دبوسی منحصیث نخستین اساسگذار علم حقوق شناسی قیاسی حقوق اسلامی و به صفت فقیه بزرگ نویسنده دو کتاب مهم در مورد تصوّف که دیدگاه های عرفانی را با اسلوب خاص شامل علم اصول الفقه نموده و مقاله مربوط به موضوع را از کتاب «ابو زید دبوسی فقیه بزرگ بخارایی» مؤلف با اختصار شامل کتاب گردید. توقعات منتظره از کتاب- پی بردن به مقام انسان و تکامل روحی و اخلاقی او در روشنایی تعلیمات تصوّف، شناخت پروسه عروج معنوی و نیل به یک نتیجه در مورد دیدگاه های اساسی عرفانی و فلسفی بود. به اساس دلایل ذکر شده فوق اگر چه این مسئله به شکل سیستماتیک تحت بحث و تحقیق قرار گرفته، به صفت هدف اساسی تمام مباحث را با هم یکجا می سازد. ما مقاله «سیمای انسان کامل» را که به شماره ۲، سال ۲۰۰۳ نشریه «علمی تحلیلی اخبارات نامه سی» دانشگاه اسلامی تاشکند به نشر رسیده، وسعت داده تحت عنوان «سیمای انسان کامل در تصوّف و فلسفه» شامل کتاب ساختیم. اطمینان داریم که این مقاله زمینه رسیدن به هدف کامل خوانندگان گرامی را از محتویات کتاب به حیث یک نتیجه کمک میکند.

همینگونه «طریقه مولویه» که توسط مولانا جلال الدین بلخی رومی و پسرش سلطان ولد اساس گذاری شده، به مقیاس جهان به خصوص در تورکیه و تعدادی از کشور های عربی به طور وسیع منتشر شده و با جهات خاص آن شهرت یافته تحت عنوان «طریقه مولویه» به شکل نسبتاً مفصل در قطار سایر طریقت ها جا داده شد.

طی چندین سال در مطبوعات- رادیو تلویزیون و نشرات رادیویی اوزبیکستان در مورد کتاب یک تعداد تقریظ ها نشر شد. ما تعدادی از آنها را مختصر نموده و با ارائه معلومات در مورد نویسنده گان شان به نشر میرسانیم. بعضی از آنها تلخیص متن تقریظ ها بعد از باز نگری برای چاپ دوم آماده گردید. مؤلف از تمام دانشمندی که تقریظ نوشته اند از صمیم قلب ابراز تشکر و امتنان می نماید.

همینگونه از دوست عزیز ما شیدای علم و معرفت آقای الحاج عبدالغفور دستیار که کتاب «تصوّف و انسان» را از الفبای سریلی به الفبای عربی برگردان، با کمال دقت کمپیوتر نموده و اهتمام چاپ را به عهده داشته اند، صمیمانه ابراز امتنان نموده به کار های علمی و ادبی شان موفقیت های بزرگ آرزو نموده برای شان از بارگاه ایزد متعال سلامتی و بخت و سعادت آرزو می نماییم.

اکادمیسین سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی

آکادمیسین اکمل سعیدوف\*

## علم تصوّف بخشی از تاریخ تفکر فلسفی شرق

(به جای مقدمه چاپ نخست)

در آستانه قرن ۲۱ وقایع تاریخی بزرگی در حال وقوع است. خریطه دنیا از بنیاد دگرگون شد. اوزبیکستان از اسارت سیاسی نجات یافته، به حیث دولت مستقل در جهان شناخته شد.

مردم ما صاحب سرزمین، زبان و دین خویش گردیدند. غرور ملی عزت و آبروی ما بجا آورده شد و از افتخارات و میراث های معنوی خود بهره مند می شویم. رئیس جمهور فرموده بودند:

«افتخار به روح بابا کلان های بزرگ ما و سهم بزرگ اجداد ما در تاریخ بشریت و گنجینه های فرهنگی، آرزوی داشتن لیاقت و شایستگی میراث های بزرگ و ماندگار آنها و ترویج وسیع این افتخارات در بین جامعه، جاگزین شدن مستحکم در فکر و اندیشه هر هموطن ما، این است خصوصیت مهم زمانه جدید»

(استقلال و معنویت، تاشکند، سال ۱۹۹۴، صفحات ۱۹ و ۲۰)

آثار نوشته شده فرزندان ماوراءالنهر باستانی، تورکستان و خراسان که ثبت صفحات زرین تاریخ علمی جهان است کم نیست. افکار عامه جهان امام محمد اسماعیل بخاری، امام ترمذی، ابوریحان بیرونی، ابوعلی بن سینا، احمد فرغانی، محمد موسی خوارزمی، ابو نصر فارابی، برهان الدین مرغینانی، امیر تیمور، میرزا اولوغ بیگ، نوایی، بابر و صد ها ذوات بزرگوار را به خوبی میدانند. به سلسله همین دانشمندان بزرگ بخش مهم ترکیب قسمی فلسفه شرق نماینده های مشهور تعلیمات تصوّف خواجه احمد یسوی، خواجه بهاءالدین نقشبند، شیخ نجم الدین کبرا، خواجه عبیدالله احرار و دیگران جایگاه مناسب شان را دارا اند.

علم تصوّف، تعلیمات وسیع طریقت های آن، مربوط به گذشته های دور و طولانی بوده، ریشه های آن به دوره های نهایت قدیمی ارتباط دارد. تصوّر عرفانی محصول تفکر انسان بوده، نشو و نما نموده و رواج یافته است.

در زمان رژیم توتالیتار (مستبد، دیکتاتور، ج) که آزادی بیان در بند و زنجیر قرار داشت، تعلیمات تصوّف بدون در نظر داشت اهداف عالی انسانی آن، به صفت جهان بینی فیودالی قرون وسطی به مقصد باز داشتن مردم از آموزش آن، مبارزه بیرحمانه بر ضد آن براه انداخته

شده بود. نماینده های بزرگ تعلیمات تصوّف چون احمد یسوی و خواجه احرار به نظر حقارت دیده شده بر ضد آن ها سنگ های تهمت و بهتان پرتاب میگردید.

نظر به فرموده رهبر کشور ما، «انسانی که آگاهی از نسل و نسب خود نداشته باشد، از هویت خود بیگانه میشود، چندین سال کوشیدند تا ما را از تاریخ، دین و میراث های معنوی ما غافل نگهدارند» در دوران رژیم شوروی درک این مسئله که درجه سیاست دولت را به خود گرفت مشکل نیست. زیرا که مکاتب تصوّف انسان هارا به آزاد بودن و آزادی بیان دعوت میکند. منصرف شدن از هر قدرت به جز از آفریدگار و فقط ایمان داشتن به ذات اقدس الهی دعوت میکند. اهداف تصوّف تمام مردم و ملت ها را قطع نظر از ملیت، زبان و دین شان با همدیگر برابر دانسته، افکار و مقاصدی که بر ضد آفریدگار توانا باشد رد میکند. رژیم توتالیتر(مستبد، دیکتاتور. ج) که خود را منحصیث حمایت کننده مقاصد جدید انسانی قلمداد میکند، تحمّل ترویج چنین تعلیمات عالی را که باعث وحدت انسان ها میگردد ندارد. چونکه ضدیت با مفکوره کیش شخصیت هدف عالی تصوّف را تشکیل داده و با پرنسپ های ماتریالیستیک (الحادی) رژیم سوسیالیستی ضدیت داشت. از همین سبب نظریه پردازان علم شوروی با استفاده از همه امکانات بر ضد اندیشه های عرفانی و تعلیمات تصوّف بیرحمانه مبارزه نمودند، و نماینده های پیشتاز آنها حقارت نمودند، حتی در مورد نابودی آثار آنها از صفحات تاریخ و محو آنها از اندیشه مردم با شتاب و عجله اقدام نمودند.

لیکن این تعلیمات به حیث اندیشه ماندگار و جدا نا پذیر در روح و روان مردم تورکستان جا گرفته بود، اندیشه های تصوّف به خاطر پیشبرد مبارزه قاطع بر علیه زورمندان به مردم کشور توانایی و شجاعت می بخشید. جنگ های خونینی که سالیان دراز به خاطر حصول استقلال تورکستان ادامه داشت، شاهد این مدعای ماست.

مردم ما همیشه با آنانی که استقلال، افتخارات دینی و عقیدوی، آزادی وجدان آن ها را سلب، غرور ملی و عزت نفس شان را زیر پا نموده اند، آشتی نا پذیر بودند. و به مفهوم حقیقی یافتن زبان مشترک با آن ها غیر ممکن بود. در برابر آنها سیمای صوفی شیخ نجم الدین کبرا خوارزمی که در راه دفاع از میهن شهید گردید قرار دارد.

از برکت استقلال زمینه بازگشت به تمام افتخارات ملی و معنوی ما میسر گردید. امکانات معرفت و تجلیل از خاطره های نماینده های مشهور تصوّف و میراث های غنی و معنوی خواجه احمد یسوی، خواجه بهاءالدین نقشبند، شیخ نجم الدین کبرا، خواجه عبیدالله احرار، مخدوم اعظم و بابا رحیم مشرب را یافتیم.

تعلیمات تصوّف برای ما از اهمیت بزرگ برخوردار است، چونکه:  
اول، او باعث تقویت غرور انسانی مردم ما شده، آنها را از ذلت، حقارت و انقراض روحی  
نگهمدارد.

دوم، باعث تأمین وحدت و همبستگی بین ملیت های مختلف ساکن کشور ما  
گردیده، و به خاطر تعمیم مدنیت و سیع و فراگیر کمک میکند.  
سوم: با اندیشه های انسان دوستی درضدیت با تمام جریان های بنیادگرایی و  
ایکستریمیزم قرار دارد.

چهارم، به صفت پخش کننده اندیشه های صلحدوستانه بر ضد هر نوع جنگ و  
اقدامات مسلحانه عمل میکند.

پنجم، با ارج گذاشتن به انسان و ارتقای مقام آن، برای ترقی معنوی آن زمینه را مساعد  
میسازد.

از همین سبب این اثر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی جواب عملی و به موقع  
مطابق مقتضیات زمان کنونی است. قبل از مرور مختصر به محتوای اثر توجه شمارا به  
معرفی مؤلف جلب می داریم.

سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی در سال ۱۹۳۴ در شهر سرپل مرکز ولایت سرپل تولد  
یافته است. او بعد از تکمیل «مدرسه علوم شرعیه» و «فاکولته شرعیات» دانشگاه کابل در  
بخش های مطبوعات آغاز به کار نموده، و تا سال ۱۹۷۷ به حیث مدیر تدقیق روزنامه های  
«انیس»، «اصلاح» و مجله «فولکلور» و عضو علمی «آریانا دایرةالمعارف» کار کرده است.

او کورس عالی ژورنالیزم پروفیسور امریکایی جالیف را به اتمام رسانیده است.  
همین اکنون شرعی جوزجانی به حیث مدیر دیپارتمنت «حقوق اسلامی» دانشگاه  
اسلامی تاشکند ایفای وظیفه می نماید. او در سال ۱۹۹۷ با نوشتن رساله یی تحت عنوان  
«جایگاه حقوق اسلام در نظام حقوقی افغانستان» در اکادمی وزارت امور داخله جمهوری  
اوزبیکستان از کار علمی اش دفاع نموده حایز درجه نامزدی دوکترای علوم حقوقی (PHD)  
گردید.

شرعی جوزجانی از جمله فعالین و اشتراک کننده گان سیمینار های علمی و عملی،  
شاعر، ادیب، حقوق شناس و به صفت متفکر فلسفی به خاطر ترویج زبان مادری اش،  
زبان اوزبیکی به منظور کسب حقوق نشرات به این زبان اقدامات عملی نموده و به موفقیت  
های بزرگی نایل گردیده است.

اشعار و مقالات او در مطبوعات اوزبیکستان و افغانستان به چاپ رسیده است. او برعلاوه مقالات متعدد، مؤلف و مترجم بیش تر از ۲۰ اثر علمی و ادبی است. رومان «نوایی» (آی بیک)، «داستان دو دل» (ش. رشیدوف)، «امیر خسرو دهلوی» (ش. شاه محمد اف) و یک تعداد مقالات و رساله ها را از زبان اوزبیک به دری ترجمه نموده است. آثار یوسف السباعی طه. حسین، سلامه موسی، لطفی منفلوطی نویسندگان مشهور عرب وسایرین را از زبان عربی ترجمه و منتشر نموده است.

او در افغانستان در عرصه شعر اوزبیک برنده جایزه امیر علیشیر نوایی گردیده است، شرعی جوزجانی زبان های عربی، دری، پشتو و تورکی را به خوبی میدانند. به زبان های اوزبیک و دری آثار می آفریند. او دوست مردم و دولت اوزبیکستان است.

او بعد از استقلال اوزبیکستان برای اولین بار با نشر مقاله بزرگی تحت عنوان «اوزبیکستان آزاد در راه انکشاف» سرزمین ما را به مردم افغانستان معرفی و حقانیت سیاست دولت ما را روشن ساخته است.

کتاب «تصوّف و انسان» سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی بیانگر اندیشه های فلسفی و نتیجه مشاهدات اوست. اثر شامل ده مقاله و اختتامیه دو رساله و یک مقاله ترجمه شده از زبان های عربی و فارسی بوده، در باره اندیشه های ذکر شده سخن رانده میشود.

در رساله «ریشه های تعلیمات تصوّف» که در سال ۱۹۹۵ در سه شماره مجله «ملاقات» به شکل مختصر به نشر رسیده، مؤلف در مورد اساس و ماهیت این تعلیمات، ریشه های تاریخی، مراحل ترقی و روش های اساسی آن سخن رانده، اندیشه های علم حال (تصوّف بنا یافته به جذبه و حسّیات) و علم قال (تصوّف متکی به علم اصول) و در مورد خصوصیت های هر کدام آن روشنی می اندازد. نظریات «وحده الوجود» و «وحده الشهود» را به حیث مسئله نهایت اساسی جریانات تصوّف تحلیل میکند و آن ها را به اسلوب علمی توضیح می نماید.

رساله مذکور را که در مورد تعلیمات تصوّف با اتکا به منابع اساسی تا سال ۱۹۹۵ در کشور ما به نشر رسیده نخستین اثر علمی بنامیم مبالغه نکرده ایم.

مؤلف طریقت های کبرویه، یسویه، سهروردیه، قادریه، چشتیه، مولویه، و مجددیه را منحیث مهمترین جریانات تصوّف مختصر اما به شیوه عمیق و دلچسپ معرفی نموده و آنها را در حالیکه به منابع مطمئن اساس یافته از نظر میگذرانند. در اخیر رساله به توضیح یکتعداد اصطلاحات می پردازد.

در مبحثی که به آثار و دیدگاه های شیخ نجم‌الدین کبرا اختصاص یافته جریان زنده‌گی دانشمند، آثار آفریده او و همینگونه دیدگاه های فلسفی او توضیح شده است. ترجمه رساله نادر خطی نوشته شده به زبان عربی و مجازاً «آنچه با چشم قلم دیده ام» نام نهاده شده منسوب به قلم نجم‌الدین کبرا، ما را با دیدگاه های فلسفی و عرفانی آن صوفی متفکر آشنا میسازد.

در مجموعه دو مقاله اختصاص یافته به خواجه عبیدالله احرار و «رساله بابر» رساله «شرح رباعیات» خواننده را با دیدگاه های عرفانی و نظریات خواجه احرار و مخدوم اعظم منحیث نماینده های معروف طریقه نقشبندیه آشنا میسازد.

مناسبات دوستانه میان نماینده مشهور دولت تیموری شاعر شناخته شده و ارکان دولتی ظهیرالدین محمد بابر و پادشاه معرفت پرور و شاعر دولت شیبانی ها عبیدالله خان عبیدی و مخدوم اعظم، همینگونه اخلاص و صمیمیت پادشاه از مقام عالی سلطنت به اهل تصوّف، همچنان احترام و اعتماد اهل تصوّف را به آنان را توضیح میدهد. در مبحث مذکور در ساحت دنیای معنویت و عرفان، جهات مشترک بین فقر و سلطنت را ایجاد نموده، امکان روشن بودن چراغ معنویت را بطور دائم آشکار می بینیم.

در مبحثی که تحت عنوان «غوّاص عُمّان وحدت» برای اولین بار دیدگاه های عرفانی شاعر بابا رحیم مشرب، به خصوص مناسبت او به فلسفه وحدت با اسلوب علمی توضیح شده است.

در مقاله «آرامگاه ابدی بابا رحیم مشرب در اشکمش» در مورد مزار او و بعضی خصوصیات او معلومات داده میشود.

در مقاله یی تحت عنوان «بابا طاهر و ترانه های عرفانی او» با زنده‌گی و ترجمه رباعیات سحر انگیز درویش و شاعر صوفی که یکهزار سال قبل در گذشته آشنا میشویم.

در مقاله تحت عنوان «فقیه وارسته و دانشمند متصوّف» ابوزید دبوسی که در بین فقیهان به حیث اولین کس در مورد نظریه معرفت از نقطه نظر عرفان ملاحظات علمی خویشرا شامل علم اصول نموده و در قطار سایر آثار فقهی در علم تصوّف کتاب نوشته، در باره زنده‌گی و دیدگاه های او سخن رانده شده است.

جوزجانی در کشور ما اولین بار در مورد این ذات بزرگوار که مورد ستایش ابو علی سینا و ابن خلدون قرار گرفته بود کتاب نوشت و او را به اهل علم معرفی نمود.

مؤلف در مبحثی تحت عنوان «در مورد حالات قلب انسان قبل از علم و بعد از آن» که نمایانگر ملاحظات علمی دپوسی در مورد دیدگاه و تیوری معرفت است، از اثر مهم «الادلّه» از زبان عربی بزبان اوزبیکی به شیوه مناسب ترجمه و شامل کتاب ساخته است.

مقاله‌یی تحت عنوان «سیمای کامل انسان در تصوّف و فلسفه» که باعث نامگذاری کتاب گردیده، بیانگر مقام انسان در علم تصوّف هدف اساسی مؤلف را تشکیل می‌دهد. درین مورد از طریق تحقیقات گسترده این مسئله مهم و بغرنج توضیح شده که نتیجه دلچسپ بدست می‌آید. این مقاله حاوی مضمون و ماهیت کتاب است که به طور گسترده بیان شده گفته می‌توانیم.

مؤلف در مقاله اختصاص داده اش در مورد ترویج علم تصوّف در اوزبیکستان، با نوشتن تقریظ، تحلیل و انتقاد از کتاب «تصوّف» استاد نجم‌الدین کاملوف، در مورد موفقیت‌های بدست آمده مؤلف اشاره میکند و کتاب را در تصوّف و همینگونه آموزش آثار علمی امیر علیشیر نوایی در روشنی تعلیمات تصوّف اثر مهم می‌شمارد.

مؤلف در اختتامیه تحت عنوان «علم تصوّف - قدرت معنوی» کارهای تحقیقاتی انجام شده توسط دانشمندان را در مورد علم تصوّف در اوزبیکستان یادآوری نموده و کارهای انجام شده را در مورد ترویج این علم نا کافی می‌داند.

دردوره انتقال کنونی اوزبیکستان با توجه به اهمیت آموزش درست تعلیمات تصوّف و گسترش آن به خاطر ترویج علم تصوّف پیشنهادات نهایت سودمند عملی و سازنده ارائه می‌نماید. و به نوبه خودش در مورد مکلفیت‌های دانشمندان این ساحه تأکید میکند.

اگرچه مجموعه متشکل از مقالات و رساله‌های متعدد است، در بین آن‌ها روحیه بیداری علمی و ارتباط منطقی موجود بوده همه آن‌ها به یک هدف معین یعنی جایگاه انسان و مقام معنوی آن در تعلیمات تصوّف در نظر گرفته شده است.

مطابق خواست زمان کنونی می‌توانیم تکراراً تأکید نماییم که نشر این مجموعه از اهمیت خاص برخوردار است.

تعلیمات بیان شده، دیدگاه‌های عرفانی، اهداف عالی اخلاقی خواننده را به مهر و شفقت، دوستی و برادری بین مردمان، دوستی میان ملیت‌ها تشویق میکند و به امور تربیوی برضد بنیادگرایی دینی کمک می‌نماید.

رهبر کشور ما فرموده اند:

«آموزش دقیق علم فلسفه، به خصوص فلسفه شرق من حیث میراث مقدس دین مبین اسلام، به همین اساس رشد و نموی ریشه‌های افتخارات و مدنیت بزرگ ما، یعنی رهایی از

مفکوره های گذشته های نزدیک، تقویت تفکر و مفکوره های ملی اجداد بزرگوار ما که موفقانه آزمون قرن ها را سپری نموده، غنی سازی او با روحیه عصری و عموم بشری از جمله وظایف تأخیر ناپذیر ماست».

اثر مختصر و مؤجز سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی به منظور انجام این وظیفه یک گام عملی شمرده میشود.

\* - دکتور علوم در رشته حقوق، پروفیسور اکمل سعیدوف بتاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۵۸ در قریه زنگی آتای ولایت تاشکند در فامیل مرحوم سعید اف خال محمد تولد یافته، او بعد از فراغت از فاکولته حقوق شناسی یونیورسیتی دولتی تاشکند اسپرتوری انستیتوت دولت و حقوق اکادمی علوم اتحاد شوروی را خواند. در سال ۱۹۸۴ رساله کاندیدای علوم PHD را دفاع نمود و در سال ۱۹۹۰ بدرجه علمی دکتورای عالی علوم حقوقی موفق گردید.

پروفیسور سعیدوف از سال ۱۹۸۵ تا کنون در پست های ذیل انجام وظیفه کرده است.

کارمند عالی رتبه انستیتوت فلسفه و حقوق، پست های مدیر سکتور و آمر انستیتوت، بعداً منشی علمی دیپارتمنت فلسفه، اقتصاد و حقوق شناسی رئیس اکادمی علوم اوزبیکستان، رئیس سازمان جوانان اوزبیکستان، رئیس انستیتوت پرابلم های جهان جمهوری اوزبیکستان و متعاقب آن به حیث رئیس انستیتوت دولتی حقوق اوزبیکستان خدمت می نماید.

۱. سعیدوف به صفت اولین دیپلومات از سال ۱۹۹۴-۱۹۹۶ به حیث نماینده فوق العاده و سفیر اوزبیکستان در فرانسه کار نمود، در عین حال به حیث نماینده دایمی اوزبیکستان در فرانسه (پاریس) ایفای وظیفه نمود. او از سال ۱۹۹۶ بدینسو به حیث رئیس «مرکز ملی اوزبیکستان در مورد حقوق بشر» کار میکند.

علاوه ازین پروفیسور سعیدوف رئیس مرکز اجتماع «فکر اجتماعی» بوده در جنب وظایف اساسی اش از سال ۱۹۸۵ بدینطرف در فاکولته حقوق دانشگاه دولتی تاشکند، انستیتوت دولتی حقوق، اکادمی وزارت داخله، دانشگاه دولتی اقتصادیات تاشکند، انستیتوت شرقشناسی تاشکند، در انستیتوت اسلامی تاشکند از بخش های حقوق مقایسوی بین المللی، حقوق انسان در نظر و عمل تدریس نموده است. به حیث آمر دیپارتمنت دانشگاه اقتصاد و دیپلوماسی جهان ایفای وظیفه نموده، دیپارتمنت های حقوق بین المللی و حقوق بشر یونسکو، دموکراسی، تالیبرانت (وسعت نظر) تفاهم بین المللی را برای اولین بار تشکیل نموده است. در سال ۱۹۹۳ موفق بدریافت رتبه علمی پروفیسوری حقوق مقایسوی بین المللی گردیده است.

از سه دوره بدینسو به حیث وکیل پارلمان اوزبیکستان انتخاب گردیده است. او به حیث عضو خارجی جمعیت حقوق مقایسوی فرانسه، عضو انجمن حقوق آسیا و بحرالکاهل و عضو انجمن بین المللی حقوق روسیه و بسیاری از مؤسسات علمی بین المللی با آنها همکاری نموده است.

۲. سعیدوف به حیث دانشمند وارسته حقوق مؤلف بیشتر از ۲۰ کتب درسی و ممد درسی و بیشتر از ۳۰ مقاله علمی است. از جمله با مؤلف این کتاب دو کتاب را هم بنام های «شرق و حقوق انسان» (۲۰۰ صفحه) و «تمدن شرق؛ انسان و حقوق» (۲۷۰ صفحه) ..... نوشته است. آثار علمی او در کشور های آمریکا، انگلستان، اتریش، فرانسه، هندوستان، جاپان، آلمان، پولند، بلجیم، روسیه و سایر کشور ها به چاپ رسیده است. و به بیشتر از ۶۰ کنفرانس های بین المللی اشتراک نموده است. او مفتخر به دریافت نشان دولتی اوزبیکستان، مدال «محنت شهرت» و مدال «دوستی» گردیده است. استاد متأهل بوده دارای یک دختر و یک پسر است.

## سخنی چند پیرامون ریشه های تعلیمات تصوّف و روش های اساسی آن

انسان برای اولین بار همینکه به تخیل و تفکر آغاز نموده، به پی بردن به اسرار طبیعت کوشیده است. درین مورد اولین تخیل و تصوّر او به شکل میفولوژی یعنی اسطوره تبارز یافته است. میفولوژی میکوشد تمام حوادث طبیعی و اجتماعی را به شکل ساده و ابتدایی توضیح نماید.

بر مبنای تحقیقات دانشمندان جامعه شناسی از میفولوژی علوم سحر یعنی پی بردن به اسرار جهان، از طریق تأمین ارتباط با نیروهای غیر مرئی، وارد نمودن تأثیرات مثبت و منفی به زندگی بدست می آید.

اهداف ابتدایی عرفان نیز از اسطوره سرچشمه میگیرد و ازین طریق علم تأثیرگذاری مثبت و منفی بر زنده گی به میان می آید.

هر دو علم که از یک منبع ظهور نموده اند، به خاطر داشتن تصورات شبیه بین خود بر همدیگر تأثیر متقابل وارد نموده اند. مثلاً: بر اساس تحقیقات احسان طبری یک تعداد از اصطلاحات نظیر «رجال الغیب»، «انسانهای غایب»، «جواسیس القلوب» (جاسوس قلب ها) که شامل تصوّف اسلامی گردیده و در بسیاری از منابع تصوّفی استفاده شده است، از «هیرمیتیزم» که با نام جادوگر مشهور مصری «هیرمس» پیوند دارد، اقتباس گردیده است.

انواع مکاتب عرفانی و تعلیمات تصوّفی در شرق و غرب موجود است. ما درین تحقیقات در مورد ظهور تصوّف اسلامی، ریشه های قدیمی و روش های مختلف آن، سخن خواهیم راند. به خاطر آشنایی بهتر این مسئله در مورد دو اصطلاح یعنی مفاهیم عرفان و تصوّف ارائه توضیحات را لازم می بینیم.

## مفاهیم عرفان و تصوّف

کلمهٔ عرفان به معنی های دانستن، فرا گرفتن، شناخت، شناخت دوباره و فهمیدن به کار برده میشود. معادل این کلمه، کلمهٔ یونانی میستیکوس معنی (سری) و (غیبی) را افاده میکند.

کلمهٔ عرفان به معنی عمومی برضد علم ظاهری بوده، مفهوم آگاهی همه جانبه و دقیق از حالت همه اشیا را افاده میکند. مثلاً: وقتی میگوییم که «فلان شخص شاعر عارف است» این معنی را افاده میکند که او درین ساحه تنها معلومات ظاهری ندارد، بلکه دارای معلومات گستردهٔ در بخش های تصوّف، فلسفه، تاریخ، ادبیات، شعر و سایر فنون ادبی نیز میباشد.

عرفان به صفت یکی از علوم الهی، علم مربوط به شناخت اسما و صفات ذات حق تعالی از طریق اشراق، یعنی روشنایی قلب به حساب می آید. به گونهٔ دیگر گفته می توانیم راهی که اهل الله (جوینده گان آفریدگار) به خاطر شناخت ذات اقدس الهی انتخاب کرده اند، عرفان گفته میشود.

احسان طبری عرفان را چنین تعریف میکند: عرفان، یکجا با تزکیهٔ نفس انسان، توّسل به ریاضت، نیایش، خلوت نشینی و جذبه، گذار از مرحلهٔ سیر وسلوک، تأمین ارتباط با پروردگار و نیروهای ماوراالطبیعه و در عین زمان بعد از تغییر قلب او به منبع الهام و اشراق، رسیدن به حقیقت قطعی و بدون شبهه میباشد.

علی اکبر دهخدا، با اتکا به معومات ارائه شده در کتاب «قاموس اصطلاحات عارفان» بر اساس معومات ارائه شده در «شرح گلشن راز» در اثر مشهور خود «لغتنامه» در بارهٔ عرفان معلومات ذیل را ارائه میکند. عرفان و شناخت حق تعالی از دو راه ممکن است:

نخست، از اثر به مؤثر (تأثیر کننده)، از فعل به صفت و از طریق صفات استدلال کردن به وجود ذات حق تعالی. این راه خاص برای دانشمندان است.

دوم، از طریق تزکیهٔ قلب، تخلیهٔ سر (مغز، فکر) و همینگونه روح از همه چیزها به جز او (حق تعالی). این راه خاص برای پیغمبران، انبیا، اولیا و عارفان است. این راه از طریق کشف یعنی (معلوم شدن عالم معنوی و حقیقت دنیای درونی برای سالکان. ج) و شهود (دیدار حق تعالی) فقط برای مجذوب مطلق (برای کسی که از جانب حق تعالی جذب، و از طریق فنا شدن به عشق او بیخود شده. ج) نصیب شده می تواند. سایر اشخاص از طریق عبادت های قلبی و روحی پنهانی رسیدن شان به این معرفت ممکن است.

هدف از آفرینش جهان همین معرفت شهودی (شناخت حق تعالی) به حساب می آید.  
 (علی اکبر دهخدا، لغتنامه، جزء ۱۳۵).

به تعبیر ابن سینا: «عارف در مورد عظمت و بزرگی پروردگارش غرق تفکر و فنا گردیده، مالمال شدن قلبش را با نور معرفت از او التجا میکند».

در مورد این سوال که ریشه کلمه صوفی عبارت از چیست، در بین دانشمندان اختلاف وجود دارد. بعضی از محققین معتقد اند که کلمه صوفی مشتق شده از کلمه «صفا» (به معنی پاکیزه، روشن، شفاف، بدون غل و غش) است، بعضی از ایشان این کلمه را نسبت داده شده به «اهل صُفه» میدانند. بعضی از شرقشناسان کلمه صوفی را بر گرفته شده از کلمه «سوفیا» که بزبان یونانی معنی حکمت را میدهد تحلیل میکنند.

لیکن نظر اکثریت در این است که کلمه صوفی منسوب به کلمه «صُوف» یعنی پشم است. چون که صوفی ها به خاطر نگهداری خود شان از کبر و هوا، و به هدف جلوگیری از خواهشات نفسانی لباس های پشمی خشن می پوشیدند.

کلمه «تصوّف»، به معنی پوشیدن «صُوف» یعنی لباس پشمی، صوفی شدن و در راه حق گشتن و همینگونه به معنی طریقه درویشان قبول شده است.

کلمه «تصوّف» به صفت اصطلاح عبارت از یک طریقت معنوی بوده، به عقیده پیروان آن تزکیه نفس یعنی در نتیجه پاکیزه گی دنیای درونی روشنی حقیقت به قلب انسان به درخشیدن آغاز میکند.

عثمان تورر استاد علم تصوّف دانشگاه ارض روم ترکیه، در کتابش بنام «تاریخ تصوّف» تصوّف را چنین تعریف می کند: تصوّف علمی است که در مورد دستیابی به رضای حق تعالی، تربیه نفس به منظور نایل شدن به سعادت ابدی، و جاهت اخلاقی، تنویر ظاهر و باطن، پاکیزه کردن صورت و سیرت معلومات ارائه نموده، مضمون او شامل انسان و خصوصاً روح انسان و صحت خُلق و روح انسان است.

تصوّف مانند سایر علوم اسلامی در قرون دوم و سوم هجری عرض وجود مینماید. نظر به تأکید ابن خلدون از آغاز قرن دوم هجری تمایل دنیا پرستی در بین مسلمانان تقویت یافته بود. در آن زمان گروه وابسته به طاعت و عبادت، بنام صوفی و متصوّف شناخته میشدند... صوفیان لباس های پشمی پوشیده بر ضد دنیا پرستان قرار داشتند. آن ها در جریان وابستگی به زهد، عُزلت، طاعت و عبادت به حالت خاص به خود شان وجد (شور و هیجان) و دیگر حالت ها را داشتند.

نیکلسون در مورد تصوّف ۲۰۰ تعریف را جمع آوری نموده، اما به یک تعریف مکمل و جامع موفق نشده است.

دکتور جواد نوربخش در کتابش بنام «بهشت صوفیان» با اتکا به سخنان مشایخ بزرگ، چنین افاده میکند که تصوّف صفت (حالتی) است که نمیتوان آنرا توسط کلمات تعریف نمود. او اظهار میدارد «آنچه توسط کلمات افاده شود، تصوّف نیست».

به عقیده او تعریف های داده شده در مورد تصوّف از طرف بعضی بزرگان تعریف عمومی نبوده، بلکه بعضی خصوصیات تصوّفاً افاده نموده اند. اگر آنرا به طور مکمل تر تعریف کرده بتوانیم، «تصوّف آذوقه عشق است و فقط از طریق نگرش به یک جهت و عبارت از طریقه رسیدن به حقیقت است. هدف تصوّف دریافت حقیقت برطبق نظر فیلسوفان از طریق منطق و استدلال نه، بلکه میتوان به آن از طریق کشف و شهود با چشم وجدان و قلب دست یافت.

از همین سبب تصوّف عبارت از راهی است که از طریق کوشش و جستجو دیده میتوانیم، چیزی نیست در حالت سکون و عطالت بشنویم.

(دکتور جواد نور بخش، بهشت صوفیان، صفحه ۱۱)

غزالی در کتابش «احیاءالعلوم» در باره تصوّف معلومات جامع ارائه نموده، در مورد اینکه شریعت و طریقت هر دو یکی اند تأکید می نماید: تفاوت های شان در این است که، شریعت به جهات ظاهری امور توجه بیشتر داشته، تعلیمات تصوّف به دنیای درونی و قلب انسان مربوط است.

به ملاحظه این مسئله تصوّف فقط از طریق آموختن و خواندن نه، بلکه از طریق ذوق و شوق و تغییر روح انسان قابل شناخت است.

دکتور سلجوق ارآیدین در صفحه ۲۱ کتاب «تصوّف و طریقت ها» نظر ذیل را ارائه می نماید:

هدف دین مبین اسلام به روی آب کشیدن قابلیت های فطری انسان، تقویت خصوصیت های انسانی، و ارتقا از مقام پائین و پست به مقام عالی است.

تاریخ جنگ ها پُر از موفقیت ها است. تاریخ کلتور و فرهنگ موفقیت قلب است. اولی گذرا و دومی جاودان و دایمی است.

غیر از انسان موجودات ذیروح و غیر ذیروح امکانات دسترسی به آن را ندارند. انسان ظاهراً مالک یک جهان کوچک، اما در حقیقت با قلب وسیع به نیروی خیال (تصوّر) که جهان را احتوا می نماید دسترسی دارد.

دکتور سلجوق در (صفحات ۷۹-۱۴۷) فصل های اختصاص یافته در مورد تصوّف بعد از بحث مفصل در اطراف روانشناسی اجتماعی این شاخص ها را به نه خصوصیت تقسیم و هر کدام را وسیعاً تحلیل میکند:

۱. ولایت ۲. مرید ۳. شیخ (مرشد) ۴. کرامت ۵. ذکر ۶. صحبت ۷. رابطه ۸. خلوت ۹. سَماع.

مطابق تحلیل امین علاءالدین نقشبندی تصوّف و فلسفه هر دو به جهت اینکه محصول تفکر انسان بوده، آرزومند رسیدن به درجهٔ نزدیک تر به معرفت است. دانشمندان رسیدن به یقین (معرفت بدون شک و شبهه) را به سه مرحلهٔ زیرین تقسیم می نمایند:

۱. **علم الیقین:** یعنی تأیید و تصدیق مسئله‌یی که به درجهٔ قطعی و اطمینان کامل نرسیده باشد. بطور مثال: شخصی گرسنه وارد یک شهر ناشناس شده در جستجوی رستوران است. فوراً چشمش به لوحهٔ یک رستوران می افتد. حال احتمال دارد که این رستوران قبلاً به یک چیز دیگری تبدیل شده باشد، یا لوحه‌یی را که او دیده شاید یک نوشته سابقه و کهنه باشد.

۲. **عین الیقین:** درین مرحله شخص گرسنه که در جستجوی رستوران است در همانجا تعدادی از افراد را در حال خوردن و نوشیدن می بیند. در همین حال اطمینان او کامل شده به درجهٔ عین الیقین (حصول اطمینان به ماهیت چیزی که با چشم خود می بیند) می رسد. لیکن هنوز در آنجا طعام را تناول ننموده و سیر نشده است.

۳. **حق الیقین:** شخص گرسنه از رستوران طعام تناول نموده، بعد از چشیدن مزهٔ طعام وسیر شدن به درجهٔ حق الیقین میرسد. نظر به تأکید او فلسفه عقل و تفکر انسان را در مورد الهیات بدرجهٔ حق الیقین رسانیده نمیتواند. چون که تفکر انسان حد معین دارد.

درک ماوراءالطبیعه، عبارت از درک معنوی بوده، مربوط به ضمیر و وجدان است. درین ساحه فقط از طریق تصوّف و اشراق رسیدن به حق الیقین ممکن است. تصوّف آزادی وجدان و سعهٔ صدر است. چون که تمام انسان‌ها را بندهٔ یک آفریدگار میدانند. طرفداران ادیان مختلف را جوینده‌گان یک حقیقت یعنی الله تعالی تلقین میکند. از همین سبب حضرت نوایی تلاش‌هایی را در مورد رسیدن به حق تعالی در مسجد، خانقاه، دیر و صومعه می بیند.

دیماک کا ذکرینگ اوچون، خانقاه ایچره هیا هو

صلای عشقینگ ایله اهل دیر ایچره علا لا

مفاهیم تصوّف و عرفان نسبت اینکه با همدیگر نزدیک اند بعضاً به یک معنی استعمال می‌شوند. به نظر بعضی‌ها تصوّف یک بخش عرفان بوده و یکی از نماد‌های آن است، یعنی تصوّف به صفت یک راه، روش و طریقه از عرفان سرچشمه می‌گیرد. عرفان یک مفهوم عمومی‌تر بوده، بر علاوه تصوّف راه‌ها، روش‌ها و مذاهب را نیز احتوا موده و از نظر او یک شخص صوفی شرط نیست که عارف هم باشد. یا ممکن است که یک شخص ظاهراً پیرو طریقت بوده ولی از عرفان هیچ بهره‌ی نبرده باشد. بعضاً کلمه عارف نسبت به کلمه درویش و صوفی به معنی عالی‌تر استعمال شده است. بعضی‌ها عرفان را جهت علمی و ذهنی تصوّف و تصوّف را جهت عملی عرفان دانسته‌اند.

لازم است اساس عقیده صوفی «یک» باشد. به اساس گفتن «یک» جستجوی «یک» در پی «یک» جز از ذات مطلق به چیز دیگر نیندیشد.

به اساس قواعد تصوّف و عرفان صوفی و عارف حقیقی باید در جایگاه انسان کامل یعنی انسان حقیقی قرار داشته باشد. عشق به انسان‌ها، در خدمت انسان بودن، در عین حال فراموش نکردن وجود پروردگار، عقاید اساسی صوفی‌ها است.

به روایت شیخ فریدالدین عطار شیخ ابوالحسن خرقانی چنین گفته بود:  
کاش به جای تمام خلائق من می‌بودم، در آن حال برای خلائق مرگ نمی‌بود، کاش تمام حساب و کتاب مردم را از من می‌شد، در آن حال در روز قیامت سوال و جواب نمی‌بود، کاش به جای مردم مرا مجازات می‌کردند، در آن حال آن‌ها را به دوزخ نمی‌بردند.  
این مطلب را میرعلیشیرنوی ذیلاً به طور مختصر افاده کرده است:

قیلیب حق وجودی ده محو اوز وجودین

نـوایی مونی بیل طریق تصوّف

شیخ سعدی در کتاب گلستان چنین گفته بود:

طریقت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلّق نیست

## اندیشه های عرفانی در هندوستان و یونان

قبل از انتشار دین اسلام، در فلسفه هندوستان و یونان در مورد روح انسان تعلیمات گوناگون وجود داشت. بر اساس آنها در بین روح انسان و آفریدگار یک نوع اصالت و وحدت موجود بوده، روح همیشه به خاطر بازگشت به اصل خودش در تلاش است.

در جامعه هندوستان نسبت اینکه گذار از طبقه پایان به طبقه بالا در عمل ممکن نبود، اصناف محروم به منظور رهایی از محرومیت و بدبختی از راه تخیل و تصور فکر قرار گرفتن در قطار طبقه بالایی را به میان آوردند.

بودا نسبت اینکه خودش به طبقه متوسط منسوب بود بر علیه طبقه اول یعنی برهمن ها قرار گرفت و در تعلیماتش می گفت که ارتقای مقام انسان از طریق نذر و خیرات دادن به برهمن ها نه، بلکه از طریق ریاضت، تنبیه نفس و محروم کردن نفس از لذات دنیوی میسر شده میتواند.

از همین سبب صنف فقرا از پی او رفته مذهبی را که او تلقین کرده بود از صمیم قلب پذیرفتند.

در نتیجه دلایل ذکر شده در هندوستان عقیده «تناسخ» به میان آمد. به اساس این عقیده بعد از مرگ انتقال روح از یک بدن به بدن دیگر ممکن است.

در هندوستان برهمن ها را که از جمله طایفه بالا، اصل زاده و گروه نهایت عالی بشمار میرفتند، بعضی ها فکر میکردند که آن ها از منبع الهی ظهور نموده اند. از همین سبب آنها در نظام طبقه دینی در جایگاه نخست قرار داشتند. نظر به تعلیمات مذهب «برهما» حلول «داخل شدن» پروردگار به بدن ها ممکن است. اما در دین بودا پروردگار نه، بلکه داخل شدن روح از یک بدن به بدن دیگر امکان پذیر است.

به اساس افسانه های اسطوره های هند و دین برهما، خدایان همیشه به قیافه انسانها و حیوانات ظاهر میشوند. مثلاً، کرشنا که از جمله خدایان مشهور هندو ها است، هشتمین مرتبه شکل گیری «ویشنو» است (که به عقیده آنها خدای دوم- حاکم و نگهبان کاینات) میباشد. در داستان حماسی «مهابارات» او به شکل انسان ها درجهان زنده گی کرده، تشکیل خانواده نموده قهرمانی های عیبی از خود نشان میدهد.

در هندوستان ده ها مکتب وجود دارد که به اساسات تصوّف بنا یافته، از جمله یکی هم طرفداران طریقه «ترک کردن» است، آن ها عقیده دارند که انسان فقط به مبدأ (نقطه آغاز) نزدیک شده در حال یکجا شدن با او به آزادی رسیده می تواند.

مذهب «وَنَدَاتِيُون» را در هندوستان میتوان مکتب عرفان نامید. پیروان او در تعلیمات شان فکر فلسفی را به کار برده، به این نتیجه می‌رسند که «چون عارف از علایق و عوایق و قیود جهانی و امکانی و ارهد به درجهٔ مطلقیت میرسد. مرتبهٔ نهایی وصول بدرجهٔ اطلاق هم آنست که نفس سالک عین نفس کلی گردد».

(م. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، صفحه ۱۶۷)

در یونان در دوران برده‌گی در بین فیلسوفانی که مشغول کارهای علمی بودند مکتب عرفان بوجود آمد. از جمله افلاطون «پلاتون» پدر آیدیالیزم عینی (سالهای ۳۴۷-۴۲۷ قبل از میلاد) جایگاه خاص دارد. از نظر او تمام جهان وجود، محصول و سایهٔ دنیای حقیقی یعنی «دنیای ایده‌ها» است. «دنیای ایده‌ها مربوط فضا و زمان نبوده، ابدی، ساکن و تغییرناپذیر است». به نظر او پی بردن به «دنیای ایده‌ها» به کمک صاف و خالص تفکر ممکن است. مطابق تعلیمات افلاطون «دنیای ایده‌ها» موضوع دانش است و ادراک حسی نمیتواند حقیقت باشد.

(ژ. تولینوف، غفوروف، فلسفه، صفحه ۴۹)

همینگونه زینون و خروسیپوس نماینده‌های رواقیون حالت جذب (جذب شدن به طرف خدا) را برای ادراک نور خدا ضروری و لازمی می‌دانستند.

فلوتین (پلوتینوس) (۲۰۴-۲۷۹) در مصر مکتب «اشراق» را اساس گذاشته، مخلوطی از فلسفهٔ افلاطون و ارسطو را بوجود آورده فلسفهٔ اشراق (عرفانی) اسکندریه را انکشاف داد. فلسفهٔ فلوتین با اتکا به نظریهٔ «وحدۃ الوجود» حقیقت را یک و وحدت را اساس و منبع وجود کامل می‌پندارد. به نظر او تمام موجودات از همان مبدأ نخست (محل آغاز - نقطه) ظهور نموده و در نهایت به او برمی‌گردد.

به نوشتهٔ امین علاءالدین نقشبندی مفکورهٔ اشراق در قرن ششم هجری ظهور کرد. گفته میتوانیم که اساس این مفکوره را فلسفهٔ افلاطون تشکیل میدهد. یا که اشراق در نتیجهٔ مزج شدن تصوّف با فلسفهٔ افلاطون بوجود آمده است. نظر به اظهار ابوالقاسم کازرونی، ابونصر فارابی به خاطری که مجدد و تنظیم کنندهٔ فلسفهٔ ارسطو بود ملقب به معلم ثانی است، شیخ شهاب الدین سهروردی هم مجدد فلسفهٔ اشراق است که جزئی از فلسفهٔ افلاطون میباشد.

همینگونه تحت تأثیر نیوفلوتینیزم تعلیمات تصوّف در دین عیسویت هم بوجود آمد. به اساس معلومات میر غلام محمد غبار «جانی اسکیت ایرچین» در قرن هشتم (دور بوجود آمدن تصوّف اسلامی) تعلیمات کلیسا و روش‌های فلوتین را با هم یکجا نموده اساس یک تصوّف مختلط را گذاشت. از نظر او تمام موجودات از مبدأ نخست (نقطهٔ آغاز) ظهور نموده و در نهایت به همان مبدأ یکجا می‌شوند. از همین سبب مُلک الهی برای

تمام صوفیانی که تحمل پذیر و ضد حیات دنیوی هستند، برای همیشه باز است. همینگونه «سینت برنارد» مشاور پاپ سوم در مورد ارتقای روح بدرجۀ عالی و واصل شدن او به خدا سخن می‌راند. در قرن ۱۶ مرکز تصوّف دنیای مسیحیت به اسپانیه انتقال نموده تحت تأثیر تصوّف اسلامی در آمد.

قسمتی از افکار عرفانی و تعلیمات تصوّفی ذکر شده در ساحاتی که دین اسلام انتشار یافته بود پخش شده بود.

مثلاً، در خراسان قدیم بر علاوه دین بودا و شیوا، در قرن سوم قبل از میلاد مذهب عرفانی منسوب به دین میترا موجود بود. میر غلام محمد غبارمی نگارد: در قرون بعد از میلاد و قبل از اسلام در افغانستان روحانیون پیرو رب النوع «سونا» موجود بودند که بدن های شانرا خاکستر مالیده و تسبیح از استخوان جمجمه دردست میگرفتند، و از خود معابدی داشتند.

با گذشت زمان تعلیمات مذکور به خصوص تنبیه نفس، صرف نظر کردن از لذّات دنیوی و ترک دنیا کردن از نظر عملی و نظری تأثیرات خود را بر تصوّف اسلامی گذاشت.

ترک دنیا کردن اساساً با تعلیمات اسلامی ضدیت داشت. در حدیث حضرت محمد (ص) آمده است که «لَأَرْهَبَانِيَةَ فِي الْإِسْلَامِ» (ترک دنیا کردن در دین اسلام نیست). لیکن بدون در نظر داشت این حدیث بعضی جریانات تصوّف این موضوع را برای خود شان منحیث شیوه و طریقه خاص قبول کردند. اما بعضی طریقه ها مثلاً طریقه «نعمت الهی» ترک دنیا کردن و بریدن از جامعه را تقبیح میکنند. زنده گی با همی در اجتماع را ریاضت نهایت عالی و رسیدن انسان به درجۀ کمال میدانند.

نخستین صوفی ها در دنیای اسلام در شهر های «کوفه» و «بصره» پیدا شدند. درین شهر ها یکجا با مسلمانان یهودی ها، مسیحی ها و مجوسی ها (آتش پرست ها) با عقاید گوناگون زنده گی می کردند. البته با گذشت زمان نظریات و افکار مختلف بر یکدیگر تأثیر گذاشتند.

نخستین صوفی ها بنام های زاهد، عابد و عارف یاد می شدند. زاهد مشغول ترک دنیا کردن بوده از ناز و نعمت زنده گی کناره می گرفت. عابد مشغول طاعت و عبادت بوده، عابد همیشه با یاد خدا زیسته به خاطر شناخت او به ازدیاد علم و معرفت خود می پرداخت.

در قرن نهم بغداد به مرکز تصوّف مبدل شده، در بین صوفی ها و طرفداران «علم کلام» بحث ها و مناظره آغاز شد. فقها (علمای شریعت) برضد صوفی ها قرار گرفتند.

از آغاز قرن هشتم تصوّف و عرفان اسلامی وسیعاً گسترش یافته و به تمام کشور های اسلامی راه یافته بود.

تعلیمات مذکور بعد از گسترش در هندوستان به شاخه های مختلف تقسیم گردیده هر کدام در محیط هند برای خود شکل خاصی گرفتند.

مثلاً پیروان طریقت «چشتیه» به موسیقی گرائیده، ذکر را از طریق حمد، نعت و منقبت با موسیقی اجرا میکنند. این مسئله مثال روشن تأثیر مستقیم محیط هندوستان بالای تصوّف می باشد. حتی به نظر بعضی محققین غرب صوفی ها به خاطر حساب کردن ذکر شان تسبیح را از صوفی های کشور های مذکور تقلید کرده اند.

تصوّف اسلامی به طریقه های مختلف تقسیم شد. طریقت های یسویه، کبرویه، نقشبندیه، قادریه، چشتیه، مولویه، سهروردیه، بهاویه (ملتانى)، شاذلیه و مجدّدیه از جمله مشهور ترین طریقت ها بشمار می روند.

بدین ترتیب تصوّف اسلامی از فلسفه یونان، به خصوص نظریه «وحدت و جود» نیوفلوتیزم و همینگونه از تعلیمات ترک دنیا کردن مسیحیت در ساحات مختلف استفاده نمود. در عین حال مفکوره «فنا» از فلسفه هند و بودا در آن شامل شد. در تعلیمات هند مقصد از «فنا» اگر رهایی از درد تلخ زنده گی به معنی نا درست باشد، در تصوّف اسلامی این عقیده صوفی را به درجه بقا (باقی بالله) میرساند.

(م. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ)

دکتور قاسم غنی در جلد دوم کتاب «بحث در آثار، افکار و احوال حافظ» تحت عنوان «منابع اساسی تصوّف» بعد از بحث در زمینه میگوید که، فلسفه الهیات از فلسفه ماوراءالطبیعه و تحت تأثیر مقالات فیلسوفان اسکندریه در یونان بوجود آمده است. عقاید گوناگون متکلمین (نماینده های علم کلام) به نوبه خودش تأثیرات خود را نیز وارد نموده است.

## ریشه های اسلامی تصوّف

قطع نظر از فلسفه هند و یونان و تعلیمات مسیحیت، تصوّف اسلامی اساساً از قرآنکریم سرچشمه میگیرد.

یکجا با انتشار دین مبین اسلام، بسیاری از صحابه ها به تصفیة روح و اخلاق از طریق ریاضت تلاش کردند. در قرآنکریم و سنت پیامبر اکرم (ص) آیات و احادیث زیادی به ارتباط مناسبات انسان و پروردگار موجود است. نظریه پردازان تصوّف ریشه های تعلیمات عرفانی را از آیات و احادیث جستجو می کردند.

قرآنکریم انسان ها را همیشه به تأمل و تفکر در مورد ذات حق تعالی، صفات و قدرت عظیم او دعوت می کند. به ده ها آیت قرآن کریم درین مورد بر می خوریم. مثلاً ترجمه آیت سوم سوره سیزدهم چنین است:

(البته برای قومی که در مورد این «مطالب» فکر می کنند آیات «عبرت ها» وجود دارد).

در سوره ۳۰، آیت سوم قرآنکریم می خوانیم:

(آیا آنها در مورد آفرینش شان فکر نمی کنند؟)

تفکر در تعلیمات عرفانی اهمیت زیاد کسب میکنند. «کسی که خود را شناخت البته به شناخت ربّش (صاحبش) موفق میشود». بدون تفکر در مورد محبوب حقیقی، بیرون کردن تمام چیز ها به جز از او از آئینه قلب، دیدار جلوۀ او و واصل شدن به او ممکن نیست.

جواد نور بخش تفکر را به دو قسم - تفکر صوفی ها و عارف ها تقسیم میکند. او می گوید: اگر تفکر عارف ها بیشتر از راه تعقل (بکار بردن عقل) باشد، تفکر صوفی ها از طریق عشق و محبت می باشد. در یکی از احادیث مقدس گفته شده است: «یک ساعت تفکر از هزار سال عبادت بهتر است». داهل تصوّف و عرفان به عشق محبوب حقیقی مبتلا اند. انسان - صوفی البته پروردگار را دوست می دارد، اما پروردگار هم انسان را دوست می دارد؟ درین باره دلیل موجود است؟ اهل تصوّف آیت ذیل رجوع میکنند: بگو (ای محمّد) «اگر خدا را دوست میدارید، پس از من پیروی کنید، آنگاه شما را هم خدا دوست میدارد».

(سوره ۳، آیت ۳۱)

آیت مذکور برای صوفی ها به خاطر رسیدن به محبت حقیقی یعنی محبت الله تعالی به حیث منبع الهام شمرده شده، شاعران به وجد آمده اشعار عجیبی سروده اند. در قرآنکریم بعد از آفرینش انسان پروردگار می فرماید: «پس از خلق آدم از روح خود بر او دمیدم»

(سوره ۳۸، آیت ۷۲)

این آیت به خاطر فلسفه وحدت منبع مهم به حساب می آید.

در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره ۸۹ چنین آمده است:

«ای روح آرمیده، راضی باش، در حال رضائیت نشان دادن از تو باز گرد بسوی پروردگارت».

در همین اثنا اهل عرفان و تصوّفبه خاطر اثبات قواعد، اصول و آداب مربوط به تصوّف و عرفان به قرآن کریم، احادیث پیغمبر اسلام و گفتار اصحاب کرام و حیات عملی شان به حیث منابع اساسی دین مبین اسلام اتکا میکنند. نظر به اظهار دانشمند تصوّف شناس فرانسوی روزی ارنولدز، تصوّف اسلامی چنان ابواب و مواد را در خود نهفته دارد که به معنی وسیع با تعلیمات و اساسات اسلام مَرج شده است. تصوّف شناس فرانسوی روزی ارنولدز، تصوّف اسلامی چنان ابواب و مواد را در خود نهفته دارد که به معنی وسیع با تعلیمات و اساسات اسلام مَرج شده است.

## روش های اساسی تعلیمات تصوّف

در زمان های آغازین تصوّف اسلامی عبارت بود از تعلیمات مختصر و ساده و بیشتر جهت عملی به خود گرفته بود. صوفی ها بیشتر مشغول طاعت و عبادت بوده و به ریاضت کشیدن کوشش میکردند. در آن زمان تعلیمات تصوّف با اشاره افاده شده، بر ضد آموزش آن بر اساس علمی و نوشتن در دفاتر بود. اما با گذشت زمان تعلیمات مربوط به آن آغاز به ثبت دفاتر نمود. درین باره کتاب ها نوشته شد، خانقاه ها اعمار و دستور هایی برای آداب و رسوم خاص صوفی ها، گشت و گذار، خوردن و آشامیدن، ملاقات ها و سفر های شان وضع گردید.

تصوّف بالا تر از دین و فلسفه قرار داشت. در عین حال هر دو تحت تأثیر واقع شده، به خصوص تعلیمات پلوتین را وسیعاً به خود منعکس کرده بود. دایره تأثیر آن وسیع تر از حکمت، ریاضیات، طب و ساحة سایر علوم بود. حتی فیلسوفان بزرگ هم به او توجه میکردند. مثلاً، فیلسوف مشهور ابو علی سینا درین مورد چنین ابراز نظر مینماید:

طریقت حقیقی صوفیه، به شناخت صاحبش یعنی ذات پروردگار میرساند. لیکن این طریقه عقلی بنا یافته به قیاس عقلی نیست، بلکه نفس از طریق نوری که به آیینۀ (روح) انعکاس می کند بدست آمده می تواند. با گذشت زمان تعلیمات تصوّف به طریقه های مختلف تقسیم شده، در آنها روش های گوناگون بوجود آمد. مهمترین مکتب های این ساحة که تأثیرات خود را بالای سایر طریقت ها وارد نموده فلسفه «وحدة الوجود» ابن العربی است. ما این مکتب و بعد از آن مهمترین مکاتب تصوّف (طریقت ها) را مختصراً معرفی می نماییم.

## ابن‌العربی و فلسفه «وحدة الوجود»

محمّد بن علی الخاتمی الطائی در سال ۵۶۰ هجری در شهر مُرسیه (اندلس - هسپانیه) متولد شده، و در سال (۶۳۸ هـ - ۱۲۴۰ م) در سوریه وفات یافته است. اساسگذار و حامی مشهور فلسفه «وحدت» تصوّف اسلامی بوده، تعلیمات عرفانی اش را در مطابقت به قرآن کریم و تحت تأثیر افلاطونی ها، ارسطو و دیگران بوجود آورد. تعداد آثار او نظر به اظهار مرحوم غبار ۳۰۰ و مؤلف المنجد فی اللغة و الاعلام ۴۰۰ نشان داده شده است.

مشهور ترین آن ها «فُصوص الحِکم» (نگین های حکمت)، «الفتوحات المکیه»، «تاج الرسائل» و دیگران حساب میشود.

بعد از وفات ابن‌العربی افراد متعصب قبر او را ویران کردند. لیکن بعداً پادشاه تورکیه سلطان سلیم عثمانی دو باره اعمار کرد. مطابق معلومات دهخدا، بعضی فقها و علمای ظاهری او را در زمان حیات و بعد از وفاتش متهم به «حُلُول» (اعتقاد در مورد انتقال روح یک شخص به شخص دیگر) و الحاد (بی دینی) کرده اند. همینگونه عقیده وحدة الوجود او، و ادعایش در مورد کشف چیز های عجیب، همیشه اهل شریعت را بر ضد او قرار میداد.

(لغتنامه، جزء اول، صفحه ۳۳۰)

دایرة المعارف بزرگ اسلام ابن‌العربی را در تاریخ اسلام به صفت بزرگترین اساسگذار «نظام عرفان فلسفی» یا که «فلسفه عرفانی» یا که «حکمت عرفانی الهی» معرفی نموده و او را در تمام دوره ها در ساحة عرفان متفکر بزرگ می شمارد. امروز در جهان اسلام تا کنون هیچ عارف متفکر فیلسوف مزاج که تحت تأثیر تفکر او قرار نگرفته باشد یافت نمیشود.

(دایرة المعارف بزرگ اسلام، جلد ۴، صفحه ۲۳۳)

مولانا عبدالرحمن جامی او را در «نفحات الانس» علمبردار وحدة الوجودی ها یاد کرده است. نظر به اظهار ذبیح الله صفا، اسلوب تفکر او با صوفی های دیگر متفاوت بود. او نسبت به تمام صوفی ها به تصوّف بیشتر شکل علمی بخشید. شیخ ابن‌العربی دانشمند علوم مختلف بود. از همین سبب کلمات عرفانی را با تعبیرات فلسفی یکجا نموده، عرفان و

حکمت اِشراقی (حکمت الهی) را با هم یکجا نموده و مسئله «وحدة الوجود» را با قواعد عقلی، اصول علمی و استدلال توضیح نمود.

درین حال تا آن زمان تصوّف با وجد (خورسندی بی حد که از جانب حق وارد قلب مرید میشود، حالت دگرگون سازی دنیای درونی او. ج) به شکل ساده، حال (درک مستقیم مطلب معنوی از منبع غیبی. ج) ذوق، (نخستین درجه دیدار حق تعالی در تصوّف. ج) با شعر و عمل یکجا شده، با اسلوب نظری، تعلیم آن به شکل علمی امکان پذیر شد. یعنی قیافه «عرفان» را که توجیهی یا تصوّف فلسفی نامیده می توانیم به خود گرفت. بعد ازین تصوّف از «حال» یک مقدار وارد «قال» شده، در قطار سایر علوم تدریس میگردید. (ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، کتاب اول، صفحه ۱۶۹)

درینجا سوالاتی وجود دارد که نظریه وحدة الوجود عبارت از چیست، در فلسفه کدام جایگاه را دارا است،

درین مورد تعلیمات ابن العربی به کدام اساس اتکا دارد؟ ما با مراجعه به منابع مختلف به خصوص آثار او به توضیح جهات مختلف این نظریه تلاش می نماییم. طوریکه گفته آمدیم از زمان های قدیم بدینطرف هم هندو ها و هم یونانی ها به موجودیت یک نوع اصلیت میان انسان و پروردگار اعتقاد داشتند. از نظر آن ها روح انسان که از منبع الهی ظهور نموده درین دنیا در قفس وجود عذاب میکشد، به خاطر رجوع به اصلیت خود به رفتن به سوی او می شتابد.

به نظر عارفان و بعضی فیلسوفان علاقه گرفتن روح با جهان دیگر، رفتن به راه پیر و مرشد کامل، تزکیه روح، رعایت یک سلسله مراسم معین به شرایط عملی و اخلاقی میسر شده می تواند. رسیدن به درجه مذکور برای هر کس امکان پذیر است.

مثلاً به نظر فارابی نُبوّت (البته رسالت نه) نتیجه تکامل تدریجی است.

(دکتر بدیع. ن. شهبسوار اوغلو، فیلسوف مسلمان و ترک نژاد، مجله «جهان نو»، سال هفتم، شماره ۵، سال ۱۳۳۱ تهران)

از نظر عارفان، روح انسان موج کوچکی از بحر بدون سرحد روحانیت (الوهیت) به حساب می آید. در مورد وحدت آفریدگار و بنده گان عارفان و شاعران شرق و غرب مضامین و اشعار گوناگون نوشته اند. درین باره نمونه یی از شعر شاعر عرفانی آلمان انگلوس سیلازیوس را می آوریم:

«من مانند آفریدگار بزرگ و آفریدگار مانند من کوچک است، بودن او بالا تر و بودن من پایان تر ممکن نیست، میدانم، او لحظه بی هم بی من بوده نمیتواند، اگر نابود شوم، او هم به جان دادن مجبور میشود.

(احسان طبری، برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها... صفحه ۴۱)

لیکن در تصوّف اسلامی در مورد مسئله وحدت تلازم (لزوم بریکدیگر) افاده نمیشود بلکه آفریدگار مبدأ، اصل و منبع اساسی حساب می شود.

کلمه «وحدت» معنی یکی بودن و یکجا شدن را افاده نموده، بر ضد کثرت قرار دارد. «وجود» معنی «موجودیت» را میرساند. «وحدة الوجود» به حیث کلمه ترکیبی معنی وحدت وجود تلقی شده میتواند.

«وحدة الوجود» به صفت اصطلاح تصوّفی، به معنی، موج، حباب، گرداب، ژاله و قطره همه را آب فرض نموده، و تمام موجودات را یکجا با وجود آفریدگار دانسته و سایر موجودات را فقط تصور و خیال می شمارد.

به نظریه وحدت به صفت یکی از مسائل نهایت مهم فلسفه توجه شده است. نظریه مذکور هم به اساسات فلسفی و هم عرفانی اتکا دارد. به عباره دیگر به اساس نظریه مذکور از دنیای موجودات، جامدات، نباتات، مایعات و حیوانات تا آسمان ها و فلکیات همه یک وجود حساب میشوند. در مرتبه بلند ترین، قوی ترین و شدید ترین آنها اصل و اساس مبدأ وجود قرار دارد. موجودات دیگر از نقطه نظر دور و یا نزدیک قرار گرفتن به نقطه مبدأ (نقطه آغاز) متفاوت از همدیگر بوده، بعضی از ایشان ضعیف و نا توان می شوند. وحدت دارای دو جهت است: یک جهت آن «وحدة الوجود»، یعنی موجود متکی به خود بوده، به خاطر موجودیت خودش به چیز های دیگر محتاج نیست و جهت دومی «هیولا» یعنی ماده تشکل نیافته و موجودات نهایت ضعیف به شمار میرود. محمد معین به اتکا به کتاب «قاموس علوم عقلی» تالیف س. م. سجادی این مسئله را وسیع تر توضیح میدهد:

آنانیکه اعتقاد به آفریدگار دارند به خاطر افاده این نظر (مسئله وحدت) راه های مختلف را طی کرده اند. بعضی ها اگر آفریدگار را خارج از عالم وجود بدانند، بعضی ها او را جزئی از عالم وجود، اما قرار داشتن او را در مرتبه نهایت قوی و شدید تصدیق می نمایند. بعضی دانشمندان مثلاً، قیصری و صدرالدین با در نظر داشت اینکه ازین نظریه بعضی پرابلم ها ایجاد نشود، در مورد وحدت وجود و کثرت موجودات اظهار عقیده

کرده اند. به نظر آنان وجود یک، لیکن دارای مرتبه های زیاد بوده، همه آنها از فیض وجودی که حق و واجب است ظهور نموده اند. فقط یک وجود تمام کائنات را احتوا نموده است. وجود یک بحر بیکران بوده، تمام موجودات امواج او به حساب می آیند. امواج عیناً خود دریا اند، لیکن در عین حال این امواج بدون در نظر داشت اصل شان موجود اند و فقط تصور و خیال به حساب نمی آیند. در نتیجه موج هم خود دریا، وهم جدا از دریا است.

(محمّد معین، فرهنگ فارسی، جلد ۴، صفحه ۴۹۸۹)

با انتشار تصوّف بین صوفی ها و متکلمین (علم اهل کلام) همیشه ضدیت ها موجود بوده است، اگر متکلمین به خاطر اثبات موجودیت الله تعالی، یگانگی، اسما و صفات او دور از روایات از راه دلایل منطقی و فلسفی کوشش نمایند، عارفان و صوفی ها اظهار میدارند که، شناخت حق تعالی و رسیدن به او ازین راه نه، بلکه از راه اشراق (روشنی قلب و ضمیر) میسر میشود.

به عقیده عارفان، مناظره فیلسوفان و عارفان نه تنها گره وجود را باز کرده نمیتواند، بلکه او را پیچیده تر میکند. مثلاً شاعر عارف حافظ در یکی از اشعارش چنین میگوید:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نکشود و نگشاید به حکمت این معمارا

(دیوان حافظ، صفحه ۵، تهران، ۱۳۸۱)

باز کردن این گره (بغرنج بودن) فقط از راه بصیرت (قلب و ضمیر) ممکن است. این بصیرت خاص برای کسانی است که موفق به دریدن حجاب (پرده) بین انسان و آفریدگار شده اند. این موضوع را علامه اقبال لاهوری در یک شعر کوچکش چنین افاده میکند:

بو علی اندر غبار ناقه گم

دست رومی پرده محمل گرفت

این فرو تر رفت و تا گوهر رسید

آن به گردابی چو خس منزل گرفت

(مولانا اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، بخش افکار، صفحه ۲۲۵، تهران، ۱۳۷۰)

جلال الدین رومی بلخی در کتاب مثنوی درین مورد چنین ابراز نظر میکند:

پای استدلالیان چو بیین بود

پای چو بیین سخت بی تمکین بود

عارفان طرفدار وحدت، با اعتقاد به وحدت صانع و مصنوع (آفریدگار و بندگان)، این عقیده را تلقین میکنند که وجود آفریدگار یعنی ذات او به تمام اشیا جاری است، یعنی آفریدگار در تمام اشیا موجود است، آنها به یک حقیقت عمومی، یک وجود حقیقی و واقعی که به تمام کائنات خلق شده است اطمینان دارند. اما متکلمین با اعتقاد به وحدت ذات پروردگار، یگانگی او، به این عقیده اند که، در تمام موجودات ذات او نه، بلکه فعل و عمل او جاری است، خداوند متعال به اراده اش تمام کائنات را احاطه نموده و بدون توقف عمل می نماید و این عمل ازلی و ابدی است.

حال تعلیمات عارف فیلسوف ابن‌العربی را که برای اولین بار در تصوّف اسلامی نظریه «وحدة الوجود» را با دیدگاه های فلسفی اش به اساس اسلوب علمی به طور گسترده پخش نموده نظر مختصری می اندازیم.

ابن‌العربی در محیط علمی اندلس (هسپانیه) زیسته، تمام علوم زمانه اش را فرا گرفته بود. مهمترین آثار او به زبان های مختلف ترجمه شده، در باره آنها شرح های زیادی نوشته شده، نظربه اظهار بروکلیمان «فصوص‌الحکم» ۳۵ شرح دارد، اما عثمان یحیی به اساس معلومات دایرة المعارف بزرگ اسلام به ۱۲۰ شرح اشاره میکند.

(دایرة المعارف بزرگ اسلام، جلد ۴، صفحه ۲۲۳)

به اساس معلومات ارائه شده منبع مذکور، ابن‌العربی در زمان حیاتش با ابن رشد فیلسوف وارسته عرب در شهر «قُرطبه» یکی از شهر های قدیمی اندلس مختصراً ملاقات نموده، با اوتبادل افکار نموده است. ابن‌العربی در یکی از آثارش با اهل حکمت ضدیت نشان می دهد، از (ابن رشد) به نیکویی یاد میکند، سبب آن موجودیت نظر مشترک در بین شان در مورد بدست آوردن علم بدون خواندن، یعنی اعتقاد داشتن در باره علمی که از جانب خداوند متعال داده می شود بوده است.

ابن‌العربی علوم را به صورت عموم به دو قسم تقسیم میکند. آن ها عبارت اند از «کسبی» یعنی آنچه از طریق خواندن بدست می آید و «وهبی» یعنی علمی که بدون خواندن حاصل می شود. او درین باره چنین میگوید: یک علمی است که با هیچ وسیله یی که در وجود ما موجود است فرا گرفتن آن ممکن نیست. او را آفریدگار به قلب و روح ما می فرستد، و ما او را بدون کدام سبب خارجی فرا می گیریم... وهبی علم (داده شده، بخشیده شده، عطا شده) از طریق سبب حاصل نمیشود. بلکه از جانب خداوند متعال داده میشود.

(ابن‌العربی، الفتوحات المکیه، جلد ۱، صفحه ۲۵۴)

به نظر او تمام چیزها را از طریق کشف و شهود (کشف: ظاهر شدن حقایق دنیای درونی و عالم معنوی به اهل طریقت. شهود: رویای حق به تعلیمات تصوّف. ج) ممکن است. مشغول شدن به تفکر حجابی (پرده) است در راه پی بردن به حقیقت. امکان دارد دیگران این را انکار کنند. لیکن آنانیکه راه حق را انتخاب کرده اند او را انکار نمیکنند. سبب آن اینست که در بین طرفداران استدلال و تفکر مانند حکیم الهی افلاطون که به ماهیت «حال» پی ببرند کم تر دیده می شوند.

به نظر ابن العربی اشتباهات اهل تفکر در ساحة الهیات نسبت به گفتار درست شان بیشتر است.

فیلسوف ها را از همین سبب انتقاد میکنند که اشتباهات آنها در علم الهی در ضدیت با گفتار پیغمبر (ص) قرار دارد.

اهل نظر نمیدانند که خداوند متعال برای بعضی از بنده گانش قوتی بخشیده است که گاهی در بعضی کارها حکمی را موافق به عقل و گاهی خلاف عقل اجرا نمایند. این مسئله نسبت اینکه خارج از دایره عقل است، عقل امکانیت پی بردن به آن را ندارد.

(الفتوحات المکیه، جلد ۲، صفحه ۱۶۳)

ابن العربی در تمام آثارش مطابق معیارهای منطقی استدلال میکند. اما در آخر کشف و شهود، را به حیث علم درونی و چون شعله حقیقت در قلب او، محک (معیار) اساسی معرفت می شمارد.

نظر به عقیده ابن العربی، منبع تمام علوم و معرفت خداوند متعال است. از همین سبب او، قلبش را خالی از تشویش (تفکر) نموده، به خاطر حصول از راه آمادگی به «واردات» (علمی که از غیب حاصل میشود) این علوم را بدست آورده است.

در همین اثنا او از چگونگی همه چیز واقف شده، با حقیقت آنطوریکه بوده آشنا شده است. او میگوید: «علم ما از همانجا می آید و معلم ما پروردگار است».

به اساس عقیده مذکور، ترتیب کتاب «الفتوحات المکیه» در اختیار او نبوده، بلکه پروردگار این کتاب را با دستان او مرتب ساخته، مؤلف بدون داخل نمودن رأی و عقلش او را به حال خودش گذاشته است. کتاب «فتوحات» اثری است که از جانب پروردگار به قلب او املا شده است.

(الفتوحات، جلد ۲، صفحه ۱۶۳)

ابن العربی نظریه فلسفی «وحدة الوجود» را به حیث اسلوب خاص خودش توضیح میدهد. او پروردگار را خانه تمام موجودات، قلب و خانه بنده مؤمن میداند، و در جهان به جز از حقیقت و واقعیت چیز دیگری را نمی بیند. عارف همه چیز را در او می بیند،

چون که او ظرفی است که تمام اشیا را احاطه نموده است. چرا چنین نباشد، او با نام خودش «دهر» برای ما این نقطه را واضح ساخته است. به جز از خداوند متعال همه چیز در او داخل است.

کسیکه همه چیز را دیده می تواند، همان چیز را فقط در او دیده می تواند. پروردگار خانه تمام موجودات است، چون که او «وجود» است و قلب بنده هم خانه حق تعالی است. زیرا که او را با خود دارد، اما هر قلب نه، بلکه قلب مؤمن. هر قلبی که خانه حق تعالی باشد، حق تعالی هم خانه اوست، عینیت وجود حق تعالی، عینیت تمام موجودات است.

(الفتوحات، جلد ۴، صفحه ۷)

در دایرةالمعارف بزرگ اسلام در مورد ابن العربی به اساس نوشته مؤلف مقاله بزرگ علمی شرف الدین خراسانی (شرف)، جهان بینی «وحدت وجود»، در تاریخ تفکر فلسفی و عرفانی دارای گذشته طولانی است. در فلسفه زمان کنونی چنین جهان بینی «پانته ایزم» یعنی «همه خدایی» یا که «همگان در خدایی» گفته میشود. اصطلاح اول یگانگی جهان با پروردگار را افاده کند، اصطلاح دوم عبارت از این است که جهان در پروردگار - در قلب او است و خداوند بالا تر و بزرگتر از جهان است.

اصطلاح اول یعنی (همه خدایی) را متفکر دینی انگلیسی جان تولند (و. ۱۷۲۲) و اصطلاح دوم را فیلسوف آلمانی کارل کریستین فریدریش کراوازا (۱۸۳۲) به کار برده اند. به نوشته «اشرف» دیدگاه وحدت وجود را قبل از ابن العربی با مشابهت های زیاد در تعلیمات فیلسوف ایرلندی یوهانس سکوتوس ایریوگینه (ت. ۸۷۷) می بینیم. در دوران گذشته نماینده نامدار این فلسفه فیلسوف مشهور هالندی باراک اسپینوزا (ت. ۱۶۷۷) به حساب می آمد. او چنین میگوید: هر چیز موجود، در پروردگار است، بدون او نه موجود بوده می تواند، نه درک شده می تواند. به اساس هر دو اصطلاح ابن عربی را می توانیم وحدت وجودی بشماریم.

(دایرةالمعارف بزرگ اسلام، جلد ۴، صفحه ۲۴۵)

بعد از ابن عربی ادامه دهنده مکتب عرفانی فلسفی او، شاگرد مشهور او صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی (و. ۱۲۷۳) بود. به اساس معلومات م. معین ابن عربی با مادر او ازدواج نموده، صدرالدین را تربیه نمود، او را به صفت شاگرد شایسته به درجه دانشمند وارسته رسانید.

صدرالدین قونیوی کار های استاد خود را با موفقیت های زیاد ادامه داده، با نوشتن کتاب های «مفتاح الغیب» و «نفحات الهی» بعد از آموزش روش طریقت جدید، اثر مشهورش

کتاب «لمعات» (روشنی‌ها) را نوشت. این اثر از جانب مولانا عبدالرحمن جامی به نام «اشعة‌اللمعات» شرح شده است.

حال در مورد تعلیمات تصوّف، به خصوص مناسبات میان دین و فلسفه «وحدة‌الوجود»

کمی روشنی می‌اندازیم:

بعضی اهل شریعت با تعلیمات عرفان و تصوّف، به خصوص نظریهٔ وحدة‌الوجود در ضدیت قرار داشتند. آن‌ها اهل تصوّف و عرفان را متهم به اعتقاد به الحاد (بی‌دینی) و حلولیت (داخل شدن روح از بدن یک انسان به بدن دیگر) نموده، آنها را بر ضد دین اسلام تلقین کرده‌اند.

صوفی‌ها و عارفان هم آنها را به قشری‌گری و ناهم‌فهمی متهم کرده‌اند. در نتیجه فقها، حکم قتل صوفی‌های مشهور حسین بن منصور حلاج (و. سال ۹۲۲)، شهاب‌الدین سهروردی (۱۱۴۵-۱۱۹۱)، عمادالدین نسیمی (و. سال ۱۴۱۷) و بابا رحیم مشرب (۱۶۵۳-۱۷۱۱) را صادر کرده‌اند. شاعر عارف مشهور مولانا جلال‌الدین رومی بلخی در مثنوی اش در مورد علمای قشری چنین می‌گوید:

ما زقرآن مغز را برداشتیم

پوست را با دیگران بگذاشتیم

علل ضدیت‌های مذکور عبارت است از:

اولاً عرفان می‌گوید: «جهان مالا مال از گوهر(وجود) آفریدگار و ثمرهٔ فیض و تجلی او بوده، و انسان مالا مال از این گوهر الهی است». اما از نقطهٔ نظر دینی جهان از عدم آفریده شده و آفریدگار بالا تر از همه موجودات قرار داشته، جدا از موجودات دیگر و ذات خالق مستقل است.

ثانیاً، به اساس نوشتهٔ احسان طبری، در بسیاری از ادیان «انتی کاسمیک» یعنی جهات ضدیت با جهان و حیات روزمرهٔ انسان وجود ندارد، بلکه دین به خاطر ترتیب و تنظیم حیات او قوانین و قواعد را تنظیم نموده است. لیکن عرفان و تصوّف بیشتر خصوصیات «انتی کوسمیک» را دارا است. یعنی ماده و بدن را رد می‌کند، حیات این دنیا را بی‌اهمیت و مرگ را پُلی برای رسیدن به معشوق می‌شمارد.

ثالثاً، عرفان در نتیجهٔ اعتقاد به وحدة‌الوجود، تفاوت‌ها میان ادیان و مذاهب را

شکلی می‌شمارد، قانون جذب و محبت عمومی، را قانون عالم و وظیفهٔ خاص انسان دانسته، از آن به نوعی جهان‌دوستی و اونیورسلیزم می‌رسند. اما از نقطهٔ نظر دینی، ادیان به خصوص تفاوت‌ها میان دین اسلام و سایر ادیان نه شکلی، بلکه مضموناً هم موجود است.

نظریه وحدت، به تمام پیروان ادیان و مذاهب مختلف به یک نظر مینگرد، و این عقیده که همه پیروان این ادیان جویندگان حقیقت اند در اشعار اوزبیک، فارسی دری، و عربی وسیعاً انعکاس یافته است. در زیر چند مثال از آن ها می آوریم:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید  
 معشوقه همینجاست بیایید، بیایید  
 گر صورت بی صورت معشوق ببینید  
 هم خواجه و هم خانه وهم کعبه شما بید

(مولانا جلال الدین بلخی رومی)

باقیب سجود ارا قاشینگنه گبر، اگر مؤمن  
 تیلهب قدح ارا عکسینگنی مست اگر مخمور

(امیرعلیشیر نوایی)

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو  
 مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

(خیالی بخاری)

ای آن که خدای را بجویی هر کجا  
 تو عین خدایی، نه جدایی ز خدا  
 این جستن تو همی بدان می ماند  
 قطره به میان آب و جوید دریا

(دارا شکوه قادری - پسر شاه جهان)

## طریقه کُبرویه

اساسگذار این طریقت احمد بن محمد خیوقی، مشهور به شیخ نجم‌الدین کُبرا در شهر خیوه خوارزم تولد یافته، در قرن هفتم هجری - ۱۲-۱۳ میلادی یکی از ستاره‌گان درخشان آسمان تصوّف بود. او فقط به تعلیمات خاص تصوّف مقید نبوده، تمام علوم و فنون زمانه اش را فرا گرفت. او تحت نظارت شیخ زور بهان الوزان المصری مراحل مشقت بار ریاضت را از سر گذرانید، و بعد از مدت کوتاهی اعتماد شیخ را حاصل نموده با دختر او ازدواج نمود.

درک حق به معنی تام، و درد جستجوی راه‌ها و رسیدن به او لحظه‌یی هم او را آرام نمی‌گذاشت. او به شهر تبریز مسافرت نموده از امام ابو نصر حفده علم کلام را عمیقاً آموخت. همانجا نجم‌الدین جوان اولین اثرش را در مورد علم کلام بنام «شرح السنه و المصالح» (شرح سنت و نیکویی‌ها) نوشت.

مطابق معلومات دایرة‌المعارف اسلام این اثر با ماهیت مقدمه نوشته شده است. در جریان یک مناظره این اثر او با شیخ بابا فرج تبریزی آشنا می‌شود. او تأثیر عمیقی بر نجم‌الدین جوان گذاشته دیدگاه‌های او را تغییر می‌دهد.

بعد از آن تحقیقات خویشرا در موضوعات علم کلام توقف داده کاملاً متوجه مراقبه تصوّف می‌گردد. چون که بابا فرج در رسیدن سالک (مُرید) به حقیقت از طریق اشراق (نور قلب) آموزش هیچگونه علمی را ضروری نمی‌دانست، زیرا که علم از طریق الهام الهی حاصل میشود.

(دایرة‌المعارف بزرگ اسلام، جلد ۹، بزبان ترکی، استانبول، سال ۱۹۵۰)

نجم‌الدین کُبرا از همین راه رفت، اما بعد از مدتی متوجه شد که ازین طریق به هدف رسیده نمیتواند. چرا که مطابق تعلیمات تصوّف رسیدن به حقیقت نه از طریق عقل و منطق، بلکه از طریق عشق، محبت و «عنایت» الهی ممکن است.

تعداد آثاری که در موضوعات مختلف از خود بجا مانده نزدیک به ده اثر نشان داده شده است. طریقه کُبرویه را که او اساس گذاشته بنام «طریقه زرین» هم یاد شده است. خود او در اثرش بنام «رسالة‌الطریق» او را «طریق‌الشطّار» (راه بی باکان - اهل عشق) هم نامیده است. این اثر او بنام «رسالة آداب‌الذاکرین» توسط ملا عبدالغفور لاری به فارسی ترجمه شده، با متن عربی اثر به شماره ۵۰۳ نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی بنام ابو ریحان بیرونی نگهداری میشود.

در رسالهٔ مذکور ده اصول این طریقت بصورت مختصر تذکر داده می شود، ما آن ها را به طور مختصر توضیح می نمائیم.

- **توبه:** پشیمانی از گناهان، خطا های صادر شده و روی آوردن به خداوند متعال.

- **زهد:** تقوا و پرهیز گاری، دوری اختیار کردن از کار های منع شده از ترس الله تعالی، سپردن تمام کار ها به او و توکل به خداوند متعال.

- **قناعت:** راضی شدن به چیز کم و نا چیز، صرف نظر کردن از چیز های زیاد، ضد حرص.

- **عزلت:** گوشه گیری، جدا از دیگران به تنهایی زیستن.

- همیشه در ذکر بودن، یاد کردن خداوند متعال با قلب و زبان.

- با تمام وجود متوجه پروردگار شدن و پناه بردن به او.

- **صبر:** نه نالیدن از حالت دشوار وارد شده، متحمل بودن.

- **مُراقبه:** نگاه کردن، غرق شدن در بحر بیکران وجود خداوند متعال، نگاه به عالم الهی.

- **رضا:** ضدیت نشان ندادن به ارادهٔ خداوند متعال، و تن دادن به حکم قضا و قدر.

(رسالهٔ آداب الذاکرین شیخ نجم الدین کُبرا، قسمت آخر، نسخهٔ خطی مذکور)

نسبت اینکه شیخ نجم الدین کُبرا متکلم، محدث، عارف بزرگ و شاعر است بعضاً افکار عرفانی او با رنگ های خاص متکلمین زینت داده می شود. مطابق معلومات قسم دوم قاموس المنجد اثر «الاصول العشرة» (ده قاعدهٔ اساسی) او در قرن ۱۳ منبع روش های فلسفی بوده است. طبق نظر مؤلفین دایرةالمعارف اسلام، نجم الدین کُبرا با اولین نظریه پردازان تصوف قدیم (مکتب نیشاپور در قرون ۱۰-۱۱) ابن عربی و اخلاف او (صدرالدین قونیوی و فخرالدین عراقی) و همینگونه در بین عقاید تصوفی بعدی یک دور انتقال را تشکیل میدهد.

نجم الدین کُبرا هم مانند نظریه پردازان قدیم، یکجا با جهات عملی تصوف و مراحل راه علم با مسایل میتا فزیک مشغولیت داشته است.

خلاصه آثار او با آثار ابن عربی، سنگ تهادب نظریات فلسفی را در قرن ۱۳ تشکیل داده است.

به خاطر کسب معلومات وسیعتر در مورد کُبرا به فصل «آثار و دیدگاه های نجم الدین کُبرا» مراجعه شود.

## طریقه قادریه

اساسگذار طریقه قادریه عارف مشهور محی‌الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر گیلانی (گیلانی) (۱۰۷۸-۱۱۶۶) بوده، سلسله نسب او به پنج واسطه به ابوبکر شبلی میرسد. او از جمله صوفیان مشهور بوده منسوب به مذهب حنبلی بود. طریقه یی را که او اساس گذاشت اعتبار زیاد کسب نموده وسیعاً منتشر شده است.

عبدالقادر گیلانی یا گیلانی برای اولین بار علوم عربی را از زکریا تبریزی آموخته، علوم فقه و علم اصول را در بغداد فرا گرفت. بعد از آن به موعظه و تدریس مشغول شده، به اوج شهرت رسید. در زمان آموزش زنده‌گی اش را از طریق کسبش تأمین مینمود.

گیلانی مؤلف آثار زیاد بوده، از جمله «بشائرالخیرات» (بشارت خوبی ها)، «طریق الحق» (راه حق)، «الفتح الربّانی و الفی‌الرحمانی»، «فتوح‌الغیب» و دیوان اشعار زیاد تر ذکر شده است. احکام و فتاوی او موافق مذاهب حنبلی و شافعی بوده است.

در زمان حیات او یک گروه طرفدارانش به انتشار طریقه قادریه پرداختند. بعد از آن پسرش معاون او شد. بعد از آن پسرش عبدالسلام، بعداً برادرش عبدالرزاق به مقام ارشاد ارتقا نمودند. برای اولین بار خانقاه قادریه در خارج از عراق بنا یافت. لیکن به نظر بعضی از محققین اولین زاویه او در شهر بغداد بنا یافته بود.

طریقه قادریه برای اولین بار در «فاس» یکی از شهرهای مشهور مراکش از طریق اولاد پسران او ابراهیم و عبدالعزیز رواج داده شد. آنها به هسپانیه زنده‌گی نموده پس از سقوط «غرناطه» (سال ۱۴۹۲) فرزندان او به مراکش پناه بردند.

طریقه قادریه به حدود ترکیه از طریق اسمعیل رومی مؤسس خانقاه توپخانه (قادری خانه) به وجود آمد. این عارف (۱۶۳۱) که به لقب پیر ثانی شناخته شده در ساحه مذکور نزدیک به ۴۰ خانقاه اعمار نموده بود.

(لغتنامه)

نظر به معلومات یوسف حسین طریقه قادریه در هندوستان برای اولین بار از خانقاهی که توسط شخصی به نام محمد غوث اعمار گردیده بود انتشار یافته، در دوران ببری ها از طریق شاه نعمت الله و محمود محمد گیلانی مستحکم گردیده است.

این طریقت بنام میان میر شهرت یافته است که از طریق محمد میر مرشد داراشکوه و جهان آرا (دختر شاه جهان) صاحب اعتبار بزرگی شده بود. میان میر به عقیده (وحدة‌الوجود) ابن عربی عمیقاً علاقمند بود.

رهبران طریقه قادریه هندوستان بیشتر به فلسفه ابن عربی تمایل نشان داده، با نماینده های علم کلام مناظره ها انجام داده اند. آنها با افراد غیر مسلمان نسبت به مسلمانان با وسعت نظر برخورد میکردند. به نظر عزیز احمد چنین معامله سبب یکی از عوامل تشکل تفکرالتقاطی (اکلیکتویستیک) به داراشکوه گردید.

دهخدا نظر به معلومات «ریاض العارفین»، محمد ملقب به دارا شکوه پسر بزرگ و ولیعهد پادشاه هندوستان شاه جهان بود. برادرش اورنگزیب عالمگیر بالای او غالب شد. داراشکوه بدون در نظرداشت مقام شهزاده گی اش به طرف تعلیمات عرفانی روی آورده، با ملا شاه بدخشانی که با سیدای سرمدی مناسبات دوستانه داشت اخلاص و ارادت نشان می دهد. او نسبت اینکه به سلسله ملا شاه و میان شاه طریقه قادریه منسوب بود تخلص «قادری» را برای خود انتخاب کرد. دارا شکوه قادری در مورد شطحیاتی که از طرف «اهل الیقین» یعنی عارفان بزرگ و صوفیان گفته شده رساله یی نوشته و او را «حسنات العارفین» نامید. شطحیات عبارت از کلماتی است که ظاهراً با شریعت در ضدیت بوده از طرف عارفان کامل در زمان وجد و حال گفته می شود، مثلاً کلمه «اناالحق» یعنی (من خدایم) که از طرف منصور گفته شد و موجب قتلش گردید. این اثر به اردو ترجمه شده در سال ۱۹۶۱ به نشر رسیده است.

دارا شکوه به مثابه نماینده مطرح و نظریه پرداز طریقه قادریه آثار زیادی نوشته است. از جمله «سفینه الاولیا»، در مورد معرفی مهمترین طریقت های تصوّفی و شیخ های آنها، و «سکینه الاولیا»، در مورد زنده گینامه، منقبت ها و کرامت های شیخ عبدالقادر جیلانی، نوشته شده ترجمه اردویش در سال ۱۹۲۰ در لاهور به نشر رسیده است. تعداد آثار او به ۱۰ میرسد. مهمترین آن ها «سر اکبر»، «سر اسرار» از زبان سانسکرت مربوط به تعلیمات عرفانی هندی بوده ترجمه ۵۰ «اوپانیشاد» به زبان فارسی است.

دارا شکوه اشعار زیبایی سروده است، دیوان فارسی دارد. چند بیتی از آنها: مضمون یک بیت: از خود گذشتیم و به یار رسیدیم، گذشتن از خود چه سفر مبارکی است.

از «مجمع البحرین» قادری:

به نام آنکه او نامی ندارد

به هر نامی که خوانی سر برآرد

\*\*\*

کفر و اسلام در رهش پویان  
 وحده لا شریک له گویان

\*\*\*

ای انکه خدای بجویی همه جا  
 تو، عین خدایی، نه جدایی ز خدا  
 این جستن تو همی بدان می ماند  
 قطره به میان آب و جوید دریا

عبدالقادر جیلانی با اشخاص فقیر و بی بضاعت مناسبات محبت آمیز و مهربانی داشته، کمک به آنان را توصیه میکرده است. مسلمانان هندوستان به عبدالقادر جیلانی احترام زیاد قایلند. آرامگاه ابدی او را در بغداد یکی از شهرهای مقدس خود می شمارند. طریقت او (قادریه) به سبب ارتباط جدی او با شریعت در بسیاری از کشورها از جمله، یمن، سوریه، هندوستان، ترکیه، مصر، عراق، افغانستان، مراکش و کشورهای اسلامی انتشار یافته، هنوز هم طرفداران زیاد دارد.

برای او لقب «غوث الاعظم» یعنی قطب بزرگ داده شده است. بیشتر با همین لقب

یاد میشود.

## طریقهٔ سهروردیه

اساسگذار طریقهٔ سهروردیه صوفی بزرگ و الهیات شناس سترگ شهاب‌الدین ابو حیفص عمر بن محمد سهروردی بود. او در سال ۵۳۹ هجری (۱۱۴۵ م) در قریهٔ «سهرورد» ولایت قدیم جبال تولد یافت. تعلیمات تصوّف را از عمویش عارف مشهور ابوالنجیب ضیاء‌الدین عبدالقاهر بن عبدالله و همین‌گونه شیخ مشهور عبدالقادر جیلانی آموخت. سلسلهٔ تعلیمات سهروردی به امام غزالی می‌رسد. سهروردی در بغداد زیسته، به دربار خلیفهٔ عباسی (۳۴ امین خلیفه - الناصر بالله یا الناصرالدین الله) پذیرفته شد و سر حلقهٔ صوفی‌ها تعیین شد. او در سن ۸۹ سالگی به سال ۱۲۳۴ در شهر بغداد چشم از جهان بست. طبق نوشتهٔ دکتور م. معین و محققین دیگر او مُرشد شیخ سعدی، شیخ اوحدالدین کرمانی، شیخ شمس‌الدین صفی، نجیب‌الدین علی شیرازی بود. شیخ سعدی درین مورد در کتاب «بوستان» خود تذکر داده است.

سهروردی در دربار بغداد با احترام زیاد زیست. در سال ۱۲۲۱ از طرف خلیفهٔ بغداد برای اجرای وظیفهٔ مهم نزد سلطان سلجوقی‌ها علاء‌الدین کیقباد فرستاده شده است. سهروردی چندین مرتبه به زیارت کعبه مشرف شده، در جریان این سفرها در شهر مکه با متفکر مشهور و شاعر صوفی عرب ابوالفارض (۱۱۸۱-۱۲۳۵) ملاقات نمود. ابوالفارض مؤلف قصاید بزرگ است. قصیدهٔ «تائیة» (با قافیۀ ت) بیشتر از ۷۵۰ صفحه بوده و شرح‌های زیادی بر او نوشته شده است. ابن الفارض در دیوانش از جمله با یک قصیده بزرگ در مورد شراب به شهرت رسیده است. این قصیده با قافیۀ حرف «م» نوشته شده، در آن در مورد شراب به صفت رمز محبت الهی، مضامین زیبای هنری جا داده شده است. شاعر از آن افاده‌های ذیل را دارد:

ترجمه: به یاد محبوب همیشه نوشیده ایم، حتی زمانی که هنوز تاک آفریده نشده بود، ما از او مست شده ایم، بمن میگویند تو آن چیز را که به طرف گناه میبرد نوشیده ای، حالانکه من چنین چیزی را نوشیده ام که، ترک او (نه نوشیدن او) از نظر من گناه است. چنین دیدگاه‌های صوفیانه هر دو عارف را با هم دیگر نزدیک ساخت و به هر دو پسر سهروردی خرقه پوشانیده شد.

یکتعداد طرفداران سُهروردیه نسبت اینکه آرامش در ایران و عراق رو به وخامت گرایید به هندوستان رفته، یکی از آنها به‌اوالدین زکریا در قرن ۱۳ این طریقت را در ملتان و شخصی بنام جلال‌الدین تبریزی در بنگال انتشار دادند.

شیخ یوسف ملتانی از طرف سُهروردی‌ها به پادشاهی ملتان و سِنْد شمالی ارتقا داده شد. لیکن حُکمرانی او زیاد دوام نکرد. سُهروردی‌های هندوستان طرفداران جدّی مذهب حنفی بودند.

(عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هندوستان)

به نظر محققین عمر سُهروردی نمایندهٔ تصوّف در مذهب تسنّن حساب میگردید. آثار او ذیلًا ذکر شده است:

- عوارف‌المعارف.

- رشف‌النصایح.

- اعلام‌التقی.

- اعلام‌الهدی.

ما درین جریان به دو اثر او بر می‌خوریم. آنها عبارت‌اند از «وصیة سُهروردی لنجیب الملتانی» (وصیة سُهروردی به نجیب ملتانی)، «رساله فی آداب الطریقه» (رساله در مورد آداب طریقت) بوده در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان بنام ابوریحان بیرونی در بخش نسخ خطی این نسخه‌ها موجود است.

از آثار ذکر شدهٔ سُهروردی دو اثر یعنی «رشف‌النصایح‌الایمانیه و کشف‌الفضائح‌الیونانیه» و «عوارف‌المعارف» نهایت مهم بوده و هر دو به خلیفه تقدیم شده است.

«عوارف‌المعارف» یکی از کتب بسیار انتشار یافتهٔ تصوّف بوده، باعث شهرت وسیع مؤلف شده است. به نوشتهٔ عثمان تورر، این اثر منبع اصلی تصوّف سنّی به حساب می‌آید و تمام طریقت‌ها او را با علاقمندی می‌خوانند. کتاب در قاهره با کتاب «احیاء‌العلوم» غزالی نشر شده است. ویلبر فورس کلارک آنرا به زبان انگلیسی برگردان نموده در سال ۱۸۹۱ در لندن به نشر رسانیده است. این اثر در مورد اخلاق و آداب تصوّف بوده، نسبت اینکه حوادث تاریخی بسیاری را در خود دارد، به خاطر تعریف اصطلاحات تاریخی مأخذ با ارزش به حساب می‌آید. این کتاب از جانب شخصی بنام الکاشاری مختصر ساخته شده با بعضی اضافات به زبان فارسی ترجمه شده است.

(تاشکینت، کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی، بخش نسخ خطی، رقم پ. ۱۰۷۶۵).

دومین اثر مهم او «رشف‌النصائح...» است که همانند کتاب «تهافت‌الفلاسفه» امام غزالی، بر ضد فلسفهٔ یونان نوشته شده است.

مؤلف در نگارش آن از احادیث استفاده نموده به رد قواعد فلسفی یونان با آیات و احادیث تلاش می‌ورزد. سهروردی نگارش کتاب «شفا» را از جانب ابن سینا، اظهار میدارد که او از رفتن به راه پیغمبر (ص) در غفلت مانده است. فیلسوف‌ها را به حیث کافران مقلد می‌شناسد.

بر علاوه سهروردی، دانشمند مشهور که بر ضد فیلسوفان قرار داشته با لقب حجة الاسلام محمد غزالی به حساب می‌آید. به نظر او قسمت زیاد مسایل مربوط به فلسفه غیر از تصوّف چیز دیگری بوده نمیتواند. تعلیمات تمام فیلسوف‌ها در مورد الهیات از جمله افکار افلاطون، ارسطو، سقراط، فارابی، ابن سینا اشتباه و بی‌اساس است. از نظر او فیلسوف‌ها از سه نقطه نظر به راه کفر میروند:

- الله تعالی فقط عالم «کلیات» میدانند و از اینکه «جزئیات» یعنی تمام چیزها

را با تمام تفصیلات آن میدانند انکار میکنند.

- به زنده شدن دوباره اعتقاد ندارند.

- به ازلی و قدیمی بودن عالم اعتقاد ندارند.

حالآنکه عالم «حادث» یعنی آفریده شده، آفریدگار او را در مدت مُعین آفریده است.

سهروردی کتاب مذکور را بر ضد کسانی که با فلسفه ضد دین اشتغال دارند نوشته است.

رسالة «آداب الطریقه» که بزبان عربی نوشته شده و دربخش نسخ خطی رقم پ. ۵۰۵

انستیتوت شرقشناسی نگهداری میشود دارای ۵۰ صفحه بوده، شامل فکر و ملاحظه مؤلف در مورد تعلیمات تصوّف است. بملاحظه این اثر از نظر سهروردی در دنیا تنها دیدن صفت های الله تعالی ممکن است. اما دیدن خود او ممکن نیست. مؤلف عبادت‌ها را برای خودش به اسلوب خاص تلقین می‌کند. مثلاً، روزه‌های شریعت، طریقت و حقیقت، نماز‌های شریعت و حقیقت.

ما از صفحه ده مقدمه رساله که مربوط مقام انسان است، نظر او را مختصراً از زبان

عربی ترجمه نماییم:

«علوم داده شده برای ما دو نوع است، علوم ظاهری و باطنی، یعنی عبارت است از

شریعت و معرفت. ما در امور ظاهری به اطاعت از شریعت، و در باطن ما پیرو معرفت هستیم. از وحدت این دو علم، علم حقیقت حاصل میشود. فقط از طریق علم ظاهری دستیابی به حقیقت و رسیدن به مقصد ممکن نیست عبادت کامل با هر دو علم میشود. تنها با یک آن نه.

معرفت از طریق برداشتن پردهٔ نفس از آئینهٔ قلب حاصل میشود. خداوند در قرآنکریم چنین میفرماید:

«من یک خزینةٔ پنهان بودم، خواستم خودم را معرفی کنم، به خاطر شناخت خود خلایق را آفریدم». چون پروردگار انسان را به مقصد شناخت خودش آفریده است، ازین سبب معرفت به دو نوع تقسیم میشود: معرفت صفت های خداوند متعال و معرفت ذات خداوند متعال که با او در آخرت «روح القدس» محظوظ (خورسند) میشود». بعد از آن مؤلف در مورد علم ظاهر و علم باطن سخن رانده چنین میگوید: «عالم معرفت، عالم لاهوت یعنی وطن اصلی و روح القدس است که نهایت زیبا آفریده شده». هدف او از روح القدس انسان حقیقی است.

## طریقه چشتیه

این طریقت در هندوستان بسیار گسترش یافته و از طریقت های دارای نفوذ زیاد به حساب می آید.

کلمه چشتیه منسوب به ولسوالی «چشت» هرات بوده، دانشمند هند عزیز احمد در کتاب «تاریخ تفکر اسلامی در هندوستان» اساسگذار این طریقت را خواجه ابواسحق دمشقی میدانند که در آنجا زنده گی نموده است. اما نظر به نوشته دکتور معین اساسگذار این سلسله خواجه ابو احمد ابدال چشتی بود.

طریقه چشتیه هندوستان، اصلاً در سیستان تولد یافته و از طریق خواجه معین الدین حسن چشتی اجمیری (۱۱۴-۱۲۳۴) ملقب به خواجه غریب نواز انتشار یافته است. خواجه معین الدین در دنیای اسلام از جمله شخصیت های بزرگ دنیای تصوف به حساب آمده، از طریق انتشار طریقه چشتیه شرایط مناسب گسترش دین مبین اسلام را در هندوستان بوجود آورد. نظر به اظهار خودش، او در دوران آواره گی با اساسگذاران طریقه های قادریه، گبرویه و سهروردیه ملاقات نموده است. عثمان هروانی (هارونی) مرشد او بوده است.

معی الدین بعد از رفتن به هندوستان اجمیر را به حیث مرکز فعالیت خود انتخاب نموده، به انتشار تعلیمات طریقت پرداخت. مریدان او بختیار کاکلی در دهلی، و حمیدالدین ناگوری در ناگور دو مرکز طریقه چشتیه را اساس گذاشتند. مرکز اولی عموماً نزدیک به مدنیت اسلام بوده، مرکز دومی روی آوردن مطابق شرایط زنده گی دهاتی شیوه تغذیه با گیاه بود. فریدالدین مرید بختیار کاکلی مرکز دیگری را که دارای انتظام جدی و به زهد و ریاضت اساس یافته بود بنا نهاد.

فریدالدین (۱۱۷۵-۱۲۶۵) در کتاب هایی که در باره ولی ها نوشته شده به لقب «گنج شکر» شهرت یافته است. علی بن احمد یکی از مریدان او سلسله «صابریه» را اساس گذاشته است.

در هندوستان نماینده معروف صوفی های طریقه چشتیه مرید فریدالدین، شیخ نظام الدین اولیا (و. ۲۵-۱۳۲۳) بود.

دانشمند مشهور ایران دکتور محمد معین در اثرش بنام «فرهنگ فارسی» اشتباهاً فریدالدین گنج شکر را، عارف و شاعر مشهور فریدالدین عطار تصور نموده، نظام الدین اولیا را به صفت مرید او ذیلاً معرفی میکند.

«نظام‌الدین اولیا... به خدمت شیخ فریدالدین عطار بوده، مرید او شد و به درجه کمال رسیده، دو باره به دهلی آمد و به تربیه طبقه اهل ارادت مشغول شد».

(فرهنگ فارسی، جلد ۶، صفحه ۲۱۲۹)

در حالیکه نظام‌الدین اولیا هیچگاهی با فریدالدین عطار ملاقات نکرده است. چونکه عطار در سال ۱۲۳۰ وفات نموده، نظام‌الدین اولیا در سال ۱۳۲۵ چشم از جهان پوشیده است. در بین تولد و وفات شان قریب یک قرن فاصله موجود است. دکتور معین در اثرش غیر از فریدالدین عطار نیشاپوری کدام فریدالدین دیگر را معرفی نمیکند.

نظام‌الدین اولیا از لحاظ تقوا و پرهیزگاری اش به احترام و عزت زیاد سزاوار گردیده، تأثیرات عمیقی را بر مسلمانان زمانش وارد آورده بود. امیر خسرو دهلوی به صفت مرید او در باره او قصاید زیاد سروده است. از اشعار او چند بیت می آوریم:

نظام‌الدین حق فرخنده نامی  
که دین حق گرفت از وی نظامی  
حدیثش چون خبر در امر و در نهی  
به یک پایه فرود از پایه وحی  
سریر آرای فقر از صف ابرار  
سریر مصطفی را عمده کار  
ضمیرش محرم دیرینه عشق  
نیاز خازن گنجینه عشق

بین امیر خسرو و نظام‌الدین اولیا روابط صمیمانه عجیبی وجود داشت. روزی شیخ نظام‌الدین گفته بود: اگر روز محشر آفریدگار در قطار دیگران از من بپرسد «بهترین چیزیکه تو با خود آورده ای چیست؟» من به عرض خواهم رسانید که «من سخنان پرسوز سینه این ترک الله را آورده ام!».  
به قول نوایی «تورک هندی لقب» امیر خسرو دهلوی این تسمیه شیخ را درین بیت خود انعکاس داده است:

بر زبانت چون خطاب بنده «ترک الله» رفت  
دست «ترک الله» بگیر و هم به الله اش سپار

امیر خسرو دهلوی به صفت یک ارادتمند صادق نظام‌الدین اولیا همیشه به تورک بودن خود افتخار داشته و بار بار در اشعار خود بدان بالیده است. مثلاً:

هندوان را مرده سوزند، این چنین زنده مسوز  
بنده خسرو را، که ترک است، آخراوندوی توست

نظام‌الدین اولیا زمانیکه به دهلی آمده و برای خانقاه خود جای تعیین میکند، باعث ایجاد اختلاف بین او و سلطان توغلوکی‌ها میشود. به اساس هدایت او، یکی از خلیفه‌ها نصیرالدین ملقب به چراغ دهلی، به خاطری که در مورد اعتراض حکومت به ارتباط استقامت چشتی‌ها در دهلی ضدیت نشان داده بود توسط محمد بن توغلوک تحقیر می‌شود. سلطان بالای تعدادی از چشتی‌ها حمله نموده، آنها به ولایات فرستاد، هدایت صادر نمود تا آنها خود را وقف ترویج تعلیمات اسلامی در ساحة سیاسی و انتشار او در کشور‌های خارجی نمایند.

درین اثنا مرحله مهم فعالیت مرکزی طریقه چشتیه در سال ۱۳۲۵ با پراگنده شدن آنها به ولایات خاتمه یافت. به نوشته محقق هندی عزیز احمد، نماینده‌های این طریقت، طریقه چشتیه را به ولایات مختلف هندوستان از جمله، بنگال، دکن و کنگ منتشر نموده، محمد گیسو دراز منسوب به دکن (و. ۱۴۲۲) در مورد تصوّف آثار مختلف نوشت. در قرن ۱۶ از طرف شیخ سلیم چشتی و جلال‌الدین اکبر شاه به احترام زیاد سزاوار شد. در قرن ۱۸ «نظامیه» به صفت یک روش کوچک این طریقت به سعی و حرکت شاه کلیم الله ترتیب شد.

جهان بینی چشتی‌ها با نظریه «وحدۀ الوجود» که توسط ابن‌العربی اساس گذاشته شده بنا یافته بود.

آداب آنها چون آداب طریقت‌های دیگر عبارت بود از ذکر، ضبط نفس، مراقبه و یک رسم هندی یعنی چلله بود. شکل افراطی رسم آخری، معکوس یعنی چلله وارونه بوده، درین نوع چلله سالک خود را برای مدت چهل روز در بین چاه از پا آویزان می‌کرد. به نظر همان محقق، این رسم بدون کدام شک از جوگی‌ها (یوگا) گرفته شده بود. چشتی‌ها مجالس مختصر سماع را برپا نموده، لباس‌های رنگی می‌پوشیدند، کمی بادام تناول نموده، افراد غیر مسلمان را هم شامل حلقه‌های شان نموده به ادبیات علاقمندی نشان میدادند

بعضی از ایشان زمین‌های پکر و بایر را کشت نموده از حاصل آن امرار حیات میکردند و بعضی از ایشان مانند راهبان هندو و بودا با برداشتن سبّد خانه به خانه‌گدایی می‌کردند.

چشتی‌ها به استعمال کلمه «الاله» بسیار زیاد علاقمندی داشتند. همه ساله به خاطر تجلیل از روز تولد معین‌الدین چشتی تمام مسلمان‌ها و هندو‌ها به زیارت قبر او می‌رفتند. مریدان نظام‌الدین اولیا را «سلطان‌الاولیا» و «محبوب‌الله» می‌نامیدند. قبر او در منطقه «غیاث پور» نزدیک دهلی زیارتگاه مخلصان اوست.

### طریقه مولویه

این طریقت بنام صاحب تفکر فلسفی و عرفانی شاعر بزرگ جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین ولد ملقب به «مولوی»، «مولانا» و در بین مردم عادی مشهور به «ملای روم» منسوب است.

دانشمند تصوّف شناس وارسته ترک، استاد فاکولته الهیات دانشگاه مرمره دکتور سلجوق ایر آیدین در کتابش بنام «تصوّف و طریقت‌ها» در مورد پدر او معلومات ذیل را ارائه میکند:

«محمد بهاء‌الدین بن حسین الکبری ملقب به سلطان‌العلماء در شهر بلخ به دنیا آمد. مادرش مومنه خاتون دختر علاءالدوله خوارزمشاه پادشاه خراسان بود.»

همینگونه محمد رحمانی فرّ در کتاب «نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورک‌های ایران» و پروفیسو رفیق اوزدک در «کتاب سرخ تورک» مولانا را از تورک‌های خوارزمشاه می‌گوید. بهاء‌الدین ولد نسبت اینکه عالم جامع در امور دینی بوده اهالی حدود دیگر بلخ و خراسان به خاطر حل مشکل شان به او مراجعه نموده از او فتوا می‌پرسیدند.

او بعد از نماز صبح تا ظهر مشغول تدریس بوده، بعد از آن برای هم صحبتانش تعلیم معرفت و حقایق (از تصوّف) را می‌داد.

مولانا جلال‌الدین محمد به تاریخ ۳۰ سپتمبر ۱۲۰۷ در شهر بلخ تولد یافت.

وقتی مناسبات بهاء‌الدین ولد با سلطان خوارزم به سردی گرایید، با خانواده اش بلخ را ترک نموده، به مقصد زیارت بیت الله براه می‌افتد. به نوشته مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب «نفحات الانس» زمانی که او با خانواده اش به شهر نیشاپور می‌آید، با صوفی مشهور شیخ فریدالدین عطار ملاقات میکند. عطار کتاب «اسرار نامه» اش را به پسر او جلال‌الدین هدیه می‌کند. خانواده از حجاز وارد دیار شام شده بعد از اقامت یک مدت به اندولو رفته مدت ۷ سال زنده گی می‌کنند. جلال‌الدین وقتی به سن ۱۸ سالگی میرسد در همینجا با گوهر خاتون دختر خواجه شرف‌الدین لالای سمرقندی ازدواج نموده، از او صاحب دو پسر بنام‌های بهاء‌الدین و علاء‌الدین محمد میگردد. اوّلی به لقب سلطان ولد معروف شده بعد از پدر اساس گذار طریقه مولویه به حساب می‌آید.

اگر چه سنگ تهادب طریقه مولویه را جلال‌الدین محمد بلخی گذاشته، بعد از وفات او پسرش سلطان ولد با اتکا به فلسفه زنده گی و جهان بینی مولوی اساسات این طریقت را ترتیب و تنظیم و عملی ساخته است. جهان بینی مذکور به وحدت کائنات با آفریدگار اساس یافته است. اما موجود حقیقی (وجود) الله تعالی است، همه چیز را او

آفریده است، همه دو باره به او باز بر میگردند. در بین موجودات افضل آنها انسان است. پروفیسور اوزدک این مسئله را چنین توضیح میدهد:

خداوند متعال انسان را با خصوصیات الهی، با کیفیت و قابلیت نهایت عالی آفریده است. «عرفان» عبارت از پی بردن به این درجه عالی بوده، از طریق عشق و محبت رسیدن به او ممکن است. شخصی که در قلب او آتش عشق و در روحش محبت الهی جا نگرفته باشد این معنی عالی را درک کرده نمیتواند. به نظر مولوی، عشق، محبت گذرا از یک انسان به انسان دیگر نبوده، بلکه عشق عمیق بیکران نسبت به پروردگار است.

طریقه مولویه به صفت یکی از طریقت های وسیعاً گسترش یافته در جهان اسلام از لحاظ ساحة نفوذ و تأثیر تفاوت آن از طریقت های دیگر در این است که، بیشتر در بین مردمان متکی به خود، صنعت کاران و طبقه موسیقی دان وسیعاً رواج یافته است. به نظر عثمان اوتر مؤلف کتاب تاریخ تصوّف درین مورد هنر های زیبا و علایق نزدیک موسیقی تأثیرات خود را گذاشته است. به خصوص در پیدایش تصوّف و صنعت موسیقی تورکی این طریقت خدمت مهمی انجام داده است. علاوه برین، تفاوت طریقه مولویه از طریقت های دیگر در اینست که این طریقت در تورکیه اهمیت فولکلوریک کسب نموده است.

پروفیسور رفیق اوزدک قواعد اساسی طریقت مولویه را ذیلاً نشان میدهد:

- خدمت به انسانیت.
- همیشه با دیگران، با گذشت و مناسبت نیک بودن.
- خواندن مثنوی و صوفی بودن.
- در هر کار عیار شدن به اساس عقل و ذکاوت، و کوشش در جهت تصاحب حکمت.
- دیندار بودن.
- همیشه حفظ پاکی و صفای قلب.
- پذیرفتن مولانا به حیث پیر و مرشد.
- رفتن به راه مولانا.
- بعد از خداوند متعال و محمّد (ص) وابسته بودن به مولانا.
- با علم بودن - آموختن علم.
- متواضع، پیشانی گشاده و مهربان بودن.
- پاکیزه بودن از جهت مادی و معنوی.

یکی از خصوصیت های دلچسپ طریقه مولویه سماع است. سماع عبارت از حرکت خاص رقص مانند صوفی ها بوده، موافق با ریتم موسیقی پا زده و با قواعد و آداب خاص

عملی می شود. پیروان طریقهٔ چشتیه هم مجالس مختصر سماع را برپا نموده، لباس های رنگی می پوشیدند، افراد غیر مسلمان را هم در حلقه های شان می پذیرفتند. قوال ها در اطراف قبر پیر شان جمع شده با موسیقی حمد، نعت و منقبت می خواندند و مخلصان را به وجد و شوق آورده ذکر و عبادت می کردند. اما از طرف مخلصان طریقهٔ مولویه هر سال در موزیم جلال الدین رومی شب مولانا را تجلیل می کنند. در آن درویش ها با هم دوره نموده با پای کوبی رقص می نمایند. از نظر آن ها سر پا ذکر کردن به معنی صعود روح به طرف خداوند متعال است.

درین مراسم روشنفکران کشور های مختلف اشتراک میکنند. به اساس معلومات عثمان اوتر، بعضی عناصر شیعه، ملامتیه و قلندری هم به آن مخلوط شده اند. این طریقت که به عشق و جذبۀ توجه زیاد دارد، از طرف غیر مسلمانان به خاطر قبول دین اسلام سهم بزرگ ادا نموده است.

نظر به تأکید محققین در مورد جلال الدین رومی و موضوع مولویه در تورکیه تحقیقات وسیع صورت گرفته است. از جمله تحقیقات وسیع را عبدالباقی گلپینارلی انجام داده است. آثار مهم او «مولویه بعد از رومی»، «ارکان و آداب مولویه»، «مکتوبات مولانا جلال الدین» میباشد. دانشمند برعلاوه ترجمهٔ مکتوبات او، «مثنوی» را هم به تورکی برگردان و شرح نموده است.

به نظر محققین تورکیه طریقهٔ مولویه در مقیاس جهانی فقط از یک مرکز رهبری می شود. درگاه مرکزیت تا سال ۱۹۲۵ در شهر قونیه بود، بعداً با توقف طریقت و تکیه به شهر حَلَب سوریه انتقال میکند. طریقهٔ مولویه با عشق، جذبۀ، سماع و صفا بنا یافته است. مولوی نخستین درس را از پدرش آموخت. در سال ۱۲۲۰هـ بعد از وفات او از سید برهان الدین محقق ترمذی تعلیم گرفته، علوم معقول و منقول را فرا گرفت طی مدت کوتاهی مورد توجه مردم قرار گرفته و اعتبار بزرگ کسب نمود.

آشنایی با شمس تبریزی نقطهٔ عطف در زنده گی مولوی بود. چون که بعد از ملاقات با او جهان بینی او در مورد حیات کاملاً تغییر نمود. از علوم ظاهری دوری اختیار نموده در انزوا قرار گرفت. با عشق و جذبۀ به حیات مالمال قدم گذاشت.

به نوشتهٔ عثمان اوتر، تغییر ناگهانی او در بین مردم سبب پخش افواهات شد. بعد ازین شمس قونیه را ترک نمود. اما رومی او را پیدا کرد و دو باره به قونیه آورد. لیکن چنین واقعه یی رخ داد که تبریزی قونیه را ترک و به یکباره گی غایب شد.

مولوی از فراق شمس آرامش و قرار را ازدست داده در آتش فراق سوخت و پخته شد. جلال‌الدین همایی در مقدمهٔ زیبایی که بر دیوان غزلیات شمس نوشته میگوید که، در نتیجهٔ سوخت او این ترانه در دل‌ها جاری شد:

خام بُدم پخته شدم سوختم

نظر به تأکید استاد قسمت بیشتر دیوان، شامل غزل‌های سوزان اوست که از نفس سوختهٔ او که با وجد و حال و قول و سماع یکجا شده، یادگارهای همان مراحل دوران وصال و فراق است.

(غزلیات دیوان کبیر، مقدمه، صفحه ۳۲)

ملاقات با شمس تبریزی در قلب مولوی آتش افروخت. تصور و احساس او را بسوی محبوب حقیقی متوجه ساخت. حرارت و حلاوت به کلامش بخشید. او را به صفت شاعر وارستهٔ ادبیات تصوّفی به سرایندهٔ «وحدة‌الوجود» مبدل ساخت.

مولوی بعد از جدایی از شمس تبریزی هفت سال با بی‌قراری یعنی با استغراق، جذب، هیجان و جوش خروش زنده‌گی نمود. در همین اثنا او دیوانه وار از قونیه به دیار شام سفر کرد، لیکن هیچ اثری از مقصدش بدست نیاورده با ناامیدی دو باره بازگشت نمود. به نوشتهٔ استاد جلال همایی، از سال ۶۵۲ مولوی با شیخ صلاح‌الدین زرکوب مدت ۱۰ سال در مصاحبت بوده، از هیجانان دور قبلی گذشته بود. بعد از وفات او شیخ حسام‌الدین چلبی به تنهایی او خاتمه داد. تا آخر عمرش در خدمت و ملازمت مولانا بوده، نشاط و حیات او را تنظیم نموده هم زبان و راز دار او بود.

هر دو شیخ هم تربیه یافتند دست مولوی بوده و به ثمر رسیده بودند. جلال همایی در مقدمه اش در مورد مولوی و آثارش تحقیقات و وسیع انجام داده، و می‌نویسد که مثنوی محصول ده سال اخیر شاعر است. این مدت مرحلهٔ پختگی مرتبهٔ عالی کمال انسانی افکار بلند آسمانی قوام یافتند او بود. از همین سبب ۶۹ سال زنده گی پر بار مولوی تمام افکار و دیدگاه‌های او درین کتاب افاده شده است.

لیکن با تأسف که استاد همایی هم مانند سایر محققین ایرانی میگوید که: مولوی خانوادهٔ او و اطرافیانش همه را فارسی دانسته به زبان فارسی صحبت نموده و به همین زبان ایجاد کرده اند. مولوی به صفت اولاده خوارزمشاهیان، با وجودی که در بلخ تولد یافته او را فارسی تبار ایرانی معرفی میکند، و می‌نویسد که «در خانوادهٔ فارسی ایرانی پرورش یافته بود». این تعجب آور نیست، که کم شمردن تورک‌ها، به پیشانهٔ علمی و شخصیت‌های ادبی آنها مَهر ایرانی (فارسی) را زده دعوای تصاحب به تمام افتخارات

تاریخی و معنوی از طرف شاه آغاز شده و به صفت سیاست اساسی دولت ایران قبول شده قسمت جدا نا پذیر «پان ایرانیزم» به حساب می آید. از ایران تا افغانستان تمام آریایی پرست ها با همین مفکوره زنده ی میکنند، و در مورد مولوی با اتکا به همین هدف ابراز نظر می نمایند.

به هر حال ملاقات با شمس تبریزی درقلب مولوی آتش افروخت. تصور و احساس او را بسوی محبوب حقیقی کشانید، حرارت و حلاوت به کلامش بخشید، او را به صفت شاعر وارسته ادبیات تصوّفی به سراینده «وحده الوجود» مبدل ساخت. او اشتیاق یکجا شدن روح جدا شده از منبع ازلی اش را به اصلش را از طریق سمبول های مختلف با عبارات زیبا افاده میکند. مثلاً به آغاز مثنوی توجه کنید، درین جا از سمبول «نی» استفاده شده است:

بشنو از نی چون شکایت می کند  
از جدایی ها حکایت می کند  
از نیستان تا مرا ببریده اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده اند  
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش

(مثنوی معنوی)

«مثنوی معنوی» به زبانهای مختلف ترجمه و نشر شده است. از جمله به زیان اوزبیک دو بار ترجمه گردیده و ما از ترجمه منظوم شادروان جمال ترجمه اوزبیک ابیات بالا را ذکر میکنیم:

تینگله نی دن، چون حکایت ایله گی  
ایرلیق لردن شکایت ایله گی  
مین قمیش ایردیم کیسیب کیلتیردیله  
ناله چیکدیم، ایل همه آه اوردیله  
سینه ایسترمین توله درد و فراق  
تاکه سویلی شرح درد و اشتیاق  
کیم اوزاق توشسه ، یوقاتسه اصلینی  
باز ایزله روزگار وصلی نی

(اوزبیکستان خلق شاعری جمال کمال، اوزبیک تیلیگه «مثنوی معنوی» ترجمه سی، ۱ جلد، ۲۰۰۵ میل، تاشکینت)

مولانا به صفت اعجوبه تاریخ ادبیات، به خصوص دنیای شعر عرفانی و تصوّفی پنج اثر به جا مانده اش خاصتاً با «مثنوی» و «دیوان شمس» یا که «دیوان کبیر» در آسمان شعر و ادب بلند شده و به اعزاز و حرمت همه سز اوار گشت. و نام خود را به دفتر ابدیت و جاودانه ها ثبت نموده مرتبه و اعتمادی که به حیث شاعر بزرگ عرفانی او تصاحب نموده نصیب شاعران دیگر نشده است. شیخ بهاءالدین آملی او و مثنوی او را چنین مدح میکنند:

من نمیگویم که آن عالی جناب  
هست پیغمبر، ولی دارد کتاب  
مثنوی معنوی مولوی  
هست قرآنی به لفظ پهلوی  
مثنوی او چو قرآن مُدِل  
هادی بعضی و بعضی را مُضِل

دانشمند مشهور عرب دکتور علوم فلسفه عمر فرخ، مؤلف کتاب «تاریخ الفکر العربی الی ایام ابن خلدون» در مورد مقام متصوّف وارسته ابن عربی سخن رانده، جلال الدین رومی را بالا تر از او دانسته چنین میگوید:

ابن خلدون با نثرش در قله های تفکر تصوّفی قرار گرفت. او بعد از جلال الدین بلخی، در تصوّف اسلامی بزرگترین متصوّف به حساب می آید.

(همان کتاب، صفحه ۵۲۸، بیروت سال ۱۹۷۲)

شاعر بزرگ زبان های ترکی و فارسی زمان حاضر داکتر محمد حسین شهپریار در باره او گفته بود: «مولوی فقط شاعر گفته نمیشود، من او را متفکر بزرگ می شمارم، من حافظ، سعدی و مولوی را نبی هم می دانم». مثنوی بر علاوه اخلاق و آداب، صد ها مسایل مربوط به حیات انسان را نیز در میان می گذارد. با بحث در مورد افکار عرفانی و فلسفی زیاد، به خصوص پرابلم های مربوط به حیات آدمی، انسان را به حیرت می اندازد. مثلاً به ابیات ذیل توجه کنید:

از جمادی مُردم و نامی شدم  
و ز نما مُردم ز حیوان سر زدم  
مُردم از حیوانی و آدم شدم  
پس که داند چون ز مُردن کم شدم  
بار دیگر چون مَلک پیران شدم  
و آنچه کاندِر و هم ناید آن شدم

مولانا در مثنوی یک تعداد مسایل پیچیده و مهم فلسفی تضاد و وحدت دیالکتیکی آن‌ها را صد‌ها سال قبل از فریدریک هِیگل فیلسوف آلمانی با چنان اسلوب دقیق بیان میکند که خواننده را به حیرت می‌اندازد. مثلاً در مورد وحدت تضاد‌ها:

شب چنان با روز اندر اعتناق  
مختلف در صورت اما اتفاق  
روز و شب این هر دو ضد و دشمنند  
لیک هر یک، یک حقیقت می‌تنند  
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش  
از پی تکمیل فعل و کار خویش

به نظر احسان طبری، مولانا از مبارزه ضدیت‌ها، مفهوم نسبی بودن قدرت‌ها را چنین خلاصه میکند:

در زمانه هیچ زهر و قند نیست  
که یکی را یا دگر را بند نیست  
زهر ماران مار را باشد حیات  
نسبتش با آدمی باشد ممات  
خلق آبی را بود دریا چو باغ  
خلق خاکی را بود آن مرگ وداع  
زید اندر حق آن شیطان بود  
در حق شخص دگر سلطان بود  
آن بگوید زید صدیق سنی است  
وان بگوید زید گبر گشتنی است

البته مولوی نماینده تصوّف اساس یافته با ذوق و شوق و احساس بود. اگر چه او یک تعداد نظریات فلسفی را در آثار خود انعکاس داده، اظهار میدارد که حق و حقیقت را از طریق عقل و منطق نه، بلکه پی بردن از راه مکاشفه و اشراق ممکن است.

پای استدلالیان چوبین بود  
پای چوبین سخت بی تمکین بود

مناسبت او را به حکمت و فلسفه شاعر مشهور اقبال لاهوری چنین به تصویر میکشد:

بو علی اندر غبار ناقه گم  
دست رومی پردهٔ محمل گرفت  
این فرو تر رفت و تا گوهر رسید  
آن به گردابی چو خس منزل گرفت

(کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، ص. ۲۲۵ از انتشارات کتابخانه سنایی، تهران سال ۱۳۷۰)

مولوی معتقد است بر اینکه تمام انسان از یک اصل ظهور نموده اند، همهٔ شان در پی یک حقیقت اند، ماهیت انسان بالا تر از جنس، قبیله، مذهب و اعتقادات است. او کتاب مثنوی و تمام آثارش را برای انسانیت و تمام انسان ها نوشته است. بعضی اوقات نظر به ضرورت نام بعضی از اقوام و قبیله ها را بزبان آورده است، این کار به خاطر بیان واقعیت ها بوده، دلالت به جهان بینی او نمیکند. به طور مثال رباعی ۱۱۸۷ کلیات شمس:

بیگانه مگویید مرا زین کویم  
در شهر شما خانهٔ خود می جویم  
دشمن نیم ار چند که دشمن رویم  
اصلم تُورک است اگر چه هندی گویم

محمد رحمانی فر درین مورد چنین می نویسد:

نظر به اظهار سید کمال قارا اوغلو، مولوی این رباعی را به جواب کسانی که او را «بیگانه» و مغول نامیده اند نوشته است. علاوه برین طوریکه از رباعی معلوم می شود، این تُورک فارسی گوی در نوشتن زبانی را که بکار برده از طرف اهالی شهر به صفت خارجی شناخته شده است، همینگونه نسبت اینکه چهره سیاه (سیاه چُرده) تاجک مانند داشته، این حدس و گمان که او از قبیلهٔ تُورک نیست، به وجود آمده بوده است. درینجا در حمایت از مقام خودش با گفتن «اصلم تُورک است» خیال همه را راحت میکند.

داکتر محمد معین در کتاب «فرهنگ فارسی» مثنوی اثر جاودانه او را چنین ارج

میگذارد

متن مثنوی عبارت از حکایت های منظوم مسلسل بوده، مولوی از آن ها نتایج دینی و عرفانی را بیرون آورده، حقایق معنوی را به زبان ساده تمثیل و بیان میکند و بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را توضیح میکند. اگر چه قبلاً مانند سنایی و عطار تعدادی از عارفان به منظور ترویج عقاید صوفیانه مثنوی ها نوشته اند، مولوی در مورد شعر تصوّفی بیرقی را بلند نموده چنین قصری اعمار نمود که، در افادهٔ دقیق مطالب

عرفانی با افکار نازک و معانی لطیف همه را به عقب گذاشت. مثنوی در ۶ دفتر، دارای ۲۶ هزار بیت بوده و در بحر «رمل» سروده شده است.

اثر «مثنوی» مولوی به زبان های بسیاری از جمله ترکی و اوزبیک ترجمه شده است. این اثر را طوری که یادآور شدیم جمال کمال شاعر خلق اوزبیکستان در ۶ جلد ترجمه نموده و در سال ۲۰۰۵ در تاشکند به نشر رسانیده است. نخستین نشر آن در ایران صورت گرفته است. اگر چه مولوی آثارش را به زبان فارسی نوشته است، به نظر رحمانی فرّ، در اشعار فارسی او ترکیبات تُوُرکی، استعاره ها، کلمات و مفاهیم تُوُرکی به طور واضح و روشن مشاهده می شود. طور مثال به بیت ذیل دقت کنید:

من کجا شعر از کجا؟ لیکن به من در می دمَد

آن یکی تُوُرکی که آید گویدم: هی کیم سن؟

در جای دیگر در مورد رشادت و جوانمردی تُوُرک ها چنین می گوید:

تُوُرک آن بود کز بیم او، ده از خِراج ایمن شود

تُوُرک آن نباشد کز طمع سیلی هر قونسوز خورد

یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی

تُوُرکی کن و چُستی کن، نه نرمی و تاجیکی

در مورد تسلط مولوی بزبان تُوُرکی هیچگونه شک و شبهه وجود ندارد. او حتی در اشعار فارسی اش، مانند حکیم نظامی، خاقانی و... تُوُرک های فارسی گوی دارای اسلوب بیان ترکی بوده بسیاری تعبیرات و اصطلاحات تُوُرکی را به فارسی ترجمه نموده است. به بیان دیگر او گاهی با اندیشه تُوُرکی به فارسی شعر گفته است. مثلاً مصرع اول این بیت:

ای تُوُرک ماه چهر، چه گردد که صبح تو

آیی به کلبه من و گویی که: گل برو!

درین بیت تعبیر «چه گردد» (نه اولار- نه بولور) عبارت از ترجمه فارسی افاده تُوُرکی بوده، ساختار بیت نمایانگر تفکر تُوُرکانه است.

(نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران، محمد رحمانی فرّ، ص ۱۵۸-۱۵۹، نشر اختر، ۱۳۸۴)

خلاصه کلام اینکه، مولانا جلال الدین رومی بلخی، فقط با آثار جاودانه اش نه، بلکه با دیدگاه های عرفانی- فلسفی و با طریقت مولویه جاودانه زنده گی میکند. در راه تکامل معنوی انسان و عروج روحی او یاری میرساند.

## طریقهٔ یسویه

طریقهٔ یسویه که توسط صوفی بزرگ تُوْرک خواجه احمد یسوی «پیر تورکستان» اساس نهاده شده، در تمام ساحهٔ تُوْرکستان وسیعاً گسترش یافته، طی قرن ها به حیث وسیلهٔ اطمینان خاطر و سرچشمهٔ فیض و برکت مردم بوده است.

محقق و ادبیات شناس بزرگ تُرکیه محمّد فواد کوپرولو در اثر گرانبهایش بنام «متصوّفان نخستین در ادبیات تورک» درین باره معلومات وسیع ارائه نموده راجع به تأثیرات این مکتب در تربیهٔ روحی مردم تُوْرکستان توضیحات می دهد. به اساس نظر او در طریقهٔ یسویه صوفی حقیقی به ریاضت و محاهده کشیده شده، از ناز و نعمت های حیات، حلاوت، شهوت و عشرت پرستی دوری اختیار میکنند. در طریقهٔ یسویه مُرید به رعایت آداب ذیل مجبور ساخته می شود:

- هیچ کسی را برتر از شیخ خود نداند.
- مُرید با ذکاوت و با ادراک بوده، رموز و اشارات شیخ را بداند.
- به تمام گفتار شیخ اعتماد نموده، هر چیزی را که از طرف او صادر میشود از خود رضائیت نشان بدهد.
- تمام خدمت های شیخ را به تنبلی نه، بلکه با عجله انجام بدهد.
- در کلام خود صادق باشد، با قلب سالم زیسته هیچوقت شک و شبهه به آن جای ندهد.
- به عهد خود وفادار بوده، به وعدهٔ خود ثابت باشد.
- همیشه آماده برای گذشتن از مال و مُلک خود برای شیخ باشد.
- اسرار شیخ را حفظ و از افشای آن خود داری کند.
- تمام پند ها و نصایح شیخ را در نظر گرفته هیچگاهی او را فراموش نکند.
- به خاطر وصال الهی در راه شیخ گذشتن از جان، و برای دادن سر آماده باشد.
- احکام مُلک طریقت شش است: معرفت حق، سخاوت مطلق، صدق محقق، یقین مستغرق، رزق معلق، تفکر مدقق.
- ارکان شیخی و مقتدایی (رهبری) هم شش است: علم دین و یقین، علم مُبین متین، صبر جمیل، رضای جلیل، اخلاص خلیل، قُرب جزیل.
- مطابق معلومات ارائه شده در جلد اوّل دایرةالمعارف اسلام در مورد کلمهٔ «خواجه» طریقهٔ نقشبندیه هم از طریقهٔ یسویه بوجود آمده، مانند سلالهٔ خواجه احمد یسوی

اساسگذار طریقت نقشبندیه بهاءالدین نقشبند و مُرشدان منسوب به این طریقت به عنوان خواجه شهرت یافته اند.

به نظر فواد کوپرولوزاده از نقطه نظر سلسله سلوک، طریقت های منسوب به خواجه احمد یسوی در مراحل ابتدایی به دو بخش تقسیم می‌شود.

اینها عبارت از طریقه های نقشبندیه و بکتاشیه بودند. علاوه ازین طریقه ها یکتعداد روش های فرعی از طریقه یسویه ظهور نمودند که آنها را نمیتوانیم طریقت های مستقل بنامیم. به نظر او طریقه نقشبندیه از طریق دو شخص به طریقه یسویه ارتباط می‌گیرد، آن ها قثم شیخ و شیخ خلیل آتا اند.

به گفتار کوپرولوزاده اضافه کرده میتوانیم که، اساس گذار طریقه نقشبندیه، بهاءالدین نقشبند حضوراً و غیاباً همیشه با مُرشدان طریقه یسویه در ارتباط و خدمت شان بوده از آن ها کسب فیض نموده اند. ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی مؤلف کتاب «مقامات حضرت خواجه نقشبند» به نقل قول از خواجه علاءالدین عطار از زبان خواجه نقشبند، بعد از مولانا عارف دیکرانی به اساس توصیه سید امیر کلال او، از اولاده خواجه احمد یسوی و یکی از شیخ های بزرگ تُورک به نزد شیخ قثم مراجعه نموده در سه ماه در خدمت او قرار می‌گیرد. بعد از آن قثم شیخ به خواجه می گوید: «من نه پسر دارم، تو دهمین و از همه نزدیکتر هستی». از همین سبب خواجه نقشبند همیشه تأکید میکرد که، «هر که از مشایخ تُورک نباشد، هر آینه از طریقت نومید شود و معترض شود». کتاب مذکور از روایات نفعات الانس، همینگونه کوپرولوزاده به اساس روایت از اثر صلاح الدین بن میارک البخاری بنام «مقامات بهاؤالدین نقشبند» حضرت بهاءالدین چنین فرموده بودند: چند شب در خوابم یکی از مشایخ بزرگ تُورک حکیم آتا (قدس سرّه) مرا به درویشی سپردند، هنگامیکه بیدار شدم صورت درویش در ذهنم بود، خوابم را به مادر کلانم صالحه بی بی گفتم، مادر کلانم گفتند که، از مشایخ تُورک بتو نصیبه میرسد، بعد از آن در آرزوی ملاقات درویش بودم، در یکی از روز ها هنگام خروج از دروازه آهنگران با همان درویش مقابل شدم، موهایش مانند قلندر ها شیدا و آشفته، بر سرش کلاه هزار بخیه و بدستش عصا بود. به طرف من هیچ نگاهی نکرد از عقب او رفتم، او به کوچه «مرغ کشی» رفت و به خانه بی داخل شد. من به خانه برگشتم. فردا یکی از دوستانم گفت: شیخ زاده تُورکی بنام خلیل با تو ملاقات میکند. من با خوشحالی از جایم برخاستم. فصل خزان بود. یک مقدار از ناز و نعمت بخارا را بردم. او در گوشه خانه نشسته بود و یک جمعیت در مقابل او نشسته بودند. عرض سلام کرده نشستم. به خاطر گفتن خوابم تردد برایم پیدا شد. لیکن او فوراً به طرف من دیده گفت: «چیزی که در قلب تو است، به ما

عیان است، به گفتن چه حاجت است». حال دگرگون شد، اخلاصم به او زیاد شد، در ملازمت (خدمت) او بودم از او حالت های عجیبی صادر شد. بعد از شش سال او پادشاه ماوراءالنهر شد، او را سلطان خلیل می گفتند. در آن زمان هم از او حالات بزرگی صادر میشد. در زمان پادشاهی اش مدت شش سال در خدمت او بودم. آداب خدمت کردن به پادشاهان را آموختم. حرمت و آداب او را بجا آوردم. هم صحبت خاص و محرم او در خلوت بودم. بعد از آن به همان طرز در خدمت اولیا ها بودم. او گاهی با من با ملایمت و گاهی با خشونت رفتار میکرد، محبت و شفقت بی حد نشان می داد. بعداً در مقابل دشمنانش مغلوب شده در یک لحظه امور سلطنت به باد فنا سپرده شد. از تمام امور دنیا دلسرد شدم به بخارا آمده وبه ریورتون اقامت گزیدم.

عالم روس بارتولد دانشمند روسی در کتابش بنام «تاریخ تورکهای آسیای میانه» درین مورد می نویسد: در سال ۱۳۴۰ یک شیخ تورک که بعداً ملقب به سلطان شد بر تخت حاکمیت نشست. او مدتی رهبر روحانی بهاءالدین نقشبند (۱۳۱۸-۱۳۸۹) بود.

نظر به زندگینامه بهاءالدین نقشبند در یکی از شب ها یکی از مشایخ تورک حکیم آتا رابه خواب می بیند. نظر به تعبیر این خواب، مراد و یا رهبر روحانی او یک درویش می شود. بهاءالدین بعد از ملاقات با خلیل تورک، شدیداً تحت تأثیر او قرار گرفت. با اعتماد به تعبیر خوابش تا رسیدن به سلطنت در پهلوی او باقی ماند و بعد از سلطنت هم به حیث مرید او باقی ماند.

(صفحه ۲۳۱ کتاب)

بارتولد بعد از ذکر روایت های مختلف مربوط به سلطان خلیل چنین می نویسد: بدون در نظرداشت افسانوی بودن این روایت سگه های ضرب شده در بخارا طی سالهای (۷۴۲-۷۴۳ هجری) (۱۳۴۲-۴۴ م) بنام سلطان خلیل الله، موجودیت خلیل (در تاریخ. ج) را ثابت میکند.

آشکار است که، بهاءالدین نقشبند مدت طولانی یعنی ۱۲ سال در خدمت خلیل آتا (سلطان خلیل) بوده، از نفس و صحبت او فیض یاب شده است. حالات غریب و کرامت های عجیب، تأثیرات عمیق بر او گذاشته و او را تربیه نموده است.

لیکن به نوشته فواد کوپرولو زاده، حقیقتاً هم مربی خواجه بهاءالدین خواجه عبدالخالق غجدوانی بود. از همین سبب شمار او از جمله سلسله خواجهگان درست است.

طریقه نقشبندیه از یک طرف که از طریق قثم شیخ و خلیل آتا تحت تأثیر یسویه قرار داشته، از جانب دیگر از نقطه نظر عبدالخالق غجدوانی که بعد از احمد یسوی یوسف همدانی خلیفه او بوده طبیعی است که از جهات زیاد به طریقه یسویه مشابّهت دارد. به نوشته رشحات عین‌الحیات، ذکر یوسف همدانی و خواجه های دیگر جهریه بود. گفته میشود که فقط خواجه عبدالخالق غجدوانی از طرف خضر مامور به ذکر خفیه شده بود.

نظر به منقبت ها خواجه احمد یسوی به اساس توصیه و رهنمایی خضر به خاطر گشایش انقباض قلب به ذکر جهریه آغاز نمود.

حضرت سید احمد بن جلال‌الدین مشهور به لقب مخدوم اعظم یکی از خلیفه های طریقه نقشبندیه در «رساله بابریه» بعضی قواعد مربوط به طریقه تصوف را همه جانبه توضیح نموده، به مسایل «ذکر خفیه» همچنان «ذکر جهر» تماس میگیرد. اگر چه مؤلف ذکر پیغمبر(ص) را به صورت خفی انتخاب نموده، می نویسد که «تابعین و تبع تابعین» (ذواتی که با صحابه کرام پیغمبر(ص) دیدار نموده و بعداً با ایشان ملاقات کرده اند) مطابق خواست زمان به ذکر جهر (با آواز بلند ذکر کردن) اجازه داده، خود شان هم ذکر جهر کرده اند. او ذکر خفیه را عزیمت یعنی قصد راه شریعت و ذکر جهر را راه اجازه توضیح می دهد.

به نوشته مخدوم اعظم، اگر چه خواجه ها از راه عزیمت رفته اند، بعضی از ایشان با در نظر داشت تقاضای زمان و خصوصیت های اقوام شان ذکر جهر کرده اند. به طور مثال او، اینکه حضرت خواجه احمد یسوی در تورکستان ذکر جهر را اختیار نموده بودند، حتی از طریق «ذکر ارّه» باعث رهنمایی بسیاری از انسان ها شده، و از رهنمایی آن ها به سعادت بزرگ یاد آوری میکنند.

درینجا قابل یاد آوری است که ذکر «ارّه» ذکر خاص طریقت یسویه بوده، هنگام اجرای آن گروه جهر چی ها از حلقوم شان صوتی را همانند صوت ارّه کشی با صدای موزون، متناسب و آرامش بخش بیرون آورده ذکر میکردند. ذکر جهر اگر چه مورد قبول تعدادی از نمایندگان طریقه نقشبندیه قرار نگرفته، تعدادی از آنها بعد از شنیدن آن تسلیم شده تأثیر و به جذب آورده آنرا تأیید نموده اند. حقیقتاً هم از جانب گروهی که مهارت جهر و جذبۀ صوفیانه را دارند، چنین ذکری که با آهنگ عملی میشود، در موسیقی زمان حاضر به آهنگی که توسط گروه «کوره‌س» اجرا میشود شباهت دارد.

مخدوم اعظم در باره ذکر سخن رانده ادامه میدهد:

«هیچ عیب نیست، بغایت خوب است، طریق انبیای مقدم نیز همین بوده است». مؤلف به سخنان خود ادامه داده اظهار نظر میکند: «هریکی از پیغمبران با شیوه خاص خود شان اقوام شان را رهنمایی کرده اند، تفاوت کلام از تفاوت حالت های انسان ها سر چشمه میگیرد، در اصل مقصد همه یکی است، تفاوت صورت ها و شکل ها غیر از شیوه ها و اسلوب ها نیست».

بعد از آن مخدوم اعظم خواجه هایی را که با جهر ذکر میکردند یاد آوری میکند. از جمله خواجه عارف ریوگری، خواجه محمود فُغنوی، از خلیفه های آنها خواجه علی رامیتانی، خواجه محمد بابای سماسی، از خلیفه های آنها سید امیر کلال به همین شیوه عمل نموده اند. مؤلف میگوید که خواجه بهاءالدین نقشبند بزرگ مرید سید امیر کلال بود.

مخدوم اعظم بعضاً ذکر خفیه و ذکر جهر، و نسبت ورود به اختلاف نظر میان یسویه ها و نقشبندیه ها به هدف اثبات درستی ذکر جهر ذیلاً استدلال میکند: «حق سبحانه تعالی گفته است، من صوت استغفار را دوست دارم». البته صوت یعنی آواز، ذکر جهر در نظر است.

نظر به روایت رشحات، اگر چه خواجه عبیدالله احرار یکی از مرشدان برجسته نقشبندیه بعضاً با این شیوه ضدیت نشان داده، یکبار از کمال شیخ یکی از خلیفه های شیخ محمود تورکستانی اجرای ذکر آره را تقاضا نموده بود...

بعداً گفته بود: «کافی است، به قلب ما درد سرایت کرد» و به روایت دیگر «کافی است، از عرش تا فرش سوخت، اگر یک منکر بپرسد که این چگونه ذکر است، دانستم که به او چگونه جواب بدهم». و این بیت را خوانده است:

مرغان چمن به هر صباحی

خوانند ترا به اصطلاحی

به نوشته فواد کوپرولو زاده، درویشی بنام حزینی یکی از تورک های تورکستان اثری بنام «جواهرالابرار من امواج البحار» نوشته، به سلطان مراد سوم هدیه نموده بود. از ۳۲۴ صفحه این کتاب ۲۲۱ صفحه آن به تُورکی (اوزبیکی) و متباقی به فارسی نوشته شده بود. او نسبت اینکه در آسیای میانه به درجه عالی جریان تصوّف رسیده بود به سن ۱۲ سالگی شامل جذبه شده، بعداً از سید منصور قاشق تراش کسب فیض کرده است. به سن ۱۹ سالگی موفق به اخذ کمر و خرقه شده، به نوشتن مناقب اولیا ها آغاز نموده است. به نظر کوپرولوزاده این اثر به خاطر توضیح تعلیمات مخصوص یسویه به حیث منبع اساسی و

نخستین خدمت میکند. در «جواهرالابرار» در مورد ذکر آره ۱۲ بیت شعر نوشته شده است.

ترجمه:

این ذکر ما به آیینۀ قلب صیقل میدهد، ذکر آره موج اوقیانوس الهی است.

ذکر آره با جاذبه اش دروازه های عالم روح را باز میکند.

ذکر آره با فریاد، آه و ناله هم صدا شده، گاهی کلمات «حی» گاهی «هو» و گاهی

«الله» طنین افکن میشود.

ذکر آره موج های دریای ازلیت بوده، چیدن درّ های وصال از او ممکن است.

مرشد های طریقهٔ یسویه چون حکیم آتا (سلیمان باقرغانی)، زنگی آتا، اوزون حسن آتا،

سید احمد آتا (سید آتا)، صدرالدین محمد (صدر آتا)، شیخ محمود تورکستانی و دیگر

خلیفه های مشهور این طریقت مورد توجه شاهان و کارمندان عالیرتبهٔ دولتی قرار

داشته، از طرف آنها به حرمت ها و اعتماد ها سزاوار گشته اند. به طور مثال: بغرا خان

سلطان قراخانی ها دخترش «عنبر آتا» را به عقد نکاح حکیم آتا یکی از مرشدان بزرگ این

طریقت در آورد. بعد از وفات حکیم آتا، جانشین او حضرت زنگی آتا به اساس دلالت معنوی

شیخ تقاضای ازدواج را میکند. اگر چه عنبر آتا موافق نبوده اما در نتیجهٔ کرامتی که از

زنگی آتا می بیند به تقدیر تن در میدهد.

این ملکه بدون در نظر داشت اینکه منسوب به طبقهٔ عالی و خانواده شاه بود، با هر دو

رهبر روحانی زنده گی صمیمانه را سپری نموده، و با انسانیت خودش تا امروز در قطار

انسانهای بزرگ جا داشته، و به احترام و حرمت سزاوار بوده است. قبر او در اطراف آرامگاه

زنگی آتا قرار دارد. مقبرهٔ زیبای زنگی آتا توسط صاحبقران امیر تیمور اعمار شده است.

زنگی آتا یک انسان عادی صاحب کمال، صوفی درجهٔ عالی روحانیت، مربی مریدان

زیادی که به مرتبهٔ عالی رسیده اند، و به صفت مرشدی که اعتماد خواص و عوام را کسب

نموده، در اشعار شاعران آسیای میانه جایگاه خاص داشته است.

به نوشتهٔ کوپرولوزاده، مثنی شاعری بنام شمسی خطاب به زنگی آتا در دیوان حکمت

نشر شده که مطلع آن چنین است:

أول سید اکرم حقی، یا زنگی بابا همتی!

أول مفخر آدم حقی، یا زنگی بابا همتی!

همینگونه شاعر مشهور کمی تاشکندی در منقبت او شعر ذیل را سروده است:

در گه حق پاسبانی، حضرت زنگی آتا  
 سرّ غیبی راز دانی، حضرت زنگی آتا  
 ایردی لر ظاهر سیه فام و لیکن باطنا  
 تاپتی لرنور و ضیانی، حضرت زنگی آتا  
 طرفه بیر کشف و کرامت کورگوزوب دهر اهلغیه  
 آلدی لر عنبر آنا نی، حضرت زنگی آتا  
 ایلهدی لر تا ممتیدن بیبری ورد زبان  
 «الله-الله ربنا» نی حضرت زنگی آتا

کتاب زنگی آته سعیدوف

در کتاب «خزینة الاصفیا» در مورد تاریخ وفات (سال وفات) او شعر ذیل آمده است،  
 درین شعر بر علاوه سال وفات او، گفته می شود که او با چشم پوشیدن از دنیا روانه بهشت  
 شده و به وصال الله {ج} مشرف گردد:

چو در خُلد مُعلّی از جهان رفت  
 جناب خواجه مسعود زنگی  
 ولی الله مرشد گو وصالش  
 دوباره عاشق مسعود زنگی

شاعری که منسوب به طریقه نقشبندیه و مخلص صادق به طریقه یسویه از سلاله شیبانی  
 ها که به تخلص عبیدی شهرت یافته، و شاعر صوفی مشرب استاد سخن عبیدالله بهادر  
 خان پادشاه بخارا بود. در کلیات او نزدیک به ۷۰۰ بیت، در قطار سایر اشعار دنیوی اشعار  
 عرفانی و صوفیانه او را بزبان های اوزبیک، فارسی و عربی می بینیم. در تلقین طریقت  
 های مذکور اشعار او دارای اهمیت فوق العاده بوده، سزاوار هر نوع ستایش است. یک  
 دستنویس کلیات عبیدی تحت رقم ۸۹۳۱ کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان  
 بیرونی تاشکند نگهداری میشود.

اهمیت اشعار عرفانی عبیدی درین است که، متصوّف وارسته حضرت سید احمد بن  
 جلال الدین کاسانی مشهور به مخدوم اعظم دو رساله کوچک خود را در شرح یک غزل و  
 یک رباعی او، یک رساله بزرگترش را در شرح ده رباعی و یک غزل او اختصاص داده است.  
 ترجمه این رساله را در بخش «رساله شرح رباعیات» این کتاب خواننده می توانید.  
 توجه شما را در شعری که خواجه احمد یسوی در دیوان عبیدی مدح شده جلب مینماییم:

برچہ مشایخ سروری، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 سانسیز مرید لر رہبری، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 خضر آتا نینگ ہمدمی، آگاہ لر نینگ آگہی  
 دایم الہی والہی، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 اللہ ذکری ہمدمی، برچہ ولی لر اعظمی  
 سِر الہی محرمی، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 ہم عشق اہلی صادقی، عشاق خیلی وامقی  
 دیدار گنجی شایقی، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 اوغلی شہید اولغان زمان، بیردی خبر بیر ناتوان  
 ابلق آتین بیردی روان، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 لا زال رأ الصابـرین، منظور کل الناظرین  
 سلطان کل العارفین، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 بخت و سعادت اختری، جان مخزنی نینگ جوہری  
 حکمت بحارین گوہری، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 ای دوست کان مرحمت، ہم بحر علم و معرفت  
 سلطان مُلک عافیت، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 گونگلوب ده قالمس دور غمیم، سیز کیبی بولسه محرمیم  
 گر بولسه ہر دم ہمدمیم، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 بولغان ہویدا یولیدہ سد، ایله ب ہوا ایشینی رد  
 ایلر باریمیز گہ مدد، سلطان خواجہ احمد یسّوی  
 عزّت سما سی خاوری، ہم عشق مُلکی داوری  
 مسکین عبیدی یاوری، سلطان خواجہ احمد یسّو

### طریقه نقشبندیه

در دهه دوم قرن ۱۴، صوفی مشهور بخارا محمد بن محمود نقشبند ملقب به بهاءالحق والدین (۱۳۱۷-۱۳۸۹)، طریقت نقشبندیه را اساس گذاشته، در روشنی تعلیمات خودش در مورد ارتباط تعلیمات تصوفی با زنده‌گی فعالیت نمود.

او رسیدن به الله (ج)، زنده‌گی کردن در جامعه به خاطر شناخت حق تعالی، با مردم بودن، ترجیح دادن منفعت مردم نسبت به منفعت خود، همیشه قلب سالک با خدا بوده و مصروف کار بودن را توصیه میکرد. او همراه با پدرش مصروف اطلس بافی بوده، بروی تکه‌ها نقش‌های مقبولی را ترسیم میکرد.

طبق معلومات محمد باقر که در کتاب خود منقبت‌های او را نوشته، بهاءالدین نقشبند هر سال یک مقدار ماش و جو کاشته امرار حیات می نمود. همینگونه مؤلف منقبت در باره علاءالدین عطار یکی از شاگردان او ماجرای عجیبی را حکایت میکند.

نظر به اظهار او بهاءالدین نقشبند در نتیجه یک حادثه عجیب شش سال در خدمت یکی از مشایخ تورک خلیل آتا قرار میگیرد. او میگوید: «خلیل آتا (سلطان خلیل) بعد از اینکه به پادشاهی ماوراءالنهر رسید، شش سال در ملازمت او قرار داشته خدمت او را کردم. آداب در خدمت شاهان بودن را آموختم، در زمان فراغت محرم خاص او بودم. او بعضاً با من با خشونت و گاهی با مهربانی رفتار می نمود». (ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی، مقامات حضرت خواجه نقشبند، صفحات ۷-۸). به همین ترتیب او بر علاوه مناسبات تصوفی با خلیل آتا، به امور دنیوی یعنی اداره دولت اشتراک نموده، برای حیات عملی و فلسفه اش نمونه خوبی گردید. طریقه نقشبندیه با شعارهای نظری و عملی «سفر در وطن»، «خلوت در انجمن»، «دل به یار- دست به کار»، «هوش در دم، نظر بر قدم» اساس یافته است. به خاطر ایضاح و روشن ساختن این اصول شاگردان، خلیفه‌ها و مخلصان او آثار متعددی نوشته اند. از جمله آثار مولانا یعقوب چرحی، خواجه عبیدالله احرار، خواجه محمد پارسا، مخدوم اعظم و مولانا عبدالرحمن جامی اهمیت بزرگی کسب میکند.

نظر به اظهار میر غلام محمد غبار مؤرخ افغانستان در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از پیروان کامل این طریقت عبدالرحمن جامی و امیر علیشیر نوایی به حساب می آیند. یکی از آنها در لباس فقر و تقوا در راه ترویج اخلاق و مدنیت خدمت نموده اند، دومی در مقام امیری (رهبری) در راه ترقی علم و دانش فعالیت نمود.

به نوشته مؤلف، در زیر شرایط محیط اجتماعی، او در حد وسط بین دو طریقه - طریقه «وحدة الوجودی» عرفانی قبل از دوره مغل و بین طریقه «وحدة الشهودی» عرفای بعدی قرن ۱۷ قرار داشت معهداً جنبه عملی آن بیشتر بود. (م. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۲۷۹)

لیکن به نظر ما اگر چه اهمیت طریقهٔ نقشبندیه از نظر مرحوم غبار به صورت عمومی درست است، اما در آثار تعدادی از نماینده های او به خصوص در آثار خواجه عبیدالله احرار نظریهٔ «وحدة الوجود» در نقطهٔ مرکزی قرار دارد. مثلاً رسالهٔ مشهور او «فقرات احراریه» که در شعبهٔ نسخ خطی انستیتوت ابوریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میشود دقت کنیم:

جذبه محبتی است که از طریق ذوق بوجود می آید. در نتیجهٔ تأثیر جذبه با رویت ذوق شناخت حق تعالی میسر میشود، و بعد ازین شناخت قلب لذت عجیبی را احساس میکند. به گفتهٔ خواجه احرار انوار تجلی (حق)، همیشه در حال درخشش است. حیات قلب، روح و بدن با همان نور میسر میشود. اگر درخشش بی نهایت این انوار لحظه یی از کاینات قطع شود، در آن وقت اثری از هیچ چیز باقی نیمی ماند. او، همینگونه در رسالهٔ مذکور می نگارد:

« بعد از قطع شدن رشتهٔ تعلق از هر چیز غیر از محبت خدا، انسان حقیقی، غیر از خدا همه چیز را به فراموشی مسپارد، برای دیدن جز از حق هیچ چیز دیگری باقی نمی ماند. آنگاه صفات شاهی و مشهودی (بیننده و دیده شونده) از بین برداشته میشود. و راز این سخن که «الله را غیر از الله (کسی) شناخته نمیتواند» آشکار میگردد. بعد از الله سرحدی وجود ندارد. «البته آخرین سرحد فقط به پروردگارت میرسد».

(قرآنکریم، سوره ۵۳، آیت ۴۲)

قلم اینجا رسید و سر بشکست.

(عبیدالله احرار، فقرات احراریه، ورق ۴۲، نس خطی).

تعلیمات نقشبندیه به خاطر حیاتی، ساده گی و عملی بودنش آهسته - آهسته در تورکستان، خراسان قدیم (افغانستان کنونی) و در قرون ۱۶ و ۱۷ ساحة هندوستان را تحت تأثیر خود در آورد. تأثیرات آنرا از آغاز قرن ۱۵ تا کنون به خصوص در ساحة ادبیات به طور واضح مشاهده کرده می توانیم. مثلاً، در اشعار مولانا عبدالرحمن جامی و میر علیشیر نوایی و همینگونه شاعران افغانستان کنونی تعلیمات او به اشکال گوناگون انعکاس یافته است. امیر علیشیر نوایی در «لسان الطیر»، افکار «منطق الطیر» شیخ فریدالدین عطار را که بر فلسفهٔ وحدة الوجود اساس یافته به شکل ایجادی تلقین نموده، روحیهٔ قلندری و روش های ترک دنیا کردن را انتقاد نموده، اشخاص بی علم و جاهل را که دعوی ولایت میکنند بیرحمانه افشا میکند.

## طریقهٔ مجددیه

در قرن ۱۷ شخصی بنام «مجدد الف ثانی» و ملقب به «امام ربانی» شیخ احمد فاروقی نقشبندی احراری سرهندی، به صفت یک شاخهٔ طریقهٔ نقشبندیه طریقهٔ «مجددیه» را به میان آورد.

امام ربانی در سال ۱۶۵۰ در منطقهٔ «سرهند» هندوستان تولد یافته، و در سال ۱۷۰۳ چشم از جهان پوشید. او از نزد پدرش شیخ عبدالواحد علوم مختلف و دانش های عرفانی را آموخته، به اازهٔ او جانشین او در سلسلهٔ «چشتیه» گردید. اساسگذار طریقهٔ چشتیه عارفی از قریهٔ «چشت» هرات بود. این طریقت در هندوستان بسیار رواج یافته، از طریق موسیقی و آواز خوانی ذکر میکند.

امام ربانی در سن ۱۷ سالگی تمام علوم ظاهری و باطنی را فرا گرفت. بعداً در دهلی به حضور خواجه محمد باقی ادامه دهندهٔ طریقت خواجه ها مشرف شد. شیخ محمد باقی از شش راه و از طریق شش واسطه یا سلسله به خواجه بهاءالدین نقشبند میرسد. امام ربانی طی مدت دو ماه بسیار چیز ها را از او آموخته، و به صفت حامی طریقهٔ نقشبندیه به کار آغاز نمود.

مطابق معلومات قسمت آخر کتاب «مکتوبات امام ربانی» خواجه محمد باقی به یکی از مخلصانش چنین نوشته بود:

«شیخی بنام شیخ احمد عالم بزرگ و قوی العمل با این فقیر نشسته بود. صدور عجایب زیاد روزگار از او ممکن است. ممکن است او چون آفتاب درخشان جهان را روشن کند». شیخ احمد سرهندی با مجموعهٔ ۵۳۵ مکتوباتش که نوشته، به حیث حامی و توضیح دهندهٔ طریقهٔ نقشبندیه خدمت نمود. زمینه های ترویج طریقهٔ مذکور را در هندوستان، پاکستان و افغانستان مساعد ساخت. این مکتوب ها که بنام «مکتوبات امام ربانی» شهرت یافته توسط یکی از مخلصان او یارمحمد بدخشی تالقانی در سه جلد به شکل یک کتاب تدوین شده است. کتاب مذکور در سال ۱۳۲۸ هـ در مطبعهٔ «پورسوف» تاشکند و همینگونه در مطابع هندوستان چندین مراتبه با تیراژ زیاد چاپ شده است. این اثر در طریقهٔ نقشبندیه که ۶۶۵ صفحه را احتوا میکند کتابی دارای حجم بزرگ به حساب می آید. امام ربانی به صفت سیاستمدار و کارمند عالیرتبهٔ مشهور زمان خودش، با خلیفه های خودش همینگونه با علمای بزرگ و متصوفین در ارتباط بوده، و با ارسال مکاتیب از هندوستان به افغانستان و تورکستان برای آنان در مورد موضوعات مختلف و حل مسایل بغرنج فلسفی و تصوفی مشوره میداد. او طی مکتوبی (مکتوب ۲۶۸) که به خواجه محمد

قاسم ماوراءالنهری نوشته در مورد بدعت هایی که در ماوراءالنهر منحیث گهواره طریقه نقشبندیه ظهور نموده اظهار تأسف می نماید. او در باره جهر، رقص و سماع، خواندن نوافل در جماعت و چله نشینی ضدیت نشان داده، و این بدعت ها را وسیله بی برای تخریب طریقه نقشبندیه میداند (البته از نقطه نظر امام ربانی. ج).

او با نظریه «وحدة الوجود» تعلیمات تصوّفی در ضدیت قرار گرفته، او را به مذهب سوفسطایی مانند میداند. در مورد نزدیکی تعلیمات عرفانی به شریعت اسلامی کوشش میکند. درین مورد در مکتوب ۱۳ او مطالب آتی وجود دارد:

چنانچه قبلاً تکراراً ذکر کردیم، در مسئله توحید (وحدة الوجود) افعال و صفات (فعل و صفات خداوند متعال) را اصل می شمردند. بعد از آشکار شدن حقیقی کار، شعار پلّه «همه چیز از اوست» از پلّه «همه چیز خود اوست» سنگین تر قرار دارد و کمالات در او بیشتر نمایان است... تمام کشفیات مطابق شریعت بوده، ذره ای از شریعت فرق ندارد. گفتار بعضی صوفیان در ضدیت با شریعت ظاهری، با خواهشات نفسانی و یا مسکر باطنی از (مستی) به میان می آید. درین میان چنین تفاوت است که، دانشمندان از طریق علم و استدلال و این بزرگواران (صوفی ها) از راه کشف و ذوق پی می برند. در بین مکاتبی که امام ربانی نوشته ۱۱ آن در مدح طریقت نقشبندیه، بزرگی و مشایخ این طریقت اختصاص یافته است. بعضی از آنها در مورد توضیح نظریه «وحدة الشهود» او است.

بدین ترتیب شیخ احمد سرهندی در حالیکه ادامه دهنده طریقه نقشبندیه است، در بعضی مسایل طریقت مجددیه را که تفاوت هایی با آن دارد اساس گذاشته، تفکر عرفانی مربوط او را به قاعده «وحدة الوجود» (همه چیز خود اوست) نه، بلکه به قاعده «وحدة الشهود» (همه چیز از اوست) اساس نهاد. این نظریه بعد ها در تاریخ تصوّف جایگاه خاص یافت.

امام ربانی در اخیر مکتوب ۲۹۱ چنین می نگارد:

این فقیر به خاطر تربیه اولاد و طالبان این وقت طریقه خواجه نقشبندیه را اختیار نموده است. در زمانی که ارکان شریعت سُست گردیده، علم و معرفت نقشبندیه با علوم ظاهری شریعت مناسبات بیشتر دارد.

## خلاصه:

برای اولین بار همزمان با پی بردن انسان به آسرار طبیعت و زندگی، تخیلات ابتدایی عرفانی هم ظهور کرد. تصورات عرفانی ابتدایی با میفولوژی (اسطوره ها) از تباط ارگانیک داشته است.

تفکر انسان در جریان طی مراحل ترقیات آهسته آهسته این تخیل و تصورات هم تشکل فلسفی پیدا کرد. در فلسفه هند و یونان افکار مختلف عرفانی به خصوص تعلیمات مربوط به «وحدة الوجود» (پانته ایزم) بوجود آمده، در نتیجه تبادل مدنیت های مختلف در تلاقی با تصوّف اسلامی گردید.

تصوّف اسلامی اساساً از قرآنکریم سرچشمه میگیرد، اندیشه های افلاطون و نیوپلوتینیزم، همینگونه با روش های عرفانی هند وسیعاً ارتباط داشته و با تعلیمات عرفانی عیسویت هم در ارتباط بوده است.

در تصوّف اسلامی روش های فلسفی و طریقت های مختلف بوجود آمد. از جمله مهمترین آنها فلسفه «وحدة الوجود» که ابن العربی اساس گذاشته به حساب میرود.

این تفکر فلسفی ظاهراً به صفت روش ضد متکلمین وحدت و مشترکات بین روح انسان و آفریدگار را تلقین میکند. یعنی هر انسان عقیده مند تحت رهبری پیر کامل با قطع علاقه نمودن از دنیای مادی، و از طریق تزکیه نفس و رعایت یک سلسله اخلاق و آداب رسیدن به نقطه آغاز و یکجا شدن به او را ممکن میداند.

طرفداران وحدة الوجود معقد اند که، علم حقیقی فقط از طریق کشف و شهود یعنی روشنی قلب و روح، و در صورت ارتباط با روح حقیقی حاصل میشود. پی بردن به حقیقت هیچگاهی از طریق فلسفه و منطق ممکن نیست. اهل شریعت طرفداران وحدة الوجود را به بی دینی، حلولیت (عقیده خارج شدن روح از یک بدن، و داخل شدن او به بدن دیگر) متهم نموده، بعضی از آنان مثلاً، حکم قتل حسین منصور حلّاج، عمادالدین نسیمی، سهروردی و بابا رحیم مشرب را صادر نموده اند. اهل عرفان و تصوّف آنانرا به قشری گری (ظاهرپرستی) محکوم نموده اند.

تعلیمات صوفی مشهور خوارزمی شیخ نجم الدین کبرا، با نظریات نخستین تصوّف، ابن العربی و شاگردان او، و همینگونه یک دور انتقال در بین عقاید بعدی به میان آمد. آثار او یکجا با نظریات ابن العربی بنیاد نظریات فلسفی را در قرن ۱۳ تشکیل می دهد.

طریقه قادریه که توسط عبدالقادر جیلانی اساس گذاشته شد و بعداً توسط پسرانش گسترش یافت در دایره فلسفه وحدت حرکت نمود.

لیکن طریقه قادریه قطع نظر ازین نظریات بیشتر به قواعد شریعت ارتباط مستحکم داشت. از همین سبب به بسیاری از کشور های اسلامی گسترش یافت و تا کنون هم طرفداران آن زیاد است.

خانواده ببری به خصوص پسر شاه جهان و برادر بزرگ سلطان بزرگ اورنگزیب عالمگیر محمد داراشکوه قادری (۱۰۲۴-۱۰۶۹) به خاطر ترویج این طریقت آثار زیاد نوشت. به خصوص کتاب «سکینه الاولیا» او در مورد زندگینامه شیخ عبدالقادر جیلانی و خلیفه های پیشتاز او نوشته شده است.

داراشکوه در کتاب «مجمع البحرین» خود، به خاطر دریافت جهات مشترک تصوف اسلامی و دیدگاه های موجود عرفانی هندو ها تلاش میکند. این کتاب با ابیات ذیل آغاز میگردد:

به نام آنکه او نامی ندارد

به هر نامی که خوانی سر بر آرد

\*\*\*

کفر و اسلام در رهش پویان

وحده لا شریک گویان

خواهر او جهان آرا بیگم، مانند برادرش رو به تصوف آورده و طرفدار طریقه قادریه بود. او مراتب سیر وسلوک خود را در مورد تصوف در رساله اش بنام «صاحبیه» بیان کرده است. شعر ذیل که به روحیه شطحیات نوشته شده منسوب به اوست:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

طریقه سهروردی را دانشمند وارسته الهیات شناس، صوفی و عارف نامدار عمر بن محمد سهروردی تأسیس نمود. در تعلیمات او دیدگاه های فلسفی و اهداف عرفانی با یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند.

سهروردی مانند امام غزالی با منطق و فلسفه در ضدیت قرار گرفته درین باره کتاب ها نوشت و دریافت حقیقت را از طریق نور قلب یعنی اشراق وسیعاً تبلیغ نمود.

تعدادی از آثار عمر سهروردی که تا کنون اقبال چاپ نیافته در کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی موجود است. در تعلیمات او افکار در مورد انسان و تربیه او نهایت مهم تلقی شده، انسان کامل را «روح القدس» نامیده است.

طریقه چشتیه در هندوستان به صفت مکتب تصوّفی خیلی گسترش یافته و با نفوذ محسوب می شود که در قرن ۱۲ بنیان گذاری شده است. در چوکات این طریقت عارفانی چون فریدالدین شیخ و مرید او نظام الدین اولیا به درجه عالی صوفی و ولایت رسیده اند. جهان بینی این طریقت بر فلسفه وحدت الوجود ابن العربی اساسگذاری شده است.

اگر چه اساس طریقه مولویه توسط جلال الدین محمد رومی گذاشته شده، بعد از وفات او پسرش سلطان ولد به اتکا به فلسفه حیات و جهان بینی مولوی بسیاری از اساسات این طریقت را بازسازی و عملی نمود. دیدگاه مذکور با وحدت آفریدگار و کائنات اساس یافته است. اما موجودیت حقیقی (وجود) خداوند متعال است. همه چیز را او آفریده، همه به او بر میگردند. در بین موجودات افضل آنها انسان است.

طریقه مولویه در جهان اسلام به صفت یکی از طریقت های وسیعاً گسترش یافته از جهت نفوذ و ساحة تأثیر تفاوت آن از طریقت های دیگر در اینست که بیشتر در بین صنعتکاران متمول و قشر موسیقی دانان ترویج یافته است.

یکی از خصوصیت های دلچسپ طریقه مولویه سماع است. سماع برای صوفی ها عبارت از حرکت های خاص رقص مانند بوده، پای کوبی با آهنگ موسیقی با قواعد و آداب خاص عملی میشود. از طرف مخلصان طریقه مولویه شب مولانا همه ساله در موزیم مولانا جلال الدین رومی واقع شهر قونیه تجلیل میشود. درین محفل درویشان در دوره جمع شده، با موسیقی که توسط آلات مختلف نواخته میشود پایکوبی نموده رقص می نمایند. از نظر آنان ذکر کردن بالای پای معنی خیزش روح به طرف الله تعالی را میرساند.

مولوی با آثار خود به خصوص مثنوی و دیوان شمس در دنیای شعر عرفانی به مقام عالی رسیده است.

تأسیس طریقه یسویه توسط خواجه احمد یسوی، و بوجود آمدن آن در تورکستان در حالیکه یک جریان دینی را با اهداف تصوّفی کجا و شرایط را مساعد نموده، به خاطر گسترش دین اسلام در بین مردمان تورکی نقش مهمی را داشته. از نظر تعلیمات او تزکیه نفس از طریق ریاضت و رسیدن به درجه کمالات معنوی دارای آداب و اسلوب خاص است. تأثیرات طریقه یسویه به خاطر ترویج طریقه نقشبندیه از راه های مختلف در منابع و مأخذ

قید گردیده است. ادامه دهنده‌گان این طریقت حکیم آتا، زنگی آتا، مرشدان و خلیفه های دیگر، در جهت ترغیب انسانها به روحیه عالی بسیار خدمت نموده اند.

آثار احمد یسوی به خصوص «دیوان حکمت» به خاطر ترویج زبان و ادبیات تورکی و گسترش تعلیمات تصوفی تأثیر فراموش ناشدنی داشته است.

طریقه نقشبندیه که در قرن ۱۴ توسط بهاءالدین نقشبند اساس گذاشته شد، در جهت ارتباط تصوف با زنده‌گی تلاش نمود. او با شعار هاییکه بکار برد، به خاطر رسیدن به خداوند متعال و شناخت حق تعالی زیستن در جامعه، با مردم بودن و ترجیح دادن منفعت مردم به منفعت خود، بودن قلب سالک همیشه با خداوند متعال و دست به کار بودن را توصیه میکند.

اگرچه تعلیمات او از جهت فلسفی در بین نظریات وحدةالوجود و وحدةالشهود قرار دارد، یکی از نماینده های مطرح او خواجه عبیدالله احرار در «فقرات احراریه» نظریه وحدت را بیشتر تلقین میکند.

طریقه مجددیه که در قرن ۱۷ توسط امام ربانی اساس گذاشته شد به صفت شاخه رشد یافته طریقه نقشبندیه در افغانستان و هندوستان وسیعاً گسترش یافت.

امام ربانی در مورد نظریه وحدةالوجود در ضدیت با خواجه احرار قرار گرفته، او در اثر خود مفکوره «وحدةالشهود» یعنی «همه چیز از او یعنی از الله تعالی است» را به جای «همه چیز خود اوست» اساس گذاشت.

او از طریق دستورات خویش تعلیمات تصوف را با شریعت اسلام موافق نموده و این موضوع وظیفه خود محسوب کرد.

بدین ترتیب تصوف اسلامی با روش های فلسفی و عرفانی اش در تمام کشور های اسلامی، به خصوص در کشور های آسیای مرکزی وسیعاً گسترش یافت. اکثر تعلیمات او به صفت احساس های مقدس در روح مردم غوطه‌ور گردید.

سرزمین تورکستان سه طریقت عرفانی یعنی طریقتهای یسویه، کبرویه و نقشبندیه را به جهان اسلام تقدیم داشته است.

اگر بعضی جهات منفی تعلیمات تصوف مانند ترک دنیا کردن، دور از جمعیت گوشه نشینی اختیار کردن، و همینگونه اجتناب از لذات دنیوی و صرف نظر کردن از علم و معرفت را در نظر نگیریم، در آن بسیار زیاد تعلیمات مثبت موجود است.

تصوّف تفاوت میان ادیان و مذاهب را ظاهری پنداشته، در مبارزهٔ ضدیت با دگماتیزم مذهبی، تمام انسانها را قطع نظر از اعتقادات دینی شان احترام میکند. همه را منحیث جوینده‌گان یگانه حقیقت میداند.

تعلیمات تصوّف مشحون از روحیهٔ وطندوستی بوده، نجم‌الدین کبرا مثال عجیب این راه بود. او به خاطر دفاع از وطن محبوبش خوارزم وارد میدان جنگ شده و شهید شد. همینگونه تصوّف در ضدیت با اختلافات و نا آرامی ها بین انسانها قرار داشته، انسان ها را در زیست با همی و وحدت توصیه میکند. جنگ و شورش را محکوم میکند.

به مقیاس جهانی اهداف عالی احترام به مقام انسان را تلقین میکند. تعلیمات عرفان و تصوّف در جریان گذار از دور «طالبان» که سبب انقراض مدنی و مادی جامعه شد به مرحلهٔ جدید یعنی قدرت معنوی را در کشور تأمین، و به خاطر تقویت قدرت معنوی شان خدمت بزرگی را انجام میدهد. و به خاطر شناخت خودی ملت ها کمک میکند. به خاطر تأمین امنیت، صلح و آرامش و تقویت روحیهٔ وطندوستی رول مهمی را بازی میکند.

دیدگاه های تلقین شدهٔ حقوقی در تعلیمات تصوّف، مثلاً اهداف عالی احترام به حقوق دیگران، عدم تجاوز به انسان ها، حفظ حق زنده‌گی شان، حتی ضرر نرسانیدن به حیوانات، و برای تربیهٔ انسان ها به حیث عامل مهم خدمت میکند.

### منابع و مأخذ این بحث

- ابن خلدون، المقدمه، دارالفکر العربی، بیروت، سال ۱۹۹۷.
- ابوالمحسن محمد باقر بن علی، مقامات حضرت خواجهٔ نقشبند، تاشکند، تاش باسمة خانه سی، بیرونی کتابخانه سی.
- احسان طبری، تدقیقات در مورد دیدگاه ها و حرکت های اجتماعی در ایران، کابل، ۱۳۶۱ ییل.
- اسلام بویوک دایرةالمعارفی، ۴- جلد، تهران.
- امام ربانی، «مکتوبات امام ربانی»، تاشکند، پورسوف باسمة خانه سی.
- امام محمد ابو زهره، «تاریخ المذاهب الاسلامیه»، قاهره دارالفکر العربی.
- امین علاء الدین نقشبندی، ما هو تصوّف و ما هی طریقهٔ النقشبندیه، نشر عراق...
- ت.تولینوا، ذ. غفوروف، فلسفه، «دانشگاه دولتی تاشکند»، سال ۱۹۹۲.

- جلال الدین رومی بلخی، غزلیات شمس تبریزی، تهران، سال ۱۳۶۸.
- جلال الدین رومی، مثنوی معنوی، تهران، سال ۱۳۱۵.
- جواد نور بخش، صوفی لر بهشتی، لندن، ۱۳۶۲. ییل.
- حاجی خلیفه/کاتب چلبی / کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنن، استانبول، سال ۱۹۸۳-۹۴.
- حافظ شیرازی، دیوان، چاپخانه آبان، سال ۱۳۸۱.
- دایرة المعارف اسلام، بزبان ترکی، جلد ۹، استانبول، سال ۱۹۵۰.
- دکتور احمد داری، عرفان و ادب در عصر صفوی، سال ۱۳۷۲.
- دکتور بدیع، ن. شمسوار اوغلو، فارابی ترکی نسب مسلمان فیلسوف، «جهان نو» مجله سی، ۵ سان، تهران ۱۳۳۱. ییل.
- دکتور سلجوق ار آیدین، تصوّف و طریقت ها، چاپ هفتم، استانبول، سال ۲۰۰۴.
- دکتور سید جعفر سجادی، «فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی»، تهران، سال ۱۳۷۸.
- دکتور سید جعفر سجادی، «فرهنگ علوم فلسفی و کلامی»، تهران، سال ۱۳۷۵.
- دکتور عزیزاحمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و م. جعفر. یاحقی، تهران، سال ۱۳۶۷.
- دکتور عمر فرخ، تاریخ الفکر العربی الی ابن خلدون، بیروت، سال ۱۹۷۲.
- دکتور قاسم غنی، حافظ نینگ حیاتی و اثر لری اطرافیده تیکشیریش لر، جلد ۲، تهران، ۱۳۴۰. ییل.
- دکتور محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، سال ۱۳۶۴.
- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، سال ۱۳۶۹.
- سعدی شیرازی، دیوان غزلیات، جلد ۱، به کوشش خلیل خطیب، تهران، سال ۱۳۷۴.
- سعدی شیرازی، گلستان، دهلی، هندوستان.
- شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، استانبول، سال ۱۳۰۶ ش.
- شمس الدین سامی، قاموس ترکی، استانبول، سال ۱۳۱۷.
- صوفی سی، لندن، ۱۲ سان، ۱۳۷۰. ییل.

- عبدالرحمن جامی، اشعة اللمعات، فخرالدین عراقی نینگ «للمعات» کتابی گه یازیلگن شرح، انترنیت.
- عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، تهران، سال ۱۳۳۶.
- عبدالرزاق کاشانی، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تصوف سوزلوگو نامی بیلن دکتور ایرکم ویمیرلی ترجمه سی، استانبول، سال ۲۰۰۴.
- عبدالکریم جَبَلی، «الانسان الكامل»...
- عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، کابل، سال ۱۳۴۱.
- عبیدالله احرار، فقرات احراریه، اوشه کتابخانه، قولیازمه نسخه...
- عثمان تورر، تاریخ تصوف، ترجمه نادره خان حسن، تاشکند، سال ۱۹۹۹.
- علی اکبر دهخدا، لغتنامه، جزء ۱۳۵، تهران، سال ۱۳۶۴.
- علیشیر نوایی، خزائن المعانی، تاشکند، سال ۱۹۸۷.
- علیشیر نوایی، خمسه، تاشکند، مطبعة پورسیف، سال ۱۸۹۳.
- علیشیر نوایی، لسان الطیر، تاشکند، سال ۱۹۹۱.
- فریدالدین عطار، تذکرة الاولیا، تهران، سال ۱۳۴۶.
- فواد کوپرولوزاده، متصوفان نخستین در ادبیات تورک، استانبول...
- قرآنکریم، مدینه منوره، سال ۱۴۱۲ هجری قمری.
- کلابازی، التعرف لمذهب التصوف، دایرةالمعارف بزرگ اسلام.
- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به تصحیح و اهتمام احمد سروش. تهران سال ۱۳۷۰.
- کلیات دیوان شهریار، تهران، سال ۱۳۶۹.
- محمد بن عبدالله الخطیب، مشکوة المصابیح/ مجموعه احادیث/ دهلی، سال ۱۹۶۳.
- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، قاهره، سال ۱۹۸۴.
- محیی الدین بن العربی، الفتوحات المکیه، مصر، سال ۱۹۱۰.
- مخدوم اعظم، رساله بابریه، اوشه کتابخانه، قولیازمه، ۵۰۱ نمبر لی.
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی، استانبول، سال ۱۹۸۲.
- المُنجد فی اللغة و الاعلام، سال ۱۹۸۴.
- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، سال ۱۹۶۷.

- نجم‌الدین کبرا، «رسالة نجم‌الدین کبرا» عرب تیلی ده اوشه کتابخانه ده‌گی ۲۹۵ نمبرلی قولیازمه.
- نجم‌الدین کبرا، «رسالة نجم‌الدین کبرا»، همان کتابخانه ۲۹۵ نمبر خطی.
- نجم‌الدین کبرا، رسالة آداب‌الذاکرین، (شرح عبدالغفور لاری بر رسالة «رسالة الطرق» شیخ نجم‌الدین کبرا، تحت نمبر خطی ۵۰۳، فوند انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی.
- و. بارتولد، تاریخ تورکان آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، سال ۱۳۷۶.

## فقیه و متصوّف ابوزید دبوسی

عالم بزرگ فقه عبدالله بن عمر بن عیسی القاضی دبوسی، یکی از قضات مشهور هفتگانه (قضات سبعة) بخارا، نماینده با صلاحیت و رئیس مذهب حنفی بود. او در سال (۳۶۷-۹۷۸) در قریه دبوسیة بخارا متولد شده و به کمال رسیده بعد از ۶۳ سال زنده گی پُر ثمر در سال (۴۳۰-۱۰۳۹) چشم از جهان پوشیده، در نزدیکی مقبره امام ابوبکر ترخان دفن گردیده است.

دبوس، دبوسه، دبوسیه به اساس منابع مختلف نام قلعه و شهرک کوچکی است که بین بخارا و سمرقند قرار دارد. مؤلف نامعلوم جوزجانی کتاب (حدودالعالم) این منطقه را در راه سمرقند دارای آب های روان، درختان، و ناز و نعمت ها و شهر آباد معرفی می کند. در منابع مختلف به شکل «دبوسی» ذکر شده است.

مؤلف کتاب «تاج التّراجم» آن را «دبوسه» قریه یی بین بخارا و سمرقند نوشته است. از دبوسیه تعدادی علمای مشهور ظهور نموده اند. یکی از آنها امام زین العابدین اولاده ابوالقاسم سید علی بن مظفر علوی حسینی است.

به اساس معلومات ما از اشخاص مطمئن همین اکنون «دبوسیه» بین ولایات سمرقند و نوایی قرار دارد.

دبوسی علم فقه را از دو فقیه بزرگ ابوبکر محمد بن فضل بخاری و شاگرد ابوبکر جصاص ابوجعفر بن عبدالله اوستروشنی (استروشنی) آموخته، در باب علوم فقه، اصول، خلاف، جدل و تصوّف به درجه دانشمند مقتدر رسید. صلاحیت علمی و استعداد سرشار او را تمام دانشمندان اعتراف کرده اند و نام او به ضرب المثل ها مبدل گشته بود. نظر به تذکر «وفیات الاعیان»، «تاج التّراجم»، «الجواهر المضية» و «فوائد البهیه» او همیشه با دانشمندان سرشناس در شهر های بخارا و سمرقند مناظره ها انجام داده است.

در یکی از روز ها دلیل یکی از مخالفانش را مسلسل رد نموده، اگر چه او را مغلوب می نماید، او به طرف دانشمند نگریسته تبسم می نماید. ابوزید به طرف او نگریسته شعر ذیل را می نویسد: ترجمه شعر:

چه شد که اگر دلایل او را رد کنم، او با خنده استقبال میکند، اگر خنده کسی به فقیه بودن او دلالت کند، کفتار صحرا بزرگترین فقیه حساب میشد.

ابو زید دبوسی مؤلف آثار قیمت بها در مورد مذهب حنفی بوده، عالمی است که هشت و نیم قرن قبل اساسگذار علم «علم‌الخلاف» است. این علم در قرن بیستم به نام «حقوق مقایسوی» نامیده شده است.

کتاب‌هایها که او نوشته عبارت از این‌هاست:

- کتاب «تأسیس‌النظر» (تنظیم دیدگاه‌ها).

- «تقویم‌الادله» (ارزیابی دلایل).

- «کتاب‌الاسرار فی‌الاصول و‌الفروع» (کتاب اسرار در اصول و فروع علم فقه).

- «الامدالاقصى» (دور ترین مقصد).

- «خزانة‌الهدی» (خزانة هدایت).

- «شرح‌الجامع‌الکبیر».

- «الانوار فی‌اصول‌الفقه» (روشنی‌ها در اطراف اصول فقه).

- «النظم فی‌الفتاوا» (قواعد فتاوا).

- «تجنیس‌الدبوسی».

- «التعلیق» (حاشیه).

(بنگرید: قرشی، طبقات‌الحنفیه، جلد ۱، صفحه ۳۳۹).

از جمله ده اثر یاد شده نسخه‌های دستنویس چهار آن (۱-۴) در کتابخانه‌های مختلف موجود بوده، بعضی از آنها قسماً، اول و دوم آن به طور مکمل نشر شده است. اگر چه از شش کتاب بعدی در منابع ذکر شده ولی تا کنون به ما نرسیده است.

دبوسی در ساحة مذهب عالم دارای اندیشه مستقل و صاحب صلاحیت اجتهاد و تخریج بود، او در بین فقهای آسیای میانه با اسلوب خاص علمی خودش شهرت یافته است.

دبوسی در زمینه ترویج علم فقه، تکامل مذهب حنفی و علوم دیگر سهم بزرگی داشته و با آثار گرانبها و با ارزش علمی نام جاودانه کسب نموده است. سهم وی را در ساحة علوم در آثار وی چون اصول‌الفقه، علم‌الخلاف، فروع‌الفقه و در ساحة تصوّف دیده می‌توانیم.

هویدا است که علم اصول در استنباط احکام شریعت از منابع آن (قرآن‌کَریم، سنّه، اجماع و قیاس) وظیفه میتودولوژی را انجام میدهد. در دوران کنونی در ساحة علوم حقوقی از «مقدمه عمومی علم حقوق در مورد حل پرابلم‌های حقوقی» استفاده میشود.

اگر چه این علم مشکل و پیچیده است، با پرابلم‌ها با اتکا به اسلوب اساسی واقعیت‌های عملیات و جریان محاکمه آشنا میشود.

(م. جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص. ۵۶)

اگر آثار ابوزید دبوسی را نقطهٔ چرخش در ترویج علم اصول بگوییم مبالغه نکرده ایم. او با روش متفاوت از مؤلفان دیگر علم خلاف را شعبهٔ مهم علم اصول میدانند. در آثارش به خصوص در کتاب «تقویم‌الادله» امکانات میتود قیاس، اصطلاحات مهم و پیچیدهٔ مربوط به آن، قواعد و قوانین را توضیح نموده است. ابن خلدون خدمات او را چنین تعریف میکند:

«ابوزید دبوسی از امامان حنفی در مورد علم قیاس نسبت به دیگران آثار متعددی نوشت. به بحث‌ها و مناظره‌های مربوط به قیاس خاتمه بخشید. در همین اثنا علم اصول‌الفقّه به درجهٔ کمال رسیده، مسایل مربوط به آن راه حل خود را یافت، قواعد آن مرتب شد.» نظر به اعتراف ابن خلدون، ابوزید دبوسی در بین امامان سلف (گذشته‌گان) در مورد روش حنفی بهترین اثر نوشته، در بین خلف‌ها (افراد بعدی) سیف‌الاسلام بزدوی بوده است. (ابن خلدون، المقدمه، ص ۳۲۳)

در بین آثار فقهی ابوزید دبوسی «تقویم‌الادله» جایگاه خاص دارد. این اثر در سال ۲۰۰۱ به تدقیق و تصحیح شیخ خلیل محی‌الدین الملیس از طرف مؤسسهٔ دارالکتب‌العلمیه بیروت به شکل زیبا چاپ گردیده است که دارای ۴۷۲ صفحه می باشد. دبوسی در زمانهٔ ابو علی سینا زیسته است. نظر به تأکید الملیس در حاشیهٔ یکی از نسخه‌های خطی کتاب «تقویم‌الادله» به مناسبت وفات قاضی دبوسی مرثیه ذیل منسوب به قلم ابو علی سینا نوشته شده است:

لو صُورَ الكونَ عیناً تستقیض دما  
بِشَقِّ الجَیبِ و لطمِ الوجهِ بالأیدی  
لم یوفِ مِن نَفْسِهِ ما كان یلزمها  
من البُكاءِ علی القاضی ابی زید

ترجمه: اگر تمام کاینات به شکل چشم (انسانی) تصور شود که، گریبان خود را چاک کرده، با دستانش بر روی خود میزند، حق ماتم و عزای قاضی ابوزید را نمیتواند ادا کند. فصل بعدی کتاب که با عنوان «در مورد احوال قلب انسان قبل از حصول علم و بعد از آن» یاد شده، ضمن آن علوم مربوط به قلب انسان، حالات قبل از کسب علم یعنی در بارهٔ علم، جهل، معرفت، فقه، حسّیات سخن رانده شده، جایگاه قلب به خاطر حصول معرفت نشان داده می شود.

در همین اثنا «تقویم‌الادله» با بحث‌های مربوط به تصوّف و آثاری که توسط دانشمندان اصول نوشته شده برازندگی خود را دارد.

دبوسی در مقدمه «تقویم‌الادله» از کتب «الامدالاقصی» («دورترین مقصد») و «خزانة الهدی» («خزینة هدايت») یاد آوری نموده و میگوید که «من درین کتاب هایم طوریکه تأکید نموده ام که نور روح اصلی (اساسی) و نور عقل فرعی (یعنی جزئی و در مقام دوم) قرار دارد.

هر دو کتاب به علم سلوک یعنی مربوط به تعلیمات عرفان و تصوف بوده، شامل حکمت‌ها و نصایح مختلف است. «الامدالاقصی» از ۱۱ کتاب (فصل‌های بزرگ) تشکیل یافته است.

دبوسی مانند اهل عرفان به حصول معرفت حقیقی از طریق نور قلب معتقد است. دیدگاه دبوسی در مورد آموزش بر این پایه اساس یافته است که بدون دلیل، رسیدن به هیچ نوع علم و معرفت ممکن نیست.

به منظور آگاهی از دیدگاه‌های عرفانی و آموزش فلسفی ابوزید دبوسی از کتاب «تقویم‌الادله» او که بزبان عربی نوشته شده ترجمه فصل آخری آنرا ذیلاً تقدیم میداریم. می‌خواهم یاد آور شوم که کتاب «تقویم‌الادله» را من چند سال به محصلان دوره ماستری اکادمی بین‌المللی اسلامی اوزبیکستان تدریس کرده‌ام.

## در مورد حالات قلب انسان قبل از علم و بعد از آن

انسان در هنگام تولد نسبت نداشتن عقل به مجنون (دیوانه) شباهت دارد. درین حالت درانسان به خاطر تصاحب این علوم قدرت تمییز (که اشیا را از همدیگر جدا ساخته و تشخیص میدهد - ج) و سبب مخاطب شدن او میگردد وجود ندارد. به خاطر داشتن همین قابلیت است که انسان به آموزش علم دعوت شده است. درین حالت ضد او دانشمند نه، بلکه عاقل است. بعداً او صاحب عقل، یعنی عاقل میشود.

عقل چیست؟ عقل چنان نوری است در قلب انسان که، اگر قلب دلایل را از نظر بگذراند، از طریق آن چون دیدن شهاب (شهاب ثاقب) قادر به دیدن اشیا میشود. اگر قلب به دلایل دقت کند، با این نور (نور عقل) به درک اشیا یکه پی بردن به آنها از طریق حواس غیر ممکن است، قادر میشود. آن چنان که چشم با روشنی هوا قادر به دیدن است، انسان هم اگر عقل را به کار ببندد، افکارش روشن میشود، بر عکس جاهل باقی می ماند. جهل (جهالت) ضد علم است.

اگر نظر انسان ضعیف شود، درین حال شک (تردید) پیدا میشود. ضد شک، یقین (اطمینان کامل) است. مثال آن چنین است که، انسان برای اولین بار به چیزی نظر می افکند، آن چیز به نظرش ناتوان (ضعیف) معلوم میشود، نظر کننده، بودن یا نبودن و یا چستی آنرا نمیتواند بداند. از همین سبب در مورد چیزی که دیده است دچار شک میگردد. البته که شک با احتمال دلیل صورت میگیرد. مثال آن «رِیْب» (نوعی از شبهه) است. بعداً او با دقت نظر می افکند و گمان کننده میشود. گمان، بر اساس اعتقاد قلب، عبارت است از ترجیح دادن یکی از دو جهت شک برطبق خواهش نفس بدون اتکا به دلیل مؤید حقیقت. مثلاً، کفار بت ها را خدا دانسته، و فرشته ها را دختران خدا گمان میکنند. چنین اعتقادات و باورها دلایل اثبات گفته ماست.

الله تعالی چنین فرموده است:

ترجمه: «آنها فقط گمان میکنند. گمان هیچگاه نمیتواند جای حق - حقیقت را بگیرد».

(قرآنکریم، «سوره نجم»، آیت ۲۸).

از همین سبب کلمه ظن (گمان - تخمین) را میتوانیم به شکل استعاره (معنی مجازی) به معنی علم استعمال کنیم. اگر همینگونه رؤیت قلب (مشاهده از طریق قلب) به دلیل اساس یافته باشد، علم حساب میشود. درین مورد بعداً سخن خواهیم راند.

ظن (گمان - تخمین) ضد حق است. الله تعالی چنین می فرماید:

«گمان اصلاً جای حق - حقیقت را گرفته نمیتواند».

(قرآنکریم، سوره نجم، آیت ۲۸).

چهار حالت ذکر شده عبارت از حالاتی است که، قلب (قلب انسان) اگر صاحب علم نبوده و دلایل را روبرو از نظر نگذراندن است. اگر شخصی مشاهده درست نموده، قادر به تشخیص دلایل از آن چیز هائیکه دلیل شده نمیتواند باشد، به واسطه دلیل و معتقد به برتری یک جهت شک (شبهه) بر جهت دیگر آن باشد، و او را ترجیح بدهد، اگر یقین هم حاصل شود، اگر قلب او به همان چیز تمایل نشان بدهد، مرحله آغازین علم حساب میشود. مثلاً، علمی (معلومات ها) که از طریق اندازه گیری حاصل میشود، احتمال خطای آن موجود است، اجتهاد ها و خبر واحد و دلایلی مانند این (ادله مجوزه). البته چنین حالت به معنی مجازی علم حساب میشود. چرا که، اگر به خاطر قبول آن دلیل هم موجود باشد، صادر شدن خطا احتمال نبودن شک موجود است. به طور خاص می توان او را حقیقت نامید. چون که با دلایل علمی ثابت شده است. اگر همان چیر بدون دلیل باخواهشات نفس اثبات شده باشد، ضد او ظن (گمان) حساب میشود. بعد از آن اگر کسی با دقت مشاهده کرده، حقیقت بدرستی را دریابد به

خاطر ظاهر شدن حق جای هیچ نوع شک و شبهه باقی نماند، همانا بر هم زندهٔ جهل (جهالت)، علم حاصل میشود.

بدین ترتیب علم آنچه را که چشم به آن نظر می اندازد می بیند، درک حقیقت از طریق ادراک قلب است. ازینکه رؤیت (دیدن) صفت خاص چشم است، علم هم صفت خاص قلب است. بعضاً کلمهٔ رؤیت که صفت خاص چشم است به شکل استعاره برای قلب هم بکار برده می شود. چون که علم هم همین معنی را افاده میکند.

رؤیت، آن چیزی را که ما به او نگاه میکنیم، به مجرد نمایان شدن در مقابل چشم واقع میشود. علم، آن چیزی را که در نظر میگیریم با ظاهر شدن او در قلب حاصل میشود. از نظر ما، اعتقاد، بعد از تقویت علم حاصل شده صفت اضافی برای قلب است. اعتقاد کردن انسان معنی دل بستگی او به آنچه می بیند است. هر چیز با ضدش شناخته می شود (معلوم میشود).

بدین ترتیب ضد علم جهل (جهالت)، «عقد» یعنی ضد ارتباط «حل» است. حتی کلمهٔ «عقد» با هر چیز نسبت داده شده است. مثلاً، ریسمان را بستم، او بسته شد، همینگونه ضد او ریسمان را باز کردم، او باز شد، گفته شده است. درینجا قابل یاد آوری است که، «عقد» (دل بستگی)، عزم (اراده کردن) و قصد صفات مربوط قلب مشابه همدیگر اند، بعضی از آنها از بعضی دیگر در مقام بالا تر قرار دارند. همه اینها بعد از حصول علم، بعد از اعتقاد کردن و مشاهدهٔ اراده و قصد نمودن بوجود می آید.

ابلیس در شناخت آفریدگار عالم بود، مگر به او اعتقاد نداشت. یعنی به او ایمان نه آورده، او را تصدیق نکرده و به علم خود عمل نکرده بود. چونکه اعتقاد و تصدیق برای قلب، مانند طاعت و عبادت برای بدن است.

انسان بعد از دانستن فرضیت نماز به او عمل میکند، که آنچه انسان میدانند تصدیق کردن او با قلب است. مبدا اگر دانسته نماز را ترک کند، با این عمل باعث تکذیب قلب میشود. علمی که با اعتقاد اساس یافته باشد به معنی خاص یقین گفته میشود. یقین به معنی خاص ضد شک که یکی از انواع جهالت است حساب میشود.

علم، بار اول که در قلب جا میگیرد خالی از یکنوع تشویش و اضطراب نمی باشد. مثلاً، کسی که داخل خانه بی میشود که قبلاً آن خانه را ندیده، ازینکه برای اولین مرتبه داخل صحبت میشود اندک احساس نا راحتی میکند.

چشم در نگاه اول چیزی را می بیند، اگر مشاهده ادامه یافت ناراحتی از بین برداشته شود، علم حاصل شده به معرفت مبدل می شود. مثلاً، مسافر نا آشنا وارد شهری میشود،

با اهالی آن شهر ملاقات و داخل صحبت شود، اگر در مورد این منزل علم حاصل شود، در نتیجه صحبت این علم به معرفت تبدیل می شود. از همین رو استعمال کلمه «معرفت» برای حیوانات هم ممکن است. گفته میشود که او فلان چیز را می شناسد، لیکن می داند (یعنی درین مورد صاحب علم نیست) گفته نمیشود. چون که حیوان آن چیزی که به طور روشن به چشم می خورد به شناخت چیز دیگری قادر نیست.

علم از طریق استدلالی که به درجه پایان تر از نظر قلب و دید روشن قرار دارد حاصل می شود. اگر در چنین حالتی جایی به هیچ نوع عدم آگاهی نماند، میتوان او را معرفت نامید. ضد معرفت فکرة (فکر)، ضد علم جهل (جهالت) است.

بعداً پایان تر از مجهول (چیز نا معلوم) نکره (شخص نا شناس) قرار دارد. اگر تو بدون اشاره کردن به کسی بگویی که برای زید یک درهم (پول) بده، برای نکره نه، بلکه برای مجهول دستور دادن پول را داده ای. درین جا معنی لغوی کلمه زید (به صفت اسم و صفت اشخاص معین) معلوم شود، برای اینکه افراد دارای نام زید زیاد است به خاطر تعارض (اختلاف) تو او را نمی شناسی. اگر برای کسی یک درهم پول بدهی، برای نکره (شخص نامعلوم) داده ای. درینجا کلمه «کدام شخص» به خاطر تعارض (یعنی به اشخاص زیاد دلالت میکند) نه، بلکه به سبب اینکه کلمه «معرفه» به او دلالت نمیکند مجهول و نا معلوم است. اما اگر چه زید کلمه «معرفه» است، به نسبت تعارض نا شناخته بود.

اگر چنین است، «نکره» از طریق شک معنی نا شناسایی را افاده میکند.

اگر شخصی دور از معرفت الله تعالی باشد، تو میگویی که فلان کس خدای خود را نمی شناسد، اگر به نا شناسی او همراه با تکذیب و انکار باشد، میگویی که فلان کس خدا را انکار میکند. همینگونه در بین دو شخص ملاقات و صحبت صورت نگرفته باشد، فلان را شناختم، گفته میشود که لیکن او از جمله کسانی نیست که من بشناسم.

اکنون تو معرفت را به سبب اینکه درجه اثبات آن قوی نیست، بلکه به سبب صفت ملاقات و صحبت که بالا تر از علم قرار دارد دانستی، هر دوی آنها در صورت حاصل کردن به یقین با هم دیگر مساوی اند.

علم بعد از اینکه به معرفت مبدل گشت به دو قسم تقسیم میشود:

علمی که در ضمیر آن حکمت نباشد، علم ظاهر است. علمی که در ماهیت آن حکمت باشد به قلب لذت می بخشد، معقول واقع میشود و به جریان طبیعی در می آید. چونکه عقل در وجود ما آفریده شده است. نظری که به اساس عقل اساس یافته، از طرف انسان قبول میشود و به او حلاوت می بخشد. لیکن زمانی که انسان به اساس دلالت

عقل با مشاهده از معنی درونی واقف شود و بعد از حصول اطمینان قلبی از او لذت ببرد، در آن حال معرفت به فقه مبدّل میشود.

درینجا سرحد علم خاتمه می یابد. قلب برای اولین بار بدون هیچ نوع عدم اعتماد، به اساس رأی مشاهده نموده، به او تمایل نشان میدهد. بعد از دور شدن شک و شبهه این مشاهده حقیقتاً هم به علم مبدّل میشود. بعداً به درجه معرفت ارتقا میکند، بعد از آن با افاده معنی و حکمت، بعد از درنگی بر هردوی آن به فقه مبدّل میگردد. عبدالله بن عباس کلمه «حکمت» را که در قرآنکریم ذکرشده به معنی فقه تعریف میکند. از همین سبب علمایی که میتود قیاس را حجت (سند، دلایل موجه) می دانند، با همین نام (فقیه) یاد میشوند. چونکه قیاس در حال عدم آشنایی با مضمون و معنی آن حجت حساب نمیشود.

برای آفریدگار کلمات معرفت و فقه نه، فقط (کلمه) علم نسبت داده میشود. زیرا که آن چیزی که از طریق علم معلوم می شود، با حقیقت صاحب علم (عالم) ظاهر میشود. برای الله تعالی نسبت اینکه هیچ چیزی از او پوشیده نیست او عالم است.

طوریکه تذکر دادیم، معرفت و فقه، نام دو درجه ایست که مربوط علم است. به سبب اینکه در اسما و صفت های پروردگار حالت های مختلف موجود نیست، ذات او بالاتر ازین قرار دارد. بدیهی است که بدون دلیل رسیدن ما به هیچ نوع علمی ممکن نیست.

دلیل بعضاً حسّی (یعنی قابل درک توسط حواس ما) و بعضاً عقلی، یعنی غیر قابل قبول بدون دلالت عقلی میباشد. آیات (نشانه های) وجود آفریدگار، معجزه های مربوط پیغمبران دلایل اثبات این گفته ماست.

حیوانات هم در حسّیات، در مورد حوادث در معرفت مانند انسان ها اند. آن ها چوچه های شان، حیواناتی که از جنس آن ها است، جای زندگی و چراگاه های شان را میدانند. چون آنها هم مانند انسانها دارای حواس اند. انسان به کمک دلایل عقلی با خصوصیت درک و دانش از موجودات دیگر متفاوت است. دلیل بعضاً فهمیده میشود و بعضاً به یاد میماند. فهمیدن و بیاد آوردن در بین انسان و حیوان مشترک است. زیرا که آن ها هم دلایل حسّی و چیزهایی را که مشابه همدیگر اند در خاطره خود حفظ میکنند. مثلاً، نوجوان قرآنکریم را بدون دانستن معنی آن حفظ میکند، عجم (غیر عرب) قرآنکریم را از یاد می دانند، لیکن معنی آنرا نمیدانند. یاد کردن برای قلب طبیعی و دانستن (جریان) عقلی است.

ضد حفظ (یاد کردن) نسیان (فراموش کردن) است. اما این ضد فهم نیست. گفته شده که فهم و عقل یک معنی را افاده میکند. این بدون دلالت عقلی ممکن نیست. درینجا کلمه «عقل» نسبت به کلمه «فهم» به معنی مجازی استعمال شده است. بعضاً علم، از طریق دلایلی که حجت تصور شده، مثلاً، از طریق یاد کردن نصوصی که از اساس گذار شریعت روایت شده (نقل شده) حاصل می شود. اما فقه بدون آگاهی کامل از ماهیت حاصل نمیشود. توفیق از الله تعالی است.

بدین ترتیب تا زمانیکه انسان ماهیت را افاده نکند، از علم خود لذت برده نمیتواند. چونکه علم، اطاعت به شریعت و از طریق اطمینان به پاکی پیغمبر (ص) از دروغ، قبول قطعی نصوص و اطاعت از آنها حاصل میشود. علم خلاف طبع انسان بوده، ثمره اطاعت از اوامر آفریدگار و تسلیم به او است. زمانیکه به ماهیت عمیقاً پی ببریم در حالت ارتقا به درجه فقه علم به طبع انسان عاقل برابری میکند. چرا که محسوسات برای حیوانات طبیعی بوده اشیای معقول برای عاقلان طبیعی است.

عبادت لذت عمل کردن به علم است. هیچ حلاوت دنیا با آن برابری نمیتواند بکند. چون هیچ عبادتی خالی از مرتبه قرب و کرامت نیست. درینجا لذات دنیوی به آخر می رسد. پیغمبر (ص) می فرمایند:

«من بینایی (لذت) چشمانم را در نماز یافته ام».

توفیق از خدا است.

## آثار و دیدگاه های عرفانی نجم‌الدین کبرا

(صفحاتی از زنده‌گی و تألیفات نجم‌الدین کبرا)

سرزمین خوارزم در امتداد قرون، سده ها ها مهد مدنیت تورکستان کبیر بوده، این سرزمین تاریخی دانشمند بزرگ ریاضی محمد بن موسی الخوارزمی، مفسر و ادیب وارسته جارالله زمخشری، دانشمند بزرگ قاموسی ابوریحان البیرونی بسیاری شعرا، ادبا و دولت مردان و سیاستمداران نامدار را در دامان خود پرورده، در خرینه تمدن جهان سهم ارزنده داشته است. در جهان عرفان و تصوّف یکی از سیما های جاویدان، صوفی بزرگ و عارف متفکر نجم‌الدین کبرا را به جامعه تقدیم نموده، طریقه کبرویه را که او با افکار فلسفی بنا نهاده به صفت مکتب تصوّف جدید به جهان اسلام تقدیم نموده است.

احمد بن عمر بن محمّد خیوقی یکی از ستاره های درخشان آسمان تصوّف در قرون ۱۲-۱۳ بود. او در سال ۵۴۰ هجری مطابق ۱۱۴۵ میلادی در شهر خیوه خوارزم متولد شده به کمال رسید.

نجم‌الدین (ستاره دین) با کنیه ابوالجَنّاب، با القاب الطامّة الکبری (آفت بزرگ) و شیخ ولیتراش شهرت یافته است. این متفکر، صوفی و عارف تنها با تعلیمات تصوّف وابسته نبوده، به خاطر فراگیری علوم و فنون زمانه اش سفر های مشقّت بار نموده، به خاطر کسب علم از شهری به شهری گشته، این شیدای علم از صمیم قلب با اعتقاد به مضمون احادیث «علم را بیاموزید و اگر در چین هم باشد» و «ز گهواره تا گور دانش بجوی» تا دقایق آخر زنده گی اش به این راه ادامه داد.

نجم‌الدین کبرا در جوانی به مسافرت دلچسپی نشان داده، بعد از سیر و سفر در بسیاری از کشور ها وارد مصر میشود، در آنجا با صوفی مشهور شیخ روز بهان الوزّان المصری آشنا شده، به او دست ارادت میدهد و تحت نظر او مراحل مشقّت بار ریاضت را سپری میکند.

احمد بن عمر جوان با اراده، استعداد و قاطعیت خودش توجه شیخ را به خود جلب نموده به اعتماد و احترام او سزاوار می شود و بعد از مدت کوتاهی با دختر او ازدواج میکند. چند سال در مصر زنده گی نموده، از دختر روزبهان صاحب دو پسر میشود. شناخت کامل «حق» و در جستجوی راه رسیدن به او، لحظه یی هم او را آرام نمی گذاشت.

روزی خبر میشود که ابو منصور حَفّده در شهر تبریز در ارتباط به «سنّه» حلقه درس جالبی دایر میکند، فوراً به طرف تبریز حرکت میکند و در محله «سرمیدان» به خانقاه «زاهده» به شنیدن درس این دانشمند علم کلام آغاز میکند، علم کلام را به طور کامل از او می آموزد.

عالم جوان اولین اثر خود را به ارتباط علم کلام بنام «شرح السنّه و المصالح» در همانجا می نویسد. مطابق معلومات دایرةالمعارف اسلامی این اثر به شکل مباحثه، و ماهیت مقدمه نوشته شده بود. در جریان مناظره مربوط این اثر، مؤلف با یک سیمای جدید- بابا فرَج تبریزی آشنا میشود. صحبت های شیخ به عالم تأثیر عمیق وارد نموده، دیدگاه های او را تغییر میدهد. این تأثیر در حیات عملی او به طور آشکار احساس میشود. دانشمند پیگیر، تحقیقات خود را در موضوع علم کلام متوقف ساخته، کاملاً متوجه مراقبه تصوّف میشود.

چونکه بابا فرج برای رسیدن سالک به حقیقت از طریق اشراق ضرور نبودن هرگونه علمی را تأکید میکرد. زیرا که علم حقیقی از طریق الهام الهی حاصل میشود. نجم‌الدین از همین راه می‌رود، اما بعد از مدت کوتاهی متوجه میشود ازین طریق نمیتواند به هدف برسد.

متعاقب آن با عمار یاسر یکجا شده به اساس توصیه او به خاطر رسیدن به درجه صوفی کامل شامل مکتب اسماعیل قسری میشود از دست او خرقه پوشیده، نزد شیخ اولی اش روزبهان المصری بر میگردد.

شیخ روزبهان، بعداً از ملاحظه اینکه نجم‌الدین اساسات نظری تصوف را به طور کامل آموخته، او را به سرزمین مادری اش خوارزم فرستاده، به فعالیت کردن در مورد گسترش تعلیمات تصوف دعوت میکند. نجم‌الدین به اساس هدایت او با فامیلش به سرزمین مادری اش خوارزم بر میگردد. بعد از جابجا شدن در آنجا یک خانقاه تأسیس نموده، به اساس منابع طریقه «کبرویه» را بنام «الطریقه الذهبیه» یعنی (طریقت طلایی) اساسگذاری میکند و به تلقین تعلیمات عرفانی مربوط این طریقت می‌پردازد.

دیری نمیگذرد که به اطراف اساسگذار طریقت جدید شاگردان و مریدان بی شمار جمع شده به این راه قدم گذاشتند. از آنها در قرن ۱۲-۱۳ یکتعداد صوفی‌ها به کمال رسیده، به صفت ولی و مرشد شناخته شده‌اند.

شیخ نجم‌الدین کبرا به سبب اینکه دارای استعداد عالی و ذکاوت بلند بوده، به هر نوع سوال جواب قناعت بخش ارائه نموده، به حل هر نوع مسایل موفق میشد در مباحثات و مناظره‌های مسایل علمی بر دیگران غلبه حاصل میکرد. از همین سبب او را «طامه الکبری» (آفت بزرگ) نامیده‌اند. نظر به نوشته شمس‌الدین سامی، کلمه «الطامه» (آفت) رفته - رفته در جریان صحبت‌ها ترک شده، «الکبری - الکبرا» یعنی کلمه بزرگ لقب او یعنی اسم جدا ناپذیر نجم‌الدین کبرا باقی ماند.

همینگونه گنیه ابوالجَناب که به او داده شده به نظر علی اکبر دهخدا، او از خواهشات نفس اجتناب نموده، به خاطر صرف نظر کردن از لذات دنیوی با همین گنیه مسمی شده است.

نجم‌الدین کبرا با حس وطندوستی زیست. او هیچگاهی زادگاهش خوارزم را فراموش نکرد، با احساس زیستن در بین مردم و گسترش نور معرفت، باعث بازگشت او به وطنش گردید.

در آخرین لحظات حیات او در تورکستان حوادث غیر منتظره روی داد. هجوم مُغل ها زنده‌گی مردم را تحت خوف و خطر قرار داد. نجم‌الدین کبرا در مدافعهٔ اورگنچ اشتراک نموده، در سال ۶۱۸ هجری مطابق ۱۲۲۱ میلادی بروز دهم جمادی‌الاول شهید گردید. چنگیز خان به نجم‌الدین کبرا شخصی را فرستاده، خارج شدن او را از خوارزم تقاضا میکند. شیخ در جواب میگوید که، من طی ۷۶ سال زنده‌گی ام لحظات تلخ و شیرین را با خوارزمی‌ها گذرانده‌ام، اکنون در چنین حالت ناگوار اگر آنها را ترک کنم نامردی می‌شود. شیخ نجم‌الدین کبرا در مبارزه با دشمن در میدان جنگ قهرمانانه جام شهادت می‌نوشد.

به نوشتهٔ لغتنامه، بعد از آن در کتب تاریخی و تذکره‌ها این حادثه با مطالب اضافی تکرار شده است.

اگر چه از وقوع واقعه خیلی دور هستیم، اما با مطالب زیاد افسانوی در مورد مرگ شیخ روبرو میشویم.

نظر به معلومات ارائه شده در دایرة‌المعارف اسلام، دستنویسی به نام «بیان شهادت شیخ نجم‌الدین کبرا و خراب شدن شهر خوارزم» نوشته شده به تورکی شرقی در انستیتوت شرقشناسی سنت پیتربورگ موجود است. این اثر یک اثر تاریخی در مورد روزهای آخر و خرابی خوارزم نوشته شده است. شیخ نجم‌الدین کبرا درین اثر به حیث مدافع خوارزم برضد هجوم مُغل‌ها افتخار میکند.

به ملاحظهٔ اثر مذکور شیخ در سایهٔ قدرت معنوی اش در برابر مُغل‌ها ایستادگی می‌نماید، اما قبل از اینکه دستور بدهد تا به جای دیگری بروند شهر تحت تصرف دشمن در می‌آید.

در مورد قبر نجم‌الدین کبرا به اساساً منابع ضدیت‌ها موجود است، بعضی‌ها مثلاً، اگر محمد معین عدم موجودیت مزار او را یاد آوری نماید، ابن بطوطه در سفر نامه اش معلومات ذیل را ارائه میکند:

«هنگام خروج از خوارزم یک زاویه است، در آنجا قبر یکی از اولیا‌های بزرگ نجم‌الدین الکبری بنا نهاده شده است. درینجا برای زاپرین غذا تهیه میشود، یکی از شخصیت‌های آبرومند خوارزم مدرس سیف‌الدین بن عصبه در زاویه شیخ است.»

## معلومات اضافی در مورد «کبرویه»

طریقه «کبرویه» در نتیجه معلومات حاصله سالهای متمادی، موفقیت های بدست آمده در ساحه مختلف علوم و فنون، تجارب گسترده و وسیع شیخ نجم‌الدین کبرا به میان آمد.

طریقه کبرویه که بنام «الطریقه الذهبیه» (طریقت طلایی) شهرت یافته، توسط اساسگذار آن «طریق الشطار» یعنی راه بی باکان و بی پروایان نیز نامیده شده است.

معلومات مختلف را در مورد طریقت «کبرویه» در رساله او که بیانگر دیدگاه های عرفانی و فلسفی خاص اوست مشاهده کرده می توانیم. در دستنویسی که بزبان عربی نوشته شده در رساله‌یی که بنام «رساله نجم‌الدین کبرا» است در بالا معلومات ارائه کرده ایم. اما اصول اساسی و قواعد طریقه «کبرویه» در اثر «رساله الطریق» او توضیح شده است.

چنانچه تذکر دادیم این رساله بنام «آداب‌الذاکرین» بزبان فارسی ترجمه شده است. نجم‌الدین کبرا در رساله مذکور ده قاعده اساسی طریقت را توضیح نموده، به بزرگی و حقیقت او نسبت به راه های دیگر تأکید می کند. رساله ذیلاً آغاز میگردد:

«در یافتن راه های رسیدن به خداوند (ج)، مردم با هم دیگر مساوی اند، راهی را که ما توضیح میدهیم نزدیک ترین، دقیق ترین و درست ترین راه ها است».

بعد از آن راه های مختلف را به سه راه اساسی تقسیم نموده، هریک آنها را با خصوصیت های خاص شان توضیح میدهد: «راه ها هر قدرهم زیاد باشند، همه آنها با سه راه محدود میشوند. اول آنها راه صاحبان معامله (عمل کننده‌گان)، راه اخیار (اشخاص دارای فضیلت های عالی) حساب میشود. آنها با نماز خواندن، روزه گرفتن، تلاوت قرآن‌کریم، رفتن به حج، جهاد و دیگر کارهای ظاهری مشغول میشوند. کسانیکه ازین راه به پروردگار رسیده اند نهایت کم است.

دومین راه، راه مجاهده ها (سعی - کوشش ها) و راه صاحبان ریاضت بوده، ازین راه تغییر در اخلاق، جلای روح، صفای قلب، تزکیه نفس و سعی و کوشش برای آبادی دنیای درونی صورت می گیرد. این راه ابرار (جمع کلمه برّ، به معنی اشخاص خوب و با تقوا) بوده، اشخاصی که از این راه به مقصد رسیده اند نادر بوده اما نسبت به گروه قبلی بیشتر اند. سومین راه، راه کسانی است که رهروان الله تعالی بوده، راه حقیقی شطار ها (بی باکان، بی پروایان) عاشقان جذبه بوده، تعداد کسانیکه در اول این راه به (حق) رسیده اند نسبت به کسانیکه به آخر راه ها دیگر رسیده اند بیشتر است».

بعد از آن نجم‌الدین کبرا راه سوم یعنی مضمون و ماهیت طریقت «کبرویه» را ذیلاً توضیح میدهد:

«این راه انتخاب شده، به قاعده (مردن به اختیار خود) اساس یافته است. پیغمبر (ص) فرموده اند، «قبل از مردن بمیرید!»، مرگ طبیعی یعنی تا زمانیکه روح از بدن جدا نمیشود، با اختیار خود وجود را ترک کنید، از روز تولد تا این دم از هوا و هوس، انس و الفت صرف نظر نموده، مقصد خواستن حق تعالی را به جای مقصد خود قرار بدهید. البته این مرگ بسوی حیات حقیقی می کشاند».

نظر به معلومات محققین، مکتب تصوفی نجم‌الدین کبرا، با نظریات نخستین نظریه پردازان تصوف (مکتب نیشاپور در قرون ۱۰-۱۱)، ابن‌العربی و اسلاف او (گذشته‌گان) صدرالدین قونیوی و فخرالدین عراقی در بین عقاید تصوفی بعدی یک دوره انتقال را تشکیل میدهد. نجم‌الدین کبرا هم مانند نظریه پردازان قدیم بیشتر با جهات عملی تصوف و مراحل معین و در عین حال مسایل مربوط به میتافزیک (ماورای طبیعت) مشغول میشود. به همین ترتیب نجم‌الدین کبرا با طریقه «کبرویه» که خودش اساس نهاده، در تورکستان، خراسان و ایران حامیان و مریدان زیاد یافته، و صوفی‌ها و عارفان مشهور را به درجه کمال رسانیده است. یاد آوری: توضیحات داخل قوس از مؤلف است.

## شاگردان نجم‌الدین کبرا

ما شاگردانی را که در طریقت کبرویه تحت تربیه نجم‌الدین کبرا به درجه عالی رسیده اند ذیلاً به طور مختصر معرفی میکنیم:

**- مجدودی بغدادی:** نام مکمل و کنیه اش ابوسعید شرف بن مؤید بوده، در سال ۵۴۴ در محله «بغدادک» خوارزم متولد شده، در سال ۶۰۷ و به اساس بعضی روایات در سال ۶۱۷ هجری چشم از جهان پوشیده است. او صوفی مشهور، شاعر و معلم قرن ۱۲ بوده، از جمله مریدان نامدار نجم‌الدین کبرا بود. به اساس معلومات محمد عوفی در کتاب «لباب‌الالباب» (خلاصه مغز عقول) بغدادی منحیث طیب مشهور در دربار شاهان موقوف بزرگی داشته است. لیکن به یکباره گی محبت الهی به او پیدا شده، نجم‌الدین کبرا را تعقیب نموده، بعد از ۱۵ سال ریاضت به حیث شیخ الشیوخ (رهبر شیخ‌ها) تعیین شد. از او

آثار زیاد، اشعار دارای محتوی عمیق فلسفی باقیمانده است. بر علاوه آثار «رساله سفر»، «تحفة البرّه» (تحفة نیکان) یک تعداد نوشته ها و اشعار به قلم او منسوب است.

– **سعدالدین حموی:** محمد بن مؤید، از مریدان و خلیفه های نجم الدین کبرا بوده، در دمشق و خراسان اقامت کرده است. از آثار او «سجنجل الارواح» (آیینۀ ارواح) مشهور بوده، درین اثر و آثار دیگر او کلمات مُرکب و رمزی، کلام مُغلق و اشکال و ارقام مختلف جا گرفته است.

– **سیف الدین بخاری:** ابوالمعانی سعید بن مظفر مشهور به لقب شیخ العالم در قطار صوفی ها و شاعران نامدار قرن ۱۲-۱۳ جا دارد. او مطابق هدایت شیخ خود نجم الدین کبرا به شهر بخارا رفته، تا آخر عمر در آنجا زیست و با ترویج طریقه کبرویه مشغول شد. او در سال ۶۲۹ هجری چشم از جهان پوشید. به اساس معلومات دکتور محمد معین، از آثار او رساله‌یی به معنی عشق و یکتعداد شعر باقیمانده است.

– **نجم الدین رازی:** شیخ عبدالله بن محمد با لقب شیخ نجم الدین دایه شهرت یافته، صوفی نامور قرون ۱۲-۱۳ از مریدان شناخته شده نجم الدین کبرا بود. او بعد از وفات استادش به خراسان و روم (تورکیه) سفر نموده، و به حمایت سلطان علاء الدین پادشاه سلجوقی زیست و اثرش «مِرصادالعباد» (محل ترصد بنده‌گان) را به نام او نوشت. تا آخر عمر هم صحبت جلال الدین رومی و صدرالدین قونیوی بود. شیخ رازی در سال ۶۴۵ هجری دنیای فانی را وداع گفت.

– **رضی الدین علی لالا:** اسم مکمل آن علی بن سعید عبدالجلیل لالا بوده در شهر غزنه تولد یافته است. او در خدمت مرشدان مختلف بوده است. نظر به نوشته «نفحات الانس» از ۱۲۴ شیخ خرقه پوشیده است. علی لالا از مریدان مشهور نجم الدین کبرا حساب می شود. او در سال ۶۴۲ هجری وفات نموده است.

– **بابا کمال جندی:** از شاگردان با استعداد کبرا بوده، در شهر خجند تورکستان متولد شده است. این شهر در زمان هجوم مُغل ویران شده است.

– **عین الزمان جمال الدین گیلی:** او و بابا کمال از طریق نشر آثار و تشکیل حلقه های طریقت تعلیمات نجم الدین کبرا را به تورکستان، ایران و روم (ترکیه کنونی) گسترش داده، در ترویج علم تصوّف سهم بزرگی داشته اند.

گفتار حکیمانه زیرین نجم الدین کبرا هیچگاهی ارزش خود را از دست نمی دهد. این سخنان او از نسخه خطی عربی نجم الدین کبرا بنام «رساله نجم الدین کبرا» به طور آزاد ترجمه گردید:

«ای اهل عقل و تفکر، بدانید که، دنیا پیره زن باکره است. او مکار، غدار و گریزان بوده، هر لحظه دوستی را انتخاب میکند و هر آن تعدادی را به مرگ دعوت میکند. بحر او عمیق است، کسی که در آن بحر داخل شد غرق میشود، کسی که او را دوست دارد گمراه می شود، دوست او به هلاکت میرسد.

- آنچه زود گذر و رو به زوال است عمر و دنیا است. چیز بسیار نزدیک مرگ و چیز بسیار دور امید- خواهش، بهترین چیز وقار (سنگینی) است.
- در بین صفت هایی که خوبی ها را در خود دارد زیبا ترین آن حُسن اخلاق، در بین صفت هایی که بدی ها را در خود دارد، بد ترین آن حَسَد است.
- تواضع بهترین زینت، بخیلی بد ترین چیز است.
- من مرگ را در گدایی، حیات جاودان را در تقوا و پنهان ساختن حالات خود، موفقیت را در سعی و کوشش و خواری را در تنبلی دیده ام.

## مؤلفات نجم‌الدین کبرا

- آثار نجم‌الدین کبرا به اساس منابع به طور مختلف قید شده است. حاجی خلیفه در «کشف‌الظنون» از آنها هشت اثر را می شمارد. آنها بزبان عربی نوشته شده اند.
- ذبیح الله صفا برعلاوه اینها به سه اثر او اشاره میکند. همینگونه در جلد سوم کتابش از آثار او به نام های «منهاج‌السالکین»، «اصطلاح الصوفیه» و «آداب‌السُّلُوک» یاد آوری میکند.
- به طور عموم آثار کبرا به اساس منابع عبارت اند از:
- «شرح السنّه و المصالح» (شرح سنت و خوبی ها).
  - «الاصول العشره» (ده قاعده اساسی).
  - «رسالة فی السُّلُوک» (رساله در مورد سلوک).
  - «رسالة الطُّرق» (رساله در مورد راههای رسیدن به خدا).
  - «طوالع التنویر» (ستاره‌گان درخشان، منابع روشنی).
  - «فواتح الجمال» ( سرآغاز زیبایی ها).
  - «الخائف الهائم عن لومة اللائم» (عاشق ترسنده از ملامتی ملامت کننده).
  - «هدایت الطالبین» (رهنمایی طالبان).
  - «آداب‌المريدین» (در مورد آداب مریدان).

- «سکینه الصالحین» (وقار و آرامش اشخاص صالح).
- «الوصول الى الله» (رسیدن به الله).
- «منهاج السالکین» (راه و روش سالکان).
- «اصطلاح الصوفیه» (اصطلاحات تصوف)
- آداب السلوک» (در مورد آداب سلوک).
- (آنچه با چشمان قلب خود دیده ام) «رساله‌یی که طور مجازی نامگذاری شده».
- تفسیر (۱۲ جلدی).
- جلد اول تفسیر بزرگ بنام «عین‌الحیات» که در موزیم پیتربورگ نگهداری میشود، طبق معلومات دایرةالمعارف اسلام تخمیناً به او منسوب است.
- در کتابخانه نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی سه نسخه خطی موجود است که منسوب به نجم‌الدین کبرا میباشد. نخستین آن بنام «رساله آداب‌الذاکرین» که تحت رقم پ. ۵۰۳ مجموعه نسخ قلمی نگهداری می شود و توسط عبدالغفورلاری شاگرد عبدالرحمن جامی بزبان فارسی شرح گردیده، رساله‌یی است که بزبان عربی نوشته شده است.
- رساله دوم تحت رقم پ. ۲۹۵ کتابخانه مذکور و نسخه دیگر آن تحت رقم پ. ۱۹۵۶ نگهداری می شود. حجم رساله مذکور کوچک بوده، نسخه اول عبارت از شش ورق است. در نسخه دوم هم به او نام «رساله نجم‌الدین کبرا» داده شده است. ما در منابع مختلف در مورد او کدام معلومات را ندیدیم. بودن این رساله اثر جدید نجم‌الدین کبرا دور از احتمال نیست.
- اثر بزبان عرب نوشته شده، از جهت اسلوب ادبی و هنری برای نجم‌الدین کبرا خاص بوده در مقام بلند قرارداد. اگر رساله را آئینه جهان بینی شیخ بنامیم به خطا نمی رویم. شیخ رساله را بنا بر در خواست کسی جواباً نوشته است. مؤلف رساله‌اش را با شعر ۱۴ مصرعی عربی اختتام می بخشد. مقطع این شعر (بیت آخر آن) چنین است:
- «نفسی ابلیس جرتها- تعوذوا من شرّ ابلیسی».
- ترجمه: نفس من ابلیس (شیطان) است، من او را بسیار آزموده ام. از شرّ ابلیس من پناه بجوید.
- شیخ نجم‌الدین کبرا محدث- عالم علم حدیث است. او به خاطری که متکلم، عارف بزرگ و شاعر مقتدر است، بعضاً در آثار او اهداف عرفانی با رنگ های فلسفی که خاصه

متکلمین است زینت داده شده، با اسلوب هنری افاده میشود. او در آثار خود سالک را صاحب صفات عالی، از جمله با سخاوت و کرم، بیدار و عاقل بودنش را تأیید میکند. بعضی آثار او توسط بعضی اشخاص تشریح گردیده است. طبق معلومات کاتب چلبی، اثر «الاصول العشره» او، توسط بعضی شیخ‌های ترکیه شرح گردیده «عرائس الاصول» نامیده شده است.

بر طبق خلاصه برخی از محققین، آثار او، به خصوص «الاصول العشره» با آثار ابن‌العربی و یکجا با منابع دیگر اساس و تهداب دیدگاه آموزش فلسفی و نظریات فلسفی قرن ۱۳ را تشکیل میدهد.

## (آنچه با چشمان قلب خود دیده ام)

ترجمه رساله نجم‌الدین کبرا از زبان عربی

مقدمه

در کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی اکادمی اوزبیکستان سه نسخه خطی نجم‌الدین کبرا موجود است. اول آن «رساله آداب‌الذاکرین» تحت رقم پ. ۵۰۳ نگهداری شده در قسمت مابینی مجموعه رساله‌ها قرار داشته و توسط عبدالغفور لاری شاگرد مشهور عبدالرحمن جامی بزبان فارسی ترجمه و شرح گردیده است.

این رساله را حاجی خلیفه (کاتب چلبی) بنام «رساله‌الطرق» (رساله در مورد راه‌های رسیدن به خدا) شناسایی کرده است. اما ترجمه و شرح رساله مذکور «رساله آداب‌الذاکرین» نامیده شده است. احتمال دارد که عبدالغفور لاری شرح خود را چنین نامیده باشد. در رساله مذکور در مورد رسیدن به الله تعالی، موجودیت سه راه اساسی و سوم آن، راه نهایت مهم، بسیار نزدیک و مثمر بودن آن بحث میشود.

کبرا راه سوم یعنی راهی را که خودش انتخاب نموده «طریق‌الشاطار» (راه دلیران) توصیف میکند و ده قاعده اساسی آن را نشان میدهد.

دستنویس اول و دوم دونسخه یک رساله بوده، اولی با رقم پ. ۲۹۵ و دومی با شماره پ. ۲۹۵۶ نگهداری می‌شود. نسخه اولی با خط پخته زیبای نستعلیق، بروز ۲۴ ماه صفر سال ۱۱۱۷ هجری نقل شده است. نسخه دوم با خط عادی نستعلیق نقل شده است.

عناوین فصل‌های هر دو نسخه با رنگ سرخ نوشته شده است. برای رساله نام مُعین داده نشده است. ما با استفاده از کلمات مؤلف به روش مجازی او را «آنچه با چشمان قلب خود دیده‌ام» نامیدیم.

در نسخهٔ اوّل بعد از «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» (هذه الرساله الشيخ نجم‌الدین کبرا) (یعنی این رسالهٔ شیخ نجم‌الدین کبرا) و در نسخهٔ دوم قبل از «بِسْمِ اللّٰهِ...» «هذه الرساله من شیخ نجم الملة والدین» (این رساله اثر شیخ نجم الملة والدین الکبری قدس سره است) نوشته شده است.

شیخ رساله را به گونه‌ی بنا بر خواست شخصی جواباً نوشته است. در بخش آغازین آن در یک سوم حصّه رساله، مؤلف بعد از حمد و ثنا با اتکا به تجارب دوران زنده‌گی اش در مورد حوادث و افتخارات مختلف افکار و ملاحظات خود را می‌نویسد. اشخاص دارای خصلت‌های مختلف را توصیف میکند. بخش‌های بعدی رساله دارای عناوین ذیل است:

- در مورد فقیر‌هاییکه راه تصوّف داخل شده‌اند.
- علامات دوست داشتن خداوند بنده‌گان خود را.
- در مورد خلوت نشینی فقیر و آداب او.
- در مورد نفس و خواسته‌های او، ماهیت او را هیچ‌کسی و هیچ‌گاهی فهمیده نمیتواند.
- در مورد اندرز به فقیر و رهنمایی او.
- در مورد اینکه فقر را از دیگر چیزها برتر بدانیم.
- در مورد دنیا و ماهیت آن.
- در مورد راه آفریدگار بزرگ.

مؤلف رساله اش را با شعر زیبای عربی هفت بیتی اختتام می‌بخشد. رساله با اسلوب روان بزبان عربی نوشته شده، مؤلف در آن از اصول ایجاز (نوشتن به شکل موجز، یعنی افادهٔ یک مطلب به شکل مختصر - ج) که وسیلهٔ بلاغت میباشد، استفاده همه‌جانبه نموده است. به گونهٔ مثال به جملات ذیل توجه کنید:

«پروردگار منزّه از حلول، انتقال، اتصال و انفصال است».

در افاده چهارگانه عبارت فوق، مضمون عمیقاً بغرنج مربوط به فلسفه و علم کلام نهفته است. به طور مثال «کلمه» حلول عبارت از داخل شدن روح از یک بدن به بدن دیگر بوده، اساس عقیدوی گروه حلولیه را تشکیل میدهد.

دومین خصوصیت رساله، مسجّع بودن یعنی آخر عبارات مختلف از جهت وزن با همدیگر هم قافیه بودن آن است.

البته سجع بدون تکلف بوده، در صورت صناعی نبودن، کلمه را قوت و زیبایی بخشیده عبارات را رنگ دلپذیر و طنین می بخشد.

بر اساس ویژه گیهای مذکور و برخی خصوصیت های دیگر، رساله مذکور شیخ نجم‌الدین کبرا «سهل ممتنع» یعنی نوشتن آن ظاهراً سهل و آسان معلوم میشود، اما در عمل از جمله آثاری که نوشتن آن غیر ممکن است حساب میشود. نظر به سبب های ذکر شده ترجمه این رساله کوچک از زبان عربی بزبان اوزبیک آسان نبود. نسبت اینکه در ترجمه رعایت ترتیب سجع بزبان اوزبیک ممکن نبود، ما در بعضی جا ها به شکستادن جملات، یا که به افاده قسمتی از آن با یک جمله مجبور شدیم. همینگونه در بعضی جا ها معنی بعضی کلمات را به داخل قوس توضیح دادیم.

در مورد ترجمه این رساله از هیچ منبعی هیچگونه معلومات را بدست آورده نتوانستیم. اگر او اثر جدید پیدا شده نجم‌الدین کبرا باشد، اهمیت او باز هم بلند می‌رود و یک اثر دیگر به آثار او اضافه میشود.

این رساله قطع نظر از مختصر بودن آن، اثر گرانبه‌ای توضیح دهنده تفکر عرفانی، دیدگاه های فلسفی شیخ بزرگ است. درین اثر، مؤلف نظریات عرفانی اشرا بعضاً با رنگ های عرفانی زینت می بخشد. رهروان راه تصوّف را به سخاوت و کرم، بیداری قلب و عقل سالم دعوت میکند. همینگونه عقل را ارزش بلند داده، بر ضد نفس قرار می دهد. از نظر او غلبه عقل غلبه ایمان و غلبه نفس، غلبه شیطان است. او در رساله چنین میگوید: بدان که الله تعالی نفس را از همه چیز بد تر آفرید... او دوست شیطان، منبع تمام بدی ها است... بر ضد شریعت قرار گرفته با هوا هوس توافق میکند.

مؤلف در جای دیگر در مورد تربیه نفس نظریه اش را ذیلاً ابراز می نماید:

«سالک او را تربیه نموده، از مجبور ساختن او به ریاضت غفلت نکند. عقل را زولانه او، شریعت را به زندان او مبدل نموده...» یا که از طریق عباره های مانند «نفس را حقارت نموده و عقل را حرمت نمودن» داخل شدن به طاعت عبادت و راه سلوک را به قرار نگرفتن با تقاضا های عقل تأکید می کند و اطمینانش را در باره این مسئله ذیلاً افاده میکند:

من دانستم که نفس به عار (پستی)، خواهشات و هوس به نار (آتش) می کشاند و عقل به زیبایی دعوت میکند.

در رساله هدف از رهنمایی‌ها و نصایح شیخ در مورد ریاضت مشقت بار دست شستن از زنده‌گی، و ترک دنیا کردن نبوده، بلکه از طریق تزکیهٔ نفس او را از خواهشات حیوانی و شهوانی آزاد نموده، ارتقای روح به مدارج عالی، بیداری وجدان در انسان‌ها، خلاصی از کسالت روحی، رسانیدن او به مقام عالی انسانی است.

ما ادعا نداریم که رسالهٔ عالم بزرگ، صوفی وارسته شیخ نجم‌الدین کبرا را از نقطهٔ نظر فصاحت و بلاغت از متن عربی ترجمه نموده ایم، ما فقط حکم اخلاص و ارادت را انجام دادیم و بس. اگر این ترجمه سزاوار دقت و توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد، مترجم خود را بختیار احساس می‌نماید.

## متن رسالهٔ نجم‌الدین کبرا

بسم الله الرحمن الرحيم

آنکه اندازهٔ ابحار و سنگینی کوه‌ها را میدانند، سیر دهندهٔ ابرهای سنگین، تدبیر کنندهٔ امور، معلوم کنندهٔ احوال، رزق و روزی و وقت مرگ، تغییر دهندهٔ زیبایی و بزرگی و صاحب بزرگی دور از تداخل، یکجا شدن و جدا شدن، ستوده شده با صفات عالی، منزّه از فنا شدن، ثنا و صفت به خدایی که کاملاً بزرگ است از کلمات کفار و گمراهان. او چنان ذات زنده، بزرگ و قوی است که، جز از او هیچ خدایی نیست. او بی شریک و بی مانند است. زنده کنندهٔ دو باره تمام زنده جان‌ها، (همینگونه) به صفت بنده ای که به قبر (آنچه در آن صورت میگیرد) اعتقاد دارم گواهی میدهم که، محمد (ص) بندهٔ او، فرستاده و پیغمبر او، به حرف‌های خود صادق، سزاوار ستایش در امور و صاحب خصلت‌های راضی کننده بود. به خانوادهٔ عالی و اصحاب او درود خدا باد.

اما بعد، الله تعالی به تو توفیق نصیب کند، بعضی جهات نعمت فقر به طور خاص برای من و عموماً به تمام فقرا بیان احسان و زیبایی‌ها آنچه با چشمان قلبم دیده‌ام را از من پرسیده‌ای. من با عجله به ارائهٔ جواب تو کوشش نموده، از دفتر قلبم و صحیفهٔ خاطر من آنچه را الله تعالی بمن عنایت فرموده و برای تصاحب و جمع آوری آن بمن الهام بخشیده، در حال تقاضای توفیق از الله تعالی چنین می‌گویم:

- قسمتی از دنیا را سیر نموده، کارها را از آزمایش گذراندم، با اعمال مختلف مشغول شده، با افراد معین در ملاقات بودم. کارهای بزرگی را انجام داده، تلخی‌ها و شیرینی‌های

همه چیزها را چشیدم، کتابها را دیده، در خدمت علما بودم، در فکر دنیا عمرم را عبث گذرانیدم، چیزهای عجیبی را از نظر گذرانیدم.

- عمر و دنیا زودگذر و رو به زوال است. هیچ چیزی را نزدیک تر از مرگ و آخرت، هیچ چیزی را دور تر از منی و خواهش هیچ چیزی را بهتر از تائی (متانت و سنگینی) نیافتم.

- خوبی های هر دو جهان را در قناعت، بدی آنها در حرص یافتم. در بین انسان ها کسانی که وقت شان را با «کاشکی»، «لازم است» و «ممکن» در شک و گمان میگذرانند، آنها را صاحبان عمر کوتاه یافتم.

- اطمینان حاصل کردم که تواضع زینت نهایت عالی و بخل نهایت بد است. در بین بهترین صفت که تمام خوبی ها در خود دارد خُلق نیکو و در بین صفی هاییکه تمام بدی ها را در خود دارد حَسَد است.

- من مرگ خونین را در گدایی، حیات جاودان را در پنهان ساختن احوال خود، موفقیت را در سعی و حرکت، خواری را در تنبلی، بلا- مصیبت را در گفتار، وقار را در سکوت دیدم. هر حریص محروم هر دنیا طلب محزون است. هر فامیلدار غریق و هر صاحب مال را مسکین یافتم. چیز نهایت اندک صاحبان بزرگی و صداقت و چیز نهایت زیاد اقارب نفاق اند.

- من آن شخصی را که از جانب الله تعالی از غلامی دنیا آزاده کرده شده کس دیگری را آزاد تر او نیافتم. خواری و حقارت را در خدمت مردم، عزت و شرافت را در خدمت آفریدگار یافتم. چیزی سخت تر و شدید تر از قلب پادشاهان نیست و برای فقیران زیبا تر از خرقه مندرس شان یافت نمیشود.

- بهترین حساب- کتاب، محاسبه کردن با نفس خود است، هر شخص عاقل رو به آخرت آورده و هر جاهل دلچسپی با دنیا دارد. راغب (کسانیکه با خواهشات نفس سر و کار دارند) همیشه مشغول اند و زاهد (کسانی که از خواهشات نفس دوری اختیار کرده اند) همیشه در فراغت زندگی می نمایند. مُرید (کسانیکه راه الله تعالی را انتخاب نموده اند) مدعی و جوینده (کسی که دعوای کشف- کرامت و بزرگی را میکند) دروغگو می باشد.

- من هیچ نقشی را زیبا تر از سخن راست نیافتم.

- من الله تعالی را به همه چیزهایی که آفریده خود او را دیدم. من دانستم که نفس به عار(خواری و ذلت)، خواهشات و هوس به نار (آتش) میکشاند و عقل به نیکویی دعوت میکند.

- قوی ترین انسان نفس خود را تربیه نموده، به قطع راهی خواهشات قادر میشود. اطاعت از خداوند بزرگ، به عمر، رزق و روزی برکت می افزاید، از الله تعالی به پیغمبر (ص) و اعضای خانواده شان سلام ها باد.

- پیگیری و تعقیب، در دنیا و آخرت بسوی خوبی می برد ابراز شکران به ولی نعمت، باعث ازدیاد او میشود. علم بهترین هم صحبت، حرص و آز بدترین رفیق است. تمام عاصیان و گنهگاران و آنانیکه غرق گناهان کبیره اند، و آنانیکه اسراف می کنند ایشان را از نظر گذرانیده در بین آنها خودم را بدترین یافتیم. داخل شدن به جنت را در روزی حلال و صرف نظر کردن از کار های غیر ممکن، داخل شدن به دوزخ را تسلیم شدن به خواهشات نفس یافتیم.

- من یقین حاصل کردم که حاکمیت شیطان دل بستن به دنیا بوده است. کسانی که از حال مرده گان از مال جایی که از خود بجا گذاشته اند عبرت نمی گیرند، جاهل ترین انسان شُمردم. بد بخت ترین انسان کسی است که از حدود تعیین کرده الله تعالی تجاوز میکند.

- زبان منبع تمام مصیبت ها، پایداری و اطمینان ستون های دین و شریعت بوده، افضل ترین عبادت ها ادای فرض ها، بهترین و زیبا ترین عادت ها دوری از گناهان، بهترین ثواب آزار ندادن به دیگران، بهترین ثروت اراده بوده است. بعد از ذکر پروردگار بهترین ذکر بیاد آوردن مرگ، سخت تر از مرگ افسوس و ندامت به چیز های از دست رفته است.

- من پاکیزه گی نفس را که فقط خاص پیغمبران و قلب زنده به اولیا است اطمینان حاصل کردم. آرامش و راحت را در صرف نظر کردن از دنیا و ترک کردن آن به چیز دیگر ندیدم. آرزوی اُنس و الفت با خداوند بزرگ را فقط در دوری اختیار کردن از انسان ها و گوشه گیری یافتیم. بر ضد شیطان مبارزه کردم، رسیدن به این موفقیت را فقط در قرار داشته بر ضد نفس خودم و دشمنی با او یافتیم. بودن در فکر الله تعالی را که سرچشمه امید است اطمینان حاصل کردم. شنیدم که آنکه نه کارد نمی درود.

- کسی ترحم نکند رحم کرده نمیشود، کشتی شب و روز، کسانی سوار بر او اند بسوی دوزخ یا جنت می برد.

- زینهار کبر را راه ندهید، گواه خلیفه ها، پادشاهان، صاحبان قدرت و حشمت، که مغرور شوکت و دبدبه شان بوده غافل از خود ها بودند دیدم، ازین راه آنان هیچ سودی نبردند. از خَلقت آدم علیه السلام تا آن دمی که سور اسرافیل (ع) دمیده میشود، انسان ها از گردانیدن پای شکسته یک مورچه به حال اصلی اش نهایت عاجز هستند.

- برای صاحبان فضیلت و فصاحت، منجمین مختلف و دانشمندان علوم گوناگون آفریدن حتی بال یک پشه غیر ممکن بوده است. آنها قادر نبودن به این کار را توضیح نموده، با نهایت حیرت و درمانده‌گی به عجز خود اعتراف کرده اند.

- پروردگار آفریننده، امر کننده، صاحب قدرت و علم بوده از تمام عیب‌ها و نقصان‌ها پاک است. پروردگار نهایت زیبا، خداوند متعال صاحب فیض و برکت و بزرگ است. در تصاحب او شریک ندارد. او ذات زنده جاودان، به جز از او بودن خدای دیگری ممکن نیست. او بوجود آورنده تمام اشیاء، آفریننده زمین و آسمان است. او خالق عرش و کرسی، ذات روزی رسان انس و جن (انسان و جنیات) بوده، از قرار داشتن در همواری و جاهای وسط پاک است. او خواست خود را حکم میکند، خواست خود را عملی مینماید، استخوان‌های پوسیده را بدون وسیله جابجا میکند.

- او میراننده زنده‌ها، زنده کننده مرده‌ها، تعیین کننده اجل‌ها، رزق و روزی، داننده احساس‌ها و حرکت‌ها، ذات داننده رفتار مورچه و شنوای آواز موجودات نهایت ضعیف است، در روی زمین و آسمان هیچ چیزی بدون اجازه او به دور نمی ماند. او همه اسرار و چیزهای پنهان را میداند. برای او، تمام فرشته‌گان او، زنده شدن بعد از مردن، شفاعت، جنت و دوزخ، سوال قبر، همینگونه حوض کوثر، ترازو، صراط، ابدی بودن آتش برای کفار، جاودان بون جنت برای مؤمنین ایمان آورده اطمینان می دهد که الله تعالی در روز قیامت با عدالت بر بنده گان حکم رانده، بعد از عدالت به طور قطعی، در روی زمین کسانیکه ظلم کرده اند حق شان را اعاده میکند. همینگونه، بودن عذاب‌های دردناک در دوزخ، به بر حق وعده الله تعالی برای دوستانش در جنت، در آن حال بروی با کرامتش که با کرم تر از همه روی‌ها است اطمینان داریم. اعتقاد داریم، اطمینان داریم که، تمام کتب ارسال شده از طرف پروردگار، وعده‌ها و وعید‌های داده شده در (قرآن کریم)، مکافات و مجازات برای نیک بختان و بدبختان، امر و نهی، اختبار، قصه‌ها، مثل‌ها، و حکمت‌ها، حلال و حرام، مُحکم و متشابه، همینگونه برای ما توضیح و تشریح همه چیزها حق است. همینگونه میدانیم که، بر رسول پروردگار و خانواده او سلام‌ها باد. حق است، عیسی بنده و پیغمبر او بود.

- الله تعالی او را مانند حضرت آدم از خاک آفریده، بعداً امر کرد که «شَو» و او شد. مادر عیسی صادق و زن پاک بود. هر دو غذا می خوردن (یعنی انسان بودند، خدا نبودند).

- ما اعتقاد داریم که، بعد از پیغمبر (ص) بهترین انسان ابوبکر، بعداً عمر، بعداً عثمان و بعداً علی بود. خداوند از آنان راضی باشد، گناهان شان از جانب خداوند پاک شده، خانواده پیغمبر پاک را دوست داریم.

- اقرار میکنیم که، پروردگار از همه حوادث دور بوده، هیچگونه احتیاجی به خلایق ندارد. او تمام مخلوقات به اراده و حکمت خود آفرید. از نبودن به بودن و به اظهار کردن هیچگونه احتیاج احساس نمیکند. او تمام کارها را از طریق کدام سبب نه، بلکه با اظهار حکمت، اراده و یگانه‌گی قدرت خود و به اساس تدبیر و اراده اش عملی میکنند. اینها همه دلیل وحدانیت او اند.

- او از همه کمبودات پاک است، او ذات متکی به خود است. تمام موجودات و اشیای آسمان تا طبقات زمین متکی به او است. تمام خلایق مجبوراً تحت حاکمیت او بوده، به اجرای اوامر او مجبور اند. به پی بردن به ماهیت، احکام صادره - اسرار تقدیر معین کرده او قادر نیستند. آن‌ها قادر به رساندن نفع و ضرر، امکانات زنده گی بخشیدن و میراندن نیستند.

- خداوند بزرگ در خاطرۀ ما جا داشته، تصوراتی که در قلب و خانۀ ما و از تصورات قلبی ما خالی بوده، قادرو توانا به آنچه خودش بخواهد است.

- برای او مانند، آغاز، زوال، حلول (داخل شدن از یک بدن به بدن دیگر)، ارتحال (انتقال از یک جای به جای دیگر)، مکان و مأل (عاقبت، آینده) نیست. پروردگار صاحب احسان، عظمت و بزرگی است. او بزرگ است از فهم و ادراک اهل ظلم، کفار و گمراهان. رفتن به جنت و داخل شدن به آتش به اساس عدالت او صورت میگیرد. کاری را که حکم کند، فقط «شو» میگوید. در همان حال کار اجرا میشود.

- کسی از حکم و امر او سرپیچی کرده نمیتواند. او داننده و صاحب قدرت بوده، هیچ چیزی مانند او نیست. او شنونده و بیننده است. او ذات قدر دهنده و کمک کننده است. با همین (اعتقاد) زنده گی میکنیم. با او می میریم. اگر خداوند بزرگ بخواهد، با همین (با همین عقیده) دو باره زنده میشویم. من بر ضد منکرانی که اوامر قطعی و احسان آشکار را رد میکنند قرار داشته، برای خودم شعر ذیل را نوشتم:

- ای منکری که در خواب غفلت از راه راست برآمده ای، تو به صاحب خود عصیان کردی.

- ای کسیکه غلام خواهشات نفسانی شده، و چشمانت کور شده، افسوس بر تو باد، نسبت به او (خداوند) راه انکار را انتخاب کردی.

- تمام دلایل و استناد ما، دقیق و روشن، حاضر و شاهد است.  
- آنچه او آفریده دلالت به این میکند که، او ذات یکه و یگانه است.

## در مورد فقیرانی که به راه تصوّف داخل شده اند

خداوند بزرگ برای تو توفیق اعطا کند، از من در مورد صفت های صادق و فقیر سالک پرسیده ای.

- ای برادرم! برای خودت تقوا را بستر، کساد را سرمایه کن. آخرت-سفر، نفس ها- جای توقف گاه تو، قبر- منزلت، صبر- یقینت، اعتماد- هم صحبت تو، عاجزی- چاره و تدبیر تو، سکونت- کوشش تو، خلوت- منزلت، گرسنگی- عاقبت تو، اشک چشم- نوشابه تو، فقر- پوشاک تو، حساب کتاب عمر- خوابت، زانویت- بالشت تو، مسجد- جای بود و باش تو، حکمت- درس تو، توفیق- رفیق تو، اخلاق عالی- صفت تو، قناعت- آموزگار تو، پرهیزگاری- نماز تو، سکوت- روزه گرفتن تو، اندیشه دوزخ- غم و اندوهت، (یاد) جنت- خوشنودی تو، لا علاجی- سلامتی تو، طمع (حرص)- مریضی تو، قبور- یادآور تو، روز ها- نصیحت دهنده تو، محزونی- آواز تو، یاد مرگ- سماع تو، چشم پوشی از دنیا و اهل آن رقتص تو، طهارت- سلاح تو، تقوا- مرکوب تو، شیطان- دشمن تو، دنیا، زندان تو- آرزو و هوس- نگهبان تو باد.

- شبهایت با اشک چشم، روزت با در خواست مغفرت و آگاهی بگذرد. وقت- حاصل تو، دین- قلعه ات، شریعت- شعار تو، کتاب الله تعالی سخنگوی تو، برای الله تعالی به گمان نیک بودن- سرمایه تو، (از الله تعالی بر پیغمبر و اهل بیت او سلام ها باد)، دعا کردن (صلوة گفتن) کسب تو باشد. دعا کردن به تمام مسلمین عادت تو باشد. انجام کار های نیک نیست تو، احتمال قبول نشدن کار های انجام شده (طاعت و عبادت ها) و بد بودن عاقبت- ترس تو، رسیدن به الله مقصد عالی تو و نایل شدن به این صفات فقیرها کوچکترین آرزوی تو باشد. غیرازینها، چیزی جز غرور و آرزو نمیشد.

- اگر به انجام اینها موفق شوی، همیشه با آزادی زنده گی نموده، با خاطر آرام دنیا را ترک میکنی. اگر خداوند بزرگ بخواهد، با حمد او از قبر بلند شده با بختیاری به جنت قدم میگذاری.

## در مورد دوست داشتن آفریدگاربنده گانش را

علایم محبت خداوند نسبت به بنده گان، همچنان رسیدن بنده به مولای خود و پی بردن او به صفات بزرگ و مقدسش عبارتند:

کسی که رو به آفریدگار آورده و به حضور او روان است بداند که، دهنده و گیرنده، رساننده به نفع و ضرر، رهنما و باز دارنده، فقط ذات اوست. جاودانی فقط خاص او بوده، دیگران همه فانی اند. چنین (شخص) با قلب و زبان یکسان ذکر نموده، رگ های او مالمال از محبت پروردگار می باشد. کدام قدر و قیمت برای خود قایل نشده، به دنیا و دنیا پرستان به نظر نفرت می بیند. مرگ و دیدار با آفریدگار را دوست دارد. در خلوت زیسته، از دیگران دوری می گزیند. ستایش و بد گوئی، خوبی و بدی، دادن و ندادن، همینگونه طلا و خاک در نظر او برابر بوده، به خاطر تقصیر خود شب و روز میگردید.

(سالکی که راه خدا را انتخاب کرده) در دنیا با قیافه خود زیسته، قلب او با آخرت می باشد. ایمان - اعتقاد او کاملاً با آفریدگار بوده، ذکر حق و یاد مرگ به زبان او، غیر از ترس (روز) قیامت، صفات جنت یا دوزخ چیز دیگری نمیگردد.

برای او نزدیک ترین چیز مرگ و دور ترین چیز آرزو خواهش می باشد. از خلایق مایوس شده به خاطر عمری که بیهوده سپری نموده گریه میکند.

اینها (تمام چیز هایی که گفته آمدیم) نمایانگر فضل و احسان خداوند بزرگ و التفات او بر بنده عاجز و ناتوان بوده، به رسیدن بنده به آستانه مولایی که واجد تمام صفات بزرگی است، دلالت میکند.

## خلوت نشینی فقیر و شرح آداب آن

مقصد این است که، بنده مریدی که به این راه قدم گذاشته، از (فکر) دنیا و آخرت فارغ بوده، رضای خداوند بزرگ را خواسته به نیت اصلاح قلب و حال از طریق توبه (از گناهان) پاک شود، از روی حلال دانستن و یا رد کردن، از ستم کردن به انسان ها توبه کند، از دنیا و اهل آن دوری اختیار نموده و به آخرت رو بیاورد. با اسباب او (طاعت و عبادت) مشغول شود. ظاهر و باطن خود را از همه اراده ها و خواست ها خالی نموده، بی صدا، بدون حرکت، با ترس و التجا، با گریه، عجز و حیا اظهار کند. با شریعت کاملاً پیوست شده، بدون عدول از حدود خداوند، با آگاهی از تمام احکام، به پیامبر او (از

الله به او و اهل بیت او سلام‌ها باد!) در حال پیروی از سنت‌های او، کاملاً با قلب و تمام وجودش به حضور خداوند رو بیاورد.

شخص فقیر بعد از نشستن در خلوت خود را مرده و خلوت را گمان قبر میکند. برای مرده هیچ نوع اختیار و اراده باقی نمی‌ماند. به خاطری که قلبش به جز از الله تعالی به چیز دیگری مایل نیست، قبل از نشستن به خلوت تمام کارهای خود را انجام داده، ضرورت‌های خود را تأمین میکند.

دور از مردم جایی که نزدیک مسجد (جامع)، یا در جاییکه رفتن در نماز جمعه ضرور نباشد محلی را انتخاب میکنند. محلی باشد که جای تنگ، در آن جا نور آفتاب و روشنی روز نرسد.

(شخصیکه در خلوت نشسته) در پهلویش طعام، اشیایی که معلومات (قابل خواندن) بدست بیاید نمی‌باشد. همیشه - شب و روز، به صورت پنهانی بدون تنبلی، بدون بهانه با ذکر مشغول می‌شود. (هنگام ذکر) قلبش از زبان، زبانش از قلبش الهام میگیرد (قلبش با زبانش یکی میشود).

در اجرای این کار کسیکه نسبت به او دارای نیت نیک بوده، خوراک و مزاج او را بداند، با آگاهی از سبب‌های مریض او، مانند طبیبی حاذق که از تأثیرات دوا واقف باشد خوبی‌ها و بدی‌ها، عقل و فکر، مقاومت و عجله، اراده و قوت و تمایل نفس او را بداند، به صفت یک شیخ نصیحت‌گوی و یا برادر مهربان - رفیق با صلاحیت و یا دوست صادق کمک نماید.

(سالک) به الله تعالی پناه برده بعد از استخاره (طلب کار نیک) زیاد به او، به حضور او صورتش را به خاک مالیده، قلب و روحش را به حضرت او بسپارد. زمانیکه بی اراده میشود در حالات دیگر، با صدای بلند ذکر نمی‌کند، با اختیار خود خواب نمی‌کند، بکدام چیزی تکیه نمی‌کند، کدام چیزی را بهانه نمی‌کند، غیر از نمازهای فرض و سنت نمازهای نفل را نمی‌خواند. آن‌ها دو رکعت نماز سنت صبح بعد از وضوی تازه دو رکعت نماز است.

لازم است تا در خاطر او کرامت‌ها و موهبت‌ها (امتیازی که از طرف خداوند متعال اعطا میشود) خُطور نکند. او به خاطر خلوت نشینی اش هیچگونه اهمیت قایل نمیشود، با ادامه دادن بیاد خدا، در او هیچگونه ادعا و خود بینی نمی‌ماند. از نفس خود وضعیت بد روحی و از قلب خود خواهشات پست و فاسد را دور کند.

مطابق قدرت، استقامت، طاقت، ضعیفی و سلامتی خود خوردن غذا را کم میکند. همیشه از خوشبویی های دل انگیز استفاده میکند. چیز روغنی نمیخورد. با یاد خدا آداب را حفظ میکند. همیشه خود را مانند جنایتکاری احساس میکند که در مقابل سلطان جبار قرار دارد. بر خلاف شریعت و سنت هیچ کاری نمیکند. به نمایش اشیا التفات نمیکند.

نفس خود را (از وسوسه ها) با ذکر حمایت میکند. در حال شرم (حیا) از خداوند بزرگ، چنانکه از گناهان خود عفو می خواهد، از طاعت- عبادت خود هم عفو می خواهد. آنچنانیکه برای کفار ترس آور است، برای خودش هم همانگونه ترس آور می پندارد.

در هنگام خلوت نشینی اطمینان (سالک) کامل، عقیده اش نیز کامل بوده، ایمان به خدا، فرشته گان او، کتاب های او، و پیغمبران او، اعتقاد به زنده شدن بعد از مردن، به جنت و آتش، وعده و وعید های خداوند، به پیغمبر او (از الله تعالی بر او و اهل بیت او سلام ها باد!) اصحاب او دوست داشته، بعد از پیغمبر، بر افضلیت آنها نسبت به تمام انسان ها اعتراف کند. آنچه گفته آمدیم در حالیکه بر عکس آن ها باشد، در خلوت مانند فاسد و منافق نشسته، بدعتچی و زندقی بیش نمیباشد.

(سالک در خلوت نشسته) اراده الله تعالی را بالا تر از اراده خود قرار میدهد. آنچه را بر خود روا می دارد بر دیگران نیز روا می بیند. بعد بر آمدن از خلوت از خود عجز نشان داده به پنهان کردن (اسرار خود) کوشش میکند. قلب و زبان خود را حفاظت میکند. در خلوت بود یا نبود، همیشه با وضو می باشد. در آن حال به دنیا و صاحبان دنیا هیچگونه مهر و محبتی باقی نمی ماند. از الله تعالی از شر نفس خود که به بدی ها او را رهنمایی میکند پناه می طلبد. برای اجرای طاعت- عبادت و عاقبت (امور) با نیت پاک توفیق (کمک) می طلبد. چون که تمام کار ها با خاتمه اش بها داده میشود. توفیق از الله تعالی است.

## در مورد شناخت نفس و پیروان آن

ماهیت آنرا هیچکس و هیچگاهی نمیداند

بدان که، الله تعالی نفس را از همه چیزهای موجود بدترین آفریده است. او همیشه با تو بوده، مرکوب تو است. تو محتاج او هستی. او بالا تر از اشیای خانه ات قرار داشته، او مانند دزدی است که به آنها چشم دوخته است. او دوست شیطان، جایگاه تمام بدیها است. او بدترین صفتها را دارد: بدیها را خوب دیده، خوبیها را بد میبیند، بر ضد شریعت و عقل بوده، با خواهشات وهوسها توافق میکند. تو او را به طاعت و عبادت دعوت میکنی، لیکن او به طرف گناهان میرود. او در هنگام سیری به درندهگان، در گرسنگی به طفل معصوم، در حال غضب به پادشاهان ظالم، در شهوت به حیوانات، در ترس به گربه، در هنگام احساس ناامنی به شیر و ببر میماند. یکی از عادتهای بد آن عبارت از این است که، از فقری و از کم بودن رزق و روزی میترسد، لیکن از خداوند بزرگ و عذاب او نمیترسد. او بازیچه شیطان است. او از دنیا و نقش نگار آن، هوس و شیطان، همینگونه از چیزهایی که مربوط به آنها میشود همکاران زیاد داشته، هر همکار او از نقش و نگار دنیوی لشکر، سواران و خدمتگاران دارد. به طور مثال: پُر خوری، بسیار خوابیدن، بسیار خندیدن، گوش دادن به قصه عاشقانه، دلبستگی به دنیا، انتخاب ثروتمندی، تکبر، حسد، غیبت، اشتغال به بدیها، با نوشیدن نوشابهها دست زدن به گناهان، روی آوردن به انواع بازیها، اشتغال به کاهای بیفایده، جمع آوری مال و ملک و دلبستگی به آرزوها و خواهشات، دعوت به بدیها، دوری کردن از خوبیها، دلبستگی به هوا و هوس و سرور، عمارت و تجارت، توصیف بدی، افشای گفتار دیگران، خارج شدن از حدود (حدود آداب و اخلاق)، کمک خواستن از باطل و انکار از حق، احترام به دنیا پرستان، تحقیر اهل آخرت، از جمله اینها است.

همه اینها، از صفات نفس (نفس اماره) حساب میشود که به بدیها تشویق میکند. تمام رگهای اولاد آدم در اتحاد با همکاران او وظیفه خدمتگاران را انجام میدهند. فقط به توفیق آفریدگار شخصیکه قادر به دیدن عیبهای خود است و به کمک او به مکر و فریب نفس خود پی برده، و به سرکوب اوموفق شده، لگام تقوا و پرهیزگاری را به دهن او انداخته، با زولانه خواری و عجز و اوامر شریعت او را در قید و بند نگاهداشته، به کشتن او با شمشیر مجاهده موفق میشود. بعد از آن گرسنگی، تشنگی، بی خوابی را تشدید بخشیده، به جز از اطاعت الله تعالی به سایر امور بر ضد او قرار میگیرد.

(سالک) در طاعت - عبادت کردن هم از او (نفس خود) ترسیده تمام عملکردهای او را تقبیح نموده، تا زمان چشم از دنیا پوشیدن لحظه‌ی هم از تربیه، ریاضت کشیدن غافل نباشد. عقل زنجیر او، شریعت زندان او، طاعت - عبادت نگهبان او، یاد مرگ را به خوردنی و نوشیدنی او مبدل نموده، بعد از رعایت نهایت احتیاط نسبت به او، همان بنده بیچاره، به آفریننده نفس تضرع نموده، از مکر و حیلۀ او، از عادات بد و غلبه حاصل نمودن بر عقل پناه خواسته، از خداوند بزرگ در امان ماندن از شر او را استدعا می‌کند.

عقل و نفس مانند دو دشمن قدیمی هستند. هر دوی آنها شمشیرهای برهنه را در دست داشته، برای کشتن همدیگر آماده‌اند. لحظه‌ی هم از یکدیگر غافل نیستند. هر یک که در غفلت بماند، همان وقت دچار مغلوبیت می‌شود. کسیکه ظالم بر نفس خود است از شر او نجات یافته، از حیلۀ او مکر او به دور می‌ماند. خداوند بزرگ چنین مرحمت نموده است:

«وَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» (بعضی از ایشان بر نفس‌های خود ظلم کننده‌اند).

(قرآنکریم، ترجمۀ سوره ۳۵، آیت ۳۲)

جبر کردن به نفس، خواهشات فاسد او، لذّات فانی، امیدهای باطل، آرزوهای بی‌اساس، غرور دنیا، تقاضای نفس، شهرت و اعتبار، صرف نظر کردن از دلبستگی به مال و دولت، اطاعت از شریعت و سنت، رفتن به راه طاعت - عبادت پروردگار، خواستن مرگ، تشویق به دنیا پرستی نموده همینگونه از مکر و حیلۀ او خود بینی آن ترسیدن است. فریبنده‌گی و اغواگری آن، نسبت گناه به طاعت - عبادت بیشتر است. چون در جریان طاعت نسبت به گناه کردن بیشتر احساس لذت می‌شود. مثلاً، نمایش زیبای طاعت - عبادت، بهادران بزرگ کارهای خود را، ریا و منافقت، قبول اخلاص مردم، بوسانیدن دست، تبرک و زیارت‌مندی، رسیدن به شهرت زیاد، تقاضای امتنان مردم، رغبتی که از طرف پادشاهان نشان داده می‌شود، ابراز خورسندی از رفت و آمد انسان‌ها، به مجالس سماع حاضر شده و کوشش به نمایش خرق عادت (حوادث فوق‌العاده)، روزه گرفتن تصنعی (تظاهر به روزه گرفتن)، خوردن غذای کم، گریستن دروغی، اشاره با لب و چشم، تضرع به پروردگار بدون حضور قلبی، پوشیدن لباس‌های مُندرس، خواب دیدن و در مورد حال و آینده حکم نمودن، با دیدن اشخاص عاجز مبالغه کردن در عبادت، اما در خلوت (تنهایی) تنبلی کردن، در مجالس به اشتراک جوانان رضائیت نشان دادن، دیدن به زنان - از شر شیطان پناه می‌خواهیم - از جمله اینها است.

در حقیقت هم، این‌ها (خصلت‌های ذکر شده)، شراب نوشی، بدتر از گناه کردن است. خداوند بزرگ ما را از شر نفس ما از کار‌هاییکه به ریا انجام می‌دهیم نگاه کند. بر پیغمبر (ص) (از جانب خداوند بزرگ به او و اهل بیت او درودها باد!) فرموده اند: اگر خداوند متعال برای بنده‌ی اراده‌نیکویی کند، او را قادر به دیدن کمبودی‌های او میکند.

الهی! ما را قوت و نیرو ببخش تا کمبودی‌ها و اعمال بد خود را دیده بتوانیم، ما را از تظاهر به کارهای مان‌نگهدار، ما را بر نفس ما، خواهشات نفسانی ما، به اعمال بد ما تابع مساز! ما را کمک کن تا بر دشمنان خود غالب شویم، ما را در قطار آنانی قرار بده که با ایمان و اعتقاد از جهان رفته‌اند، ما را در بین بنده‌گان شرمنده مساز! حقیقتاً هم تواز وعده‌های خود باز نمی‌گردد.

### در مورد نصیحت دادن به فقیر و رهنمایی او

فقیری که به راه آخرت داخل شده می‌خواهد از بحر بلاهای دنیا سالم بگذرد مراتب ذیل را به صورت جدی حاصل نموده، لازم است یکجا با نفس خود آنها را عملی نماید. چرا که آنها اساس بنده‌گی، مرکز طاعت – عبات محسوب میشوند.

حلال خوردن، ترک محال (کار ناممکن)، کامل بودن اعتقاد، صداقت در سعی – حرکت، آماده بودن به مرگ، جبیره کردن از دست رفته، قبل از داخل شدن به قبر اعمال خود را از نظر گذراندن، به انسان‌ها و غیر انسان ضرر نرسانیدن، چشم پوشی از عیوب دیگران و از نظر گذراندن عیب خود، قبل از نصیحت دادن به برادران نصیحت کردن به خود، به خاطر محبت خداوند بزرگ ظاهراً و باطناً نفرت داشتن از دنیا، گذاشتن آن چیزها به کسانی که آنجا هستند (کسانی که خود را به دنیا تسلیم نموده‌اند)، پنهان ساختن حال خود و ترک (سخنان بیهوده)، از بین همه چیزها صرف نظر کردن از چیزهای بیهوده، دعا کردن در حق تمام مسلمین (خواستن نیکویی‌ها)، پنهان ساختن مصیبت‌ها و اظهار نمودن کمبودی‌های خودش، هر روز تمام اعضایش را در اختیار نفس گذاشته، او را (نفس را) رعیت خود (اعضاییکه تحت حاکمیت او قرار دارد) بودن مجبور نموده، ترساندن از عذاب دوزخ، نظر کردن به مردم با چشم مهر و محبت، به اهل دنیا با

انکار و حسد نه، بلکه با چشم عبرت نگریستن، (به دیگران) پند داده، کشیدن فضااحت (رسوایی)، هنگام اقتدار، غیر از آنچه حرام کرده شده (در مورد کار های دیگر) در برابر دوست - دشمن غضب خود را فرو کش نموده، به عمل انجام داده اش خودش بها نداده، سپردن او به کسی که او را عملی میکند، مانند کسیکه آخرین نفس هایش را میکشد (در مورد عبادت) به فقر خود ندامت نشان دادن، اخلاق را پاکیزه نموده، تغیر در گشت و گذار آورده، با انسان ها مواسا و مدارا کردن، به عمل ترک لذت ها و خواهشات مقاومت نموده، نگاه کردن زبان از گفتار در مورد زنده ها و مرده ها، در سفر و حضر (اقامت)، گرمی و سردی، هنگام گرسنگی و برهنگی، بر ضد هوس های نفس و شیطان قرار داشتن، نگاه داشتن راستی و صداقت زبان به حیث خلاصه معنویت انسان، دوری از دروغ گویی، عادت دادن زبان به راستی، تکراراً با یاد از وحشت روز قیامت برای گذر از راه راست حرکت کردن، در هنگام اظهار سخنان نیکو بکار بردن تمام قوت و نیرو، در حال نبودن نشستن به سکوت، به رزق و روزی خداوند بزرگ قناعت نموده، اجرای اوامر او، عادت به کم خوردن غذا، مشغول کردن زبان به ذکر خدا، هر ساعت هر روز عمر را شمردن، صرف نظر از مشهور شدن، بدون موجب مداخله نکردن در کار ها، دوری از شهرت پرستی، مداخله نکردن در کار های مردم، ترک تدبیر، تن دادن به تقدیر، در نشست و برخواست ادای نماز استخاره، چپ نشستن، یاد مرگ، بیهوده نه گذشتاندن وقت، در صورتی ضرورت نباشد (خواستن چیزی از کسی)، خواهشات نفس را ترک نموده، اطاعت کردن از اوامر شریعت، بر آمدن تمام مردم از دوزخ، گمان ماندن خودش در دوزخ، به حکایات دنیا و اهل آن، زنده گی پادشاهان، علاقه نداشتن به آزادی اشخاص آزاد و برده گان، رعایت اوقات نماز از آغاز تا ختم، همیشه پاکی بدن و لباس را رعایت کردن، گوش دادن سخنان مشایخ به حرمت، و گفتار بی علمان به عبرت، با تحقیر نفس، اعزاز کردن عقل، قطع علاقه نمودن غیر از گروه اهل الله (دوستان خدا) با متصوفین (آنانیکه دعوی صوفی گری میکنند)، بر پیغمبر و اهل بیت او از طرف خداوند متعال سلام ها باد - تابع احادیث (گفتار شان) شان شده، نه شنیدن سخنان ثروتمندان و صاحبان دولت، کوشش به صحبت فقیران، طاعت و عبادت کردن با رغبت و خورسندی، با عیوب بسیار گناهانیکه به اساس خواهشات نفس صادر شده گریستن، از ترس رد متاع طاعت - عبادت از طاعت - عبادت خود عفو خواستن، با امید عمل کردن، ترس از اجل، پنهان شدن از کسانیکه بتوتحفه میدهند، سکوت اختیار کردن در برابر بی ادبان، دنیا را یکسو گذاشته، توجه کردن به آخرت، با توجه به زیبایی اخلاق، طاعت را فراموش نمودن (اهمیت ندادن به طاعت -

عبادت)، از شکایت و دشنام دوری اختیار کردن، تزوّع به حضور مولا، صرف نظر کردن از سخنان بیهوده دوری از مردم، نماز شب ها، گریه شب ها، روزه دنیا، افطار آخرت. از نفست بگذرا! چون که او جای کثافت ها و گناهان است. خاک پای دیگران شو! ای که به تقصیرات راه مانده اید، عمل کجاست؟ ای سوال گر، تا کی سوال می کنی؟ وقت سفر رسید، توشه راه و اسباب او کجاست؟ برای این سخنان سودمند، زبان را از گفتار زیاد نگاه داشته، چشم رابسته، مختصر نوشته شد.

### بخش برتری فقر از چیز های دیگر

آفریننده، دو باره زنده کننده به جز از او خدایی نیست، بنام الله تعالی سوگند یاد میکنم که، اگر مولای مقدس من از طریق کدام آیت (علامت- نشانه) برای من آگاهی میداد که «تو تا روز محشر زنده گی نموده بدون هیچکدام نزاع-اعتراض، تمام ملک دنیا را تصاحب نموده، و بعداً با افراد ثروتمند داخل جنت شوی و یا اینکه همین ساعت مُرده، داخل آتش شده، اما روز محشر از طفیل عزت و عظمت خداوند متعال دو باره در قطار فقیران زنده شوی، یکی از این دو را انتخاب کن!» گفته شود، البته من به نعمات دنیا و داخل شدن به جنت هیچگونه رغبت نشان نداده، همین لحظه با فقیران داخل شدن به آتش را انتخاب می کردم.

فقر و دوزخ، بهتر از کثافت است. چون که من لذت زنده گی، گوارا بودن وقت، خوبی کیفیت، فراغت خاطر، راحت بدن، سلامتی نفس، شب ها حلاوت مناجات خداوند بخشاینده، همینگونه هنگام خوردن توتاه های نان خشک در نفس خود عزت و در پوشیدن خرقة مندرس در حضور الله تعالی قناعت و همیشه صفای زنده گی را من فقط در فقیری یافته ام.

برادران فقیر! مرگ، مرگ شما، زنده گی زنده گی شما، دنیا دنیای شما، آخرت آخرت شما، زیستن زیستن شماست. مادامی که زنده هستید فقر را در آغوش بگیرید، (حتی) در خواب هم با زانوی تان به او نزدیک شوید. اگر فقط به خداوند متعال پناه می برید، به او شکر کنید، در برابر این نعمت بزرگ و این موهبت (احسان، یعنی فقر) صبر و تحمل کنید. و چهار تکبیر «الله اکبر» (نماز جنازه) را به غیر از او بگویید (غیر از خدا نماز جنازه

دیگران را بخوانید، یعنی آنها را نیست حساب کنید). در شریعت بنده و پیغمبر او محمّد مصطفی صلی الله علیه و سلم- از خداوند متعال به او و اهل بیت او سلام ها باد!- باشید، نیگه که در بین تاریکی شب و روشنی روز انواع مختلف کارها، بدی ها و مصیبت ها روی میدهد. چندین فاسق توبه نموده، چندین عابد با جواب رد روبرو می شوند. چندین اشخاص نزدیک دور شده، چندین خوشبخت دچار بدبختی گردیده، چندین غائب (کسانیکه قلب شان در حضور خدانیست) حاضر (در حضور خدا) میگردند.

اگر چنین است، از الله تعالی ترسیده، از او اطاعت کنید.

ای اهل عقل و دانش! با چشم عبرت ببینید، ای صاحبان فکر و اندیشه! هیچگاهی غرور را راه ندهید، بدانید که، آنچه در اختیار دارید از شما نیست، اگر چنین است، دو راز خواهشات منتظر اجل تان باشید، برای فردا (روز قیامت) اعمال انجام داده خود را از نظر بگذرانید، زیرا برای کسانیکه منتظر اند فردا بسیار نزدیک است.

## در مورد دنیا و ماهیت آن

دنیا- جایگاه اندیشه، منزل عبادت، سرای عشرت، بنای پُل است. او کشت زار مؤمنین، بازار جوینده گان، دکان سودای کوشش کننده گان، مرکوب پیروان، پُل داخل شونده گان سلوک، معشوقه فریب خورده گان، گذرگاه صادقان، کثافت دانی عارفان، و کشور شیطان ها است. هر لحظه برای خود دوستی انتخاب میکند، هر لحظه کسی را می میراند. عُمّان او ساحل ندارد و غرق شده گان او بی شمارند. کسانی که او را دوست دارند گمراه شده اند، کسانیکه به او اعتماد کرده اند به آستانه مرگ او سر گذاشته اند، کسانیکه از او صرف نظر کرده اند در فراغت زنده گی میکنند، علاقه مندان او فقط با او مشغول شده اند. کسیکه با او سودا کند فریب می خورد، کسی که دل به او بدهد گمراه میشود، پیرو او مجنون و خواهان او محزون است. خورسندی او غم - اندوه، خوشی و شادمانی او ماتم، دایره زهر او سَم (زهر) و ساحل او یَم (دریا) است.

سلامتی او رنجوری، صحبت او رنج و بلا و عادت او جور و جفا است. برای همه مصیبت ها و کثافت ها آفریده شده، در دشمنی با تمام مردم قرار دارد. شراب او سَراب، بنای او خراب است.

## در مورد راه خداوند متعال

بدان که راه الله تعالی روشن تر از آفتاب، درخشان تر از ماهتاب و روشن تر از روز است. آن علامت های تابان و نشانه های مُعین دارد. کسی که او را ترک کند گمراه می شود، کسیکه او را انتخاب کند براه راست می رود، اما این راه پر از بسیار دشواری ها، خوف و خطر ها، کوه های بزرگ و ابحار طوفانی است. زیر هر سنگ یک اژدر نهفته، در هر نیزار پلنگی خفته. کسیکه از دور نظر کند چنان معلوم میشود. اما از نزدیک، برای شخص تشنه که تصوّر آب را میکند به سراب خرما زار می ماند. فقط کسیکه از ترس خدا دنیا را با صداقت ترک نموده، با توبه به الله تعالی مایل شده است، قلب های رسیده به فیض الهی (از طریق اعمال شان) آنانیکه سزاوار رضائیت شده اند امکانات طی این راه را دارند.

ای سالک - رونده راه خدا! بدان، کسیکه از تمام خواهشات دلسرد شده، از دنیا رو گردانیده، مرگ را استقبال نموده با نفس خود دشمن شده، آخرت و اهل او را دوست داشته تمام دارایی خود را به دیگران بخشیده، به چیزیکه ندارد چشم نه دوخته، با قلب زنده و نفس مرده، دارای عقل کامل و خواهش ضعیف بوده، کم غذا خورده، بسیار مشغول ذکر شده به جزعالم ربانی و مرید روحانی صادق نشستن در خلوت برای دیگری درست نمی آید.

بعد از آن (سالک) به مالک حقیقی تمام رو آورده کلمات «لا اله الا الله» (نیست هیچ معبودی به جز از الله) را تکرار میکند. از همه بیزاری اختیار نموده، از تمام دعوا های خود صرف نظر نموده، به خدا توبه میکند. بعداً در حال تکرار جملات ذیل در زبان با قلب خود تصدیق میکند.

«لا اله الا الله، وحده لا شریک له و لا معبود سواه، لا اله الا الله، الحی الباقی و ما سواه میتون» (غیر از الله خدای دیگری نیست، او بی شریک و یگانه است، غیر از او معبودی نیست، غیر از این ذات زنده و جاودانی هیچ خدایی نیست. غیر از او همه مرده اند).

من به خاطر توضیح حال خود، در باره خودم ابیات ذیل را نوشته ام:

- ای برادران، من می خواهم به همه شما نصیحت کنم که، به لباسی که من

پوشیده ام و حقیقت را پنهان می کند توجه نکنید.

- مرا زاهد (با تقوا) تصوّر نکنید، به حرف هایم گوش ندهید، از گناهانم چشم

پوشی نکنید، جیب و کاسه ام با گناهانم برابر اند. به جیب و کاسه ام نزدیک نشوید.

- مگر نشنیده اید که من راهب (روحانی نصرانی) هستم؟ (این سخن بجا است).

در زیر خرّقه بی که پوشیده ام عقم لباس پنهانی من است.

- گل های درختان جهالت که من کاشته ام، غیر از گناهان چیز دیگری نیست، آنچه من کشت کرده و گل هاییرا که از آن حاصل گرفته ام بیول نکنید.
- قلب من هم معلم من و هم معبد من (عبادتگاهم) است. به امید مغفرت پروردگار بسیار گناه میکنم.
- نفس من ابلیس (شیطان) است، او را بسیار آزموده ام، ازشر ابلیس من پناه بجوید.
- الهی، همچنانکه برای نوشتن این کلمات مقدس به من توفیق عطا نمودی، برای عمل کردن به این اندرزه‌های پاکیزه به من و تمام مؤمنین توفیق عنایت فرما، آمین!

### منابع و مأخذ این بحث

در نوشتن مقدمه و توضیحات، همینگونه در ترجمه رساله کبرا از منابع ذیل استفاده شده است:

- «المُنجد فی اللغة و الاعلام»، بیروت، سال ۱۹۸۶.
- «دایرةالمعارف اسلام»، به زبان تورکی، استانبول، سال ۱۹۵۰.
- «فرهنگ جدید عربی - فارسی»، («مُنجد الطلاب» ترجمه فارسی)، تهران، سال ۱۳۶۰ هجری.
- ابو حامدغزالی، احیاءالعلوم، قاهره، الاهرام، سال ۱۸۷.
- اثر «رسالة الطرق» نجمالدين كبرا که بنام «آداب الذاکرين» توسط عبدالغفور لاری بزبان فارسی ترجمه و شرح شده، در کتابخانه دستنویسی انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی تحت شماره پ. ۵۰۳ نگهداری میشود، جلد۲، قسم ۱، تهران، سال ۱۳۴۰ هجری.
- حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون»، بزبان عربی، استانبول، سال ۱۸۹۳.
- ذبیح الله صفا، «تاریخ ادبیات در ایران»، جلد۳، قسم ۱، تهران سال ۱۳۶۹ هجری.
- رضا توفیق، قاموس فلسفه، مطبعة عامره، استانبول، سال ۱۳۳۰.
- شمسالدين سامی، «قاموس الاعلام»، استانبول، سال ۱۳۰۶ هجری.
- شمسالدين سامی، «قاموس تورکی»، استانبول، سال ۱۳۱۷ هجری.
- علاءالدين نقشبندي، «ما هوالتصوّف و ما هی الطريقةالنقشبندیة»، نشر عراق کشف اصلاحاتالفنون، مطبعة اقدام، استانبول، نشرات احمد جودت، سال ۱۹۹۱.

- لغات توضیحی زبان اوزبیک، جلد ۱-۲، تاشکند، سال ۱۹۸۱.  
 - محمد مُعین، «فرهنگ فارسی»، تهران، سال ۱۹۶۳.

## خواجه عبدالخالق غجدوانی، بنیانگذار طریقت نقشبندیه

عبدالخالق غجدوانی در طریقه نقشبندیه اساسگذار سلسله خواجه ها حساب میشود. تعلیمات او، یعنی راه و روش، آداب و دیدگاه های او در ساحة تصوّف دارای اهمیت فوق العاده است.

عبدالخالق غجدوانی که بود، در طریقه خواجه ها چگونه حصّه داشت و در حال حاضر اهمیت تعلیمات او چگونه است؟

خواجه عبدالخالق در سال ۱۱۰۳ در قریه غجدوان بخارا متولد شده، در سال ۱۱۷۹ در همانجا وفات یافته است. او به صفت چهارمین خلیفه خواجه یوسف همدانی سرحلقه طبقه خواجه ها حساب میشود. درینجا لازم به تذکر است که، در مطبوعات اوزبیکستان در بعضی جا ها به جای کلمه خواجه گان «خواجه ها» (خواجه گان ها) استعمال میشود. البته این درست نیست. چون که کلمه «خواجه گان» نسبت اینکه جمع کلمه «خواجه» بوده استعمال «خواجه گان لر» به شکل جمع الجمع درست نبوده و معنی اضافی را افاده نمیکند. از همین سبب لازم است تا کلمه های «خواجه گان» و «خواجه ها» به کار برده شود.

پدر شیخ به نام عبدالمجید یک شخصیت مشهور بوده، از اولاده امام مالک ابن انس اساسگذار مذهب مالکی بود. او در حدود تورکیه که قبلاً روم یاد میشد زیسته با علوم ظاهری و باطنی مشغول شده است. به اساس معلومات منابع، مادر حضرت خواجه تورکی نسب و از اولاده سلاطین عثمانی بود. آنها بنا بر تقاضای زمان با فامیل شان به بخارا آمده، در غجدوان اقامت کرده اند. فرزند شان خواجه عبدالخالق در شهر بخارا تحصیل نموده بعد از آموزش تعلیمات مربوط به تصوّف، به سوی کمالات معنوی به حرکت آغاز نموده است.

حینیکه خواجه یوسف همدانی به بخارا می آید، غجدوانی با ایشان ملاقات نموده، اصول سلوک را به مقیاس وسیع از او فرا میگیرد.

درینجا خواجه احمد یسّوی اساسگذار طریقهٔ یسّویه با خواجه یوسف همدانی همصحبت شده، به توسعهٔ تعلیمات عرفان و تصوّف مشغول بود. بعد ها هر دو صوفی اساسگذار دو روش بوده، یکی اساس طریقهٔ یسّویه را گذاشت، دومی به بنیانگذاری طریقهٔ خواجه ها موفق شد.

خود طریقت یا طریقه چیست؟ معنی لغوی طریقت راه و روش بوده، در علم تصوّف معنی یک روش مُعین از روش های زیاد مربوط به عرفان را میرساند. صوفی صاحب ایمان کامل بوده، برای رسیدن به عین‌الیقین و حق‌الیقین همان راه را انتخاب میکند. ایمان مربوط به اهل تصوّف، ایمانی نیست که به اساس تقلید یا از طریق عقل و استدلال حاصل شده باشد. چرا که، اینگونه ایمان شک و شبهه را به وجود می آورد. اما ایمان صوفی از چیز های موجود اطراف خود، و رویداد های رخ داده متأثر نمیشود و به هیچگونه شبهه راه نمیدهد. طبق اظهارات امام ربانی در کتاب «مکتوباتش»، علما با ایمان شان شیخ اند، یعنی تفاوت بین ایمان اهل تصوّف عبارت از این است که، اگر معرفت علما با استدلال علمی و اسلوب منطقی حاصل گردد، معرفت صوفی ها و عارفان، از طریق کشف، ذوق و شوق، یعنی از طریق وجدانیات و اشراق (نور) قلب حاصل می شود. به گفتهٔ مولانا جلال‌الدین بلخی رومی:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

همانطور که راه های آموزش شریعت، علوم و فنون دیگر گوناگون بوده، در تصوّف هم طریقه های مختلف موجود است. هر طریقت از راه خاص خودش میخواهد به حقیقت برسد. از طریقت های مشهور تصوّف یسّویه، کبرویه، نقشبندیه، قادریه، شاذلیه، چشتیه، مولویه و راه و روش های دیگری را میتوان نام برد.

اگر چه طریقه های تصوّف گوناگون است، اما هدف اساسی آنها یکی است، یعنی حقیقت رسیدن به مطلق، در مورد ذات الهی صاحب معرفت شدن، حصول رضای او و نزدیک شدن به ذات احدیت اوست. نظر با تأکید شیخ امین‌علاء‌الدین نقشبندی دانشمند تصوّف شناس عراقی، اگر چه طریقه های تصوّف یکسان نیست، همهٔ شان از یک منبع – یک اساس سرچشمه میگیرند. این مانند این است که از گندم انواع غذا، از گوشت و برنج طعام های گوناگون تهیه کرده می توانیم. با آنکه آنها از همدیگر هر قدر متفاوت باشند، منبع اساسی آنها یکی، یعنی گندم، گوشت، برنج است.

در طریقت ها تا زمان غجدوانی ذکر جلی - ذکر جهر، یعنی ذکر کردن به آواز بلند معمول بود. اکنون هم طریقه های یسّویه، قادریه، چشتیه و یکتعداد طریقه های دیگر با ذکر جلی - ذکر جهر مشغولیت دارند. اما خواجه عبدالخالق غجدوانی پیش بردن ذکر حفی را توصیه نموده، بعد از افضل دانستن و موافق شریعت بودن این اسلوب، ذکر حفی به یکی از اساسات سلسله خواجه گان و طریقه نقشبندیه مبدل گشت.

طریقه نقشبندیه از یازده کلمه یا به اساس قاعده یا شعار خود عرفانی بنا یافته است. این قواعد توسط پیشوایان طریقت وسیعاً آموخته شده، در مورد هر یک شان معلومات مفصل ارائه شده است.

ازین قواعد هشت قاعده منسوب به خواجه عبدالخالق غجدوانی و سه باقیمانده از طرف بهاءالدین نقشبند جدا شده است.

طوریکه تأکید نمودیم، نقشبندیه به ذکر حفی - خُفیه اساس یافته است. ذکر، در مورد ذات پروردگار چنان تفکّر دقیق و با تأمل است که، تمام وجود ذاکر تابع قلب او بوده و در پی او برود. هدف ازین پاک کردن قلب از تصوّرات ناپاک، مقاصد پلید و خواهشات شهوانی است. همیشه مشغول کردن به یاد آفریدگار است. نزدیک شدن به پروردگار و رسیدن به حق فقط از همین راه ممکن است. قلب بعد از پاکیزه شدن و صیقل یافتن نور الهی به او تجلّی میکند، یعنی آفتاب چگونه در آینه انعکاس میکند، نور الهی هم در قلب سالک همانگونه جلوه نموده، حضور حاصل میشود. در آنجا ذکر توقف میکند. نظر به افاده ظهیرالدین محمد بابر در ترجمه «رساله بابریه»:

«عین مذکور میشود زبان ذاکر».

نظر به تأکید علاءالدین نقشبندی، چنین نزدیک شدن ذات قُرب، یعنی نزدیک شدن به ذات الهی نه، بلکه با نور الهی تقرّب باطنی یعنی روحاً نزدیک شدن است. دیدن چنین نزدیکی فقط با چشم قلب ممکن است، با اشک چشم نه.

این حالت اشراق، یعنی دیدن با چشم قلب گفته میشود. این مسئله به حالت هایی می ماند که در خواب دیده شده باشد. در خواب ما با چشمان خود نمی بینیم.

در آثار نوایی آینه قلب خواهشات دنیوی و ماسوا، یعنی به جز از یاد پروردگار بعد از پاک شدن از چیز های دیگر و صیقل یافتن تجلّی نور الهی در او مناسب میشود. نوایی در «خمسه» («سد سکندری») میگوید: پروردگار قلب انسان را خزینة اسرار الهی ساخته، بعد از تجلّی کردن در او، تمام فرشته گان به سوی او نگریسته سر به سجده گذاشتند.

قیلیب کونگلینی راز گنجینه سی  
یوزین ایله دینگ ذات آینه سی  
انگه ایلاگاچ نور حسنونگ ظهور  
اوقوبان ملک خیلی «الله نور»

شیخ امین علاءالدین در کتاب گرانبهایش به نام «حقیقت تصوّف و طریقه نقشبندیه» که به اساس منابع معتبر نوشته شده، چگونگی کسب لقب «نقشبند» بهاءالدین نقشبند را بررسی نموده، روایتی را که پدر و پدر کلانش نقاش بوده نادرست حساب میکند. از نظر او، معنی «نقشبند» از معنویت سر چشمه میگیرد. او میگوید: قلب ها نقاشی شد، یعنی نقش الله تعالی در قلب مریدان شان از جهت معنوی نقش یافته است.

یک شاعر نقشبندی چنین گفته بود:

ای همراه من در طریقه نقشبندی، ذکر حق را در قلبت مستحکم جا بجا کن، لیکن به نوشته محمد باقر مؤلف کتاب «مناقب حضرت خواجه نقشبند» بهاءالدین نقشبند با پدرش به روی تکه «توار» نقش های زیبایی را ترسیم می نموده است. لقب بهاءالدین «نقشبندی» نه، بلکه «نقشبند» است. وقتی نقشبندی میگوییم مراد از طریقت او و طرفداران اوست.

به تأکید علی صفی، عبدالخالق غجدوانی، آغاز گر طریقت خواجه ها بود. اوایل این طریقت به او نسبت داده شده بنام طریقه خواجه ها یاد شد. نظر به اظهار طرفداران نقشبندیه، این طریقت قبلاً نسبت اینکه منسوب به حضرت ابوبکر بود «الصدیقیه» گفته میشد. بعداً به بایزید بسطامی نسبت داده شده «طیفوریه» نامیده شده است. این تعلیمات الی قرن ۱۴ با نام بهاءالدین نقشبند پیوند داشته «نقشبندیه» نامیده می شود.

آنچه گفته آمدیم خواجه بهاءالدین نقشبند ضمن بیان سفر های روحی خودش، تربیه روحی و معنوی را از خواجه عبدالخالق غجدوانی کسب نموده است. نظر به تذکر عثمان تورر دانشمند تصوّف شناس مشهور، شیخ حقیقی بهاءالدین نقشبند، عبدالخالق غجدوانی بوده که از طریق راه «اویسیه» او را تربیه نموده، و به درجه کمال رسانیده است. و در بین بهاءالدین و غجدوانی شیخ سماسی، علی رامیتانی، محمود انجیر فغنوی و عارف ریوگری قرار دارد.

در بین دوران زنده‌گی غ-ج-دوانی و نق-ش-ب-د، بی‌ش‌تر از ۲۰۰ سال فاصله موجود است. بهاء‌الدین بعد از امیر کلال خلیفه میشود، بعداً به حضور شیخ‌های یسویه چون قثم شیخ، خلیل آته، و مولانا عبدالرؤف سالهای متمادی را گذرانیده از آنها کسب علم و معرفت کرده است. محمد باقر که منقبت‌های او را نوشته، به نقل از خواجه علاء‌الدین عطار که یکی از شاگردان خواجه بود، چنین گفته است:

«من شش سال در خدمت یکی از مشایخ مشهور تورک خلیل آته بودم، خلیل آته (سلطان خلیل) بعد از ارتقا به پادشاهی ماوراءالنهر هم، شش سال در ملازمت او بوده خدمت نمودم، آداب در خدمت شاهان بودن را آموختم. به او بسیار خدمت‌ها کردم، هنگام فراغت محرم خاص (همصحبت) او من بودم، او بعضاً با من سخت دستی و بعضاً لطف و مرحمت نشان میداد».

در همین اثنا بهاء‌الدین نقشبند طی دوازده سال با خلیل آتا خارج از مناسبت تصوفی، یکی از مهمترین کارهای دنیوی، یعنی در اداره دولت اشتراک نموده، برای فلسفه عملی و حیاتی اش اولگو باقی ماند.

بنا بر افاده عثمان تورر، نقشبندی به چهار قاعده اساسی ذیل اساس یافته است:  
پاک کردن ظاهر با راه شریعت، پاک کردن باطن از طریق طریقت، رسیدن به قرب الهی (نزدیکی) از راه حقیقت، رسیدن به آفریدگار از طریق معرفت.  
به تأکید او، این طریقت بعد از نقشبند از خواجه عبیدالله احرار تا امام ربانی به نام‌های نقشبندیه احراریه، از شمس‌الدین مظهر تا مولانا خالد بغدادی نقشبندیه مظهریه، بعد از مولانا خالد بغدادی خالدیه یاد شده است.

در قرن ۱۷ شخصی منسوب به افغانستان مشهور به لقب «مجدد الف ثانی» (سازنده دومین هزار سال) و به لقب «امام ربانی» شهرت یافته شیخ احمد فاروقی نقشبندی احراری سر هندی به صفت ادامه دهنده طریقت نقشبندیه طریقت «مجددیه» را اساس گذاشت. امام ربانی در سال ۱۶۵۰ در منطقه سرهند هندوستان تولد یافته، در سال ۱۷۰۳ چشم از جهان پوشید. او بعد از فراگیری علوم ظاهری و باطنی به دهلی رفته به حضور ادامه دهنده طریقت خواجه‌ها خواجه احمد باقی مشرف میشود.

شیخ محمد باقی به شش واسطه به خواجه بهاء‌الدین نقشبند میرسد.  
امام ربانی طی مدت کوتاهی بسیار چیزها را از او فرا گرفته، به صفت حامی طریقه نقشبندیه به کار آغاز می نماید.

شیخ احمد سرهندی که مجموعه مکتوب های آن به ۵۳۵ میرسد با (مکتوبات امام ربانی) شرح کنند، رواج دهنده و گسترش دهنده تعلیمات این طریقت خدمت کرد. برای گسترش وسیع او در نیم قاره هند و افغانستان زمینه را مساعد ساخت. کتاب مکتوبات به بعضی زبان ها ترجمه شده به تیراژ زیاد نشر شد. از جمله، در سال ۱۲۲۸ هجری در مطبعه سنگی پورتسیف تاشکند هم نشر شده است. تأثیر تعلیمات نقشبندیه را در افغانستان، به خصوص از قرن ۱۵ تا دور حاضر دید می توانیم. مثلاً در اشعار عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی و در افغانستان کنونی در آثار تعدادی از شاعران این تعلیمات به طور وسیع انعکاس یافته است. در افغانستان یکی از مخلصان جدّی طریقت نقشبندیه استاد قاری محمد عظیم عظیمی جوزجانی به صفت شاعر بلند پایه زبان های اوزبکی و دری از خود آثار زیادی گذاشته است. دیوان او در سال ۱۹۹۳ از جانب انجمن فرهنگی امیر علیشیر نوایی به اهتمام استاد حفیظی جوزجانی در مطبعه جوزجان به حجم بزرگ چاپ شد. در دیوان استاد عظیمی در رسای سلسله عالیّه نقشبندیه چند قصیده و قطعه شعر موجود است. قصیده اول از ۲۸ بیت، دوم از ۵۲ بیت عبارت بوده، سومین قصیده که ۳۵ بیت را احتوا میکند به استاد شاعر نماینده طریقه نقشبندیه - خلیفه مخدوم عبدالمجید بخشیده شده است. چهارمین که دارای ۱۶ بیت است به مناسبت وفات مولانا عبدالمجید سروده شده است. قصیده پنجم در وصف جانشین خلیفه جوش مرحوم صوفی جان خلیفه درزایی - خلیفه و نماینده وارسته نقشبندیه در منطقه تورکستان نوشته شده است. شاعر ایشان را ستون خزینه ولی و رهبر طریقت نقشبندیه چنین مدح میکند.

ایینه ولایت مخدوم صوفی جان است  
 سرچشمه هدایت مخدوم صوفی جان است  
 آن در درج ایقان دامان برج عرفان  
 مهر سپهر ایمان مخدوم صوفی جان است  
 سلطان خیل اوتاد دریای فیض ارشاد  
 آن کامل خداداد مخدوم صوفی جان است  
 مصباح اهل توفیق مشکوه نور تحقیق  
 مفتاح باب تدقیق مخدوم صوفی جان است  
 مرآت جلوّه حق در نار عشق محرق

آن رهنمای مطلق مخدوم صوفی جان است  
 فاضل به علم و آداب واصل به قرب وهاب  
 در رتبه قطب الاقطاب مخدوم صوفی جان است  
 کان عطا و الطاف گنج سخا و اعطاف  
 در نقد معنی صراف مخدوم صوفی جان است  
 ساقی بزم تعزید سرمست جام توحید  
 در برج کشف خورشید مخدوم صوفی جان است  
 از ماه تا به ماهی بر قطبیش گواهی  
 داده همی کماهی مخدوم صوفی جان است  
 با فیض حق هم آغوش با چهلتنان قدح نوش  
 پور خلیفه جوش مخدوم صوفی جان است  
 سرلوحه مکارم دیباچه مراحم  
 اندر کرم مداوم مخدوم صوفی جان است  
 مسکین عظیمی زار دارد شناس تکرار  
 در هر غمش مددگار مخدوم صوفی جان است

«استاد قاری محمد عظیم عظیمی»

به طور خلاصه میتوان گفت که، طریقت نقشبندیه که نخستین سنگ تهداب آنرا عبدالخالق غجدوانی گذاشته فقط در نیم قاره هند و افغانستان نه، بلکه در حدود عراق، تورکیه و ایران هم وسیعاً انتشار یافته است. نام او با نام خواجه عبدالخالق غجدوانی به صفت بخش جدا نا پذیر طریقت نقشبندیه موقعیت خود را حفظ نموده است.

## خواجه عبیدالله احرار، نظریه پرداز طریقت نقشبندیه

بعد از اعلان استقلال جمهوریت های آسیای میانه، آنها به طور کامل مالک حقیقی ثروت های مادی و معنوی خود شده، به منظور حراست از افتخارات زیرپا شده شان گامهای متین و استوار برداشته، کار و فعالیت قابل وصف را انجام میدهند. اوزبیکستان درین ساحه منحیث دولت پیشقدم، به بی توجهی های دور شوراها خاتمه داده، در برابر پدیده کیش شخصیت، و به خاطر محو عدم اعتماد که طی مدت های طولانی در مورد ماهیت ملی، تاریخ ملی و زبان مادری ایجاد گردیده بود مبارزه جدی را آغاز نمود. در مرکز پایتخت و شهر های دیگر به جای «تابلو» های دولت شوروی هیکل با شکوه صاحبقران امیر تیمور، امیر علیشیر نوایی، ظهیرالدین محمد بابر، خوارزم شاه جلال الدین منگو بیری، ابوریحان بیرونی، ابن سینا، میرزا اولوغ بیگ، احمد فرغانی، الپامیش و مجسمه شخصیت های ملی قد بر افراشت. راه های زنده گی، در رابطه خدمات شان در عرصه علم و فرهنگ روشنی انداخته شد.

همین اکنون اوزبیکستان با این ذوات، همینگونه امام بخاری، امام ترمذی، امام ماتریدی، زمخشری، برهان الدین مرغینانی، بهاء الدین نقشبند، بابا رحیم مشرب، صدرالشریعه ها و ده ها شخصیت بزرگ و ستاره گان درخشان آسمان معنویت، روحانیت و سیاست که شهرت جهانی دارند و مردم جهان از طریق این ذوات بزرگوار با این کشور جوان یکبار دیگر آشنایی حاصل می کنند.

تکراراً قابل یاد آوری است که محققین، در دوره های گذشته با نمایش نیم چهره دانشمندان و شیخ های بزرگ به دور مانده، و به زبان آوردن سهم مهم و ارزنده آنان در دنیای معنویت و روحانیت قادر نبودند. به طور مثال: در مورد ابونصر فارابی آثار بسیاری نوشته شده، لیکن کسیکه این آثار را می خواند به ماهیت دیدگاه حقیقی این فیلسوف نامدار پی برده نمیتواند. چونکه در آثار مذکور دیدگاه های فلسفی او در مورد میتافزیک (مراء الطبیعه)، همینگونه مناسبت او با روح انسان، توضیح نشده است، و یا اینکه نا درست تلقین شده است.

در مورد خواجه احمد یسوی غیر از یک سلسله نظریات منفی و کم بها دادن ها نظر مثبت دیده نمیشود. حتی به خدمات او در ترویج زبان تورکی (زبان اوزبیک) ادبیات و آثار او اشاره نمیشود.

همینگونه دیدگاه های صوفی فرزانه بهاءالدین نقشبند، شاعر پر آوازه بابا رحیم مشرب، شاعر و متفکّ علیشیر نوایی در مورد دین، طریقت و معنویت دور از انظار قرار داده شده بود.

در مورد صوفی وارسته، روحانی فرهیخته قرن ۱۵، نماینده بزرگ طریقت نقشبندیه خواجه عبیدالله احرار مناسبت بدتر ازین ها بود. قیافه روحانی او، تحت نقاب بهتان های گوناگون نشان داده شده است.

حال در اوزبیکستان بعد از نور افشانی آفتاب استقلال، به خاطر حل مسایل و پرالیم های تاریخی شرایط مناسب بوجود آمده، معرفی سیما های حقیقی شخصیت های ملی و معنوی امکان پذیر شده است.

خواجه عبیدالله احرار بر علاوه اینکه در تورکستان و خراسان مقام عالی سیاسی و اجتماعی دارد، با افکار عرفانی و آثار قیمت بهایش در مرکز توجه قرار دارد. خواجه عبیدالله که با القاب خواجه احرار (سرور آزاده گان) و ناصرالدین (کمک کننده دین) شهرت یافته، از جمله مرشدان بلند پایه طریقه نقشبندیه حساب میشود. او بعد از وفات مولانا سعدالدین کاشغری، در مقام ارشاد قرار گرفته، طریقه نقشبندیه را رواج داده و تعلیمات او را به درجه عالی ارتقا بخشید.

به اساس معلومات فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی مؤلف کتاب «رشحات عین الحیات» (قطرات چشمه زنده گی)، خواجه احرار در جوانی به ناداری زنده گی میکرد. در سن ۱۲ سالگی مامایش خواجه ابراهیم او را از وطنش تاشکند به خاطر آموزش علم به سمرقند می برد. او درین شهر با آموزش علوم مختلف مشغول میشود. در قرن ۱۵ شهر هرات مرکز خراسان پایتخت دولت تیموری بوده، به مرکز رنسانس (دور بیداری) شرق مبدل گردیده بود. ملاقات با نماینده های علوم و صنایع مختلف، نماینده های وارسته طریقت های تصوّف آن زمان ممکن بود.

خواجه احرار در ۲۴ ساله گی به هرات آمده، با نماینده های طریقت های تصوّفی مختلف ساکن در آنجا ملاقات نمود.

یکی از آنها عارف و شاعر مشهور آذربایجانی سید قاسم انوار (و. سال ۱۴۳۳) بود. این عالم نامدار تبریزی همیشه به خواجه احرار التفات نشان میداد. شخص خواجه درین باره ذیلاً معلومات میدهد:

هنگام اقامت در هرات به حضور حضرت سید قاسم تبریزی میرسیدم. ایشان بعد از صرف نیم غذای شان کاسه شانرا به من لطف نموده چنین می فرمودند:

«ای شیخ زاده تورکستانی، همچنان که این نا خوشان قباب ما شده اند، زود باشد که دنیای تو قباب تو شود». سید در هنگام گفتن این سنان، در دنیا من هیچ نصیبی نداشتم. معلوم است که سید با سخنان مذکور برای خواجه بشارت رسیدن به ثروت و مُلک زیاد را داده بوده است. خواجه احرار بعد از اقامت بیش از پنج سال، از شهر هرات به وطن خود دو باره رفته، به امور زراعت مشغول میشود. دیری نمیگذرد که ثروت و دارایی او زیاد شده و در تورکستان به صاحب مُلک بزرگ مبدّل میشود.

به اساس معلومات منبع مذکور، به گفته یکی از سر رشته دارانش مزارع او از ۱۳۰۰ تجاوز میکند. افاده ذیل عبدالرحمن جامی موجود است:

هزارش مزرعه در زیر کشت است

که زاد رفتن راه بهشت است

همینگونه میرعلیشیر نوایی در «حیره الابرار» به این موضوع چنین اشاره میکند:

مُلک جهان مزرعی دهقانی اول

بلکه جهان مُلکی نگهبانی اول

سالله تیموریان، عموماً به خواجه احرار به نظر حرمت نگریسته اند، به خصوص حرمتی که از ابو سعید کوره گانی و اولاد او نسبت به او وجود داشته به شیخ های دیگر میسر نشده است. به اساس روایت ها خواجه بشارت رسیدن او به مقام شاهی را داده بوده است. خواجه احرار به اساس التماس شاه هنگام سفر در شهر مرو، شاه بعد از طی مسافه زیاد از او استقبال نموده است. جامی در اثر خود بنام «سلسله الذهب» این حادثه را چنین بها داده ست:

تافت از التماس شاه جهان

از سمر قند سوی مرو عنان

شاه با کبریا و جاه و جلال

رفت فرسنگ ها به استقبال

قرن ها دور آسمان می گردد

تا چو او اختری عیان گردد

مناسبات خواجه احرار با مولانا عبدالرحمن جامی و امیرعلیشیر نوایی نهایت دوستانه بوده است. جامی کتاب «تحفة الاحرار» را بنام او می نویسد و با اظهار اخلاص و ارادت به طریقه نقشبندیه، او را در جهان منحیث کسیکه به آزادی «فقر» پی برده ستایش میکند:

زد به جهان سگّه شاهنشهی  
 کوکبه فقر عبیداللهی  
 آنکه ز حریت فقر آکه است  
 خواجه احرار عبیدالله است

میر علیشیر نوایی در «حیره‌الابرار» اورا مرشد آفاق (مرشد عالم) خطاب نموده،

چنین ستایش میکند:

أول که بو آفاق ایچینده طاق ایرور  
 طاق نی کیم مرشد آفاق ایرور  
 یوز قویببان قُل لیغی گه شاه لر  
 بزمیده بیخود بولیب آگاه لر  
 خدمتی دین هر کیشی آگاه اولیب  
 گر چه گدا، معنی ایله شاه اولیب

\*\*\*

تا که جهان قصری نینگ امکانی بار  
 اوستیدن انینگ فلک ایوانی بار  
 قویماسون ایوان جهان نی تهی  
 دبده کوس عبیداللهی  
 همتی دین بیز نی هم ایتسون خدای  
 فقر یولیده غنی، ایمان غه بای

ظهیرالدین محمد بابر با نهایت اخلاص و ارادت رساله «والدیة» او را به زبان اوزبیکی

ترجمه منظوم کرد. بابر در بخش نخست اثر در مورد او چنین می نویسد:

حضرت خواجه عبیدالله دین  
 ایشیت اول سر خدا آگه دین  
 خواجه لر خواجه سی أول خواجه عبید  
 ادم و چاکری شبلی و جنید  
 حالت و مرتبه سی ظاهر دور  
 وصف و تعریفیده تیل قاصر دور

شبلی: دلف بن جهدر ابوبکر (۸۶۱-۹۴۶) از صوفیان بزرگ حساب میشود. او

حاکم دماوند بود. در ۴۰ سالگی از دنیا بریده، در قطار بزرگترین شیوخ طریقت تصوّف

جا گرفت. دیار اصلی او خراسان بوده، منسوب به قشلاق شبلیهٔ ماوراءالنهر است. در سامرا تولد یافته و در بغداد وفات نموده است.

او جدا از ملک و جای موروثی پدرش، ۶۰ هزار دینار را در راه حق می بخشید. شبلی، هم صحبت جنید بغدادی بود. او به زبان عربی شعر میگفت. از او بسیار کلمات کوتاه، جملات مؤجز و عباره های عارفانه روایت شده است.

خواجه احرار در آثار پر محتوایی که بیادگار مانده، از جمله کلمات قدسیه، ملفوظات، فقرات احراریه تعلیمات مربوط به طریقهٔ نقشبندیه را وسیعاً توضیح میدهد.

خواجه احرار جدا از سایر نماینده های طریقهٔ نقشبندیه قرار میگیرد. او، تعلیمات نقشبندیه را که میان وحده‌الوجود و وحده‌الشهود قرار دارد در جهت فلسفی رهنمایی نموده، با وحده‌الوجود (پننه ایزم) پیوند داد. او در آثار خود بنام های رسالهٔ والدیه و فقرات احراریه درین باره فکر وملاحظه اش را ذیلاً تلقین میکند:

«حقیقت ایمان احسان است، یعنی انسان، برای چیزی که خودش باورمند و معتقد است، با حواس ظاهری مانند چیز هایی که احساس میشوند معتقد باشد.  
«الاحسان ان تعبد الله کانک تراه».

(آن چنان باش که خدا را دیده میتوانی، پناه بردن به او، احسان گفتن است) کاملاً به این مکان رسیده، غیر از آفریدگار چیز های دیگر، پردهٔ محبت، از طریق نور حقیقت از بین برداشته شده، بعد از نایل شدن انسان به شرف فراموش کردن چیز های دیگر به جز از آفریدگار حقیقی، غیر از حق سبحانه تعالی هیچ چیزی باقی نمانده، در نظر بنده، فقط یک ذات باقی می ماند. درین میان صفات شاهدهی و مشهودی (شاهد بیننده یعنی بنده، مشهود آنچه معلوم می شود یعنی خداوند) از بین برداشته شده معنی «لا یعرف الله الا الله» (الله را به جز از الله کس دیگری شناخته نمی تواند) عیان می شود... قلم اینجا رسید و سر بشکست.

دیده میشود که بعد از برداشتن صفات شاهدهی و مشهودی، هر دو بدون صفت شده، در بین شان فاصله نمی ماند. یعنی یکی می شود. این موضوع افادهٔ نهایت روشن مسئلهٔ «وحدت» است. لیکن خواجه احرار از دایرهٔ شرایط دور خارج شده نتوانسته، مسئله را نمیتواند دقیق تر روشن بسازد و می گوید که درینجا نوک قلم شکست یعنی زیاد نوشتن ممکن نیست، سخن را ختم میکند.

همینگونه در رسالهٔ والدیه (ترجمهٔ بابر) چنین می خوانیم:

ذاکریّت با مذکوریت (ذاکر بودن و مذکور بودن) وحدت شاهی با مشهودی، افاده روشن عقیده وحدةالوجود حساب میشود.

امام ربانی اساسگذار طریقهٔ مجددیه ادامه دهندهٔ طریقهٔ نقشبندیه، در مکتوب ۲۹۱ که به مولانا عبدالحی نوشته چنین میگوید:

نقشبندیه، بعد از رسیدن به مقام جذبه، طریقت های خواجه نقشبند و خواجه احرار، از همدیگر جدا میشوند. علم و معارف ها هم از یکدیگر جدا می باشند.  
(مکتوبات امام ربانی، ص ۲۴۹، تاشکند، سال ۱۳۲۸ هـ.)

امام ربانی در مکتوب ۱۳ به عوض شعار «همه اوست» وحدةالوجود شعار «همه از اوست» را پیش کشیده، به اثبات مطابقت او به شریعت اسلام کوشش میکند. درین اثنا خواجه احرار به پیش کشیدن مسئلهٔ وحدت اشاره نموده، سبب های او را بازگو میکند. خواجه احرار در شهر هرات بیش تر از پنج سال زنده گی کرده بود، تعلیمات او در آثار شعرای افغانستان تأثیر عمیق وارد کرده است.

ما اشعار مولانا عبدالرحمن جامی، میر علیشیر نوایی و بابر میرزا را آوردیم. در افغانستان خارج از شعرای متقدم، شعراء ادبا و دانشمندان زمان حاضر هم نسبت به او حرمت و اعتقاد عمیق نشان میدهند. به طور مثال: ما از دیوان دانشمند بزرگ و شاعر ذواللسانین افغانستان استاد قاری محمد عظیم عظیمی چند شعر را به طور نمونه می آوریم:  
استاد عظیمی قصیدهٔ ۵۲ بیتی اش را به نام «به سلسلهٔ عالی نقشبندیه مجددیه» اختصاص داده است. شاعر از حضرت محمد (ص) آغاز نموده، نام ۳۱ تن رهبران و شیخ های مشهور اسلام را به زبان آورده، ۱۲ بیت قصیده اش را به عبیدالله مخدوم صوفی جان خلیفه نمایندهٔ مشهور طریقت نقشبندیه اختصاص میدهد، او را همانم خواجه احرار گفته حرمت عمیق میگذارد و خواجه احرار را شاه دین، ابر سخاوت، معدن خیر و احسان، عمان بخشش و عطا خوانده توصیف میکند:

یا رب به جود خواجهٔ احرار شاه دین  
ابر عطا و کان کرم، قلزم نوال  
آمد سمی خواجهٔ احرار چون بنام  
هم کم مدان ز خواجهٔ احرار در کمال  
مشهور در زمانه، مخدوم صوفیجان  
محروز باد مهر وجود وی از زوال

همینگونه استاد عظیمی در قصیده دیگر ۲۶ بیتی که به طریقه نقشبندیه بخشیده شده، پیشوایان این طریقت از جمله خواجه احرار را توصیف نموده، میگوید به خاطری که سرور انسان های آزاد (احرار) است، لقب او خواجه احرار شد:

یا رب به آنکه سرور آزادگان بود  
زان نام گشت خواجه احرار، مرورا

خلاصه اینکه خواجه ناصرالدین خواجه عبیدالله احرار با میراث بزرگ معنوی که از خود به یادگار گذاشته نه فقط در اوربیکستان و آسیای میانه، بلکه در افغانستان، پاکستان، هندوستان و کشور های دیگر اسلامی در قلب تمام مخلصان تصوّف و معنویت جا گرفته، منبع فیض و برکت بوده است. در حالیکه نام او صاحب احترام و عزت عمیق است، در بین مردم افغانستان و اوربیکستان به حیث رمز علاقه معنوی باقی میماند.

### مخدوم اعظم، رساله های او «شرح رباعیات»

طریقت نقشبندیه که صوفی بزرگ بهاءالحق والدین محمد بن محمد نقشبند اساس گذاشته، طی عصر ها از طریق تعلیماتش که با اساسات زنده گی سازگار است وسیعاً گسترش یافته، در عالم اسلام به موفقیت های بزرگی دست یافت.

بهاءالدین نقشبند تصوّف را با حیات اجتماعی و اصول شریعت وفق داده، مطابق حکم مفهوم حدیث «لارهبانیه فی الاسلام» (در دین اسلام ترک دنیا کردن نیست) به او روح تازه بخشید.

هر یک از قواعد پر محتوایی را که او به یادگار گذاشته هر کدام دارای مضمون و فلسفه خاص بوده، رابطه روحانیت و حیات دنیوی را با همدیگر مستحکم نمود. به خصوص شعار مؤجز «دل به یار و دست به کار» طریقت مذکور هدف اساسی این طریقت را انعکاس می دهد.

بعد از بهاءالدین خلیفه های او، از جمله سعدالدین کاشغری، خواجه محمد پارسا، خواجه عبیدالله احرار و دیگران برای ترویج این طریقت سهم شایسته شان را ادا نمودند. بعد از ذوات مذکور تعلیمات تصوّف به درجه عالی ارتقا یافته، یکی از مشرّحین او حضرت سید احمد بن جلال الدین کاسانی که به لقب مخدوم اعظم شهرت یافته، در ساحة توضیح جزئیات و کلیات این طریقت فعالیت بزرگی را انجام داد. مسایل بغرنج

تصوّف، به خصوص مسئلهٔ مربوط به «وحدۃ الوجود» را بعضاً به زبان سادهٔ مردم و بعضاً از طریق افاده‌های علمی توضیح نمود. او در مورد موضوعات گوناگون، با حجم‌های مختلف بیشتر از ۳۰ رساله نوشته که در کتابخانهٔ نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی موجود است. او بدین وسیله در جهت معرفی و ترغیب طریقهٔ خواجه‌گان خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. اسلوب نگارش مخدوم اعظم ساده، مقبول و بدون تکلف بوده، آثار خود را با در نظر داشت سویهٔ مریدان عادی اش می نویسد. او در آثار خود ابیاتی از اشعار مولانا جلال‌الدین رومی - بلخی با یزید بسطامی و یک تعداد عارفان و شاعران مشهور دیگر اقتباس میکند.

مخدوم اعظم به صفت یک روحانی اجتماعی و انسان فعال مناسبات دوستانه و علاقهٔ اجتماعی وسیع با عبیدالله بهادر خان متخلص به «عبیدی» پادشاه بخارا، جانی بیک خان سلطان، ظهیرالدین محمد بابر، سلاطین، وزرا و کارمندان دولت داشته است.

ظهیرالدین محمد بابر رسالهٔ «والدیه» خواجه احرار را به زبان اوزبیکی منظوم ترجمه نموده، یک نسخهٔ رساله را با چند رباعی خودش به این ذات می فرستد.

مخدوم اعظم با درک اخلاص و عقیدهٔ بابر میرزا، با الهام از رسالهٔ فرستادهٔ او، اثر «رسالهٔ بابریه» اش را می نویسد و با کمال احترام او را به بابر ارسال میکند.

در مجموعهٔ رساله‌های مخدوم اعظم سه رساله که به اشعار «عبیدی» بخشیده شده سزاوار دقت جداگانه است. یکی از این‌ها بنام «رسالهٔ چهار کلمه» اثر نهایت مختصر است. درین اثر چهار رکن طریقت خواجه‌ها به رباعی اوزبیکی ذیل عبیدی اساس داده شده و توضیح میشود:

هر لحظه وطن ایچره سفر قیلغوم دور  
 یورماقده قدم اوزره نظر قیلغوم دور  
 خلوت توتوبان هم انجمن ایچره مدام  
 خلوت گه قریب ده گذر قیلغوم دور

مؤلف نام او را با کمال احترام به زبان آورده، از جمله چنین میگوید: «چنانکه حضرت عالی شان، مقبول حضرت رحمن، محب و محبوب قلوب درویشان عبیدالله خان می فرماید...».

مؤلف در جریان توضیح چهار قاعدهٔ اساسی این رسالهٔ مؤجز مقام «الوصول الی لقاءالله و البقا به» (رسیدن به دیدار خدا و باقی بودن با او) شرح نموده، اول، ما بین و آخر هر قاعده را دقیق میسازد. همینگونه مقام «شهود، وحدت در کثرت» را نیز توضیح میکند.

مخدوم اعظم در یک رساله دیگرش یک غزل عارفانه عبیدی را به هدف روشن ساختن قواعد طریقه نقشبندیه شرح میکند. رساله مذکور «شرح یک غزل عبیدالله خان» نامیده شده است.

در مجموعه رساله دهم به نام «رساله شرح رباعیات» بوده، مؤلف در آن ۱۲ رباعی صوفیانه فارسی عبیدی را که دارای مفهوم معین بود شرح مینماید، در آخر رساله مذکور یک غزل فارسی عارفانه عبیدی را آورده، هر بیت او را جداگانه شرح میکند. در جریان شرح رباعیات اصطلاحات مختلف صوفیانه، عبارات مخصوص اهل سلوک، از جمله، در مورد تجلی، حضور، غیبت، تعلق، جذب، حقیقت، تجلی ذات و صفات، محبوب حقیقی، وصال، شیاطین انس و جن پیر و مرید و موضوعات بسیار سخن رانده شده و برای جوینده گان حقیقت معلومات کافی داده میشود. مؤلف رساله را با سه بیت اوزبکی منظومه عبیدی اختتام می بخشد.

«عبیدی» نه فقط سلطان مقتدر، بلکه متصوّف و شاعر مقتدر هم بوده است. اشعار او در ژانرهای مختلف به زبان های اوزبکی، فارسی و عربی که (۷۰۰) صفحه را در بر میگیرد در مجموعه بی بنام «کلیات عبیدی» جمع آوری شده، اکثریت اشعار اهداف عرفانی و تصوّفی را در بر میگیرد. این اثر در تاریخ ادبیات اوزبکی جایگاه خاص دارد. اخلاص و عقیده عبیدی نه فقط به طریقت نقشبندیه، بلکه به طریقت یسویه و اساس گذار او عمیق و صمیمی بوده است. مثلاً در دیوان او شعر ذیل در مدح خواجه احمد یسوی است (مطلع و مقطع):

برچه مشایخ سروری، سلطان خواجه احمد یسوی  
 سانسیز مرید لر رهبری، سلطان خواجه احمد یسوی  
 عزت سما سی خاوری، هم عشق ملکی داوری  
 مسکین عبیدی یاوری، سلطان خواجه احمد یسوی

(متن کامل شعر در بخش طریقت یسویه آمده)

مخدوم اعظم به عبیدی به نظر خاص نگریسته، به اشعار او اهمیت زیاد داده و او را بعد از طریقه یسویه، پیرو صادق و یکی از ترغیب کننده طریقت نقشبندیه میدانند، در جریان ترجمه رساله مخدوم اعظم به نام «شرح رباعیات» که خدمت شما تقدیم شود، در ترجمه عبارات و جملات تا حد ممکن به رعایت اصل آن کوشش نموده، بیشتر از کلمات عربی یا فارسی که مؤلف به کار برده استفاده نمودیم. در رساله متن اصلی رباعیات فارسی عبیدی، متن عربی آیات و احادیث، همینگونه بسیاری از اشعاری که به زبان فارسی نوشته شده آورده شده است. ما تا حد امکان آنها را به وزن عروضی بعضاً به وزن

انگشت ترجمه کردیم. رباعیات عبیدی را به وزن عروضی که وزن رباعی است ترجمه نموده، تا حد امکان به حفظ اصل مضمون و اسلوب افاده آن سعی به عمل آوردیم. برای بعضی کلمات شرح طلب در آخر رساله توضیحات دادیم. ما این ترجمه را در سال ۱۹۹۷ به سر محرری ابراهیم غفوروف شاعر و نویسنده نامدار در تاشکند به جریده «ملی تیکله‌ن‌ش» نشر نموده او را در روش مجازی «صداقتلی طالب» (طالب صادق) نامیدیم. خلاصه کلام اینکه، به نیت حفظ اسلوب خاص رساله از ترجمه آزاد او صرف نظر کردیم. از همین سبب در ترجمه موجودیت یک سلسله کمبودی‌ها طبیعی است.

### متن رساله «شرح رباعیات»

بسم الله الرحمن الرحيم

روشن کننده قلب عشاق و طالبان با اسما و تجلی نورصفتش، به خاطر نشان دادن جمال و بزرگی اش به ذاتی که به چشم عارفان و محققان سرمه کشنده است حمد و ثناها باد! به رسول او حضرت محمد (ص) درود و ثناها باد! جناب شان انواع معرفت و حقیقت را برای اولاد خالص و اصحاب خود اظهار نمود. اما بعد، پیغمبر علیه السلام فرمودند:

«هر طفل با فطرت خود تولد می شود، بعداً پدر - مادر او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی میکنند».

ای طالب صداقتمند، بدان که، هر طفل اولاد آدم صاحب اصل پاکیزه‌گی خود است، یعنی پاک است و هیچ نوع نا پاکی در او نیست. «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهُ»، یعنی (رنگ خدا، و از روی رنگ بهتر از خدا کیست؟). اصل تمام رنگ‌ها از همان بی رنگی بوجود می آید، ای دل، «از روی رنگ که بهتر از خداست؟».

طفل انسان بعد از به دنیا آمدن، به اساس حکم مضمون حدیث ذیل «دنیا کثافت است و کسانیکه از پی آن میروند، شباهت به سگ دارند» او به هرگونه آلودگیهای دنیا دل بسته، وجود پاک او که عبارت از روح الهی است آلوده شد، حقیقت او، از زیادت آلوده‌گی کاملاً از نظر نا پدید گردید. این‌ها، در بین وصال انسان و محبوب حقیقی (۸) به حجاب مبدل گردید.

تعلق پرده دور، همده بی حاصل

تعلق نی اوزگن کیشی دور، واصل

به خاطری که خاصیت های نفس غارتگر و خسیس کثافت و ناپاکی است، او (انسان) هم تمام صفات نفس را به خود گرفت. درینجا نفس رهنمای او شده، مناسبت کامل با دشمن پیدا کرد. با ازدیاد مناسبت با شیطان گویا که شیطان عیناً خود او و خود او عیناً به شیطان مبدل گشت. چونکه کار شیطان همیشه حسد، دشمنی، سرکشی و عدم اطاعت بوده، او حتی در حضور الله تعالی هم به عدم اطاعت و سرکشی آغاز کرده بود. او هم (یعنی انسان) شیطان را تقویت کرد. «سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد -- دلبر که در کف او موم است سنگ خارا». درین اثنا، او، آلوده شده، بدست نفس افتیده، درین ورطه می ماند. او، بر نفس خود حاکمیت را از دس داده، کاملاً تابع او می شود. از همین باعث در مذهب اهل عشق او را آلوده، نا پاک و کثیف می گویند. چون او از راه آلودگی و نا پاکی رفته، روی حقیقت خود را که عبارت از خصوصیت شناسایی روح الهی بود پوشانید. آنگاه غیر از غفلت و ظلمت هیچ چیز دیگری باقی نمانده، در قطار مُرده گان قرار گرفت.

غافل بولمه کیم، غافل لیک ظلمت سرچشمه سی دور

دوست نینگ یادی بیلن بولسنگ او روحینگ نی یاریتور

مضمون حیات آدم، با روش آگاهانه در حضور حق سبحانه و تعالی بودن است. اگر

این صفت در او نباشد، درین حال مردن از زنده بودن او بهتر است.

حقیقی سیوگی نی شعار ایتمه سنگ

اولگه نینگ یخشی راق، بارلیگینگ عار دور

عمریم شونداق اوتر بولسه مین کونگلسیزنینگ

افضل ایرور بارلیگیم دن کوره یوق لیگیم

چنانچه حضرت خان عالیشان عبیدالله خان را الله تعالی همیشه صحت و سلامت

داشته باشد! رباعی ذیل شان به همین معنی دلالت میکند:

اوز نفسی گه هر کیمسه که قادر ایرمس

سیوگی ایلی مذهبی ده طاهر ایرمس

اولگن دیگیل اول تیریک نی کیم تینگریدین

بیر لحظه بولیب غافل و ظاهر ایرمس

اینگونه اشخاص را در مذهب اهل عشق «کافر» می گویند. چنانچه گفته اند

که، «اگر ظاهر بودی مؤمن استی، اگر غافل بودی کافر استی».

بیرا کیم غافل اوندن بیر زمان دور

اوشل دم کافر و کفری نهان دور  
 بیراو کیم تیره‌تور غفلت بیشیگین  
 یوزی گه یاپکی اول، اسلام ایشیگین

نسبت اینکه صفت نفس پستکش و رهنز غفلت و عدم اطاعت است، از چنین صاحب نفس غیر از کفر، زندقی، سرکشی و عدم اطاعت چیز دیگری صادر نمیشود. مگر که حق سبحانه و تعالی از روی شفقت و مهربانی به صحبت یکی از دوستانش مشرف کند،

در آن حال از طفیل صحبت شریفانه و التفات خاطر او به خود آمده، حضور یافته، مطابق حکم حدیث «کسی که از گناه توبه میکند، آن چنان است که گناه نکرده باشد»، تا که توبه میکند عفو خواسته، با ملامت کردن نفس خود مشغول میشود.

قیتر ایچگن هم بیگن نی، توبه قیل  
 داغله ش ایسکی یاره درمانی بیل

او، به نفس خود خطاب نموده، به خاطر عدم اطاعت قبلی و کارهای چون کافران او ملامت میکند. چون که این مقام، مقام ندامت و پشیمانی بوده، ندامت و پشیمانی فقط با توفیق آفریدگار و بعد از عطای عزت میسر می شود. «التوفیق شیء عظیم، لا یُعطى الا بعد عزیز». یعنی (توفیق چنین چیزی بزرگ است که، آن غیر از بنده‌گان عزیز او به دیگران داده نمیشود). چنانچه درین مقام خان عالی مرتبه به نفس خود خطاب نموده، از کردار آدمیزاد شکایت میکند:

نفسا! یوردینگ مطیع فرمان بولمی  
 اوز قیلیمیشی دن هیچ پشیمان بولمی  
 حُکمی گه کوره جمله مذهب لر نینگ  
 کافر بولدینگ، هیچ مسلمان بولمی

سالک بعد از حاکم شدن بر نفس خود، با این طعنه‌ها و ملامتی‌ها به راه آوردن او را آغاز میکند. مدتی در صحبت و کمک پیر کامل و مکمل قرار میگیرد.

برچه ایش ده یخشی پیر نینگ صحبتی  
 او بیلن اولتیریش عمل صحتی  
 سر ایروور یاشورون، باقسنگ اصلی گه  
 ییتک لیدی سینی جانان وصلی گه

یا که خود او با فکر و ذکر کردن، روزه گرفتن، شب‌ها بدون خواب کردن به اجازة و ارادةٔ مرشد کامل و مکمل، مطابق حکم حدیث «خیرالعمل آدمُها» (بهترین کار، دوام تر اوست) به طفیل عمل کردن، نفس خود را پاکیزه میکنند. تا که موافق معنی «یک جذبۀ حق، برابر به عمل ثقلین «انس و جن» است)، به خاطر جذبۀ قلبی سلطانی او مناسب میشود.

بیر جذبه کیلیدی حق دن، قیلیدی کونگل نی غارت

لیلی دن اولسه ار تیش، مجنون نه قیلسون ایندی

نفس سالک، از طفیل توفیق آفریدگار، به کمک پیر رهرو و بلد راه، از کثافات داخلی و خارجی پاکیزه شده، مشرف به نشست سلطان جذبه شده، همانجا سالک شکر کند، چونکه سالک با رعایت آداب شریعت ظاهری به سعادت بزرگی نایل میشود. در همین حال شکر کردن سالک را به بلندترین درجۀ طایفهٔ عالی مرتبه ارتقا میدهد. الله تعالی می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» یعنی (اگر شکر کنید، بر نعمت هایم بشما می افزایم).

هر کیشی دن سینگه یتوشسه نعمت

اونینگ قدیرینی بیلگین و شکر قیل

هر بیر شکر قیلمیدیگن بنده نی

خدا گه شکر تارکی دیب بیل

همینگونه درین جا از خان عالی مرتبه رباعی ذیل وارد شده است:

یوز شکر که، مین اهل شریعت بولدیم

بو زمـره ده ارباب طریقت بولدیم

گر ایزله سم اسرار طریقتنی نیتانگ

جوینده اسرار حقیقت بولدیم

این مقام، برای سالک درد آموزش علوم حقیقت و طلب مقام آنهاست. همینگونه مطابق احکام حدیث «مَنْ طَلَبَ وَجَدَ، وَ جَدَّهَ» یعنی (هرکس یک چیز را خواسته سعی و حرکت کند، البته به آن میرسد) برای سالک بعد از خواست اسرار حق و علومش، مقام یابندهٔ آن‌ها در قلبش است.

کیچه و کندوز قیدیردیم وصلینی  
 «من طلب» حکمی بیلن تاپدیم اونی  
 ایگی قول بیرلن طلب قیل دایما  
 ایزگو لیک که بو «طلب» دور رهنما  
 درین اثنا یگانه راه برای او طلب مذکور حساب می شود. سالک بعد از رسیدن به  
 اسرار الهی و معارف، ذوق، خورسندی و شادی با او همراه میشود.  
 دوست دین ممنون بول، اوز نی شاد قیل  
 پوست ایچیده غنچه دیک سیغمی آچیل  
 این مقام، مقام عشق، درد و سوز بوده، جای خاکساری، بی قراری و عدم آرامش  
 است. در عشق محبوب حقیقی اسیر شده، تمام صفات انسانی را به تاراج سپرده، مقام  
 سوختاندن آن است.

کیم لر یوره دور سیوگی یولیدن دیدینگ، ای دوست  
 ماتم ده ایزیلگن نیچه بیر خاک بسر لرا

\*\*\*

سیوگی دور آتیش بو ییر ده، عقل دود  
 سیوگی کیلماغیله اچکی عقل زود  
 بعد از افتادن شعله محبت محبوب در قلب عاشق، در قلب او تمام حجاب  
 هاییکه در راه وصل محبوب حقیقی ممانعت می کردند میسوزد، و بعد از سوختن این  
 حجاب ها، مقام آنست که مُحِب با محبوب وصل شود.

کوزه دن دریا گه سو توشسه اگر  
 محو اولوب، دریا بولور، سوز مختصر

در آن حال زبان حال او این ترانه را ترنم میکند:

سیوگی کیلیبان قوشیلدی قانیم بیرلان  
 میندین چیقاریب «مین» نی، اوتیردی جانان  
 دوست آلدی وجودیم نی بوتونلی قالدی  
 مین دن فقط آت، باشقه بیرسی اول جان  
 در حقیقت این بیان، از مقام «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» یعنی (هر که خود  
 را شناخت، خدایش را می شناسد) نوعی تعبیر دقیق است.

برسالک بعد از شناخت خودش، شناخت حق تعالی و دوستان او لازم میشود. چونکه حق و دوستان او از یک حقیقت اند. درین اثنا چیزهاییکه از آنها صادر میشود در حقیقت از همان حقیقت صادر می شود و در آنها هیچگونه چیز دیگر بوده نمیتواند. زبان حال آنها درین زمان بیت ذیل را ترنم میکند:

سیوگی نیمه دور دیمه، اوزیم من  
جان من بوتون و، اورینده یوق تن

مطلب دیگر این است که، دوستان حق تعالی با این فقر و بی مرادی به کدام درجه و حضور سلطنت (حقیقی) قرار دارند. حضرت محمد (ص) در کاینات با فقر فخر نموده فرموده اند: «الفقر فخری و به افتخر» یعنی (فقیری فخر من است، من به آن افتخار میکنم. خان عالی مرتبه با رباعی زیرین ازین مقام خبر میدهند:

آن لر که، اسیر عشق جانان دور لر  
یول توپراغی بیرله تینگ و یکسان دور لر  
درویش صفت کورینسه لر ظاهر ده  
معنی یوزیدین ییغو و خاقان دور لر

سالک طریقت، در لباس درویشان به صورت حقیقی به سلطنت رسیده، از پادشاهی ظاهری، زحمات و مشکلات آن نجات یافته، بعد از مشرف شدن به ذوق های خاص و حالات مقام عالی این طایفه، قلب او از طریق مشق به صحبت پیر و آداب منسوب به آنها بالا تر از مقام نفس قرار گرفته، به قلب سالک که جایگاه خطاب میشود مبدل میگردد. او همیشه قلب خود را در بیداری نگهداشته، به خاطر تکرار نشدن هر گونه غم و اندوه که سرچشمه پادشاهی ظاهری است، او را تنبیه میکند.

چنانچه این رباعی صاحب مرتبه عالی عبیدالله خان بعد از مشرف شدن به سلطنت دیگران، در باره دوری از شاه ظاهری تنبیه و مبالغه است:

سلطان لیک اوییده ای کونگیل اولتورمه  
اوزینگه غم و غصّه بنا سین قورمه  
بای لیکلر و معتبر لیک و شه لیکنی  
درویش لیگ و فقر دن افضل کورمه

در همین حال سالک میدانند که دشمن داخلی، یعنی نفس خسیس، هم صحبتان ظاهری که همانند شیطان غارتگر و چون او شیطان های انسانی، به همه کثافت ها، همینگونه سبب دوری از محبوب حقیقی میشوند.

در نتیجه صحبت آن‌ها، اینکه سالک از مقام عالی و مرتبه قلب خود، به مرتبه و مقام نفس که درجه پست است تنزیل می نماید دقیق میسازد. سالک از طفیل شرافت صحبت، خدمت و ملازمت او اگر چه ازین پستی نجات یافته باشد، لازم است از بند شدن در دام نفس خود و از شیاطین انس و جن هراس داشته باشد. آنها یعنی با مکر و حيله شیطان های انس و جن او را، یعنی سالک را بعد از خارج ساختن از راه (صحبت پیر)، نابود شده، یکبار دیگر او را به مرتبه نفس که پستی است تنزیل ندهند. ازین حالت خداوند ما را نگهدارد.

کیم که قولدین بیردی اوز یولداشین  
 بیکس ایلب، دیو ییدور باشینی  
 بیر زمان قالماق اوزاق ده جمع دین  
 شبهه سیز دور مکر شیطان لعین  
 درین مقام خان عالی مرتبه خطاب به قلب شان نموده اند:  
 قورقیش یوق دور دلیم ده دیو و دَد دن  
 یا آشسه باریب یامان لیغیم هم حد دن  
 هیچ قورقیشیم اوشبو نرسه لردن یوقدور  
 قورقر یوره گیم فقط جلیس بد دن

ای طالب صداقتمند، اینک دیدی که، همه اولاد آدم در اصل از تمام آلوده گی ها پاک و پاکیزه بوده، به ناپاکی ها و آلوده گی های این دنیا از طریق هم نشینی با صحبتان بد نیت دچار شده اند، بدترین این همنشینان، انسان های بد اند. از شر (۲۸) آنها زیاد تر حذر نموده، لازم است تا از دامن پیر کامل محکم گرفت. چون که نجات از شر صحبت نفس و شیطان، از طریق صحبت پیر و طفیل برکت شرف التفات او ممکن است. چنانچه گفته اند «شیطان از سایه عمر هم میگریزد» یا که «سایه رهبر پیر از ذکر حق افضل است».

اما نجات از شر آدم های به قیافه شیطان بسیار دشوار است. چونکه همیشه از روی هم جنسی نشست و بر خاست با آنها لازم می افتد. هر قدر نشست و بر خاست لازم باشد، به همان اندازه نفس به آنها مایل میشود. به خاطر اینکه نفسانیت آنها غالب است، نفس را هم بسوی خود می کشاند. به فرموده حضرت پیغمبر (ص) «کل جنس یمیل الی جنسه» یعنی (هر جنسی بسوی هم جنس خود میل دارد).

قیلور هر جنس اوز جنسی له پرواز

کبوتر بیرله کفتر، باز ایله باز

الله تعالی آدم را با این قابلیت آفرید که، انسان با هر که بنشیند، از او رنگ میگیرد. سالک از روی ضرورت، در حالاتی که با چنین هم صحبتان بد نیت روبرو شود، به خاطر داخل نشدن در قطار آنها، تا حد ممکن دوری اختیار کردن از شر چنین هم صحبتان همجنس لازم می افتد.

بارمه عیسی سینگری، ابله تامان

توکتی ابله بیرله صحبت، قنچه قان

ای سالک! این آلوده گی و بدبینی ها، اگر خواهان وصل محبوب حقیقی هستی، به مرشدی که بلد راه و از راه آگاه باشد مراجعه نموده، غیر از گرفتن دامن او راه دیگری نیست. به صحبت با شرف پیر مشرف شده و بوسیدن آستان مبارک او، و مدت طولانی به یکی از طریقت های این طایفه عمل نموده، نظر به حکم حدیث «خیر الاعمال ادمها» یعنی (بهترین عمل ها دوام دار تر آنها است). چهل سال خدمت کردن لازم می افتد.

ایللیک ییل قان ییغله مسه کونگیل کوزی

«قال» دن «حال» گه اوتیش یولی بولمس روزی

تا زمانیکه از آیینۀ قلب سالک این آلوده گی و تعلق زُدوده نشود، وصل محبوب حقیقی میسر شده نمیتواند:

تعلّق حجاب دور، همده بی حاصل

تعلّق نی اوزگن کیشی دور واصل

ای سالک! زمانی که تو از طریق یکی از راه های ذکر شده آیینۀ قلبت را از هر نوع زنگ و غبار پاکیزه کنی، در آن زمان محبوب حقیقی به صفت جمال و جلال در آیینۀ دلت تجلّی خواهد کرد.

رب نینگ ذاتی تجلّی قیلر بولسه

قسم بیردیم سینگه غافل قالمه گیل

بعد از چشیدن ذوق تجلّی محبوب حقیقی، در قلبت نا آرامی، بی قراری و آشفتگی بوجود آمده، در هیچ جایی به آرامش دست یافته نمیتوانی.

خوش دورلر یار ایزله بان، یارنی تاپگن لر

کوپ قرار سیز بولیب، قرار تاپگن لر

درینجا از تو، به صفت عاشق کلمات و حکایاتی که دلالت به رسیدنت به مقام عشق میکند صادر می شود. چون که این مقام عشق و محبت است.

سیوگی دور آتش بو ییر ده عقل دود  
سیوگی کیلگن آنده، قاچگی عقل زود

درین مقام هر عاشق حقیقی کلمات نرم و جاذبه دار گفته اند:

سیوگی بولمه سیدی و قیغو لری  
بو چیرایلی سوز لر نی کیم ایتردی  
شمال تیرتمه سیدی زلفی نی، کیم  
معشوق یوزین عاشق قه کورسه تردی

حال مرغ عشق بال زنان به پرواز می آید و در هر نفس کشیدن خود را به آن جناب میرساند:

هر بیر نفّسینگ، بیلگیل بیر گوهر دور  
هر بیر ذره نگ حق یولی گه رهبر دور  
بیش یوز پری بار سیوگی نینگ و هر بیر پر  
ییر قعری گه چه، عرش مقامیدن اوچر

درینجا کارعاشقان در هر لحظه و هر آن در حال اضطراب میباشد. چنانچه خان عالی مرتبه در رباعی زیرین شان چنین دلالت میکنند:

تا سیوگی طریق و رسمی بولدی پیدا  
آشفته بو کونگلیم ایچره سالدی غوغا  
زلفی گه باقیب چیدالمه گن هر بیر دل  
دیوانه بو کونگلیم کیبی، بولدی رسوا

چرا که قلب سالک، از محبت غیر از حق نجات یافته فقط تابع عشق و محبت حق سبحانه و تعالی می شود. از همین سبب او لحظه یی هم آرام و قرار یافته نمیتواند. چون که قلب متعلق است و بی تعلق نیست.

سقله یالمس قول ده ایرکین، کیشی مال  
عاشق دل، صبر نی و سوونی غربال

عاشق با رسیدن به وصل ذات محبوب یگانه یافتن آرام و قرار او ممکن است. اما ذات شریف حق سبحانه و تعالی، از واصل شدن یک مشت خاک منزّه است. «ما للتراب و ربّ الارباب» یعنی خاک کجا و، صاحب صاحبان کجا؟! در نهایت اینکه،

از روی عنایت و شفقت حق سبحانه و تعالی، هر لحظه و هر زمان در باطن عاشقان تجلّی نموده، به خاطر تسکین آنها، هر زمان و هر لحظه به آشفته گی و دیوانه گی آنها می افزاید. از طریق این سوز و دیوانه گی آنها خود را هر لحظه به آن جناب نزدیک و آشنا میسازند. چنانچه گفته اند:

جنون یــــولی دور، اوزگه یول دن ایرور

بو یول دن واز کیچیش دیوانه لیک دور

تجلّی هر قدر زیاد باشد، نظر به وعده داده شده برای روز ملاقات، گرفتاری عاشق نسبت به آن جناب زیادتر میشود. چنانچه حضرت خان می فرمایند:

عشق ایچره گرفتارینگ ایرور من، ای یار!

یوز درد ایله افگارینگ ایرور من، ای یار!

گاهی اوتیبیان، اوزاقدین اوز نی کورست

مین طالب دیدارینگ ایرور من، ای یار!

به خاطری که وصل محبوب حقیقی و دیدن وجود حقیقی او در دنیا میسر نیست، با تجلّی که از طرف آن جناب روی میدهد عاشقان خورسند شده، قلب شان تسکین پیدا میکند.

ساجینگ بیر تاله سی مین گه هوس دور

ادب سیز بولمه یین، بیر تـاری بس دور

عاشقان از شدت عشق و انتظاری غیر از گریه کردن، نالیدن، سوختن، افسوس کردن چاره بی ندارند:

سیوگی کونگل زاری سییدن بیلینور

درد لر قچان دل دردی گه تینگ کیلور

چونکه عاشق را به وصال محبوب، غیر از گریه و زاری چیز دیگری رسانیده نمیتواند.

بویغی، زاری عجب سرمایه دور

کلی دولت دور، بو کوچلی دایه دور

دایه و آنه بهانه اخته رور

تا قچان یاتگن باله ییغلب تورور

عاشقان سوخته از شدت اشتیاق گریسته، از غلبه شوق از سینه آنها هر لحظه آه پُر سوز برآمده، همه چیز غیر شده، در آنجا غیر بودن درین شعله سوخته و خاکستر میشود.

برچه نی آهینگ اوتیده کویدوروب

شکر لر قیلگیل، گولی اوزره توروب

درین مقام خان عالی مرتبه می فرمایند:

قان تامسه اگر دیدۀ تمنا کیم دن

آه اورسم اگر اوشبو دل چاکیم دن

اول قانیم ایله بوینگ مزاریم علمین

اول آه ایله کوک که ساورینگ خاکیم دن

عشاق از تجلی بیحد محبوب حقیقی ذوق و لذت بی اندازه احساس نموده، گل های دنیوی و سنبل و لاله و ریاحین به قلب آنها هیچگونه لذت نمی بخشید. چنانچه خان عالی مرتبه چنین فرموده اند:

گر بولمه سه عارضینگ، مینگه گل نه کیره ک؟

لاله حقیده قیلش تأمل، ( نه کیره ک؟

کیپرک لر اوچیدن آققن اوشبو قان نینگ

هر قطره سی گل دور، مینگه سنبل نه کیره ک؟

عشاق از شوق و لذت پیدا شده نسبت به ذات محبوب حقیقی همیشه از طریق یک بیت و یا یک غزل اظهار اشتیاق نموده، خود را تسکین میدهند:

مشتاق جمال عالم آرایینگ من

طرنگ نی کوریب واله و شیدایینگ من

ایزلس سایه ده ایسیب صبا دیک دایم

مین طالب اول قامت رعناایینگ من

عاشقان با آرزوی وصال محبوب زنده گی می کنند. عشاق حقیقی به خاطری که در دنیا وصال محبوب میسر نمیشود غم و اندوهی که از عشق او بوجود می آید، در دنیا سبب زنده گی حساب میکنند و با این غم و اندوه زنده گی میکنند. حضرت خان عالیشان فرموده اند:

بارلیق نیگیزی مینگه غم جانان دور  
 بو کونگلیم انینگ قیغو سی سیز ویران دور  
 جان بیرمک ایشیدن نیگه قورقر کیشی لر  
 جان بیرمک اگر بولسه شو خیل آسان دور

عاشقان در دنیا تا حد امکان به وصل محبوب حقیقی رسیده بعد از رسیدن به مقامات و درجه طایفه مذکور، در گذشته از روی جهالت و نادانی، غیر از محبوب با مهر دیگران وابسته شده، از سپری نمودن عمر خود طور بیهوده پشیمان می‌شوند. آنها توسط دست و اعضای دیگر بدن از رسانیدن اذیت به بنده های محبوب حقیقی احساس شرمندگی نموده، شرمنده می‌شوند و از او عذر می‌خواهند. چنانچه خان عالی مرتبه با رباعی ذیل به آن مقام اشارت میکنند:

یوردیم بیریلیب جهل گه، نادان لیک دن  
 کونگلیم گه دیدیم یانیب پشیمان لیک دن  
 هر کیم گه تیل و قول بيله بیردینگ آزار  
 مین کوپ اوپا لور من بو مسلمان لیک دن

ای طالب صداقتمند! بدان که، حضرت خان عالی شان چنین فرموده اند:

سوزله گنده اول آغیز، غنچه کیبی خندان بولور  
 گر تبسم ایله سه، عالم یوزی بستان بولور  
 ذره لر گه توشسه گر حُسنینگ قویاشین یاغدو سی  
 نورساجیب ذره قویاش دیک، مهر دیک تابان بولور  
 زلفیدن آیرو، کونگل حال خرابینی کوریب  
 مین اوچون اوشبو جهان بیر کلبه احزان بولور  
 قصر و ایوانی گه عالم نینگ کونگیل هیچ بیرمه کیم  
 برچه سی آخر باریب، توپراق ایله یکسان بولور  
 ای «عبیدی» اهل حق نینگ صحبتیدن تارتمه باش  
 کیم که، خدمت قیلسه بو یول ده، خدا سیوگان بولور

ای طالب صداقتمند! بدان که، مقصد از حرف زدن و خنده کردن، تجلی اسما و صفات زیبای آن ذات در قلب سالک است. چون که آن ذات از افاده کردن با کلمات و از خنده انسانی منزّه است. اما نسبت دادن اسما و صفات آن ذات به غنچه ازین جهت است که، پنهانی خاص غنچه بعد از تجلی اسم و صفت آفریدگار، در قلب سالک حاصل می

شود. اولاً آن ذات از طریق اسما و صفات خود در قلب سالک تجلّی نموده، تا پرده‌هایی که در راه تجلّی آن ذات موانع ایجاد می‌کند کاملاً برداشته نشود، باطن سالک برای تجلّی ذات حق سبحانه و تعالی مناسب نمی‌باشد.

گر تبسم ایله سه، عالم یوزی بستان بولور

ای طالب صداقت‌مند! مقصد از تبسم حق سبحانه و تعالی، تجلّی ذات شریف او در قلب سالک است. چون که آن ذات از داشتن دهن و تبسم کردن منزّه است.

سالک بعد از مشرف شدن به تجلّی ذات، در قلب او گشایش و فراخی رخ میدهد. با تجلّی ذات هنگام بهار در باغ و بوستان‌ها گل‌ها روییده، تمام دنیا گلزار می‌شود. هدف از نسبت دادن تبسم به گل، باز شدن و پهناور شدن گل‌ها در فصل بهار است.

ذره لر گه توشسه گر، حُسنینگ قویاشین یاغدوسی

نور ساچیب ذره قویاش دیک، مهر دیک تابان بولور

ای درویش! بدان که، مقصد از انعکاس نور جمال به ذره، تجلّی آن ذات با صفت جمال در ذرات است. هر یک از ذرات بعد از مشرف شدن به صفت جمال حق سبحانه و تعالی، مانند آفتاب قادر به صفت نور افشانی شده، از نور و روشنی آنها تمام عالم منور میشود.

ذرات به معنی عمومی افاده شده، انسان و عالم دیگر را هم احتوا میکنند. اما اگر این ذرات انسان را درک کرده بتواند درین حالت بعد از مشرف شدن به تجلّی ذات حق سبحانه و تعالی، تمام عالم را با نور خود روشن می‌کند.

زلفیدین آیرو کونگل، حال خرابینی کوروب

مین اوچون اوشبو جهان، بیر کلبه احزان بولور

برای دیدن زلف و خال آن ذات اولاً لازم است که سالک به خاطر مشرف شدن به تجلّی اسما و صفات زیبای آن ذات اظهار اشتیاق نماید. سالک بعد از رسیدن به تجلّی زلف و خال آن ذات که عبارت از اسما و صفات زیبای آن ذات است، از جهت از دست دادن آنچه در دنیا به او عشق می‌ورزد و یا به چیزهایی که به آنها اُنس و الفت دارد جای پریشانی پیدا می‌شود. یا که تجلّی این اسما و صفات زیبا عملاً (۴۵) در بین تجلّی سالک و آفریدگار مانع میشود. از همین سبب پریشان شدن سالک ممکن است.

قصر و ایوانی گه عالم نینگ کونگیل هیچ بیرمه کیم

برچه سی آخر باریب، توپراق ایله یکسان بولور

مقصد ازین سخن اینست که، در نتیجه تجلّی اسما و صفات زیبا قلب سالک غیر از ذات او از چیزهای دیگر سرد میشود.

حق دین اوزگه هر نه کیم مقصود ایرور  
 «لا» تیغین سـور اونگه گر معبود ایرور  
 حق دین اوزگه لر گه اورگیل «لا» تیغین  
 سونگره «لا» دین، کور نه لر قـالگی تیغین  
 قالیب «لاالله» یوق اولگی اوزگه سی  
 تینگله گیل ای عشق، بوشاد لیک سیسی

\*\*\*

ای «عبیدی» اهل حق نینگ خدمتیدین تارتمه باش  
 کیم که خدمت قیلسه بو یول ده، خدا سیوگان بولور  
 مقصد ازین سخن اینست که، سالک از طریق صحبت شریفانه طایفه مذکور،  
 خدمت او هم خدمت می شود) و ملازمت بعد از رسیدن به یک سلسله سعادت ها، به  
 خاطر عدم سرپیچی از خدمت و ملازمت ها و محروم نشدن ازین سعادت ها اونس  
 خود را ازین خواب غفلت بیدار نموده، لازم است تا درین راه با قاطعیت سعی و کوشش  
 نماید. چون که تمام بختیاری ها و ثروت ها طبق مفهوم حدیث «من خَدَمَ خُدَمَ»  
 یعنی (هر که خدمت کند به او خدمت کرده میشود).

خدمت قیلیب تورسنگ، یوتوق سینینگ دور  
 سین قیلمه سنگ، باشقه قیلسه، اونینگ دور

نبی علیه السلام فرموده اند که، «من اتصل، اتصل بالخدمه و من لم يتصل، لم يتصل  
 بترک الخدمه» یعنی (هرکه به حق رسید، از طریق خدمت میرسد، کسیکه خدمت را  
 ترک کرد به خدمت رسیده نمیتواند).

بیتوشه سن خدمت دن، کیین اون گه  
 بو کوک اوچون، بوندن یخشی نروان یوق  
 حق نی قچان تنیر سن سینی اویغاته غونچه  
 مردانلر آستانه سین، یسته نیب تاپمه غونچه  
 سلطان ابراهیم ادهم، اطلس پلاس گه ساتتی  
 تاپمه دی درویش لیک نی توفراق قه یاتمه غونچه  
 سلطان ابراهیم یوریب کورمه دی معشوق یوزین  
 تا جمله بارلیغینی، یوقلوق قه ساتمه غونچه  
 ختم رساله

## رساله بابریه

(اثر مخدوم اعظم عنوانی ظهیرالدین محمد بابر)

یک نسخه نادر دستنویس تحت شماره ۵۰۱ کتابخانه نسخ خطی درانستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان موجود است. این مجموعه دارای حجم نسبتاً بزرگ بوده ۲۶ رساله را در بر میگیرد. به قلم سید احمد بن جلال الدین دهبیدی مشهور به مخدوم اعظم یکی از رهبران وارسته و نظریه پردازان طریقه نقشبندیه منسوب است. ۲۵ مین رساله مجموعه بنام «رساله بابریه» است. طوریکه از نام رساله معلوم است بنام پادشاه و شاعر بزرگ ظهیرالدین محمد بابر نوشته شده است. سبب نوشتن آن ترجمه اثر «رساله والدیه» خواجه عبیدالله احرار خلیفه بزرگ و نظریه پرداز طریقه نقشبندیه است که از طرف بابر پادشاه به زبان تورکی اوزبیکی ترجمه منظوم شده بود.

به نوشته «بابرنامه»، زمانیکه بابر شدیداً مریض میشود، «قصیده برده» را که شیخ شرفالدین ابو عبیدالله بوصیری به زبان عربی نوشته بود به یاد می آورد. بوصیری بعد از مصاب بودن به مرض فلج طی سالهای طولانی به الله تعالی تضرع نموده، با درخواست کمک از روح حضرت محمد (ص) به نوشتن قصیده خود آغاز میکنند. این قصیده به حمد الله تعالی و نعت پیغمبر (ص) اختصاص دارد. با اختتام این قصیده در نتیجه اخلاص و اعتقاد قوی، از مرضی مُزمن فلج شفا یافته، قادر به برخاستن و حرکت کردن میشود. مطلع قصیده چنین است:

آمن تذکر جیران بذی سلم  
مُزجت دمعاً جری عن مقله بدم

ترجمه: آیا با یادآوری دوستان همسایه «ذی سلم»، به خون گریستن آغاز کردی؟  
بابر این حادثه شگفت انگیز را ذکر نموده، به ترجمه رساله «والدیه» خواه عبیدالله احرار که روحاً به او نهایت نزدیک بود و حتی در حیات سیاسی نیز کمک و حمایت خود را از او دریغ نکرده بود از زبان فارسی به زبان تورکی تبرکاً و تیمناً به شکل منظوم آغاز می نماید. در آغاز ترجمه رساله چنین می خوانیم:

ایشیت اول سر خدا آگه دین  
حضرت خواجه عبیدالله دین  
خواجه لر خواجه سی اول خواجه عبید  
چاکر و بنده سی شبلی و جنید

بابر بعد از اظهار ارادت و اخلاص به خواجه، به کار خود ادامه میدهد و قبل از تکمیل کار ترجمه، فارغ شدنش از مریضی را تأکید میکند.

نه فقط بابر، بلکه دیگر پادشاهان و اعیان سلالة تیموری هم به خواجه عبیدالله احرار به نظر حرمت و اخلاص میدیدند. اگر چه خواجه صاحب جایداد و ثروت زیاد بود، اما با قناعت زنده‌گی نموده قسمت اساسی در آمد خود را به امور خیریه صرف میکرد. به گفته مولانا عبدالرحمن جامی:

هزاران مزرعه در زیر کشت است  
که زاد رفتن راه بهشت است

همچنان هنگام جمع آوری مالیه اهالی سمرقند و بخارا از پرداخت آن عاجز مانده بودند، او کمک نموده تمام مالیات ذمه آنها را از طرف مردم به دولت تحویل مینماید. مدارس و مساجدی که او اعمار نموده هنوز هم در تاشکند و ولایت سمرقند موجود است.

خواجه احرار خارج از کارهای طریقت با فعالیت های سیاسی هم مشغول بوده است. مثلاً، او جنگی را که در حدود تورکستان بین سه شهزاده وقوع آن قطعی بود جلوگیری نموده، پرابلم های عایده را از طریق صلح و مذاکره حل نموده، آنها را آشتی داد. او همیشه برای رهبران تیموری به صفت مشاور صادق و صمیمی کمک نموده است. از همین سبب مکتوب هایبیرا که او به پادشاهان می فرستاد بی جواب نمانده است. به گفته نوایی:

رقه لری بیتسه نی شه قاشیغا  
ایش انگا قویماغلیغ اولوب باشیغا

بعضی شاهان، از جمله ابوسعید میرزا به او به نظر صاحب کشف و کرامت میدید. چون که او قبلاً تخت نشینی سلطان را بشارت داده بوده است. از همین سبب خواجه، به اساس التماس شاه زمانیکه به شهر مرو می آید، ابوسعید میرزا به مقصد ملاقات با او با اعیان خود از هرات به شهر مرو می آید. جامی در «سبحة الاحرار» بعد از بیان این واقعه در باره خواجه چنین می گوید:

قرن ها دور آسمان گردد  
تا چو او اختری عیان گردد

ارادت و اخلاص علیشیرنویایی نسبت به خواجه در «حیره‌الابرار» ابراز شده، آنرا در بیت های زیرین مشاهده کرده میتوانیم:

أول که بو آفاق ایچیده طاق ایرور  
 طاق نی کیم مرشد آفاق ایرور  
 یوز قویوبان قُللوغیغه شاه لار  
 بزمیدا بیخود بولوب آگاه لار  
 مُلک جهان مزرعی دهقانی اول  
 بلکه جهان مُلکی نگهبانی اول

اگر حوادث و بسیاری از وقایع ذکر شده فوق مربوط به خواجه را در نظر بگیریم، پی بردن به مناسبت بابر نسبت به او مشکل نیست.

در هر حال بابر میرزا بعد از ختم ترجمه منظوم، یک نسخه آن را با رباعیات خود به مخدوم اعظم می فرستد. ترجمه رساله «والدیه» منظور نظرمخدوم اعظم قرار گرفته جواباً اثری را نوشته بنام «رساله بابریه» یاد میکند.

مؤلف در مقدمه بعد از حمد و ثنا چنین می نویسد:

«سبب نوشتن این نسخه شریفه این بود که، با اظهار عقیده و اخلاص نسبت به درویشانی که مورد قبول درگاه حق قرار گرفته اند، حضرت پادشاه که از صمیم قلب از طرف آنها ستایش شده و برای اینکه در اعماق قلب جا گرفته اند گرفتن نام آنها از ادب نیست. پیشوای وارسته دین و رهرو علم‌الیقین، آگاه آزادی فقر خواجه عبیدالله احرار از طریق نور خدا به آنها نظر کرده اند، از صفت نتیجه همین به آنها درد طلب عاید شده، باعث نا آرامی و بی قراری شده است. بر طرف کردن درد مذکور به جز ازین طایفه به دیگران میسر نیست. از همین سبب رساله «والدیه» حضرت را به نظم ترجمه نموده، با رباعیات شان به من فرستاده اند. بنابراین کمینه به نوشته یک نسخه کوشش کردم. اگر خدا بخواهد امید است که، خاطر مبارک شان را تسکین داده، سبب ازدیاد درد طلب که سرمایه سعادت است شود».

مخدوم اعظم در رساله بعضی قواعد مربوط به طریقت تصوّف را به طورهمه جانبه شرح نموده، به مسایل «ذکر خفیه» هم چنان «ذکر جهر» تماس می گیرد. اگر چه ذکر پیغمبر (ص) را به صورت خفی انتخاب نموده، «تابعین و تبع تابعین» (ذواتی که با صحابه پیغمبر (ص) ملاقات نموده و آنهايي که با ایشان ملاقات نموده) مطابق خواست زمان به ذکر جهر اجازه داده اند، او ذکر خفیه را عزیمت یعنی قصد و راه شریعت و ذکر جهر را راه اجازه توضیح میدهد.

به نوشتهٔ مخدوم اعظم، اگر خواجه‌ها از راه عزیمت رفته‌اند، بعضی از آنها مطابق تقاضای زمان با در نظرداشت خصوصیت قوم‌شان جهر کرده‌اند. به‌طور مثال، اینکه حضرت خواجه احمد یسوی در تورکستان شکل ذکر جهر را انتخاب نموده‌اند، حتی از طریق ذکر آره بسیاری‌ها را براه آورده، آنها را به سعادت بزرگ رهنمایی کرده‌اند.

درینجا تأکید کردن لازم است که، ذکر «آره» برای طریقت یسویه خاص بوده، هنگام اجرای آن گروه جهرچی‌ها از حلقوم‌شان صدایی چون وقت‌اره کردن با صدای موزون، متناسب و آرام ذکر میکنند. اگرچه ذکر جهر به نماینده‌های طریقت نقشبندیه گوارا نبوده، اما بعضی از آنها بعد از دیدن و شنیدن علاقمند شده، تأثیر و قوت جذبۀ آنرا تصدیق نموده‌اند. حقیقتاً هم توسط گروهی که مهارت جهر کردن را داشته و دارای جذبۀ صوفیانه باشد، چنین‌ذکری با آهنگ عملی شود، مانند آهنگی است که در زمان کنونی توسط گروه کورس اجرا میشود.

مخدوم اعظم در مورد ذکر به سخنانش ادامه داده می‌نویسد:

«هیچ عیب نیست، بغایت خوب است، طریق انبیای مقدم نیز همین بوده است» مؤلف به سخنانش ادامه داده نظر خود را چنین بیان میکند: «هر یک از پیغمبران با شیوهٔ خاص خود قوم‌شان را رهنمایی کرده‌اند، فرق کلمات از تفاوت احوال انسان‌ها ناشی می‌شود، چنانکه گفته‌امدیم در اصل مقصد همه یکی است، فرق صورت‌ها و شکل‌ها غیر از شیوه و اسلوب نیست».

بعد از آن مخدوم اعظم خواجه‌هایبیرا که ذکر جهر کرده‌اند هریک را به‌طور علیحده یاد آوری میکند. از جمله خواجه عارف ریوگری، خواجه محمود فغنوی، خلیفه‌های آنها خواجه علی رامیتانی، خواجه محمد بابای سماسی و سید امیر کلال به همین شیوه عمل کرده‌اند.

مؤلف می‌گوید، خواجه بهاء‌الدین بزرگ مرید سید امیر کلال بودند.

مخدوم اعظم با درک احتمال اختلاف بین طریقهٔ یسویه و نقشبندیه در رابطه به ذکر جهر و ذکر خفیه، به خاطر اثبات درستی ذکر جهر ذیلاً استدلال میکند:

«حق سبحانه و تعالی گفته است، من صوت استغفار (آواز عفو خواهی) را دوست دارم». البته صوت یعنی آواز، ذکر جهر در نظر گرفته شده است.

مؤلف در اثر خود کلمۀ حکیمانۀ «خداوند طاق است، طاق را دوست دارد» را شرح نموده، هنگام ذکر چگونگی تلفظ کلمات و ترتیب ذکر آنها را نشان میدهد.

بعداً سه وقوف یعنی وقوف عددی، وقوف زمانی و وقوف قلبی را که در تعلیمات طریقه نقشبندیه نشان داده شده توصیف نموده، آنها را به شکل مجازی نشان میدهد. مخدوم اعظم در تعلیمات تصوف در مورد توبه و ندامت (پشیمانی) بحث نموده، شعر ذیل عبیدالله خان بهادر پادشاه مقتدر و مدنیت پرور سلاله شیبانی های همان قرن را ذکر میکند:

در هوای نفس گمره عمر ضایع کرده ایم  
پیش اهل الله از اطوار خود شرمنده ایم

عبیدالله خان از مخلصان طریقت های یسویه و نقشبندیه بوده، شاعر مقتدر بود، و با تخلص «عبیدی» به زبان های تورکی، فارسی و عربی شعر میگفت. یک دستنویس نفیس دیوان عبیدی تحت رقم ۳۹۳۱ بخش نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میشود. دیوان متشکل از سه بخش و ۷۰۰ صفحه بوده، اشعار تورکی، فارسی و عربی شاعر در آن جا دارد.

اگر چه عبیدی هم عصر و رقیب بابر بوده، اما مخدوم اعظم با هر دو مناسبات نیک داشته، به یک غزل و یکتعداد رباعیات او شرح نوشته است. ترجمه رساله شرح رباعیات او را شامل این کتاب نموده ایم.

بعد از آن مؤلف در جریان توضیح حکمت صوفیانه «وجود تو چنان یک گناهی است که، هیچ گناهی با او قیاس نمیشود» و «فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (از روحم - به او یعنی آدم دم دادم - پُف کردم)، «انما المؤمنون اخوة» (یعنی تمام مومنین برادر یک دیگر اند)، آیات قرآنکریم و حدیث (هر کسی خود را به یک قوم مانند کند، از آن قوم حساب میشود) بار - بار و مکرر به اساس اشعار عبیدی استدلال میکند.

در ختم رساله مخدوم اعظم یک بار دیگر با مراجعه به ظهیرالدین محمد بابر را گرفته چنین می نویسد:

«...ترجمه، (یعنی ترجمه رساله والدیه): و رباعیات نهایت خوب صورت گرفته است، نسبت اینکه این فقیر به زبان تورکی سلیقه کمتر دارد جسارت نشد، اما به زبان فارسی به درجه قابل ملاحظه جسارت شد، معذور بدانند. به همین مناسبت یک نسخه نوشته شد، امید است منظور شود.»

بدین ترتیب، کتاب قیمت بهای «رساله بابریه» به صفت اثری که به جواب ترجمه تورکی رساله «والدیه» توسط ظهیرالدین محمد بابر بین یک شاعر بزرگ و صاحب سلطنت وارسته و نماینده با صلاحیت طریقه نقشبندیه مبلغ عالی مقام صوفی سید احمد بن

جلال‌الدین کاسانی ملقب به مخدوم اعظم به حیث طناب طلایی و پُل ارتباط به وجود آمده است.

«رساله بابریه» به مثابه آیینۀ مهر و محبت عجیب و اخلاص و صمیمیت بی شایبه بین ظهیرالدین محمد بابر و حضرت مخدوم اعظم محسوب میشود.

بابر تحت تأثیر احساس عرفانی و اهداف تصوّفی از «من منی» دوری اختیار نموده با عجز از مقام پادشاهی به مرتبه فقر قدم میگذارد. این دگرگونی روحی به شکل معجزوی رخ داده، او در اثنای ترجمه رساله «والدیه» از مریضی شدید نجات می یابد. از تأثیر این حادثه مخدوم اعظم الهام گرفته به نوشتن «رساله بابریه» تصمیم میگیرد.

مناسبت بنا یافته بر اساس اخلاص و اطمینان عالی، اگر از یک طرف اثبات صداقت بابری ها منحصراً ادامه دهنده سلطنت تیموری به عنعنه های اجداد بزرگ شان باشد، از طرف دیگر پیشوایان طریقت نقشبندیه با دولت مردان همان وقت روحاً در ارتباط نزدیک بوده، به موجودیت مناسبات معنوی شان با آنها دلالت میکند.

در رساله مضمون و ماهیت اصطلاحات عرفانی زیاد، اصطلاحات تصوّفی، مقوله ها (کلمات) توضیح میشود. همینگونه آیات قرآنکریم و احادیث، مطابق قواعد تعلیمات تصوّف تفسیر و تاویل میگردد. ازین نقطه نظر «رساله بابریه» برای شناخت عمیق طریقه نقشبندیه که در کشور های شرق از جمله افغانستان وسیعاً گسترش یافته، همینگونه حصول معلومات در مورد مناسبت و علاقه بابر با نماینده های این طریقت منبع مطمئن حساب میشود.

### بابا رحیم مشرب غواص دریای «وحدت»

شاعر و عارف بنام اوزبیک بابا رحیم مشرب که به سال ۱۶۵۳ در نمنگان در فامیل ملا ولی بوزچی (بافنده) زاده شد، در کودکی پدر خود را ازدست داد. خانواده دچار تنگدستی بود، مادرش با تار ریزی حیات آنها را به مشکل تأمین میکرد. او بعد از آموختن سواد از ملایان محل، از نزد خواجه عبیدالله مشهور به ملا بازار آخوند که به علوم دینی و حکمت آشنا بود مقدمات علوم رایج وقت را فرامیگیرد و زبان فارسی را می آموزد و بعداً به توصیه او در سال ۱۶۶۵ نزد شخصیت متنفذ آن وقت هدایت الله معروف به آفاق خواجه ایشان از فرزندان مخدوم اعظم یکی از نمایندگان برجسته طریقت نقشبندیه به شهر قاشغر (کاشغر) در تورکستان شرقی می رود و به آموختن انواع علوم عقلی و نقلی از جمله تعلیمات تصوّف مصروف میشود.

مشرب در وجود آفاق خواجه شخصیت ایدآل خود را می یابد و به صفت یک مرشد به او دست ارادت میدهد و یک تعداد اشعار خود را در وصف او می سراید. مشرب به پیشگویی او در مورد شهادت خود در شهر بلخ به دست شخصی به نام محمود خان باور داشته و در اشعار خود بار بار از آن یادآوری کرده است.

قانیمنی توکر ایرمیش بلخ شهزیده محمود خان

تقدیر ازل بولسه، نیله‌ی انکه بیـرمی جان

در کاشغر و یارکینت پسر مخدوم اعظم اسحاق خواجه که مادرش بی‌بی‌چه قاش پری از خانواده قراخانیان بود و بعداً فرزندان او از جمله آفاق خواجه تا نیمه قرن ۱۸ در کاشغر حکمروایی داشتند.

آفاق خواجه در جریان کشمکش‌ها به خاطر حاکمیت مدت مدیدی در تبت متواری بود و با راهبان بودایی آنجا تماس داشت و سر انجام طوریکه مشرب شناس دوکتور دلارام هم‌رایوا با اتکا به منابع تاریخی می نویسد در سال ۱۶۷۸ به کمک حامیان خود به کاشغر باز میگردد و بر تخت حاکمیت می نشیند.

هرچند مشرب به صفت یک مرد وارسته به جاه و جلال دنیوی علاقمند نبود، با آنهم با رعایت مناسبات پیر و استاد نزد او بر میگردد و مدتی در خدمت او قرار میگیرد. بعد از چندی باز هم درگاه مرشد را ترک میگوید و متباقی عمر خود (۳۳ سال) را در سیر و سفر و آواره‌گی در دیار غربت بسر میبرد. او به مکه و مدینه میرود و از کشور هاییکه در خط سیر او قرار دارد میگذرد و طوری که ادبیات شناس موسرمانوف یادآور میشود، وی از طریق آذربایجان به تورکیه میگذرد و در آنجا از نزدیک به زنده‌گی و آثار عمادالدین نسیمی (\*) و جلال‌الدین رومی آشنا میشود.

مشرب شناسان از بررسی غزلهای مست و شورانگیز دنیوی مشرب به این سوال روبرو شده اند که آیا مشرب در حیات خود به کسی دل داده و کدام زنی را دوست داشته است؟ در منقبت نامه‌ها و داستان‌های زنده‌گی افسانوی مشرب درین زمینه به روایات ضد و نقیضی برمیخوریم. در یکی ازین روایت‌ها گفته میشود که او عاشق یکی از کنیزان مرشد خود آفاق خواجه بوده و چون این ماجرا برملا میشود، او را شدیداً مجازات میکنند و از در میرانند. اما محققان با در نظرداشت وارسته‌گی و روح عالی مشرب و عقیدتی که تا آخر عمر به مرشد خود داشته، این قصه را کاملاً جعلی و خودساخته میدانند. بنده به خاطر دارم در یکی ازین داستانها

که در دوران کودکیم مادرم برای زنان همسایه میخواند، گفته میشد که چون مریدان میخواهند برای مشرب زن بگیرند، او گوش خود را بر شکم آن زن گذاشته، صدای اطفالی را می شنود که میگویند «آته نان، آنه نان!» (یعنی پدر نان بده، مادر نان بده!). او میگوید که من نمیتوانم برای آنها آب و نان بدهم و آنجا را ترک میکند.

به نوشته دوکتور دلارام همرايو، ن. ن. پنتوسوف با استناد بر مناقب میگوید که او با ملکه قیرغیزها به نام ستیرجاب دختر قانتاجی ازدواج میکند و از وی صاحب فرزندی میشود، اما هیچ یک ازین داستانها توسط منابع تاریخی تایید نگردیده است.

در منابع مختلف دو اثر به نامهای «مبدأ نور» و «کیمیا» به مشرب نسبت داده شده است. به گفته همرايو این نظر از طرف استاد عبد رؤف فطرت در زمان خودش و نیز برخی مشرب شناسان دیگر تایید شده و گفته شده که مشرب هنگام اقامت در تورکیه پس از آشناشدن به آثار مولانا انرا به عنوان توضیحی بر این آثار سروده است، اما برخی دیگر از جمله دوکتور علوم حمیدالله بالته بایف با این نظر موافقت ندارند. بنابراین اثبات این فکر تا کنون مورد اختلاف نظر محققان قرار دارد.

در هرحال بابا رحیم مشرب (۱۶۵۳-۱۷۱۱م) به مثابه یک ستاره درخشان ادبیات کلاسیک اوزبیک در درازنای زمان با سیمای پرفروغ خود، قلب و روح ما را منور ساخته و با اشعار ناب دلپذیر خود مورد قبول مردم ما واقع گردیده است.

او هم صوفی، هم شاعر و هم دارای تفکر فلسفی و درعین زمان علمبردار اندیشه های انساندوستی و فکرا آزاد و پیشگام فدایی مبارزه ضد بی عدالتی بود.

آثار مشرب دارای ابعاد وسیع و گسترده است. ما درین مبحث دیدگاه های عرفانی او را در اشعارش، به خصوص در مورد مسایل مربوط به فلسفه «وحدت»، مورد بحث و ملاحظه قرار میدهیم.

افکار و عواطف مربوط به «وحدت»، در اشعار بابا رحیم مشرب جایگاه بلندی دارد. او به صفت شاعری که به ذوق و جذبه گرویده، تمام دنیا و هستی را عبارت از عشق می داند. به نظر او عشق تکانه حرکت و حیات و مقصد آفرینش است «غرض از کون و مکان عشق بود، نه کان و نه جوهر».

او عاشق حقیقی و شاعری است که به آتش عشق سوخته و خاکستر شده، در عمان روحش پیوسته طوفان عشق موج می زند. چون قلبش گنجایش حس و هیجان شعله ور او را ندارد، می خواهد آن را به وسیله کلمات افاده کند. لیکن عواطف او چنان شعله ور، بی نهایت و بی شمار است که به قالب کلمات و عباره ها نیز نمی گنجد، وزن شعر برای این

مقصد تنگی میکند. از همین سبب او نیز گاهی مانند جلال‌الدین رومی بلخی بعضاً از حدود موازین شعری خارج شده، احساس و هیجان خود را با عبارات ساده، نهایت شیرین و مناسب افاده نموده میگوید:

«مینگ معنی نی بیر نکته بیلن مختصر ایتدیم»  
(هزار معنی را با یک نکته مختصر ساختم).

بعضاً در اشعار مشرب برخی کمبودی‌های لفظی به نظر میرسد. سبب اول آن اگر عوامل ذکر شده حساب شود، عامل دوم سهو و خطای کاتبان است که هنگام استنساخ صورت گرفته است. به نظر ما، بابا رحیم مشرب در جریان زنده‌گی قلندرانه اش، به جمع‌آوری اشعار و تهیه دیوانش نپرداخته است. بعد ها بیشتر اشعار او غیر از نسخه‌های نوشته شده، از زبانی به زبان دیگر انتقال یافته و در مناطق مختلف روایت شده است. غالباً کسانی که آثار او را جمع‌آوری نموده‌اند، هم از نسخ نوشتاری و هم از طریق اشعاری که توسط مردم خوانده میشود، یک جا با حوادث عجیب قصه‌های زنده‌گی او را نوشته‌اند. تعدادی از این قصه‌ها خود ساختگی بوده، به مقام علمی، ادبی و فلسفی شاعر مطابقت نمیکنند. این قصه‌ها غالباً از طرف مریدان، اخلاص‌مندان و عوام‌الناس که به ولایت او اعتقاد داشته‌اند بافته شده و آنچنانکه در مورد زندگینامه تعدادی از مشایخ طریقت صورت گرفته، در زندگینامه پر از ماجرای مشرب نیز شامل و روایت شده است.

اشعار فارسی بابا رحیم مشرب، نسبت به اشعار تورکی او درست‌تر نقل شده است. سبب آن شاید این باشد که، بسیاری از نسخه‌ها توسط کاتبانی نقل شده که آشنایی کامل به زبان تورکی نداشته‌اند. این حالت در استنساخ برخی از آثار علیشیر نوایی و کتابت کلیات اشعار عبیدالله خان عبیدی پادشاه شیبانی نیز به شکل روشن دیده میشود.

مشرب مانند تمام صوفیان «وحدة الوجودی» در کاینات فقط یک حقیقت، یک محبوب حقیقی - یگانه آفریدگار را می‌بیند. درین راه فرق کعبه و بتخانه را نمی‌شناسد، از نظر او رهروان کعبه و بتخانه همه شان، همان یگانه حقیقت را می‌جویند. از همین سبب لازم است تا به مسلمانی و کافری او دل نه بندیم، چونکه او از ازل «انالحق» گفته و از همین رو در ساغر عشق او همیشه به جای می، خون منصور در جوش است:

انالحق گوی ایجادم، تجلی پرور عشقم  
مدام از خون منصورم میی در ساغر عشقم  
نه از کفرم تمنایی، نه از اسلامم امیدی  
ندانم کعبه و بتخانه از هم، کافر عشقم

همینگونه بعضاً او از دیدن حرکات پرستنده‌گان صمد (پروردگار) و عبادت کننده‌گان صنم‌ها در حیرت فرو میرود و می‌پرسد که آیا میشود به جای «یا صمدا»، «یا صنما» بگوییم؟!:

«یا صمدا» نی ترک ایتیب، «یا صنمیم» دیسم موکین؟

عیش و سرور نی قوییب، یا که غمیم دیسم مو کین؟

دیدگاه مشرب در مورد انسان حقیقی عجیب و دلچسپ است. مقام او از تمام کائنات حتی از فرشته‌ها بالا تر است، چون که انسان (حضرت آدم) مسجود آنها بوده، یعنی پروردگار بعد از آفرینش انسان آنها (فرشته‌ها) را به سجده کردن در برابر او امر کرده بود. بعد از آن که انسان به مقام عالی خویش نایل میشود، زمین و آسمان، محشر و کوثر و حتی فرشتگان مقرب مانند جبرائیل نیز به جایگاه والای او رسیده نمیتوانند. چونکه آنها انسان نیستند، از همین سبب از عشق و محبت جدا بوده، درد و غم عشق را نمیتوانند احساس کنند:

«تارتسم بیر آه درد بیلن محشرینگ کویر!»

«قیلسم فغان، بولاغی قوریب کوئرینگ کویر!»

«قاچ آسمان پناه گه یاشون، پیکرینگ کویر!»

«ای جبرئیل بیغ ایمدی اوزینگنی پرینگ کویر!»

«بی درد سن، فرشته سن و عشق دن یراغ!»

ترجمه: اگر یک آه دردمندانه بکشم، محشرت میسوزد، اگر فغان و ناله به راه اندازم، کوثر درمیگیرد و سرچشمه اش می خشکد. ای آسمان به گوشه ای پناه ببر، ورنه پیکرت طعمه حریق خواهد شد. ای جبرائیل دیگر خود را جمع و جور کن، ورنه پر و بال خود را از دست خواهی داد، زیرا تو بی دردی، فرشته بی و از عشق به خبری؟!:

در اشعار مشرب، تمثال موسی، خضر و عیسی بسیار زیاد دیده می شود. مشرب مشتاق دیدار محبوب حقیقی است. اشتیاق دیدار، او را لحظه بی هم آرام نمیگذارد. هرچند میداند دیدار او درین جهان میسر نیست، بازهم مانند موسی در انتظار او می طپد و میگوید:

«جنت و حورینگ نی نیله‌ی تا جمالینگ بولمسه؟»

ترجمه: اگر دیدن جمالت میسر نشود، جنت و حورت را چه کنم

کوه «طور» و وادی «ایمن» منحیث رمز تجلی آفریدگار بار- بار در اشعار او تکرار می شود. کوه طور که در قرآنکریم ذکر شده، به طرف چپ بیابان کلان که وادی ایمن نام دارد قرار داشته، زمانی که موسی در آنجا از پروردگار التجا نمود «ربّ آرئی!» یعنی (ای پروردگارم خودت را بمن نشان بده)، جواب داده شده بود که: «لن ترانی» یعنی هرگز مرا

نخواهی دید. بعداً به موسی گفته میشود که به طرف کوه ببین، اگر هنگام ظهور من بتواند به جای خود استقرار یابد، تو نیز مرا خواهی دید.. چون خدا به کوه «طور» تجلی میکند، کوه نمیتواند تاب بیاورد و پارچه پارچه می شود، در قرآن کریم «وخرّ موسی صعقاً» (یعنی موسی بیهوش شد و بر زمین افتاد) آمده است.

این حادثه الهی، همیشه مشرب را به سوی خود میکشاند و روحش را متلاطم میسازد. او، بعضاً به حادثه مذکور اشاره نموده، با نهایت جسارت میگوید:

نیم موسی نقاب از چهره بردار  
نمی آید خوشم این «لن ترانی»

یعنی من موسی نیستم، پرده از رویت بردار، این که گفته ای («لن ترانی» مرا هرگز نخواهی دید) خوشم نمی آید. در شعر دیگرش میگوید: («خرموسی» رفتم و «انی انالله» آمدم) یعنی من مانند موسی مدهوش افتادم، لیکن «انی انالله» (بدون شک من خدا هستم) گویان آمدم و به گفتن «شطحیات» میپردازد. شطحیات که از لحاظ معنی ظاهری ضد شریعت می باشد، عبارت از کلماتی است که از طرف عارف و صوفی در حالات وجد و هیجان به زبان آورده میشود. مثلاً، بیت مذکور و گفتار «انالحق» (یعنی من حق - من خدا هستم) که از زبان منصور حلاج برآمد. با به زبان آوردن این قبیل کلمات منصور حلاج، عمادالدین نسیمی و بابا رحیم مشرب به فتوای علمای قشری و متعصبین دین کشته شدند.

مشرب تمثال موسی را که به دیدار حق نرسید، ذیلاً به زبان می آورد:

«ربی ارنی» دیدی موسی کلیم، هیچ یتیمه‌دی  
عشق دین نالان بولوبان، کیچه لر بیدار اوزیم

در جای دیگر وزیر شداد و ظالم فرعون «هامان» را که ضد موسی بود چنین بیان می کند:

در چشم اهل عالم صوفی وشم به ظاهر  
سیرت طراز «هامان»، اندر لباس موسی

یعنی اگر در نظر اهل عالم در لباس موسی هم دیده شوم، لیکن در حقیقت سیرتم - خُلقم مانند «هامان» است.

تمثال موسی و کوه طور، به حیث مظهر تجلی الوهیت، همیشه مد نظر منصور حلاج نیز قرار دارد. منصور به خاطر توضیح ماهیتش، معما گونه در اخیر یک شعر خود چنین میگوید:

«ابصر تَنِي بِمَكَانِ مُوسَى قَايَةً مَا»

«فِي النُّورِ فَوْقَ الطُّورِ حِينَ تَرَانِي»

یعنی اگرهمان وقت به من نگاه میکردی، مرا بر فراز کوه طور، در جاییکه موسی قرار داشت غرق در نور مشاهده میکردی.

«خِضْر» به مثابه نشان دهنده راه به موسی و به صفت رمز حیات ابدی و رهرو راه حق شناخته شده است. مشرب هم می خواهد مانند خِضْر، از چشمه زلال ابدیت آب بنوشد و مثل او به حیات ابدی برسد:

«زلال چشمه سیدن خِضْر تاپدی عمر طویل»

«منگا بقالیغ او چون چشمه زلالینگ آچ»

بعضاً او را با عیسی مسیح یکجا ذکر می کند. عیسی مسیح (حضرت عیسی)، قبل از حضرت محمد پیغمبر آخرین بود. اگر چه او ظاهراً به دار (صلیب) آویخته شده، اما برطبق روایت کتب آسمانی آفریدگار او را به آسمان (آسمان چهارم) بلند کرده است و تا روز واپسین زنده خواهد ماند.

حیات پر ماجرای حضرت عیسی، به خصوص روز های آخر او نهایت سنگین و با عقوبت گذشته است. او در راه تأمین پیروزی حقیقت و جاگزینی عدالت و به خاطر مبارزه جدی، توسط دشمنان به دار آویخته شده، به طور وحشیانه به قتل رسانیده شد. از همین جهت مشرب تقدیر خود را به سرنوشت او مانند میکند و بعضاً می خواهد عیسی صفت شده، سر به آسمان هفتم بزند و بالا تر از او قرار داشته باشد و صحن فلک را برای قلندر جایگاهی مناسب میداند:

باشیم هفت آسمان گه بیتسه، من عیسی صفت بولسم

\*\*\*

عیسی روح پرور، ترک تعلق ایلر

کوک صحنیده قلندر، یخشی مکان ایمس مو؟

گر چه عیسی عروج نموده به آسمان ها بلند شد و در حریم کبریا زنده گی میکند، با آنها هم به دیدار محبوب نرسید. مشرب به خاطر رسیدن به دولت وصال آرزوی «یار غار» شدن را میکند. اصطلاح «یار غار» لقبی است که به خلیفه اول حضرت ابوبکر صدیق داده شده. او کسی است که در جریان هجرت سرنوشت خود را با سرنوشت پیغمبر اسلام (ص) گره زده، هنگام پناه بردن به غار حرا، به صفت دوست صادق و مخلص او لحظات خطرناک

را سپری نموده است. در قرآنکریم با کلمات «ثانی اثنین اذ هُما فی الغار» (دومین شخص از دو کسبکه هردو در غار بودند) به او اشاره شده است.

«عیسی چیقیب هوا اوزره، کورمه دی معشوق یوزین»

«عشقینگ اوتیده من کوییب، بالله یار غار اوزوم»

دلچسپی به عیسی و تقدیر او، مشرب را به منصور نزدیک میکنند. از نظر منصور عیسی مسیح با خصوصیت های ویژه خود یعنی تولدش بدون مادر، با بزرگواری و فدایی بودن در راه حق مورد حرمت بی حد منصور قرار میگیرد. حتی او در یک شعرش می گوید که می خواهم با مذهب صلیب از دنیا بروم، بطحا (مکه) و مدینه را نمی خواهم، و ارزو دارد تقدیری مانند عیسی داشته باشد:

«علی دین الصّلیب یکون موتی»

«ولالبطحی اُرید و لالمدینه»

منصور حلاج و عمادالدین نسیمی که قربانی راه اندیشه «وحدت» شده اند، از نقطه نظر مشرب به صفت چهره های درخشان و قهرمانان برگشت نا پذیر تبارز میکنند. مشرب نسبت به آنها حرمت عمیق، محبت بی حد اظهار نموده، تقدیر خود را با آنها می بندد و به خاطری که به منصور پیوسته شکر خدا را به جا می آورد.

او یکی از غزل های پرشور تورکی نسیمی را با ردیف «سیغمم»، با ردیف «سیغمم دور» یعنی نمی گنجم، استقبال کرده است که مطلع آنرا ذکر میکنیم:

عجب مجنون ایرورمن، دشت ایله صحراغه سیغمم دور

دلیم دریای نوردور، موج اوریب دنیاغه سیغمم دور

یعنی من عجب دیوانه ای هستم که در دشت و صحرا نمی گنجم، گاهی که دلم مانند دریای نور موج زند، جهان نیز گنجایشم را ندارد.

به اساس روایت های منقبت نامه ها برای شاه مشرب از طرف مرشد او آفاق خواجه بشارت شهادت او توسط شخصی بنام محمود خان در بلخ داده شده بود. مشرب همیشه در اشعار خود تقدیر خود را به منصور همانند کرده، در مورد شهادت خود سر انجام از دست محمود خان در شهر بلخ یاد آوری نموده است. درین شعر میگوید که محمود خان نامی در شهر بلخ خونم را خواهد ریخت. در صورتی که سرنوشت ازلی چنین بوده چه طور می توانم جان نسپارم. هزاران سپاس خدای را که بدست قاتلان منصور به او پیوستم. هر که رهرو عشق تو است، البته از جان می گذرد، آن که از جان نگذرد، دعوایش همه دروغ و باطل است:

«قانیمنی توکار ایرمیش، بلخ شهریده محمود خان»

تقدیر ازل بولسه، نیلی انگه بیرمی جان  
 مینگ شکر خدایمغه، منصور غه قوشیلدیم  
 اول روی سیه لر کیم، منصور نی اولدورغان  
 عشقینگ یولیغه کیرگن، البته کیچر جاندین  
 کیچمس ایسه دنیا دن، ایتگن سوزی دور یالغان»

بابا رحیم مشرب به صفت انسانی آزاد از هوا و هوس، عاری از خواهشات نفسانی، مال و دولت، فارغ از اندیشه تاج و تخت، به مثابه یک درویش وارسته زنده گی میکند. حافظ شیرازی گفته بود:

درویشم و گدای ولیکن نمیده‌م  
 پشمین کلاه خویش به صد تاج خسروی

از مشرب بشنویم:

بهشت ایوانی ده حور و رواقین آرزو قیلمی  
 ساتر غه دین و دنیا نی، رواجین آرزو قیلمی  
 باری، روم و ختا باج و خراجین آرزو قیلمی  
 شئه روی زمین و تخت و تاجین آرزو قیلمی  
 گدای فقر بولدوم، سیر ایترمن بحر و بر تنها

یعنی نه ایوان بهشت و نه حورین آنرا آرزو کردم، نه هوای دین و دنیا بر سرم زد، نه تمنای باج و خراج روم و چین در دلم جای گرفت و نه در هوس تاج و تخت شاهان روی زمین افتادم، فقط گدایی درویشم که به تنهایی بحر و بر را در می نوردم.

گاهی هر دو عالم را مانند دو پاپوش (نعلین) به یک سو می اندازد، چونکه او از دیوانه گان سلطان حقیقی و رندان برهنه پا است:

کونین را چو نعلین انداختیم و رفتیم  
 دیوانه گان شاهیم، رند برهنه پاییم

در عین حال بابا رحیم مشرب شاعری نهایت دلسوز و انسان دوست بوده، در غم انسان های مظلوم، جبر دیده و درمانده است که از دست ستمگران دلهای شان چاک چاک است و در سرایش نابودی قرار دارند. درد آنها را عمیقاً احساس می کند:

دلی تیغ ستم دین یاره بولغان خلق نی کوردوم  
 تنی درد و الم دین یاره بولغان خلق نی کوردوم  
 کوزی وقت سحر سیاره بولغان خلق نی کوردوم

فنا شه‌ریده کوپ آواره بولغان خلق نی کوردوم

ظلم طغیان ایتیب دور هر بیر سی بی خبر تنها

او با رهبران متعصّب دینی دوران خود آشتی ناپذیراست، چون که در همه جا طومار عشقی را که به تار زلف او پیوسته است به گردن دارد، ازین رو شیخ الاسلام با دیدن او چون شیطان می‌گریزد. متعصبان کوتاه نظر از پی بردن به ماهیت و ریشهٔ چنین عشق حقیقی ناتوانند:

مینی کورسه قاچا دور شیخ الاسلام اهرمن ینگلیغ

نیچون، بوینومغه زلف تاری چیرماشقان طوماریم بار

وقتی آثار بابا رحیم مشرب را به دقت می‌خوانیم، به عمق مفاهیم آن که با عباراتی شفاف چون آب زلال افاده گردیده اند پی می‌بریم.

با در نظرداشت ملاحظات بالا میتوان گفت که، در اشعار بابا رحیم مشرب از یک طرف توجه به خصایل عالی مربوط به حیات انسانی یعنی توجه به علم و فضیلت، متصف بودن به ایمان و وجدان، دوری جستن از بدی‌ها و روی آوردن به خوبی‌ها، وفا به قول و اجتناب از دروغ، داشتن مهر و محبت نسبت به پدر و مادر، مردم و سرزمین خود و دیگر نورم‌های عالی اخلاقی جا داشته، با اسلوبی دلکش و جالب افاده گردیده، از جهت دوم، در آثار او اندیشه‌های تصوّفی و دیدگاه‌های عرفانی، به خصوص مسئلهٔ «وحدت» عمیقاً ریشه دوانده است. اندیشه‌های مذکور، آمیخته با عواطف عشق الهی اسلوب شعری مشرب را سمت میدهد. هرچند او به این جایگاه عالی رسیده، اما در پهلوی اسم پر افتخار او اضافه شدن کلمهٔ «دیوانه» جلب توجه میکند. حتی زنده‌گی نامهٔ او با یک سلسلهٔ اشعارش بنام «دیوانه مشرب» هم نشر شده است.

به نظر ما سبب آن از یک طرف این است که خود او کلمهٔ «دیوانه» را بسیار به کار برده و بیشتر با نام خود یکجا نوشته و از جهت دیگر این که او به شیوهٔ قلندرانه، به کشورهای مختلف دنیا سیر و سفر نموده و حیاتی درویشانه داشته است. ما درین باره با نظر دانشمندان محترم استاد غیب الله سلام موافق هستیم که میگوید «این که در پهلوی اسم شریف او کلمه ای چون «دیوانه» الصاق شده، نشان دهندهٔ آن است که در قلب و ضمیر او ذکاوتی خاص به اولیا و انبیا، انواری خاص به فرشتگان و نیرویی بی حد و حصر خاص به دیوان عجین شده است. ما دیوانه را «جن دار»، «بی هوش» نمی‌انگاریم. چه چاره! افسوس که ما، بیشتر به ریشهٔ کلمهٔ «دیوانه» توجه نمی‌کنیم. دیو!!! دیو!!!».

طوری که گفتیم در تعلیمات تصوف روش فلسفی «وحدة الوجود» که ابن‌العربی آنرا اساس گذاشته و ترویج نموده، جهت دوم و بخش جدایی ناپذیر ایجادیات مشرب را تشکیل داده، اشعار او را مانند غزل‌های جلال‌الدین رومی شور و هیجان، جذبه و ذوق، حرارت و زیبایی می‌بخشد. کسیکه آنها را بخواند بار دیگر نیز می‌خواهد بخواند. شاعر به جلال‌الدین رومی و راز دار او شمس تبریزی به نظر اخلاص نگریسته، در یکی از اشعارش با مصرع «شمس تبریزی منم، گاهی جلال‌الدین منم» آنها را بزبان می‌آورد.

در بعضی از اشعار فارسی مشرب اسلوب شعری جلال‌الدین رومی چون «نیمیم ز تورکستان، نیمیم ز فرغانه» انعکاس میکند و برخی اصطلاحاتی که او به کار برده به نظر می‌رسد. مثلاً:

از آشنا گسسته، پیوسته ایم با دوست  
 با خویشان نشسته، لیکن ز خود رهاییم  
 با شیخ عهد بسته، با لولیان نشسته  
 در هر کجا که بینی، هنگامه خداییم

نظر به افاده آرنولد راجی دانشمند تصوف شناس مشهور، اگر وحدت، وحدة الوجود یا «پانته‌ایزم» از لحاظ معنای لغوی عبارت از وحدت ماده باشد، این اصطلاح در فلسفه عرفان، در «کون و مکان» یعنی در تمام کائنات فقط وجود یک ذات یعنی آفریدگار را افاده می‌کند. به نوشته دانشمند آلمانی ماکس هورتس در کتاب «فلسفه اسلام» حلاج تصوف را چنین توصیف نموده است

صوفی در نتیجه توجه بی حد و حصر خود در «افراد» (یکی کردن، تنها کردن) در ذات آفریدگار مستحیل میشود (حل میشود) و غیر از آفریدگار چیز دیگری باقی نمی‌ماند.

مقصد نهایی صوفی عبارت از محو کردن وجودش در ذات الهی است (فنا یعنی فانی شدن در ذات الهی - با «نیروانا»ی بودیست‌ها یعنی با فانی کامل شدن برابر است).

از نظر راجی آرنولد «افراد» فقط عمل خاص به آفریدگار محسوب میشود، اما به عقیده لویی مسینیون «افراد» چنان یک عمل انسانی است که، شخص وجود زیر نظر خود را انتخاب نموده، او را از دیگران به درجه‌ی جدا میکند که خودش و غیر از او چیز دیگری باقی نمی‌ماند.

صوفی بعد از رسیدن به درجه‌ای که دانشمندان گفته‌اند، در ذات الوهیت محو میشود، همان طوری که یک قطره آب وقتی به عمان بی پایان میریزد، چون خواهد خود را

ببیند، فقط عُمان را می بیند، او نیز زمانیکه بخواهد خود را ببیند، فقط «ذات» را مشاهده میکند. اگر به افاده نوایی بگوییم:

قیلیب حق وجودیده محو اوز وجودین

نوایی مونی بیل طریق تصوّف

به همین سان اعتقاد به وحدت مانند ابن العربی، عطار، جلال الدین رومی، بایزید بسطامی، منصور حلاج، عمادالدین نسیمی، علیشیر نوایی در بابا رحیم مشرب نیز به درجه قوی موجود بود. جلال الدین رومی بلخی میگوید:

آنها که طلبگار خدایید خدایید

بیرون ز شما نیست، شما یید شما یید

(غزلیات شمس تبریزی، با مقدمه استاد جلال الدین همایی، ص ۲۶۹، انتشارات صفی علیشاه، سال ۱۳۶۸).

مشرب در بیت زیر میگوید: من که بر کنگره ُ عرش پا گذاشته، از لامکان جا خوش کرده‌ام، این مکان خاکدان را چه کنم؟

عرش نینگ کنگره سی اوستیگه قویگن من قدم

لا مکاندن جای آلیب من، بو مکاننی نی قیله ی؟

مشرب خود را مظهر «ذات الست یعنی آفریدگار میداند:

سر به جیب خویش بردم، از عدم باز آمدم

مظهر ذات الستم، یکتن اوتاد آمدم

طبق اظهار هجویری «اوتاد» از نظر اهل تصوّف، شش گروه نزدیک به آفریدگار بوده، بعد از «قطب» و «نقیب»، عبارت از چهار شخصی است که در ردیف سوم قرار دارند و در چهار گوشه دنیا، به صفت چهار رکن - ستون استاده اند. همینگونه مشرب در شعر دیگرش میگوید:

خَرّ موسی رفتم و «آنی انا الله» آمدم

یعنی مانند موسی بر زمین افتادم و «آنی انا الله» (من خدا هستم) گوین آمدم و کلمه آفریدگار را نسبت به خودش به کار برده است. از این دو شعر و دیگر سخنان مشرب میتوان به روشنی پی برد که، دیدگاه های مربوط به نظریه وحدت در اندیشه او چه قدر عمیق و نیرومند است.

در هر حال تدقیق عمیق و همه جانبه اشعار بابا رحیم مشرب در روشنی دیدگاه های عرفانی او، تشخیص جهات مشترک او با دیگر شاعران وحدت و توضیح دیدگاه های خاص او از نقطه نظر علمی، در روشن ساختن شخصیت علمی - عرفانی این شاعر عارف

کمک زیاد میکنند. چون که مشرب نه تنها با اشعار فارسی و اوزبیکی خود، بلکه با جهان بینی عرفانی - فلسفی خویش و به صفت ترغیب کننده جدی این دیدگاه ها، گسترش دهنده و تلقین کننده عقیده خود بر ضد حامیان خرافات و بی عدالتی و به مثابه یک قهرمان شهید و فداکار که جان خود را در راه حق قربان نمود، انسانی سزاوار احترام بزرگ است. علاوه برین بابا رحیم مشرب نه فقط در اوزبیکستان، بلکه در تمام تورکستان و حدود آسیای مرکزی آخرین نماینده روش عرفانی - فلسفی «وحدت» به حساب می رود. اگر چه بعد از او در تعدادی از شاعران این تمایل به نظر میرسد، اما این تظاهر بیشتر به اساس تقلید بوده، پایه عمیق عقیدوی ندارد.

مشرب در تمام ژانرها چون غزل، مستزاد، مربع، مخمس، مسبع، مثنوی و رباعی شعر سروده و در زبان اوزبیکی بیش از همه شاعران مستزاد نوشته است. شعرایی چون نادره بیگیم، هویدا، قاری، فرقت و حمزه غزلهای او را استقبال و یا تخمیس کرده اند. در کشور او در رابطه به زنده گی و آثار مشرب رمان، داستان، قصه و درامه ها نوشته شده، برخی جاده ها، پارکها، تیاتر و سینماها نیز به اسم او نامگذاری شده است.

در مورد حیات و ایجادیات بابا رحیم مشرب یک تعداد دانشمندان بنام اوزبیکستان به خصوص عبدالقادر هییت میتوف، عبدالرشید عبد غفورف، غیب الله سلام، نجم الدین کاملوف، وهاب رحیموف، کامل جان اسرائیلوف، جلال الدین یوسفوف و دیگران از مدت های طولانی بدینطرف در جمع آوری آثار او اشتغال داشته، با تهیه مجموعه اشعار او زنده گی نامه او را نوشته و به خواننده گان تقدیم نموده اند. به خصوص مجموعه اشعار مشرب تحت نام «مهربانیم قیده سن» که توسط جلال الدین یوسفوف به اسلوب انتقادی تهیه شده، با اختتامیه مفصل و لغتنامه در ۴۰۰ صفحه منتشر شده دارای اهمیت خاص است. مقدمه هاییکه توسط دانشمندان نجم الدین کاملوف و غیب الله سلام به ارتباط کتاب نوشته شده با در نظر داشت جوانب تحلیل علمی و انتقادی آن در مورد آگاهی از ایجادیات هنری و دیدگاه مشرب کمک میکند.

گردآورنده ثر، با پژوهش و مقایسه ۱۲ نسخه آثار شاعر، مجموعه مذکور را طی مدت طولانی با رنج و زحمت زیاد تهیه کرده است. یوسفوف در برخی موارد کوشیده است تا نواقصی را که در نسخه های خطی وجود دارد به شکل قیاسی، بعضاً به شیوه منطقی و بعضاً به اساس ذوق شخصی خودش اصلاح نماید. لیکن کار های انجام شده درین ساحه کافی نیست. جلال الدین یوسفوف ضمن سخنان بعدی اش تأکید میکند: (لازم است کارهای پژوهشی در مورد روشن ساختن ابعاد زنده گی و بررسی میراث ادبی مشرب که وظیفه ای افتخار آمیز و درعین

حال دشوار میباشد، به نحو پیگیر و خستگی ناپذیر ادامه یابد). با آن هم در اشعار چاپ شده مشرب از نقطه نظر وزن عروضی برخی کمبودی ها دیده میشود. اگر ما اقتدار بزرگ، درجه علمی و قریحه عالی شعری شاعر را در نظر بگیریم، حق نداریم تصور کنیم که این کمبودی ها (به استثنای یک عده معدود آن) در آثار او طبیعی می باشد.

از همین رو تهیه مجموعه کامل آثار این هم طریق منصور حلاج و عمادالدین نسیمی و همگام جلال‌الدین رومی بلخی و ابن‌العربی، متکی بر اساسات علمی و انتقادی چون وجیه ای تاریخی در برابر دانشمندان ما قرار دارد. ضمن پژوهش باید اصطلاحات عرفانی، تلمیحات و تمثال های تاریخی و عبارات صوفیانه او توضیح گردیده، با درک و مقایسه نکته های متفاوت در نسخه های خطی مختلف و با استفاده از اسلوب مقایسوی - منطقی متکی به قرینه ها، کمبودی های موجود، توضیح و تصحیح شود.

درین اواخر، نویسنده شاعر طبیعت استاد غیب الله سلام که با عوالم روحی، جهات هنری و اندیشه های عرفانی مشرب آشنایی عمیق دارد، در مقاله تحلیلی و دلچسپ خود که در جریده «یازوچی» منتشر نموده، یادآور شده که دانشمند محقق جلال‌الدین یوسفوف در اثر پشت کار و مساعی خستگی ناپذیر دراز مدت خویش «دیوان» مشرب را با «مبدأ نور» یک اثر منسوب به او پس از تحلیل و تحریر در دو جلد آماده شده است.

ما با در نظر داشت این که در حال حاضر در ساحه مشرب شناسی کار های علمی - تحقیقی از چه اهمیت بزرگی برخوردار است، در انتظار چاپ آن در آینده های نزدیک هستیم.

همچنان پژوهشهای دقیقی که از طرف شهید راه آزادی عبد رؤف فطرت، ادبیاتشناس موسرمانوف، دوکتور علوم حمیدالله بالته بایف، دوکتور دلارام همراپوا، دانشمند آلمانی H. F Hofmann، همچنان دانشمندان هریک N. N. Pantosov, H. A. Kartsev که تدقیقات شان مورد استفاده آنها قرار داشته، قابل یادآوری و تمجید است.

در اخیر لازم به تذکر است که، چند سال قبل از ۳۵۰ مین سالگرد تولد این شاعر و عارف بزرگ در اوزبیکستان به طور شاندار تجلیل بعمل آمد. در افغانستان بدون در نظر داشت شرایط نا گوار سیاسی و اجتماعی از طرف انجمن فرهنگی امیر علیشیر نوایی ولایت بلخ به منظور ارج گذاری به این روز تاریخی مجموعه اشعار منتخب فارسی و اوزبیکی مشرب تحت نام «گزیده یی از اشعار مشرب» با تصویر او چند ماه قبل از مراسم نشر گردید.

این مجموعه را در ولایت بلخ ژورنالیست عبدالله روئین رئیس انجمن فرهنگی امیر علیشیر نوایی آماده چاپ نموده، در مقاله ای که تحت عنوان «سخنی چند در مورد زنده گینامه مولانا مشرب» نوشته طورمختصر به گوشه های حیات او روشنی انداخته شده است. صالح

محمد خلیق رئیس انجمن نویسندگان ولایت بلخ در مقدمه‌یی تحت عنوان «انسانی آزاد از تبار رندان» قریحه شعری و مقام بلند او را در عرفان مختصراً توضیح داده است. مجموعه در اواخر سال ۱۹۹۱ در مطبعه ولایت بلخ به نشر رسیده است.

---

\* - نسیمی شاعر و عارف بزرگ آذربایجان که از پیشگامان جنبش حروفیه بوده، به سبب اظهار اندیشه های وحدةالوجودی و تبلیغ «انسان خدایی» در سال ۱۴۱۷ م در شهر حلب سوریه به قتل رسید. او شاعر پرشور در زبانهای تورکی و فارسی است. دیوانش در جمهوری آذربایجان به طبع رسیده است.

## آرامگاه ابدی بابا رحیم مشرب در اشکمش

در ولایات شمال افغانستان همینگونه در ولایات کابل، هرات و بادغیس که میلیون ها تن از مردمان تورک تبار زنده گی می نمایند، نام بابا رحیم مشرب با حرمت به زبان آورده شده، اشعار فارسی و اوزبیکی او با علاقمندی خواننده میشود.

با آثار این شاعر نامدار در ولایات تخار، قندز، بدخشان، سمنگان، جوزجان، سرپل و فاریاب بیشتر روبرو میشویم. اشعار او که بازگو کننده قصه زنده گی او که رنگ افسانوی به خود گرفته چندین مرتبه چاپ شده است. همینگونه اثر دستنویس منسوب به او به نام «مبدأ نور» زیاد پیدا میشود.

قبل ازین نسبت کم بودن مکاتب عصری در ولایات شمالی افغانستان دختران و پسران خورد سال در مدارس آثار مشرب را خوانده و سواد می آموختند. در بسیاری محلات شهر ها، نظر به ضرورت مردم یکتعداد مدرسه ها برای پسران و دختران وجود داشت. در مدارس پسران آخوند ها و در مدارس دختران بی بی آتون ها (معلمه های محلی) تدریس میکردند. در مکاتب شهر ما سرپل (مرکز ولایت سرپل) قرآنکریم، انواع کتب دینی، آثار شعری، به زبان های دری و اوزبیکی تدریس میشد.

برعلاوه آنها دیوان های حافظ، بیدل، نوایی، و بعضاً صوفی الله یار و مشرب هم درس داده میشد.

با گذشت زمان در نتیجه ازدیاد مکاتب عصری تعداد زیاد این مدرسه رو به کاهش نهاد. اوزبیک ها بابا رحیم مشرب را پیر ولی (دوست خدا) و به صفت صاحب کشف و کرامت شناخته، در مورد کرامت های صادر شده از طرف او بسیار صحبت میکنند. زمانیکه اخلاص و عقیده نسبت به یک شخص بیشتر از حد شود، آن شخص به درجه بلند ارتقا نموده، در مکان ذوات مقدس جای میگيرد. مردم با اعتقاد در جهت رفع مشکل شان از او طلب استمداد میکنند.

حوادث مختلفی که به بابا رحیم مشرب نسبت داده میشود بعضاً به زنده گی او رنگ غیر طبیعی داده در اطراف سیمای او یک هاله مقدس را ایجاد میکند.

زنده گی ذوات بزرگ چون مولانا جلال الدین، عمادالدین نسیمی، خواجه احمد یسوی با چنین ماجرا های عجیب، وقایع غیرطبیعی و حوادث افسانوی همراه بوده است.

اگر شهرت و محبوبیت بابا رحیم مشرب در بین مردمان اوزبیک و تاجیک افغانستان اولاً اشعار شیرین و بی تکلف او به دو زبان باشد، ثانیاً، سفر او در اخیر عمرش در بلخ و شهادتش در آنجا است.

بابا رحیم مشرب به ساحات مختلف سفر نموده، در اخیر عمرش به بلخ می آید، در آنجا با اُدبا و علمای زیاد ملاقات نموده، با محمود خان حاکم بلخ و قندوز ملاقات میکند. مشرب به صفت عالم و عارف بزرگ هیچگاهی حقیقت را زیر پا نکرده و به نا حق تسلیم نشده بود. او در هر جا برضد شیخ های ریایی، ملا های بی عمل، شاهان و حُکام ظالم که بلای جان مردم بودند قرار داشته، بعضاً به طور مستقیم و گاهی به طرز هجوی و کنایی به خاطر آشکار ساختن قیافه حقیقی آنها، اهداف انسان دوستی و عدالت را مقدم می دانست.

تعدادی از علمای بی خبر از ماهیت دین و شخصیت های افسانوی در اطراف محمود خان در ضدیت به اهداف انسان دوستی و عدالت پروری مشرب قرار گرفته، او را متهم به کُفر و الحاد نموده، محمود خان را به کشتن شاعر تحریک کردند.

بابا رحیم مشرب نظر به فتوای علمای قشری (ظاهری) در شهر بلخ به دار اویخته شده کشته میشود و جسدش در همانجا دفن میشود.

نظر به نوشته اخیر دیوان شاه مشرب که در هندوستان چاپ شده، بعد از مدتی حامیان و مریدان شاعر از محمود خان قصاص او را میگیرند، و نظر به وصیت او جسدش را از بلخ به شهر اشکمش دفن میکنند. اما نظر به بعضی روایت ها، شبی مسعود وزیر محمود خان مشرب را در خواب می بیند، او به وی می فرماید که جسد مرا در اشکمش دفن کن.

همین اکنون در شهر بلخ قبر اولی مشرب در جوار زیارتگاه مشهور «جوانمرد قصاب» قرار دارد. مردم آنجا را به صفت جای مقدس حرمت نموده، از جا های مختلف به خاطر زیارت او می آیند. اما آرامگاه حقیقی ابدی این شاعر عارف در شهر اشکمش است.

اشکمش یک شهر کوچک ولایت تخار بوده، در قدیم بنام وزوالین شهرت داشته است. طبق معلومات صفحه ۱۷۷ جلد ۳، دایره المعارف افغانستان شهر اشکمش از شهر خان آباد به مسافت ۳۰ کیلومتر، در جوار دریای اشکمش واقع شده است. در غرب آن شهر خان آباد و دشت شوراب قرار گرفته است. در گذشته راه خان آباد - نارین - کابل از همین دشت میگذشت.

در شمال و جنوب اشکمش کوه های سنگی و خاکی قرار داشته، در شرق آن ولسوالی خوست و فرنگ و در شمال شرق آن ولسوالی فرخار جا گرفته است.

اقلیم آن خشک و گرم بوده، دریای اشکمش از کوه های خوست و فرنگ سرچشمه گرفته از اشکمش می گذرد و بعد از طی پنج و نیم کیلو متر به خان آباد میریزد. این دریا بیشتر خشک بوده، فقط در هنگام بارنده گی و سیلاب آب جاری دارد.

در اشکمش بیشتر زراعت للمی بوده، گندم، جو، نخود، خربوزه و تربوز کشت میشود. در غرب شهرک معدن ذغال سنگ است. ازین معدن هر سال در حدود ۲۵۰ تن ذغال سنگ استخراج شده، و در فابریکه قند بغلان به کوکس (نوعی ذغال سنگ) تبدیل شده و قسماً غرض رفع ضرورت اهالی به کابل برده می شود.

گریس باخ آلمانی در کتابش بنام «جغرافیة شهری افغانستان»، در قطار معرفی سایر شهرها معلومات ذیل را ارائه میکند:

«در ساحه جنوبی ولایت تخار دو بازار کوچک جا گرفته که اشکمش و فرخار است. بازار کهنه اشکمش در بین زمین های دریا های نهرین و فرخار با خصوصیت های شهری جا گرفته ۲۰۰ دکان و ۸ سرای دارد».

در افغانستان سرای مانند مارکیت جای کلان بوده، چهار اطراف آن با اتاق ها احاطه میشود. ازین سرای ها در شهر های بزرگ به حیث مارکیت و مسافر خانه، و در شهر های کوچک به حیث مسافر خانه، گاراج و محل نگهداری چهار پایان بازار چی ها استفاده میشود.

مؤلف کتاب در سال های ۱۹۷۲-۷۳ این شهر را دیده است. در آن وقت این شهر خیلی آباد بوده، در حدود ۴۰-۴۵ هزار نفر در آن زنده گی میکرد. ۷۰ فیصد آنها اوزبیک و ۳۰ فیصد شان تاجک بودند. احتمالاً بعد از جنگ ها حالت طور دیگری باشد. در چنین منطقه یی در یک و نیم کیلومتری به طرف شرق شهرچه اشکمش مقبره سلطان العارفین، برهان المحققین و زبده المتکلمین شاعر عارف مولانا مشرب قرار دارد.

مقبره بنای گنبدی است که از خشت خام اعمار شده، تربت هم از گل ساخته شده است. در بالای قبر لوحه سنگی که دارای نوشته عربی است توجه هرکس را بخود جلب میکند. جوی بزرگی که به طرف غرب مقبره کشیده شده در حوض (۱۰۰،۱۰۰) ریخته، بعداً به طرف شهر جاری میشود. حوض در ۱۰ متری مقبره قرار دارد. آب آن در فصل سرما و زمستان گرم است. در اطراف حوض درختان بلند قد کشیده است. در فصل تابستان مردم برای تفریح و استراحت در آنجا میروند. اطراف مقبره را ۲-۳ درخت توت زینت بخشیده است.

اهالی اشکمش و مردم مناطق نزدیک، شاه مشرب را به حیث عالم بزرگ و شیخ می شناسند. اشعار فارسی و اوزبیکی او را پیروان طریقت قادریه در جهر به شکل آهنگ می خوانند.

مخلصان شاه مشرب همیشه قبر او را زیارت میکنند، به خصوص در روز های چهارشنبه تعداد زنان زیاد میشود. زایره ها از روحانیت شاه مشرب حاجت خواسته، به امید حل مشکل شان میباشند. در باغ کلان نذر و خیرات هارا بر پا نموده استراحت میکنند.

چند سال قبل بعضی شیخ ها برای رسیدن به کمالات معنوی درین مقبره در چله می نشستند. از همین سبب بابا رحیم مشرب این شاعر و عارف بزرگوار، با روح بزرگ، و اشعار رندانه و عارفانه اش در قلب مخلصانش زنده است، برای هزاران اشخاص مستمند به صفت آرامش بخش روحی و کمک کننده معنوی خدمت میکند.

تأکیداً تکرار میکنیم که، تربت بابا رحیم مشرب در اشکمش، قبر بابر میرزا در کابل، آرامگاه ابدی حضرت امیر علیشیر نوایی، گوهرشاد بیگم و سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات بوده، معنویت آنها به صفت پُل ارتباط بین مردمان افغانستان و اوزبیکستان به خاطر تحکیم رشته های دوستی و برادری کند.

## نظری بر تصوّف شناسی علمی اوزبیکستان در زمان حاضر

انسان برای اولین مرتبه اطراف خود را شناخته، با پی بردن به اسرار زنده گی و کاینات، نخستین تخیل و تصوّرات عرفانی را بوجود آورد. اگر چه تصوّرات عرفانی با افسانه ارتباط گسست نا پذیر داشته، با انکشاف تفکر انسان یکجا رواج یافته با تفکر فلسفی آمیخته، روش خاص خودش را تصاحب می کند.

خصوصیت عرفان عبارت از این است که، حکمت و تفکر در جریان پی بردن به اسرار کاینات، زمانی که در دایره منطق و استدلال گیر می ماند، عرفان و تصوّف (چراغ اشراق) به کومک رسیده، او را به راهی میبرد که عقل و منطق از رسیدن به این راه عاجز است، هنوز هم چنین است. از همین سبب برای پی بردن به اسرار موجود تصوّف و عرفان را، نتیجه عکس العمل وعجز تعقل و تعبد (عقل و مذهب) گفته میتوانیم.

در فلسفه هند و یونان قدیم افکار گوناگون عرفانی، به خصوص تعلیمات مربوط به «وحدت» به وجود آمده بود. در تصوّف اسلامی خارج از منابع اسلامی، اگر چه از تعلیمات

فلسفی یونان، به خصوص دیدگاه های افلاطون استفاده شده، به نظر محققین و نیوپلاتونیزم، همینگونه روش عرفانی هند، تأثیرات خود را داشته است. به نوشته دانشمند تصوّف شناس فرانسوی راجی ارلند، موضوعات و مواد زیاد آن، با تعلیمات مذهبی عنعنه های اسلام عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته است. تصوّف در جهان اسلام وسیعاً گسترش یافته، نه فقط در حیات عملی مردم، بلکه در ساحة تفکر، ادبیات و آثار هنری تأثیرات عمیق داشته است.

به خاطری که حاکمیت شوروی وقت در تورکستان بر ضد تعلیمات تصوّف مناسب منفی داشت، تمام مردم به خصوص ایجادگران را دور از آن نگهداشته، و آنانرا از فیض این تعلیمات محروم نگهداشته بودند. از همین سبب بعد از بوجود آمدن شرایط آزادی، برای آموزش تعلیمات مربوط به طریقت های مختلف فلسفه تصوّف به شکل مکمل ضرورت احساس میشود.

بعد از استرداد استقلال اوزبیکستان در جریان تنظیم افتخارات معنوی توسط تعدادی از دانشمندان در مورد تصوّف مقالات زیاد، رساله ها، تحقیقات و ترجمه ها نشر شد. به خصوص آثاری که توسط دکتور ابراهیم حق قلوب، عارف عثمانوف، یعقوب جان اسحاقوف، سلطان مراد و تعداد دیگری از محققین تهیه و منتشر شده سزاوار دقت است. همینگونه مقاله علمی منسوب به قلم بنده تحت عنوان «ریشه های تعلیمات اسلامی» که به شماره های ۱-۲-۳-۴-۵-۶- مجله «ملاقات» در سال ۱۹۹۵، ترجمه رساله شیخ نجم‌الدین کبرا بنام «آنچه با چشمان قلبم دیده ام» که به شماره های ۴-۵-۶ مجله «زنده گی و قانون» در سال ۱۹۹۵ نشر شده، ترجمه رساله «شرح رباعیات» مخدوم اعظم از زبان فارسی که بنام «طالب صداقتمند» یاد میشود در جریده «ملی تیکله‌نیش» (احیای ملی) سال ۱۹۹۶ نشر شده است. لیکن با وجود اقدامات موجود هنوز هم جای آثاریکه به طور مکمل بیانگر اهداف، ماهیت و تحلیل علمی تصوّف باشد خالی است. برای بر طرف کردن خلای موجود در زمینه، دانشمند محقق و تصوّف شناس معروف نجم‌الدین کاملوف تلاش نموده، وی جلد اول کتاب تصوّف را با در نظر داشت ساختار تاریخی تفکر فلسفی شرق تأیید کرده نشر نمود. درین مقاله، تا حد ممکن کوشش بعمل می آوریم که در مورد همین اثر به خواننده‌گان گرامی روشنی بیندازیم. چونکه این کتاب اثر مهمی است در مورد علم تصوّف در اوزبیکستان.

کتاب «تصوّف» استاد نجم‌الدین کاملوف که از طریق انتشارات «یازووچی» منتشر شده، شامل یک مقدمه، ۱۲ عنوان (فصل) و یک خاتمه بوده، دارای ۲۷۲ صفحه است.

فصل اول بنام «تاریخ و تعریف» است. مؤلف درین فصل در مورد پیدایش تعلیمات و مراحل ابتدایی تصوّف سخن رانده در مورد اینکه تصوّف تحت تأثیر کدام عوامل بوجود آمده معلومات میدهد. در مورد «صوف» (پشم)، از کلمه صوفی، «تصوّف» از کلمه های «متصوّف» «مستصوّف» گرفته شده سخن رانده، معنی هر کلمه را توضیح میدهد.

درینجا لازم به تذکر است که، کلمه «مستصوّف» در لغتنامه زبان عربی به نظر نرسید. مؤلف این کلمه را از اثر کاشفی گرفته است. این کلمه از طرف کاشفی به اساس ریشه کلمه «صوف» مطابق قاعده «استفعال» ساخته شده، اگر چه درست باشد، لازم است نه به شکل «مستصوّف» (به ضم ص)، بلکه به وزن «مستفعل» یعنی «مستصوّف» (فتح ت - سکون ص - کسره واو) خوانده شود.

به اساس تحقیقات مؤلف، تاریخ تصوّف به دو دوره زاهدی، عارفی و عاشقی تقسیم میشود. مؤلف آنها را به صوفی های عارف، صوفی های زاهد، صوفی های رند، صوفی های فقیر و صوفی های فیلسوف تقسیم میکند.

ترقیات تصوّف تا قرن دوازدهم میلادی، برای ایجاد مکتب های مصر، خراسان، ماوراءالنهر، عراق و تورکستان زمینه ایجاد نمود. جریان را که در قرن ۱۳ آغاز شد، در تصوّف با نام «وحدة الوجود» شهرت یافته است توضیح میدهد.

به نظر مؤلف، در تاریخ تعلیمات تصوّف، بعد از بوجود آمدن سلسله های دیگر، از آغاز قرن ۱۵ جهات نظری - فلسفی این تعلیمات تحت آزمایش قرار گرفت. لیکن با آنها در هندوستان تغییرات فکری از جمله، «وحدت شهود» و «وحدت وجود» را به حیث جریانات جدید فلسفی گفته می توانیم.

در فصل مذکور، از طرف دانشمند تورکی گلپیتارلی اینکه تصوّف به هشت طایفه تقسیم شده و در مورد خصوصیت آنها معلومات ارائه گردیده، با تعریف امیر علیشیر نوایی در مورد تصوّف خاتمه می یابد. مؤلف در نتیجه تلاش هایش به توضیح عنوان «تاریخ و تعریف» موفق میشود

فصل بعدی «طریقت» نام دارد. درین فصل در مورد پیدایش مفاهیم معرفت و حقیقت، جریان گذار آرام تصوّف به حیث یک علم از علم حال به علم قال و در مورد اختلافات عایده با رهبران شریعت سخن رانده میشود. مؤلف چگونگی تصوّف را تحقیق نموده، ذوالنون مصری برای اولین بار، از افاده حالات صوفیانه با کلمات تأکید میکند. اصل های طریقت، هفت رکن شیخی صفات و خصیصیات آنها را روشن می سازد. در مورد اینکه بعضی از سالک ها دارای یک مرشد نه، بلکه دارای چندین مرشد اند

معلومات می‌دهد. مثلاً، بهاء‌الدین نقشبند، که جهات مختلف تصوّف را از مرشدان مختلف، از جمله، بابای سماسی، امیر سید کلال و عبدالخالق غجدوانی گرفته تحلیل میکند. درین فصل در باره ماهیت مقامات طریقت سخن رانده شده، نه نوع آن توضیح داده میشود، در جریان تربیه سالک مناسبات موجود میان سالک و مرشد و مدارجی که از سر گذشتانده شده، مختصراً توضیح گردیده، در نتیجه سالک با استعداد بعد از کسب مهارت معنوی خارج از پنج حس داخلی و پنج حس خارجی، پیدایش یک قابلیت حیرت آور ذهنی و وجدی (این‌تواتیف) تحلیل و انالیز میشود.

مؤلف «حال» را که در جریانات تصوّف دارای اهمیت بزرگ است، تحت عنوان مستقل به حیث فصل جدید توضیح می‌دهد و آن را در تصوّر و تخیل باعث مشاهده جمال الهی، و به صفت مرتبه بی که قلب را با ذوق و شوق احاطه میکند توضیح می‌دهد. همیگونه در مورد «حال» و اینکه رسیدن به آنچه وقت ممکن است نظریات و ملاحظات بعضی از دانشمندان را آورده، هفت مرحله آن که شامل (قرب، محبت، شوق، انس، مجاهده، مشاهده، مکاشفه) است، هر یک را جداگانه توضیح می‌دهد.

با در نظر داشت نظریات نوایی و جامی، اصطلاحات جذب و مجذوب، جایگاه صوفی در جریان تکامل روحی وضاحت داده میشود.

به نوشته مؤلف، بعضی نظریه پردازان مرتبه حال و مقامات را یکجا به زبان آورده اند، یعنی طریقت را «مقامات» و «حال» دانسته بدون اینکه به دو قسمت تقسیم کنند، هر دو را یکجا دیده اند. بعداً درین باره به نظر صوفی معروف هرات خواجه عبدالله انصاری، منازل طریقت ده بوده، اینکه هر یک به نام دیگری مسمی بوده، و تصنیف ها با کدام دلایل وضاحت داده شده اند، به یک خلاصه میرسد. در منازل السائرین انصاری دیالکتیک روح عمیق تر انعکاس داده میشود. در اخیر فصل مؤلف چهار سفر معنوی - روحی سالک را که شامل سیر الی الله (سیر به جانب الله تعالی)، سیر فی الله (سیر در عالم الله تعالی)، ترقی بسوی حضور احدیت، و سیر بالله است، توضیح نموده، و تأکید میکند که هدف از سفر چهارم بازگشت از پروردگار به سوی خود یعنی صحبت از نام حق، عبارت از پخش نور حق در دنیا است.

فصل بعدی کتاب «معرفت و حقیقت» نام دارد. مؤلف درین فصل به منظور توضیح چگونگی معرفت و ماهیت آن، با اتکا به منابع زیاد تحقیقات نموده، به این نتیجه می رسد که، مقصد از طریقت معرفت بوده، و آن از نظر صوفی ها پ علمی است که پیشتر از فکر قرار داشته و جای شک و شبهه را باقی نمیگذارد.

در جریان تحقیقات محققین با نظریات و افکار دانشمندان تصوّف شناس مختلف هم نظر شده، در باره چگونگی روح نظر امام غزالی را می آورد و از جانب علامه بزرگ ابن العربی که علم به سه نوع تقسیم شده، علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین را به درجه عالی توضیح میدهد. همینگونه علوم لاهوت، جبروت و ناسوت را توضیح نموده، و ماهیت عرفانی تجرید، تفرید و عشق را روشن می سازد.

مؤلف در مورد نظریه «سُکر» یعنی حالت بیخودی در راه محبت پروردگار که طی قرن ها باعث پیدایش انواع جریانات و سلسله ها گردیده و نظریه «صحو» یعنی هوشیاری را با مثال ها روشن نموده، و جریان «سُکر» را در زمان حاضر به مسئله قابل درک تشبیه میکند و در حالاتی که انسان توسط عقل پی برده نمیتواند اکتشافات بزرگ در چنین حالت رخ می دهد، به چنین نتیجه میرسد.

مؤلف فصل بعدی کتاب را به «محبت» یعنی عشق اختصاص داده است. او محبت را به صفت یکی از ارکان اساسی تصوّف، در مورد اینکه بسیار مفاهیم عرفانی وابسته بوده سخن رانده، برای افاده و توضیح مقوله مشهور عربی «المجاز فنطرة الحقیقة» (عشق مجازی، پُل عشق حقیقی یعنی محبت الهی است) کوشش میکند. او اهل تصوّف را در رابطه به هدف شعار «انسان برادر انسان است» تحقیق نموده و به یک نتیجه میرسد.

فصل ششم کتاب در مورد «کرامت» است. تحت این عنوان در مورد کشف و کرامت و ماهیت آن و در مورد این سوال که آیا کرامت توسط انسان ها صادر شده میتواند سخن رانده میشود. مؤلف در مورد ولی کیست، خصوصیات او عبارت از چیست، رسیدن به درجه ولایت از کدام راه ها ممکن است، تحقیقات نموده، در مورد فرق معجزه‌ی که از طرف نبی ها صورت میگیرد و کار های خارق‌العاده‌ی که توسط اولیا صورت میگیرد توضیح میدهد. راه ها و مسایل بغرنج این فصل را تحت هشت عنوان به اساس روایت های منابع و دلایل عقلی همه جانبه و مفصل با اسلوب دلچسپ روشن میسازد.

فصل هفتم اثر «طریقت و شریعت» نام دارد. ما برای توضیح این عنوان کمی مکث میکنیم:

با گسترش تعلیمات تصوّف، در بین طرفداران این تعلیمات و اهل شریعت آهسته - آهسته اختلافات ظهور کرد. هم حامیان شریعت و هم طرفداران شریعت، برای اثبات درستی عقاید شان، به منابع شرعی به خصوص قرآن کریم و سنت نبوی (ص) رجوع می کردند. بعضی کلماتی که در آیه های قرآن کریم و احادیث، عبارات و بعضاً متن کامل، هم

توسط فقها و هم متصوّفان به صفت دلیل به کار برده میشد. اگر فقها به آیات و احادیث به حیث قواعد اساسی رجوع کنند، اهل تصوّف آنها را با تعلیمات خویش معادل نموده تفسیر یا که تأویل (توضیح یک کلمه غیر از معنی ظاهری آن) میکردند.

به نوشته میر غلام محمد غبار مؤرخ افغانستان، بین شریعت اسلام و تصوّف ضدیت به شکل دقیق موجود است. از نظر شریعت بالا تر از انسان و موجودات «خالق مفارق اعلی» (جدا از ماده، بالا تر از جسمانیات، خارج از عالم عقلی و روحی آفریننده عالم. ش. ج) موجود است. اما از نظر صوفی ها خداوند متعال به تمام اشیا (در دنیا) جاری و ساری (در حرکت) است. آنها اعتقاد دارند که در جهان یک وجود حقیقی و واقعی گسترش یافته است. از نقطه نظر صوفی ها، اسلام، بت پرستی، کعبه و میخانه، صمد و صنم یکی است. از نظر آنها این حقیقت مشترک در «صلح کل» (زنده گی طرفداران تمام ادیان و مذاهب در صلح و سلام. ش. ج) زمینه را مساعد میسازد.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۱۷۳)

عالم شیعه ملا صدرا شیرازی در کتابش که در مورد کافری صوفی ها نوشته، و شاگرد او ملا محسن فیضی کاشانی صوفیها را تقبیح نموده است. همینگونه ملا محمد طاهر قُمی یکی از علمای شیعه در اثر خود بنام «طرائق الحقایق» (راه های حقیقت) با صوفیان نهایت دشمنی نشان داده، از آنها انکار ورزیده سخن رانده است. او در یک قصیده خود به اهل حکمت و صوفی ها شدیداً ضدیت نشان داده است. مثلاً:

هوای درد انالحق فتاده در سر شان  
ازان کنند چو منصور، کفر خود اظهار  
زند لاف خدایی و ذکر سبحانی  
همین کم است از آیین کفر شان زنار

(تاریخ ادبیات در ایران، جلد، ۵، قسم ۱، ص. ۲۱۳)

استاد نجم‌الدین کاملوف، در فصل مذکور، تحقیقات خود را در مورد حل این پرابلم، و اینکه در بین تصوّف و شریعت صد فیصد اختلاف موجود نیست معطوف داشته است. او چنین میگوید:

آنچه موجبات تشویش اهل شریعت را فراهم آورد، مسایلی مانند فنا، توحید، عشق و وصل تصوّف است. چونکه مفاهیم مذکور، استقلال فکری را در راه جستجوی حقیقت - تقویت منطق تفکر، در مورد وحدت، روح، الله و انسان آگاهی بیشتر داده، و برای پی بردن به اسرار عالم راه را باز میکرد... شطحیات ولی هاییکه در راه عشق خداوند بیخود و دیوانه شده یعنی در ظاهر گفتار کفر شان... انسان های عقیده مند را در

تشویش نگهداشته و می گفتند که ایشان را از ایمان به دور نگه میداشتند. مؤلف یحیی سهروردی، منصور حلاج، عمادالدین نسیمی، و بابا رحیم مشرب را که قربانی استقلال فکری شده بودند شمرده، و به کتاب هاییکه از جانب ابن جوزی و سایر مؤلفان در باره اهل خانقاه نوشته اند انتقاد می نماید. با اتکا به نظریات دانشمندان مشهور متصوّف، اینکه تعلیمات تصوّف بر ضد قواعد شریعت نیست تماس می گیرد. به جواب افکار ابن جوزی که بر ضد صوفی ها ارائه شده می پردازد. با یک بیت مولوی فصل را اختتام می بخشد. مفهوم بیت:

هر پیغمبر و ولی از خود مسلک و مذهب جداگانه دارد، لیکن وقتیکه به نزد حق برسند همه آنها یکی اند.

«خلوت و انجمن» عنوان فصل هشتم را تشکیل میدهد. مؤلف در مورد خصلت های بعضی نورم های تعلیمات تصوّف، مثلاً، ترک دنیا کردن، توحید، وحدت، رقص - سماع، زیستن در تجرّد سخن رانده، شش فایده و شش ضرر عزلت را که امام غزالی نشان داده توضیح میدهد. بودن در عزلت و خلوت نشینی که بعضی اوقات برای رسیدن انسان به تفکر عمیق ضرورت است، به پیش میکشد.

مؤلف بعضی وقایع را که مربوط به مراحل تکامل روحی بهاءالدین نقشبند است ذکر میکنند. از جمله در قَرشی با شیخ قُثم ملاقات نموده، بعد از اخذ تربیه از او، استاد او میگوید: «حالا تو رهنمای تورک و تاجک می شوی». قبل از آن امیر کلّال هم به او گفته بود: «از مشایخ تورک و تاجک هر که خواهی به حضور شان رفته بهره مند شده میتوانی».

بعداً دانشمند روس و. ل. گردیلیفسکی تذکر داده بود که «بهاءالدین نقشبند از تصوّف قدیمی تورک ها به خوبی استفاده کرده است». در مورد دوستی او با خلیل آتا به مثالی تأکید میکند. واقعه عبارت از اینست که، به نقل از خود خواجه، در زمان های اولی شیخ بزرگوار تورک ها (سلیمان باقرغانی) در خواب او را به یک درویش میسپارد، حضرت وقتی خوابش را به مادر کلانش میگوید، مادر کلانش چنین تعبیر میکند:

«ای فرزند از مشایخ تورک به تو نصیبه ها میرسد». بعد از آن بهاءالدین نقشبند خلیل آته را یافته، در خدمت او قرار میگیرد. زمانیکه خلیل آتا مدت شش سال پادشاه ماوراءالنهر میشود، در خدمت او بوده، بر علاوه رهبری دولت، در عالم سلوک هم با او می باشد.

مؤلف چنین حالت یعنی نشستن درویش بر تخت و اداره کردن مملکت، در عین حال آماده ساختن مرید، را در مثال خلیل آتا اگر امکان وحدت شاه و درویش را اثبات کند، خدمت به‌اوالدین به او، به وجود آوردن سلطنت در حال حاکم بودن تصوف را در تاریخ تصوف یک واقعه نادر حساب میکنند.

فصل نهم کتاب، به «فتوت» یکی از جهات عملی تعلیمات تصوف اختصاص دارد. این کلمه عربی معنی جوانی، مُروت، رشادت و جوانمردی بوده، با گذشت زمان دارای معنی خاص و بُعد وسیع بوده است.

اهل تصوف فتوت را به معنی ترجیح دادن منفعت دیگران بر منفعت خود انسان میدانستند. از همین سبب سخاوت، عفو، حمایت و دفاع را از صفات این خصلت عالی حساب میکردند. ازینکه هر خصوصیت مربوط به فتوت باعث بحث و مناظره علمی میشود، این مفهوم به صفت یک علم شکل گرفته است. ن. کاملوف معنی لغوی و اصطلاحی فتوت را وسیعاً توضیح نموده، به جهات تاریخی آن هم اشاره میکند. در محلات مربوط آنان عدالت چنان وجود دارد که در آستانه لشکرگاه ها و خانه های آنها طلا و نقره پاشیده شده باشد تا زمانی که صاحبان آنها پیدا نشود کسی حق برداشتن آنها را ندارد».

به نوشته مؤلف، جوانمردان کسانی بودند که، هنرمندانی که از بین مردم عادی ظهور کرده اند، نماینده های تیاتر مردمی، پهلوانان، دار بازان، مسخره بازان، و طایفه های دیگر تشکیل میداد. هر یک آنها دارای پیر، استادانی که جماعه شان را تعلیم میدادند، و محل تجمع داشتند. به اساس روایت ابن بطوطه، در خانقاه ها مسافران و درویشان به هر اندازه‌یی که می خواستند زنده‌گی میکردند. برای شان غذا و لباس رایگان داده میشد. اگر مسافر سفرش را دوام بدهد، به او مرکوب، ضرورت های سفر و مصارف راه تأمین شده، با خورسندی رخصت میشده است. کسیکه به خانقاه می آمد تا سه روز از او پرسیده نمیشد که از کجا آمدی، کیستی. ابن بطوطه با حرمت و عزت زنده‌گی نموده، با شیخ ها، حاکمان شهر ها، امیران و حتی با خان های دربار ملاقات نموده، از آنان تحایف دریافت کرده است. به طور مثال، پادشاه ماوراءالنهر چغتای بیگ در مورد غیرت، شجاعت، سخاوت و عدالت پروری برادرش سلطان ترماشیرین با خرسندی و افتخار صحبت کرده است. همینگونه در مورد اینکه با شیخ مشهور بخارا صفی الدین باخرزی در خانقاه او ملاقات نموده، در خانه او مهمان شده، بعد از تلاوت قرآن کریم و امر معروف توسط هنرمندان ترانه هایی به زبان های تورکی و فارسی اجرا شده حکایت میکنند.

او در مورد فُتوّت و طریقت که از قرون ۱۰-۱۱ آغاز و تا قرن ۱۳ با هم یکجا شده معلومات میدهد. ۱۱-۱۲ رکن فُتوّت را حساب نموده، به کمک مثال های عملی در جهت توضیح آنها کوشش میکند. بر علاوه اینها، اهل فتوّت، دارای خصلت های مثبت بوده، دوری از خصلت های منفی را یاد آوری نموده، ۴۸ نوع خصلت «وجودی» مثبت را ذکر میکند.

فصل دهم اثر «ماهیت - مبارزه برای انسان» نام دارد. چگونگی انسان یعنی ماهیت او، مراحل تکامل مادی و معنوی را که او طی نموده در علوم مختلف پیچیده گی های اساسی را تشکیل نموده است. در علوم فلسفه و تصوّف انسان به صفت مرکز چالش قرار دارد.

تعلیمات تصوّف در مطابقت با تکامل روحی - معنوی انسان قرار داشته، هدف از آن زیر پا نمودن تمام پستی های مادی و نفسانی بوده، ارتقای انسان از انسان کامل به درجه انسان حقیقی است. از نظر اهل عرفان انسان بعد از گذشتن از مراحل تربیه روحی، تحت رهبری مرشد حقیقی به چنان مقام عالی ارتقا می کند که، تصوّر آن در دایره تفکر انسان جا نمیگیرد. از زبان مولوی که گفته است: «و آنچه کاندر وهم ناید آن شوم».

مؤلف در همین فصل اثر، چنین مسایل مهم فلسفی - عرفانی را در میان انداخته، آنها را تحلیل و تجزیه همه جانبه نموده، نتایج علمی را بیان می کند.

مؤلف به ابعاد گسترده تصوّف و بعضی ضدیت های موجود اشاره نموده، او را یکجا کننده دیدگاه های مذاهب و سلسله های مختلف، و به حیث عالم فکر بی حد ارزش قایل می شود. درد و اندوه برای انسان، تفکر در مورد کمالات معنوی او، مسئله دایمی و اساسی تصوّف بوده است، تأکید میکند.

مؤلف تعریف هایی را که دانشمندان و عارفان مختلف برای تصوّف داده اند یاد آوری نموده، در مورد مفهوم نفس مفصلاً مکث نموده، جهات منفی او را توضیح میکند و میگوید که، نفس، خود بینی، و فلسفه من خودم را به میان می آورد. او هدف اهل تصوّف را که میگویند (انسان برادر انسان است) به اساس شعر مشهور سعدی شیرازی «بنی آدم اعضای یک دیگرند» توضیح نموده، با یک شعر مولانا در مطابقت قرار داده و نظر مطلوب را بیرون می آورد.

درینجا لازم به تذکر است که، مفهوم شعر مذکور سعدی، از آیات قرآنکریم نه، بلکه از حدیث ذیل گرفته شده:

ترجمه: مؤمن برای مؤمن به مثابه بنایی است که ارکان آن یکدیگر را تقویه میکند.

اگر عضوی شکایت کند (به درد بیاید) با او تمام اعضای بدن به بی خوابی و تب مبتلا میشوند (نا راحت میشوند) - به اساس روایت بخاری و مسلم.  
 بنی آدم اعضای یکدیگر اند  
 که در آفرینش ز یک جوهر اند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار  
 دگر عضو هارا نماند قرار

مؤلف کتاب فصل یازدهم را به «انسان کامل» اختصاص میدهد. بعد از یاد آوری نظریات و ملاحظات منابع مختلف در مورد انسان کامل و خصلت های او، تذکر میدهد که، عقیده اهل تصوّف - ایده آل انسان کامل، در اصل ایده آل مردم، ایده آل ادبیات بوده است. این آدم ها وجود زنده جامعه بوده اند، افراد با دیدن آنها به بیهوده گی دنیا پی برده، به قلب و کار های شان متوجه شده توبه میکردند. به این نتیجه میرسد که افعال و اعمال ایشان برای انسان ها قوت، به چشمان شان نور می بخشید.  
 درینجا انسان کامل در ادبیات تصوّف چندین مرتبه به زبان آورده شده، اینکه سبب مناظره ها شده و درین خصوص کتاب های زیاد نوشته شده توجه مؤلف را جلب نموده، و رساله هایی که بنام «انسان کامل» از طرف سید عبدالکریم گیلانی و عزیزالدین نسفی نوشته شده به طور خاص به زبان می آورد.

نظر ابن العربی (۱۱۶۵ - ۱۲۴۰م) که برای اولین بار مفهوم «انسان کامل» در ادبیات تصوّف شامل گردیده بود مورد توجه او قرار گرفت. مؤلف با اتکا به منابع آن را توضیح میدهد. از نظر ابن العربی مفهوم انسان کامل با عقل اول - عقل کل هم معنی است. چونکه الله تعالی اولین مرتبه از نور عقل اول را می آفریند و صورت و شکل او در قیافه انسان کامل ظهور میکند. همینگونه حدیث «خلق الله آدم علی صورة الرحمن» موجود است. می گویند که انسان کامل درین طریقه دارای صفات رحمن و رحیم است.  
 مؤلف نظر ابن العربی را ذیلاً توضیح میدهد:

از نظر ابن العربی در روی زمین تمثال انسان کامل حضرت محمد (ص) است. در وجود آن ذات مبارک کمالات عقلی، روحی، علوم دنیوی و الهی جمع الجمع بود. پیغمبر بزرگوار ما مقابل مردم ایستادند و در بین آنها واسطه بودند. اگر چنین است اطلاق همه آدم ها بنام انسان کامل جایز نیست. اگر این صفات غیر از پیغمبر (ص) به ذوات دیگر اطلاق شده، لازم است تا این مسئله را تعریف مجازی و یا به صفت علامه حرمت - احترام این مرتبه عالی قبول کنیم.

مؤلف کتاب بعد از تذکر دیدگاه های شیخ عاملی و سید عبدالکریم گیلانی، دیدگاه های ابن العربی و این دو متصوّف در مورد انسان کامل یک وجود کیهانی معلوم میشود. صفت او در روی زمین مانند صفت انسان فانی و خصلت شخص دقیق نیست. ما در او قوت های طبیعی عجیبی را مشاهده میکنیم که انسان کامل در نظر آنها یک روح و قوت معنوی - عقلی است.

با در نظرداشت این مفهوم او را خلیفهٔ آفریدگار، جانشین او میتوان گفت. او بعد از تحقیقات گسترده درین باره، از رسالهٔ شیخ عزیزالدین نسفی بنام «زبدة الحقایق» نظریه دلچسپی را می آورد. از نظر او همه هستی ها و موجودات در حرکت اند. لیکن مقصد ازین حرکت عبارت است از رسیدن به مرتبهٔ انسان، یعنی تمام اجسام، سبزه ها و حیوانات به انسان تقلید میکنند، به خاطر رسیدن به درجهٔ انسان کوشش میکنند و آدمی هم تا زمان رسیدن به ماهیت خود بی دریغ تلاش میکند. اگر ما نظر نسفی را در مورد ترقیاتی که کاملوف آورده، با نظر مولانا جلال الدین بلخی در مورد تکامل یکجا بسازیم، هر دو یک مقصد را افاده میکند. شعر مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم  
و ز نما مُردم، ز حیوان سر شدم  
مُدم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه گویم، چون ز مُردن کم شدم  
بار دیگر از فلک پیران شوم  
و آنچه کاندرو هم ناید، آن شوم

مؤلف، این مسئله را که تصوّف با اصول خاص در تربیهٔ انسان، او را از راه های شک - شبهه، جستجو، انتظار، تا تفکر در مورد خلقت و ماهیت خودش آگاه میسازد. و با نتیجه گیری از اینکه انسان برای شناخت خود و عالم و محبت الهی این فصل را خاتمه میدهد.

آخرین فصل اثر (فصل ۱۲) تحت عنوان «تصوّف و آثار هنری» آغاز میشود. قابل تذکر است که، این فصل یکی از بخش های نهایت خوب و دلچسپ کتاب است. موضوعاتی که تحت تحقیق قرار گرفته نهایت وسیع، همه جانبه و دلچسپ بوده، فصل نهایت بزرگ کتاب را تشکیل میدهد. با نه عنوان فرعی و دلچسپ چون، (تصویر تصاویر)، (حکمت شاه و درویش)، (سقراط - سیمای انسان کامل)، (سمندر آتش عشق)، (ماجرای جان و جانان)، (اخترین عشق ایتدی و ساووق نفسنی آه صبح)، (ایرور کونگیل ده

صفا عشق تازه داغی ببله)، (عهد کردم لفظ عشق را به دل نه گویم)، (ساقیا! با بیداد هجر عیشم تلخ شد) توضیح نموده خاتمه می بخشد.

مؤلف در فصل مذکور، در مورد گسترش وسیع تعلیمات تصوّف در ممالک شرقی سخن رانده، سبب آن را برای بوجود آوردن و ایجاد زمینه یک شعریت بزرگ به زبان های عربی، فارسی و تورکی می بیند و اهدافی را که تصوّف تلقین میکنند، و در نتیجه باز گشت اهداف شعریت، در مورد شعریتی صحبت می کند که سیراب با حس - هیجان است. او تصوّف را جهان بزرگ رومانیتیک دانسته، دیدگاه های مختلف عرفانی، هنری، و تصوّرات رومانیتیک را به صفت خصوصیات خاص اهل تصوّف معرفی میکند. از نظر او نگاه به جهان که توسط آفریدگار مطلق بوجود آمده، پی بردن به ماهیت دنیا از آیینۀ الله تعالی، تصور موجودات به رنگ رومانیتیک، صورت های خیالی شاعرانه - به طرز تصاویر، تصوّر حرکت در تابش نور الهی خود یک شعر است.

مؤلف رومانیتیزم تصوّف را مثال های طیبا، دلایل زنده توضیح نموده، آن را دنیای هنری شاعر صوفی و به صفت معنی زنده گی او تلقین میکنند. در تصوّف اثر هنری، نه فقط صنعت کلام، بلکه موسیقی خاص تصوّف، صنعت تصویری، هنر رقص و حتی تیاتر صوفیانه هم باید در نظر گرفته شود. او می افزاید که در سماع هم شعریت، هم رقص، هم آواز، و موسیقی اشتراک دارد. بیشتر مجالس سماع به شکل تیاتر آورده شده، فقط برای صوفی ها نه، بلکه افراد و اشخاص جوانب هم این تماشا را می بینند. همینگونه تذکر میدهد که در مجالس ابو سعید ابوالخیر که (به اساس نفحات الانس) ترتیب میگردید، حتی زنان از بالای بام ها تماشا میکردند.

درینجا با مؤلف هم نظر شده تذکر می دهیم که، هنوز هم در افغانستان در خانقاه هایبیکه تا کنون موجود اند، به خصوص در بعضی از خانقاه های شهر کابل آهنگ های صوفیانه از جمله از اشعار «مثنوی» خوانده شده و جهر با آهنگ و در جریان آن حالت های سُکر و محو روی میدهد، تا زمان ورود طالبان موجود بود. در شب های جمعه آواز خوانان صوفی مشرب، نعت خوانان مشهور در جمعیت مردم آمده، با موسیقی با خواندن حمد و نعت و منقبت مجرای می دادند.

یکی از نعت خوانان و مثنوی خوانان مشهور میر فخرالدین آغا با صدای دلنشین مشهور بود.

بنده در هنگام خوردسالی ام در «شهر سرپل» در منزل سید غلام غوث آغا پیر طریقت «قادریه» در شب های جمعه شاهد ذکر بودم: در حویلی داخلی آغا، زنان و

اطفالی که از جا های دور با نذر و نیاز آمده بودند، و در بیرون حویلی مردان مرید و مخلص جمع شده و صرف طعام نموده، بعد از ادای نماز خفتن، ذکر جهر می‌کردند. مرید ها به شکل دایره نشسته، کمر های شان را بسته، تحت رهبری یکی از خلیفه های پیر به گفتن یکتعداد کلمه های مقدس با یک آواز شروع می‌کردند. کلمات ازین قرار بود:

الله هو ، یا هو، یا من هو، لا اله الا هو، انت الهادی انت الحق، لیس الهادی الالهو. از همین قسم عبارت های مقدس را می خواندند. بعد از اینکه جهر (ذکر) یک مقدار گرمی می یافت، یک تن از حافظان (منقبت خوانان) خوش آواز به خواندن اشعار صوفیانه امیر خسرو دهلوی یا حسن دهلوی که بیشتر حمد و نعت می بود آغاز می کرد. کلماتی که توسط ۱۵ - ۲۰ شخص با یک صدا با صدای خواننده یکجا شده تکرار میشد، مانند ترانه هایی است که اکنون توسط گروه هنری «کورس» اجرا می شود. با افزایش هیجان با خواندن آهنگ یکجا شده، کلمات مذکور را با تمام وجود با شور و شوق تکرار میکنند. همه آنها هنگام ادای جزء اول کلمه سر های شان را بالا نموده، هنگام گفتن بخش دوم کلمه خم میشدند. با شدت گرفتن هیجان، صدای شان از انتهای حلقم شان آغاز به بر آمدن نموده، «ذکراره» را که مخصوص طریقه یسویه است بیاد آورده، صحنه نهایت گوارا و تأثیر کننده را بوجود آورد، هر مرید حالت خاص را اختیار نموده، و تعدادی از آنها این حالت ها را تمثیل می‌کردند، بعضی ها فریاد بر آورده از حلقه خارج می شدند. اطفال به دور صُفه جمع شده، زنان از سوراخ دروازه ها و یا از سر بام ها صحنه را تماشا می‌کردند.

مؤلف کتاب میگوید که ، به مقصد توضیح امکان نزدیکی میان تصوّف و آثار هنری، نزدیکی روحی صوفی ها با هنرمندان، کسیکه حالت جذبه به او روی میدهد اختیار خود را از دست داده و همه چیز را فراموش نموده، به جمال محبوب تلاش میکنند. از نظر او اگر حالت درویشی و شاعری را به معنی وسیع در نظر بگیریم، تصوّف را با خصوصیت های آثار هنری نزدیک میسازد. چنین تلقین نهایت درست و بجاست. از نظر من همین خصوصیت، نسبت به دانشمندان دیگر شاعران را به اهداف تصوّف نزدیک میسازد و حتی ممکن است باعث ارتقای او به درجه عارف هم شود. حالت جذبه (نظر به افاده مؤلف، لحظه‌یی که صوفی داخل حال میشود) به صوفی ها مانند حالت الهام به شاعران است. اگر چنین است در مورد چگونگی الهام شاعرانه کمی مکث میکنیم:

به نوشته ارتور ریمبو، انسان هنگام نوشتن شعر از خود خارج شده، به شخص دیگر مبدل می شود، یعنی به درجه از خود رفته گی (سُکر) میرسد. به طور مثال: شاعر مشهور

صوفی منصور حلاج به «هویت» (ماهیت) آفریدگار نزدیک شده، منصور بودن خود را فراموش کرده بود. یعنی انسان در چنین حالت اسم و شخصیت خود را از دست داده، داخل پوست یک صاحب قدرت یا قوت معنوی شده، به نوشتن شعر آغاز میکند.

مارتین حالت الهام را انقباض و انبساط قلب و رگ ها افاده میکند... بعد از انقباض تمام احساس، فهم و روح او آماده میشود. بعد از روی دادن انبساط روح نفس عمیق کشیده، بعد از آن شاعر حالت سوزنده‌ی را احساس نموده به ریزش دردانه‌های کلمات آغاز می‌نماید. برای بوجود آوردن شعر و یا اثری، چیزی بهتر و واقعی‌تر از الهام نیست. به نظر کاملوف، اگر عارف و درویش با روحیه‌ی پیغمبری خیر و نیکویی را به مردم تحفه دهند، شاعر این را با احساس‌های تازه، با نیروی کلمات آتشین عملی مینماید. همینگونه رباعیات و غزلیات و دیوان‌های مشایخ مشهور برای ما معلوم است.

مؤلف، فکر و ملاحظه‌ی خود را در مورد تصوّف و آثار امیر علیشیر نوایی ذکر نموده، اینکه قلب صوفی با قلب شاعر همراه و همراز است تعقیب میکند، و طبیعت صوفی‌ها، دنیای باطنی و اینکه تشنه‌ی نغمه و موسیقی اند یاد آوری نموده، نتیجه‌ی او را که در محبوب‌القلوب است می‌آورد: «بسا اهل الله که به جای ارغنون داخل دیر شدند، و نقد دین اسلام را به مغبجه‌ها باختند».

مؤلف می‌نویسد، با استعداد شاعری به سالکان، این درد وقتی شعر میشود، وحی حقیقی روی میدهد.

درینجا اگر به عوض «وحی حقیقی» عباره «الهام» به کار برده شود، هم از جهت معنی و هم از لحاظ ترکیب افاده دقیق‌تر میشود، چون که اگر کلمه «وحی» به معنی لغوی مقصد مؤلف را افاده کند، نمیتوانیم آنرا «وحی حقیقی» بنامیم، بلکه هم اهل شریعت و هم دانشمندان لغت‌شناسی «وحی» را عبارت از پیغام (خبر، گفتار) میدانند که آفریدگار به پیغمبر خود فرستاده است.

(فرهنگ فارسی)

در لغتنامه‌ی شمس‌الدین سامی «قاموس تورکی» وحی را یک فکر و یا کاری از طرف پروردگار، الهام به پیغمبر (ص) توضیح نموده، همینگونه به اولیا‌ها کلمه الهام به کار رفته است.

(قاموس تورکی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸۸)

مؤلف، میگوید که، تصوّف را شاعران نسبت به دانشمندان نظریه پرداز صاف و شیخ‌ها عمیق‌تر درک نموده‌اند. به سخنان مؤلف علاوه کرده میتوانیم که، از صوفی‌ها ذوق و شوق، اهل وصال و اشراق مثلاً، جلال‌الدین رومی، فریدالدین عطار، منصور حلاج، حافظ

و دیگران، نماینده های علم تصوّف مانند، نجم‌الدین کبرا و ابن‌العربی نسبتاً بیشتر به شعر و آثار ادبی علاقمند شده، دیدگاه‌ها و حالت درونی شان را بیشتر از طریق شعر افاده کرده‌اند. به آنها تمایل به آثار هنری چنان قوی بوده که، هر کدام شان به مقام عالی شعریت ارتقا نموده، در قطار شاعران بزرگ قرار گرفته‌اند. اما نزد نمایندگان علم تصوّف آثار هنری، نسبت به پدیده علمی در مکان دوم قرار داشته است.

در جریان تحقیقات، در آثار نوایی، عروج (بلند شدن) انسان بسوی آفریدگار که هدف اساسی است، توجه کاملوف را به خود جلب نموده، در مورد انعکاس اضطراب و مرتبه این راه سخن رانده به این نتیجه رسیده‌اند که علیشیر نوایی خودش تمثال انسان کامل است. نجم‌الدین کاملوف در قبال اینکه، نه عنوان کوچک را که ذکر نمودیم وسیعاً تدقیق نموده، اگر بگوییم که فصل جدید نوایی شناسی را افتتاح نموده مبالغه نکرده ایم. در صورت عدم آگاهی از تعلیمات تصوّف که عمیقاً ریشه دوانیده، توضیح درست جهان بینی علیشیر نوایی و میراث‌های ادبی او با تمام پیچیدگی‌هایش و جهات فلسفی آن مشکل به نظر می‌رسد. همین‌گونه مؤلف، در جایگاه ات‌ایستیک قرار گرفته، به ی.ا. بیرتیلیس که با نوایی در مناسبت نا هموار قرار دارد جواب رد علمی می‌دهد.

عنوان کوچک «مجرای جان و جانان» به مجموعه غزلیات نوایی «خزاین‌المعانی» اختصاص می‌دهد. کسب این فصل را به دقت بخواند، یقین حاصل می‌کند که، نجم‌الدین کاملوف دیدگاه‌های عرفانی نوایی را به خوبی درک کرده و به ماهیت آن پی برده است. مؤلف در خاتمه کتاب به اساس کتاب «نظم‌السلسله» و صلی سمرقندی در مورد سلسله طریقت نقشبندی و نماینده‌های بعدی آن معلومات می‌دهد. مفاهیم معنویت و استقلال و علاقه شان را تأکید نموده، با نتیجه این‌گونه تا چه اندازه از معنویت و تاریخ خود آگاهی داریم کتاب را اختتام می‌بخشد. در اخیر بحث، در باره مفاهیم و اهمیت کتاب از نظریات و ملاحظات ارائه شده نتیجه گرفته می‌توانیم که:

نخست، کتاب «تصوّف» که توسط دانشمند تصوّف شناس مقتدر استاد نجم‌الدین کاملوف نوشته شده، محصول کار علمی، تحقیقی، تدقیقی سال‌های متمادی بوده، مؤلف در آن موضوعات اساسی علم تصوّف را که شامل مسایل بسیار و اصطلاحات است با اتکا به منابع معتبر، تحلیل و تجزیه همه جانبه می‌ناید و به اسلوب مناسب توضیح می‌دهد.

ثانیاً، روش تحقیق و تدقیق مؤلف، بر علاوه علمی بودنش، مناسب و ساده بوده، در بعضی جاها او به مقصد روشن ساختن همه جانبه یک موضوع منابع مختلف را به

اسلوب قیاسی آموخته، در جایی نتیجه قناعت بخش بدست می آورد. این خصوصیت او را به خصوص در فصل آخر کتاب و فصل های مربوط آن دیده میتوانیم.

ثالثاً، استاد نجم‌الدین کاملوف دانشمند معتقد از صمیم قلب به تعلیمات تصوف، او عروج معنوی و تکامل روحی انسان را زینۀ رسیدن به انسان کامل - انسان حقیقی میدانند. نتایج و بحث ها بیکه از چنین اعتقاد و اعتماد بوجود آمده، کتاب را رنگ و زیبایی خاص می بخشد. اگر بگوییم که مؤلف با کتابش در حدود تورکستان به چراغ رو به خاموشی «اشراق» روغن افزود مبالغه نکرده ایم.

چهارم، مانند همه اهل تصوف، مؤلف به یک نوع جهان دوستی و اونیورسلیزم، یگانه مقصد انسان ها یعنی رسیدن به حق و به سبب اینکه اعتقاد او برای آگاهی از او، گسترش مفکوره دوستی، برادری و برابری میان مردمان را به پیش میکشد، زبان، مذهب و تفاوت های نژادی را ظاهری می داند.

پنجم، مؤلف در جریان کار های تحقیقاتی اش، از طریق منابع مورد استفاده، در ساحت تصوف و ادبیات شناسی برای محققین کشور برای شامل ساختن یکتعداد مأخذ جدید و استفاده از آنان زمینه های مناسبی را بوجود آورد. در عین حال به یکتعداد اصطلاحات به کار بردن کلمات معادل موفق شد. به طور مثال: به جای خود بینی - فلسفه خودم شوم، مقام - بیکت، الله - تنگری تعالی و مانند اینها.

طور خلاصه، کتاب مذکور نوشته دوست ما استاد کاملوف، با خصوصیات جداگانه شان، نه تنها در اوزبیکستان، بلکه در حدود جمهوری های مستقل آسیای میانه، در مورد علم تصوف شناسی در تصوف شناسی اوزبیکستان اثر جدیدی است که به وسعت بزرگ نوشته شده است. همینگونه این اثر، در ساحت نوایی شناسی هم دارای اهمیت بزرگ بوده، در مورد آموزش آثار امیر بزرگوار در روشنی دیدگاه های عرفانی، مقدسات دینی و فلسفه تصوف گام جسورانه حساب میشود تا حد امکان با پر ساختن خلاهای این ساحه برای شایقین راه را باز می نماید. درینجا می خواهیم که به یکتعداد کمبودی های سطحی کتاب اشاره کنیم، این کمبودی ها اگر در چاپ بعدی در نظر گرفته شود بهتر خواهد بود. بعضی از آنها قرار ذیل است:

در صفحه ۱۵- (سوفیانه ثوری) نه، «سُفیان ثوری» است، در صفحه ۱۰۹- (سُدره با ضمه) نه، «سِدره با کسره است»، (مُقر با ضمه میم نه) «مقر با فتحه میم است»، در صفحه ۱۵۷- (تعلیا) نه بلکه «تألیف» است، (طرق) طریقت نه، بلکه جمع آن است، (آتشیپاک) نه، بلکه «آتشناک» است، در صفحه ۲۰۰- در قصیده نوایی (شاه که) نه، «شه که» است، (ویرانه

ملک) نه، «ویرانی ملک» است، همینگونه آیت صفحه ۱۴۷- (سوره ۹۵ آیت ۴) «لقد خلقنا انسان فی احسن التقویم» باید چنین نوشته شود: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»، عبارات حدیث صفحه ۱۴۵- (علی صورت الرحمن با فتحه ت) نه «علی صورت الرحمن با کسرت است». در خاتمه در مورد کتاب «تصوّف» دو پیشنهاد ارائه میکنیم:

نخست، فصل آخر کتاب «تصوّف و آثار هنری» دارای خصوصیت خاص خودش بوده، اساساً در دایره تعلیمات تصوّف مربوط نوایی شناسی بوده، و فصل مذکور که ۱۱۳ صفحه را احتوا می کند، اگر به شکل یک رساله مستقل نشر شود، کمک برای نوایی شناسان میشد. دوم، منابع و مأخذی که از زبان های مختلف مؤلف استفاده نموده، بعضاً به صورت کامل یعنی اینکه نام مؤلف چیست، زبان و ناشر آن به طور مکمل نشان داده نشده است. در چاپ بعدی از منابعی که استفاده شده، فهرست مکمل منبع، همینگونه اصطلاحات تصوّفی و عرفانی، نام شخصیت های تاریخی و محلات جغرافیایی در اخیر کتاب توضیح داده شود، برای خواننده گان مفید واقع میشود.

در ختم مقاله، نشر و تألیف این اثر گرانبها را به دوست ما استاد نجم‌الدین کاملوف صمیمانه تبریک گفته، برای نوشتن جلد دوم آن همت و قوت آرزو میکنیم.

## سیمای انسان کامل در عرفان و فلسفه

مرحبا انسان کامل جانمین جانانه سی  
عالمی جسمی صدف دیر، سن می سن دُرْدانه سی

(عمادالدین نسیمی، شاعر عارف آذربایجانی)

مسئله انسان کامل، یکی از موضوعات مربوط به فلسفه وحدت به حساب می آید. در مرکز تصوّف تعلیماتی آگاهی از ماهیت انسان، نجات او از پستی ها، هدف تقویت جهات معنوی در روح او و ارتقا به درجه انسان کامل قرار دارد.

تصوّف عبارت است از، حاکمیت انسان بر نفس، از طریق تربیه او رسیدن به نیکویی ها، با دوری از بدی ها و گناهان مبدل کردن به خیر و منفعت است. اگر طور دیگر بگوییم، تصوّف چشیدن لذت معرفت حقیقی، تجلی نور ذوق الهی در قلب مؤمن است. این دو حالت، یعنی آگاهی از تجلی نور ذوق الهی از طریق عقل ممکن نیست. چرا که فعالیت عقل در دایره تجربه مادی قرار دارد، اما تجربه تصوّف دارای اهمیت روحی است،

با در نظر داشت این مسئله تصوّف انسان را در حالیکه از حدود شریعت خارج نشود، به دایره روح، ضمیر و نور الهی شناور میکند.

تصوّف عبارت از بلند ترین قله کمالاتی است که در حال رشد و بزرگی بوده، از نظر نظریه پردازان این تعلیمات، روح انسانی که با بال های قدرتمند او پرواز کند، از عرش اعلی هم گذشته، تا زمانی که با اخلاق صفات الوهیت آرایش داده میشود اوج میگیرد. به نظر شیخ امین علاءالدین نقشبندی، حدیث قدسی زیرین افاده کننده این حالت و مقام است:

«كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ» (من گوش شنوا و چشم بینای او بودم).

امام غزالی در کتاب «احیاء علوم الدّین» تأکید میکند، انسان از طریق تربیه نفس خود از تمام بدی ها دوری اختیار نموده، بعد از دنیای مادی، آفریدگار قلب او را به منبع تجلّی نور الهی مبدل نموده، سینه او را فراخ میسازد، اسرار عالم ملکوت را به او معلوم نموده، ذرات خود بینی را از قلب او بیرون میکند. در آن حال در قلب انسان حقیقت الهی می درخشد.

درینجا لازم به تأکید است که، در تعلیمات تصوّف مقصد از قلب یک پارچه گوشت نبوده، بلکه مقصد از آن، جایگاه معرفت الهی، مرکز تجلّی حقیقت روح، اسما و صفات آفریدگار است.

نظر به افاده میرعلیشیر نوایی:

سین که کونگل دیرسن ایرور بو یوره ک  
اسمی کونگل بیرله ایرور مشترک  
کونگیل ایرور بلبل بستان راز  
قدس حریمی ده ایرور جلوه ساز  
رایحه جنت اعلی هم اول  
پرتو مصباح تجلی هم اول  
سالک آنی «عرش معلی» دیدی  
صوفی آنی «عالم کبرا» دیدی  
کیم گه که بو عالم ساری آچیلسه یول  
عالم ارا اهل دل اولدی اول

(میرعلیشیر نوایی، خمسه، «حیره الابار»)

در تصوّف چگونگی انسان کامل و مسئله جایگاه او در حیات، از جهت دینی مربوط به فلسفه خلقت است. درینجا اهل تصوّف به دو حدیث قدسی اتکا میکنند. از طریق اولی، مقصد از آفرینش کاینات - آفرینش انسان به پیش کشیده میشود. متن حدیث: «کُنتَ کنزاً مخفياً، فاردتُ أن أعرِفَ فخلقتُ الخلقه» (من یک خزینۀ پنهانی بودم، خواستم خودم را بشناسانم، به خاطر شناخت خودم خلایق را آفریدم). با آفرینش انسان خلقت به نهایت خود رسید.

از نقطه نظر طرفداران وحدة الوجود، آفریدگار در آیینۀ وجود صورت بلا کیف (کیفیت آن برای ما معلوم نیست) خود را مشاهده کرده است. به نظر عثمان اوتر متصوّف تورکی، این مشاهده به ماده خاص به زمان و مکان بوده، یعنی نظاره کدام چیزی از دور نبوده، بلکه بر عکس به تمام ذرات با ذات خود حضور و مشاهده کردن است.

نوایی هم تمام کاینات را آیینۀ جمال الهی می داند:

جلوه حُسن اولغالی ظاهر انگا

بولدی بومرات مظاهر انگا

مونچه غرابت که کمال ایله دینگ

برچه نی مرات جمال ایله دینگ

(میر علیشیر نوایی، خمسه، «حیره الابرار»)

به اساس حدیث قدسی دوم، مقصد از آفرینش انسان و کاینات، تمثال انسان کامل حضرت محمد (ص) بود. متن حدیث: «لولاک لما خلقت الافلاک» (یعنی اگر تو نمی بودی، من افلاک - کاینات را نمی آفریدم).

اگر این احادیث را بعضی علما مانند ابن تیمیه قبول کرده اند، اهل تصوّف به آنها توجه نموده، شعرای بزرگ مانند، علیشیر نوایی، عبدالرحمن جامی، حتی بعد از آن استادان سخن در اشعار شان آن را تکرار نموده، مفهوم آنرا ترنم کرده اند. مثلاً، نوایی در «خمسه» به ارتباط موضوع ذیلاً سخن میراند:

علمی گه هر ذات نی خیل ایله دینگ

ذاتی گه عالم نی طفیل ایله دینگ

(میرعلیشیر نوایی، خمسه «حیره الابرار»)

دیمه انبیا قوم و خَیلینگ سنینگ  
 باری آفرینش طُفیلینگ سنینگ  
 توتوب گوهر ذاتینگ اول وجود  
 بولوب سونگره موجود بود و نبود  
 زمانی که نورینگ غه بولمی ظهور  
 نی ظلمت بولوب ظاهر اولدم، نی نور

(میر علیشیر نوایی، خمسه، «سد سکندری»)

رهرو طریقت نقشبندیه شاعر ذواللسانین مشهور افغانستان استاد عظیمی  
 جوزجانی این حدیث را در ترجیع بند ذیل در نعت رسول اکرم (ص) تکرار میکند:

در شأن تو گفت خالق پاک  
 «لولاک لَمَّا خلقت افلاک»

فیلسوف بزرگ ابو نصر فارابی برای اولین مرتبه داخل شدن تعلیمات تصوّف را در  
 حدود فلسفه برای فیلسوفان نشان داد. بعد از او فیلسوفانی مانند اخوان الصفا و ابوعلی ابن  
 سینا و نماینده های سرشناس تصوّف چون ابو نصر سراج طوسی، ابو سعید ابوالخیر و امام  
 غزالی به اساسگذاری تصوّف فلسفی موفق شدند. به نظر دانشمند تورک دکتور بدیع ن.  
 شهسوار اوغلو، فارابی برای اولین بار در جهان اسلام یک فلسفه مذهبی را بوجود آورد. از  
 نظر او، تکامل معنوی انسان به درجه عالی میرسد، پیغمبری (نبوت) عبارت از یک نوع  
 تکامل معنوی بوده، موهبت الهی نیست. همینگونه او، فیلسوفان را از نبی ها (البته رسولان  
 نه) بالا تر قرار میدهد. به تأکید شهسوار اوغلو، فارابی در مورد نبی به معنی پیغمبر نظر  
 میدهد، مقصد او از نبی فرستاده خاص آفریدگار یعنی «رسول الله» نیست، چون که در  
 اسلام در بین کلمات «رسول» و «نبی» بسیار تفاوت موجود است.

از نظر فارابی، روح انسان بعد از رسیدن به مراحل عالی تکامل، با عقل فعال  
 علاقه پیدا کرده، حجاب میان آنها برداشته میشود، در آن زمان انسان به مکاشفه آغاز  
 نموده، از عالم عقل چیز های پیرا که روح او پی برده به گفتار آغاز می نماید. درینجا  
 مُدرکات داخلی فرشته ها یعنی عبارت از نوری است به نبی ها می تابد.

دانشمندان محقق در مورد ماهیت و مقام انسان چنین ابراز نظر نموده اند:  
 انسان به خاطری که از خاک آفریده شده از عناصر جهان در ترکیب او یک یک نمونه  
 موجود است. در عین حال او، آخرین موجودی است که در طبیعت آفریده شده است.  
 از همین نقطه نظر او را «عالم صغرا - صغری» (عالم کوچک) گفته اند. در کتاب  
 «تاریخ تصوّف» عثمان اوتر به نقل از دانشمندی بنام کونوک، از روی حقیقت الهی که

انسان تصاحب نموده، خود حق است. از همین جهت، یعنی از جهت حقیقی و معنوی، انسان «علت» کبرا - کبری» گفته شده است. انسان از لحاظ ساختمان مادی و ماهیت روحی اش دارای دو قابلیت متضاد بوده، به دو طرف تمایل نشان میدهد. اگر از یک طرف «نفس اماره» که با اتکا به وجود مادی همیشه او را به پستی و رزالت بکشانند، از جهت دیگر با اتکا به منبع الهی «نفس لوّامه» و «نفس مطمئنّه» او را به سوی نیکویی و فضایل عالی کشانیده، به منبع اصل ازلی نزدیک میسازد.

درینجا انسان از روز تولد، تا آخرین دم حیات در بین دو تمایل ضد یکدیگر قرار گرفته مجبور به مبارزه میشود. او مصروف طاعت و عبادت شده، از طریق اخلاص و ریاضت با انجام کار های نیک بعد از گذشتن از مرتبهٔ نفس، به درجهٔ انسان کامل نزدیک میشود.

به نوشتهٔ مخدوم اعظم سید احمد بن جلال الدین کاسانی نماینده وارستهٔ طریقهٔ نقشبندیه در رسالهٔ «شرح رباعیات»، فرزند انسان بعد از تولد دل به دنیا داده، وجود پاک او که عبارت از روح الهی است، آلوده شده و کاملاً نابود گردیده، با او در بین وصل محبوب حقیقی به حجاب مبدّل میگردد. بعد از زایل شدن چنین آلودگی ها و تعلقات از قلب سالک، تحت رهبری مرشد کامل و مکمل از طریق عبادت و ریاضت سنگین، محبوب حقیقی به صفت جمال و جلال تجلّی کردن در قلب او ممکن می شود. درین حال انسانی که در روح و قلب او تجلّی الهی جا گرفته، از وابستگی قالب جسمانی آزاد شده، با روح خود در عُمان وحدت غرق میشود و حال خود را چنین افاده میکند:

سیوگی نیمه دور دیمه، اوزیم من  
جان من بوتون و اورینده یوق تن

\*\*\*

کوزه دن دریا گه سو توشسه اگر  
محو اولوب، دریا بولورسوز مختصر

در تعلیمات تصوّف سیر و سفر روح انسان، «سیر عُروجی» یعنی حرکت بسوی بزرگی گفته میشود. درین سیر لازم است تا انسان مقامات زیادی را طی نماید. اندازه مقامات و نام هر یک آنها در طریقت های مختلف گوناگون آمده است. به نظر بعضی ها روح انسان، بعد از طی ۱۰ یا ۲۵ مقام، بعد از رسیدن به مرتبه عبودیت (بنده گی) و به اصطلاح بعضی طریقت ها به مقام «وصول»، قلب سالک به آیینۀ تجلّی تمام اسما و صفات مبدّل میشود.

از نقطه نظر جلال‌الدین رومی، تکامل روحی انسان، با بعضی مشابهت‌های دانشمند طبیعیات انگلیس چارلز داروین، مراحل ذیل را طی نموده است:

از جمادی مُردم و نامی شدم  
و ز نما مُردم ز حیوان سر زدم  
مُردم از حیوانی و آدم شدم  
پس که داند چون ز مُردن کم شدم  
بار دیگر چون مَلک پَران شوم  
آنچه کاندر وهم ناید آن شوم

به عقیده اهل تصوّف، روح انسان از سختی به طرف لطیف، قلب با نام‌های (نفس ناطقه)، روح، سر، سر آلسر، خفی و اخفا (أخفا - أخفی) به شش درجه لطیف منقسم شده آنها بنام «لطائف ستّه» (شش چیز لطیف) یاد شده‌اند. هر یک از لطائف ستّه به مرتبه روح یا نفس موافق‌اند.

اگر روح از سختی بسوی لطیف با ارتقا حرکت کند، بعد از رسیدن به أخفا - مرتبه (نهایت پنهان)، بین او و آفریدگار هیچ پرده بی نمی‌ماند. روحی که به این مرتبه رسیده، صفای ازلی اش را دریافته، نزدیک شدن به حق را مشاهده می‌کند. انسانی که به این مقام رسیده، در تصوّف «انسان کامل» گفته می‌شود.

در مورد این مقام نظریات ذیل در «فقرات احراریه» و «رساله‌ والدیه» خواجه عبیدالله احرار ذکر شده است:

در نظر سالکی که به این مقام رسیده فقط ذات حق می‌ماند. درین میان صفات شاهی و مشهودی (شاهد - بیننده یعنی بنده، مشهود - آنچه دیده می‌شود یعنی حق) از میان برداشته شده، معنی «لا یعرف الله الا الله» (الله را به جز الله کسی شناخته نمیتواند) عیان می‌شود. همینگونه، در «رساله‌ والدیه» (به اساس ترجمه‌ ظهیرالدین محمّد بابر) مطالب ذیل را می‌خوانیم:

بلکه بوییر ده تورور بیر مشکل  
عین مذکور بولور ذاکر تیل  
ذاکریت بیله مذکوریت  
بیل مبدل اولور اوشبو فرصت

حال نظریات تعدادی از علمای تصوّف و صوفی‌های مشهور را در مورد انسان و مسئله انسان کامل توضیح می‌دهیم:

به نظر فقیه بزرگ بخارایی و عالم تصوّف ابوزید دبوسی (قرن ۱۱م) اساسگذار علم حقوق مقایسوی در حقوق اسلام، نگارنده کتب قیمتدار در مورد اصول الفقه، به خاطر امتحان انسان به او روح، عقل و نفس یعنی غرایز هوا و هوس آفریده شده است. نفس با خواهش های خود او را به جهالت، روح با عقل از طریق علم به نیکویی ها دعوت میکند. از همین سبب انسان ها به چهار گروه تقسیم میشوند:

اولی، به تبعیت از خواهشات نفسانی گمراه شده، خود را فراموش کرده، از طفیل جهالت غرق گرداب عصیان شده گان.

دومی، در صحرای نفس راه گمراهی را اختیار نموده همجنسان خود را هم مانند خود تصور میکنند.

سومی، کسانی که احکام الهی را تصدیق نموده، با دلایل عقلی به آفریدگار خود روی آورده اند.

چهارمی، کسانی که درروشنایی عقل و تعلیمات الهی، به روح القدس رو آورده اند. نظر به تأکید دبوسی در (صفحه ۹) مقدمه کتاب «تقویم الادله»، نور روح اساسی بوده، در جایگاه اول و نور عقل فرعی بوده در جایگاه دوم قرار دارد. مؤلف از توضیح وسیع و گسترده این موضوع در کتاب های «الامدالاقصی» و «خزانة الهدی» که در مورد تصوّف نوشته تذکر میدهد.

شاعر عارف بزرگ آذربایجانی عمادالدین نسیمی، با استقلال فکری و دیدگاه آزاد خودش اهداف اجتماعی و فلسفی را که ملامال از روحیه اعتراض و مبارزه است شامل زبان های تورکی نموده، با غزل های خودش در قرن هشتم در مورد دیدگاه های اجتماعی - فلسفی شرق میانه یک حرکت قوی را به وجود آورد.

نسیمی با دیدگاه های رسمی مذهب جامد عصر خودش به مبارزه آغاز نموده، برای ترویج غزل های عقیدوی زمینه ایجاد نمود. او بر ضد روحانیون قشری که از احکام مذهب برداشت ظاهری داشتند قرار گرفته، به خاطر پخش اهداف خود در مورد کمالات انسان توسط رهبران متعصب دین بشکل وحشیانه به قتل رسانیده میشود.

آزاده رستموا در مورد تکامل ژانر غزل در آذربایجان کتاب زیبایی نوشته است. به نظر او، «قهرمان» غزل های نسیمی شخصیتی است که در زمان و مکان نمی گنجد. مثلاً:

منده سیغیر ایگی جهان، من بو جهانہ سیغمارام  
گوهر لا مکان منم، کون و مکانہ سیغمارام  
عرش ایله فرش و کاف و نون، منده بولوندی جمع چون

کس سوزونو و آبصم اول، شرح و بیانه سیغمارام  
 کون و مکان دور آیتیم، ذاته گیدر بدایتیم  
 سن بو نشانیلن منی، من بو نشانه سیغمارام  
 کیمسه گمان و ظن ایله، اولمادی حقیله بیلش  
 حقی بیلن بیلیر کی من ظن و گمانه سیغمارام  
 گر چه محیط اعظمم، آدم آدیمدیر آدمم  
 طور ایله کن- فکان منم، من بو مکانه سیغمارام  
 نسیمی انسان کامل را جانانه جان خود و دردانه صدف عالم میداند:  
 مرحبا انسان کامل جانمین جانانه سی  
 عالمی جسمی صدف دیر، سن میسن دردانه سی

نسیمی انسانی را که به تصویر کشیده و ستایش میکند یک موجود انتزاعی (ذهنی) نبوده، بر عکس تصویر هنری انسان واقعی است که با قلم هنرمند کشیده شده است. این انسان، صاحب قدرت پر جوش بی پایان و فنا ناپذیر، حامل آرزوهای زیبا و مظهر آفریدگار و اولاد آدم است.

به تأکید صوفی بزرگ شهاب‌الدین سهروردی، در دنیا فقط دیدن صفت‌های الله تعالی ممکن است، اما دیدن او ممکن نیست. او در رساله «آداب‌الطریقه» (نسخه خطی شماره ۵۰۷ کتابخانه اکادمی علوم اوزبیکستان، بنام ابو ریحان بیرونی) چنین ابراز نظر میکند: «عالم معرفت - عالم لاهوت، یعنی جهانی که نهایت زیبا آفریده شده مأمّن اصلی روح القدس است». از نظر او مقصد از روح‌القدس انسان کامل است.

شاعر عارف اوزبیک بابا رحیم مشرب (۱۶۵۳ - ۱۷۱۱م) زنده‌گی خود را به سرود این هدف بخشیده است.

او مقام انسان را از فرشته‌ها به اندازه‌ی بلند نمود که، رسیدن آنها به مقام حضرت انسان هیچگاهی میسر نمیشود، زیرا به خاطری که آنها فرشته - ملائکه هستند، از عشق، محبت و عاطفه بی‌خبر اند، چگونگی درد و الم را احساس نمیکنند. حتی حضرت جبرئیل مقرب‌ترین فرشته‌زمانیکه بخواهد به حریم عشق پرواز کند، بالش سوخته و به خاکستر مبدّل میشود.

تارتسم بیر آه درد بیلن محشرینگ کویر  
 قیلسم فغان بولاغی قوریب کوثرینگ کویر  
 قاچ آسمان، پناه گه یاشین پیکرینگ کویر  
 ای جبرئیل ییغ ایمدی اوزینگنی پرینگ کویر  
 بی درد سن، فرشته سن و عشق دن یراغ

مشرب انسانی را که به کمال حقیقی رسیده به عیسی مسیح نزدیک نموده، آسمان را جایگاه مناسب به او میداند:

عیسی روح پـرور، تـرک تعلق ایـلر  
 کوک صحنیده قلندر، یخشی مکان ایمس مو؟

او، خود را به صفت انسان آزاد از همه خلایق به اندازه بی مستقل احساس میکند که، احساس او را زمانه او، نمیتواند تحمل کند:

سر به جیب خویش بردم، از عدم باز آمدم  
 مظهر ذات الستم، یکتن اوتاد آمدم  
 نیم موسی نقاب از چهره بردار  
 نمی آید خوشم این «لن ترانی»

بابا رحیم مشرب در آغاز قرن ۱۸ قربانی استقلال فکری خود شده، مانند منصور حلاج و عمادالدین نسیمی به اساس حکم روحانیون متعصب و تاریک اندیش توسط حاکم بلخ محمود خان به دار کشیده شد و به قتل رسید. جسد او توسط مریدانش در اشکمش به خاک سپرده شد. آرامگاه او در اشکمش به زیارتگاه مریدانش مبدل شده است. تعدادی از متصوفین انسان کامل را آیده آل نموده، به مجسم کردن او بسوی مقام نزدیک اولوهیت کوشش نموده اند، حتی او را به حیث ذات مقدس واسطه بین انسان ها و آفریدگار دانسته، بعضاً مقام او را بالاتر از مقام پیغمبران قرارداده اند. گویا که آنها عامل برقراری و آسایش دنیا اند.

به اساس معلومات دانشمند اوزبیکستان نجم‌الدین کاملوف که از منابع مختلف به کتابش بنام «تصوّف» آورده، در دو قطب زمین دو قطب اعظم، در چهار کنج آن چهار اوتاد، در هفت اقلیم هفتاد و دو ابدال، همیشه به حیث نگهدارنده موجود اند. از همین سبب انسان هر قدر غرق گناهان شوند، روی زمین زیر و زبر نشده، از طفیل شفاعت آنان از جایگاه خود خارج نمیشوند.

کاملوف چنین ابراز نظر میکند: «این، بلکه حقیقت، بلکه روایت - نقل است، اعتقاد و عدم اعتقاد کار هر کس است».

عبدالکریم بن ابراهیم الجیلی کسیکه در مورد انسان کامل کتاب مستقل نوشته، در اثر خود در حال ترویج نظریه ابن‌العربی اساسگذار فلسفه وحدت به این نتیجه میرسد: انسان کامل قطبی است که تمام کاینات به اطراف او دور می‌خورد، با آغاز خلقت تا امروز انسان کامل با حقیقت خود یکی است. ذاتی که محمد نام دارد قادر است که هر شکل را به خود بگیرد، از جانب الله (ج) به شکل تمام پیغمبرانی که فرستاده شده اند آمده است.

حضرت محمد (ص) قادر است که به هر صورتی دیده شود، همیشه به صورت کامل انسان دیده شده، مقام آنها را بلند میکند.

نظریاتی که در بالا از طرف اشخاص گوناگون در مورد انسان کامل ارائه شده، بعضی از آنها مانند عقیده «حلولیه» است. به اساس عقیده حلولیه یا تناسخ، روح از یک بدن به بدن دوم انتقال کرده میتواند. همینگونه بعضی‌ها در مورد امام‌ها عقیده اسماعیلیه را یاد آوری میکنند. نظر به عقیده آنها، اگر لحظه‌یی امام در دنیا نباشد، تمام چیزها نابود میشود.

عبدالرزاق کاشانی در صفحات ۸۲-۸۳ کتاب خود می‌نویسد، انسان حقیقی کمال بالقوه اش را، انسانی است که در حال بالفعل آورده است.

همینگونه کاشانی انسانهای دیگر را، انسان حیوان یعنی که نور عقل شان در تاریکی قرار گرفته، تابع شهوت، غضب و سایر خواهشات نفسانی شده، به درجه کمال نرسیده، و نیز انسان‌های کوچک و بزرگ را یاد آوری میکند.

دکتور سجادی در کتاب «فرهنگ تعبیرات و اصطلاحات عرفانی» تأکید میکند، اهل تصوّف در مورد انسان کامل سخن رانده، بحث‌های زیادی نموده اند.

اگر خصوصیت‌ها و درجه‌های ارتقا را نسبت به انسان کامل مورد توجه قرار بدهیم، او مانند اکسیر اعظم است در زنده‌گی قابل دستیابی نیست. لیکن به گفته نسفی، در هر عصر در جهان هستی البته یک انسان کامل موجود می‌باشد.

به نوشته شیروانی در «ریاض‌السیاحه» و «ریاض‌العارفین»، انسان کامل با بیشتر از ۴۵ نام مسمی شده است. از جمله، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، نوح، موسی، عیسی، اکسیر اعظم، انسان مطلق، خضر، خلیفه خدا و دیگران را میتوان نام برد.

از تعاریف و صفات ذکر شده دیده میشود که، انسان کامل یک ذات آیده‌آل بوده، همیشه انسان‌ها را به خاطر کسب خصوصیت آن بسوی خود می‌کشاند. لیکن در طریقه‌های کبرویه و نقشبندیه سیمای انسان کامل بدون کدام مبالغه و اغراق مطابق خواست حیات عملی به تصویر کشیده میشود. بدون شک هم نجم‌الدین کبرا و هم بهاؤالدین نقشبند، همینگونه پیروان او عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی ذواتی بودند که به درجه انسان کامل رسیده بودند. نجم‌الدین کاملوف در کتابش بنام «تصوّف» می‌نویسد: «خود علیشیر نوایی بزرگ تمثال روشن انسان کامل بود». لیکن آنها هیچگاهی دعوای کشف و کرامت را نکرده، خود را نسبت به دیگران بالا تر احساس نموده زنده گی عادی را اختیار نموده، در برابر وطن و مردم وظایف انسانی شان را به وجه احسن انجام داده‌اند.

نجم‌الدین کبرا در شهر خیوه خانقاه بزرگی را اعمار نموده، به تربیهٔ مریدان بیشمار و نوشتن آثار علمی مشغول بود. چنانچه در بحث‌های دیگر تذکر دادیم و به نظر محققین، آثاری که او برشته تحریر در آورده یکجا با آثار ابن‌العربی و آثار دیگر در قرن سیزدهم میلادی منبع و اساس آموزش نظریهٔ تصوّف علمی و فلسفی حساب می‌شد. او در حال عمل کردن به مفهوم حدیث «وطن دوستی جزء ایمان است»، با برداشتن سلاح به دست بر ضد دشمنان وطن مبارزه نموده به خاطر حمایت خوارزم از هجوم مغول شهید شد.

کبرا عقل را اعزاز نموده، او را بر ضد نفس قرار میدهد. از نظر او، غلبهٔ عقل غلبهٔ ایمان و غلبهٔ نفس غلبهٔ شیطان است. نفس بر ضد شریعت و عقل قرار گرفته و با هوا و هوس توافق میکند.

او، برای سالکی که در خلوت (چله) نشسته ذیلاً رهنمایی میکند:

لازم است در قلب او کرامت و موهبه‌ها (امتیاز و عنایت الهی) خطور نکنند، برای خلوت نشینی خود هیچگونه اهمیت نمی‌دهد، از نفس خود اثرات بد و از قلب خود خواهشات پست و فاسد را بیرون کند. بر ضد شریعت و سُنّه هیچ کاری را انجام نمیدهد).

مقصود کبرا ترک دنیا کردن نه، بلکه از طریق تزکیهٔ نفس نجات او از خواهشات نفسانی و حیوانی، ارتقای روح او به درجهٔ عالی، وجدان انسان را همیشه بیدار نگهداشته، ارتقا دادن به مقام انسان حقیقی است.

شیخ بهاءالدین نقشبند تعلیمات تصوّف را با حیات عملی ارتباط مستحکم میدهد، ترک دنیا کردن، به هدف از بین بردن مفت خواری و تنبلی برای جلب مریدان انتخاب یک کسب و پیشه را شرط قرار میدهد. شخصاً خودش در مزرعه کوچک کار نموده، از حاصل دسترنج خود امرار معیشت میکرد. رهنمود قیمتدار او «قلبت با الله، دست با کار» مثال روشن طریقه نقشبندیه ارتباط با زنده گی است.

بهاءالدین نقشبند دوازده سال راز دار و هم صحبت نزدیک یکی از شیخ های بزرگ تورک خلیل آتا بوده، از جمله شش سال در پهلوی او در امور سیاست و دولت داری اشتغال داشت و در حیات عملی تمثال انسان کامل را مجسم ساخت. یکی از معاونین او خواجه عبیدالله احرار صاحب سه هزار جفت گاو زمین بوده، در فقر زنده گی کرد. به منظور تأمین صلح و امنیت در منطقه پادشاهان را به انصاف و عدالت دعوت میکرد.

به نوشته میر غلام محمد غبار در کتابش «افغانستان در مسیر تاریخ»، در افغانستان از پیروان کامل این طریقت عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی حساب میشدند. اگر یکی از آنها در لباس فقر و تقوا، در راه ترویج اخلاق و مدنیت خدمت کرده اند، دومی، در مقام امیری و ریاست (رهبری) قرار داشته، در راه ترویج علم و فن فعالیت نمود. به تأکید مؤلف، تحت تأثیر شرایط اجتماعی در طریقت او جهات عملی زیاد وجود داشت.

امام ربانی شیخ احمد سرهندی ادامه دهنده طریقت نقشبندیه و اساسگذار طریقت مجددیه در کتاب «مکتوبات» خود می نگارد که، تعلیمات بهاءالدین نقشبند مطابق شریعت و برابر با خواست زمان بود.

اگر به طور ساده بگوییم، انسان کامل، انسان حقیقی است که با تمام صفات الهی اساس یافته و به تکامل روحی رسیده است. در قرآنکریم پروردگار به حضرت محمد (ص) به حیث تمثال انسان کامل در جهان خطاب میکند که «تو صاحب تمام فضیلت عالی اخلاقی هستی». از همین سبب سیمای انسان کامل، با معیار های صفات الهی، یعنی خصوصیات عالی معنوی، فضایل روحی و اخلاقی مشخص میشود.

پروردگار در ازل به فرشته ها میگوید: «میخواهم در روی زمین خلیفه - جانشینی بیافرینم». فرشته ها می پرسند: «آیا در روی زمین کسانی را که فساد میکنند و خون میریزند خلق میکنی؟» آفریدگار میگوید «آنچه را که من میدانم شما نمیدانید».

(سوره بقره، آیت ۳۰)

از ازل انسان دارای دو خصوصیت باهم متضاد بود. آنچه از فسق و فساد و قتل و جهات منفی که از طرف فرشته ها به انسان نسبت داده شده، جهت منفی انسان و عبارت از راه و روش

شیطان بود، اما آنچه از طرف آفریدگار بدان اشاره شده چیزهایی است که به فرشته‌ها معلوم نبوده، روش رحمانی انسان می‌باشد. یعنی انسان می‌تواند به نیروی عقل و تفکر علم و فضیلت را کسب نموده، در آبادی زمین، ترویج مدنیت، کشف قوانین طبیعت، و استفاده از آن در راه ترقی مادی و معنوی، تأمین صلح و سلام در جهان و پلّه‌های عالی تکامل را بی‌مایند.

انسان نسبت اینکه دارای استعداد نهایت عالی و تفکر کوچک بوده، به دست آوردن‌های غیر قابل تصوّر رسیده، به اختراع چنان وسایل علمی - حربی موفق شد که، استفاده از آنها به مقاصد بیجا و نا درست، باعث بوجود آمدن فاجعه غیر منتظره در روی زمین و تمام انسانیت می‌شود.

حادثهٔ مدهش تروریستی ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ که در امریکا رخ داد این را به اثبات رسانید که، کسانیکه وجدان شان راه پستی را انتخاب نموده، تابع خواهشات نفس و شیطان شده، دور از معنویت قرار داشته، چگونگی اخلاق و آداب را فراموش نموده، و انسان‌هاییکه برای رسیدن به مقاصد مادی و نفسانی خود دست به هرگونه جنایت‌های ضد بشری می‌زنند.

درین روزها فقط خصوصیت‌های تابع شدن به حیات مادی، اندازه کردن هر چیز با معیار‌های مادی، فراموش کردن ارزش‌های معنوی در جمعیت انسانی به طور روشن دیده می‌شود.

اگر تفاوت انسان با حیوان را فقط با تفکر و اخلاق در نظر بگیریم، گفته می‌توانیم که، دوری از فضایل اخلاقی بدون شک هر انسان و تمام انسانیت را بسوی پستی و زبونی می‌برد. مختصر اینکه، از جهت روحی و معنوی از طفیل رسیدن به کمال حاکم بر نفس خود بودن، منفعت خود را در منفعت مردم و بخت خود را در بخت جمعیت دیدن را حاصل نمودن، آماده قربانی بودن در جهت دفاع از وطن و تأمین صلح، با نیت پاک کار نمودن، دعوت نمودن همه برای کارهای نیک، کسب علمیت عمیق برای رسیدن به ترقیات، تمام انسان‌ها را قطع نظر از اعتقادات دینی، مذهبی دارای حقوق مساوی و به حیث انسانهای پویانده‌گان حقیقت دانستن، با همه در مناسبت دوستانه بودن، به هیچ کسی بدی نکردن، حقیر نه شمردن هیچ کسی از لحاظ نژادی و عقیدوی از خصوصیت‌های انسان کامل حساب می‌شود.

شیخ سعدی طریقت را به عباره های مختصر ذیل تعریف میکند:  
 طریقت به جز خدمت خلق نیست  
 به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

به روایت فریدالدین عطار، شیخ ابوالحسن خرقانی چنین گفته بوده:  
 «کاشکی به خاطر همه خلق من می مردم، درین حال برای خلق مرگ نمی بود، کاشکی همه حساب - کتاب تمام خلق از من میشد، در آن حال در روز قیامت برای آنها سوال و جواب نمی بود، کاشکی به جای همه خلق مرا جزا می داد، در آن حال آنها را به آتش دوزخ نمی بردند». بدین ترتیب انعکاس انسان دوستی و کرکتر انسان کامل دیده میشود. ما در آینده در کشور ما در جریان اعمار جمعیت دموکراتیک و دولت حقوقی، در مورد تربیه نسل جوان با استفاده از تعلیمات تصوّف و ارزش های عرفانی، سیمای آینده آل انسان کامل را به مردم و به خصوص جوانان به تصویر کشیده، و در آنها صفات عالی و فضایل اخلاقی را توصیه میکنیم.

تصوّف اسلامی فقط مختص به دنیای اسلام باقی نمانده، به عالم غرب هم نفوذ کرده، و تأثیرات خود را به متفکرین، شعرا و عارفان آنها نیز وارد نموده است. مثلاً، در آثار گوئیته آلمانی و دانته ایتالیایی و دیگران تأثیر تصوّف اسلام را به طور روشن دیده میتوانیم.

از دانشمندان تصوّف شناس غرب لوئی مسینون، گولد تیسهیر، هانری کورین، راجی آرنولد، ماکس هورتین و دیگران در مورد تصوّف اسلام تحقیقات ثمر بخش انجام داده، آثار گرانبهای علمی نوشته اند. به خصوص تدقیقات گولد تیسهیر مجارستانی و تحقیقات مربوط به بغرنج بودن وحدت دانشمند فرانسوی لوئی مسینون، قطع نظر از نظریات نادرست آنها در مورد اسلام، قابل دقت و سزاوار تحسین است. همینگونه، در کشور های مختلف شرق خصوصاً تورکیه، هندوستان، پاکستان، افغانستان، ایران و بعضی کشور های عربی وسیعاً تحقیقات علمی صورت گرفته، در مورد هر طریقت تحقیقات جداگانه انجام یافته است.

درینجا لازم به تذکر است که، حرکت وهابی که توسط محمد بن عبدالوهاب اساس گذاشته شده بر ضد تعلیمات تصوّف قرار گرفته، عموماً او را رد نموده، یکجا با انکار کردن، اشخاص منسوب به طریقه های مختلف را متهم به بی دینی نموده، دیدگاه های عرفانی را گمراهی و ضلالت تلقین میکنند. نظر به تأکید پروفیسور اکمل سعیدوف، تعلیمات تصوّف تمام ادیان، مذاهب، و ملیت ها را به دوستی، وحدت، برابری ترغیب نموده،

با اهداف اونیورسل انسان دوستی بر ضد هر نوع بنیاد گرایی دینی مبارزه نموده و به حیث عامل مهم خدمت بزرگی را انجا میدهد. از همین سبب درین روز ها، یعنی در دوران استقلال آموزش درست تعلیمات تصوّف، آشنایی ساختن عامه مردم با اهداف نیکو و معیار های اخلاقی اوهم برضد بنیادگرایی دینی، و مبارزه قوی بر ضد مرام های کمونستیک و شئونستیک از اهمیت خاص برخوردار است.

در حال حاضر در اوزبیکستان و تمام آسیای میانه علم تصوّف شناسی در حال طی مراحل ابتدایی بوده، و هنوز به درجه علم پیشرو نرسیده است. یعنی جهات علمی تصوّف و عرفان و ماهیت فلسفی آن به طور عمیق آموزش داده نشده است.

رژیم توتالیتار در دوران اتحاد شوروی سابق، تعلیمات تصوّف در آسیای میانه، به اساس مرام اته ایستیک (الحاد - بی دینی) آموخته شده، نسبت به آن بیشتر در یک مناسبت منفی قرار داشت. فقط در دوران استقلال حرکت ها به خاطر آموزش این ساحه آغاز شد. یکتعداد آثار علمی نوشته شد. کار های انجام شده فقط حیثیت قطره از دریا را داشت. در مورد آموزش وسیع فلسفه تصوّف و طریقت های مختلف، ماهیت و مفهوم آن به مردم عامه کار های انجام نشده، نهایت زیاد است.

طی ۷-۸ سال کتاب «تصوّف» استاد نجم الدین کاملوف، کتاب «تصوّف و شعریت» و رساله «عارف نامه» ابراهیم حق قلوب، رساله «بهاء الدین نقشبند و نوایی»، رساله «عشق، معشوق و عاشق» که در مورد «لسان الطیر» عزیز سلطان، رساله «با این آهنگ...» عزیز قیوموف، رساله «زنگی آته» و رساله «بهاء الدین نقشبند» عارف عثمانوف (به اشتراک تورغون فیضی یف)، رساله «نوایی و الهیات» رحیم واحدوف، رساله «خواجه احرار ولی» باتور ولی خواجه یف، ترجمه کتاب در مورد مقامات خواجه احرار که توسط محمد قاضی نوشته شده، اثر «تصوّف و نایی» عبدالسلام قادروف، ترجمه کتاب «فیه ما فیه» جلال الدین رومی ترجمه اولوغ بیگ عبدالوهاب و رساله ها و آثاری و ترجمه هاییکه از طرف تعدادی از دانشمندان و محققین نوشته شده، همینگونه اثر منظوم هنری برات بای قابلوف بنام «حیره الاحرار» و مجموعه مقالات، رساله علمی من بنام «ریشه های تعلیمات تصوّف» رساله نجم الدین کاملوف بنام «آنچه با چشمان قلبم دیده ام» از زبان عربی و ترجمه «شرح رباعیات» مخدوم اعظم بنام «طالب صداقتمند» به زبان فارسی توسط من به نشر رسید. اما با وجود آن در ساحه علم تصوّف کار هاییکه چون کوه در برابر ما قرار دارد هم فرض است هم فرض بوده در انتظار محققین است.

در حال حاضر وظایفی که در برابر تصوّف پژوهان، دانشمندان فلسفه، دین شناسان، ادبیاتشناسان، شرقشناسان و مؤرخین به حیث وظیفه ضروری قرار دارد عبارت از اینها است:

**نخست:** آثار اساسگذاران طریقت های تورکستانی و نماینده گان آنها مثلاً، نجم‌الدین کبرا، خواجه احمد یسوی، بهاء‌الدین نقشبند، خواجه عبیدالله احرار، مخدوم اعظم، بابا رحیم مشرب، عزیزالدین نسفی و دیگر دانشمندان تصوّف که به یادگار مانده اند، و در زمان کنونی آثاری که در اوزبیکستان و در کتابخانه های مختلف جهان موجود است فهرست شان را ترتیب، مفاهیم هر یک را توضیح، و نشر آن ضرور است. چونکه اگر نشرات یکطرف جهان تورکستان در مورد آموزش تعلیمات نماینده گان مکاتب عرفانی و تصوّفی که به دنیا تقدیم گردیده به خاطر فرا گیری درست آن به صفت رهنمای مطمئن خدمت کند، از طرف دیگر از بین آنها مهمترین آن ها را انتخاب با ترجمه و نشر آن کار را آسان میکند.

**ثانیاً:** کتاب هایی که در کشور های شرقی در مورد تصوّف اسلام نوشته شده، مهمترین آنها را انتخاب نموده و نشر آن ها به زبان اوزبیکی ضرور است.

**سوم:** لازم است تا آثار دانشمندان غرب، به خصوص، گولد تیسهیر، لئی میسینون، راجی آرنولد و دیگران که نوشته شده مهمترین شان انتخاب و به زبان اوزبیکی ترجمه و نشر شود.

**چهارم:** لازم است برای نوشتن تاریخ تعلیمات تصوّف در تورکستان قدم های نخستین برداشته شده و تأثیر عملی و نظری جریانات تصوّفی به جریانات عرفانی کشور های اسلامی مَرَج شود.

**پنجم:** لازم است تا دانشمندان تصوّف شناس و فلسفه دان ما تعلیمات تصوّف را به صفت جزء جدا نا پذیر علم فلسفه توضیح نمایند، یعنی آنرا از نقطه نظر فلسفی به شکل قیاسی فرا گیرند.

**ششم:** فرهنگ اصطلاحات علمی، فلسفی، تصوّفی، عرفانی و ادبی مربوط به تعلیمات تصوّف نوشته شده، به تیراژ بلند نشر شود.

در کتابخانه های اوزبیکستان، به خصوص در بخش دستویسی انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان بنام ابوریحان بیرونی آثار نادری که تا کنون به چاپ نرسیده موجود بوده، در انتظار محققین و ناشران است. به طور مثال، بیشتر از ۳۰ رساله منسوب به مخدوم اعظم، و آثار نادر خواجه احرار را میتوان نام برد.

تصوّف، این قوت روحی و قدرت معنوی در نتیجه کارهای متداوم توسط دانشمندان محقق در ساحات مذکور در اوزبیکستان و حدود آسیای میانه برای ترویج علم تصوّف شناسی امکانات زیادی را مساعد ساخته، در شرایط استقلال برای مردم اوزبیکستان به خاطر گسترش این تکیه‌گاه روحی و قدرت معنوی امکانات مناسب را مهیا گردانیده است.

### بیوگرافی مختصر مؤلف کتاب

دکتر علوم حقوق پروفیسور عبدالحکیم شرعی جوزجانی، فرزند مرحوم سید معصوم در ماه حوت سال ۱۳۱۳ هـ ش (مارچ ۱۹۳۴م) در شهر سرپل مرکز جوزجان قدیم متولد شد و به کمال رسید. نسب او به مخدوم اعظم دهبیدی پیشوا و نظریه پرداز طریقه نقشبندیه میرسد و از طرف مادر از احفاد حضرت میر روزه دار، نواسه شاعر و خطاط فقیه مرحوم قاضی محمد اسماعیل است.

شرعی جوزجانی زبان اوزبیکی را از مادرش مرحومه بی بی حبیبه آموخت. تعلیمات ابتدایی را در شهر سرپل، بعد ختم تحصیل برای مدت شش سال در «مدرسه علوم شرعیه» عصری پغمان، در سال ۱۳۳۸ فاکولته شرعیات پوهنتون کابل را به پایان رسانید. او، تا سال ۱۳۵۷ به حیث عضو مدیریت عمومی نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، مدیر تدقیق روزنامه «انیس»، مدیر راپورتاژها، مدیر پروگرام های رادیو افغانستان، مدیر تدقیق و مدیر مسؤل روز های تعطیل روز نامه «اصلاح»، مدیر ریسرچ ریاست فولکلور، همینگونه به صفت عضو علمی و مسلکی آریانا دایرةالمعارف کار نموده است.

او، از صنوف ۵ و ۶ به شعر و ادبیات علاقمند شده، به تشویق و ترغیب ماما هایش مرحوم استاد قاری محمد عظیم عظیمی شاعر و عالم نامدار و مرحوم محمد قاسم قاضی زاده به مشق و تمرین شعر آغاز نمود. به یک طلبنامه منظوم که او نوشته بود، استاد عظیمی جواباً یک قطعه شعر نوشته ضمن ستایش استعدادش به سرایش شعر او را تشویق کرده بود.

شرعی جوزجانی در جریان کار کورس عالی ژورنالیزم پروفیسور جالیف امریکایی بخش مطبوعات را ختم و سند فراغت حاصل نموده است. در سال ۱۹۷۶ به جرم فعالیت های سیاسی به دستور سردار محمد داود از وظایف دولتی سبکدوش گردید. او، در سال ۱۹۶۵ به صفت یکی از اساسگذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به حیث معاون

رئیس کنگرهٔ اول انتخابات شد. بعداً به عضویت کمیته مرکزی و در ماه عقرب سال ۱۳۵۸ هـ به عضویت بیروی سیاسی ارتقا نمود.

شرعی جوزجانی بعد از تحول ۷ ثور سال ۱۳۵۷ - در سال ۱۹۷۸ به حیث وزیر عدلیه، لوی سارنوال در عین حال سرپرست ریاست ستره محکمه تعیین شد و تا ۶ جدی سال ۱۳۵۸ (دسمبر ۱۹۷۹) این ارگان ها را رهبری نمود. او، قانون «فرمان عفو و تخفیف مجازات محبوسین» را آماده نموده، بعد از طی مراحل قانونی آن را عملی نمود. به اساس آن در سراسر کشور (۱۴۰۰۰) محبوس از حبس رها شده، به مدت حبس باقیمانده محبوسین تخفیف آورده شد. در تمام محابس افغانستان یک نفر زن هم باقی نماند.

شرعی جوزجانی در سال ۱۹۷۹ در اثر هجوم قشون شوروی و سرنگونی دولتی که به مقیاس بین‌المللی به رسمیت شناخته شده بود، از طرف شوروی ها به اساس هدایت دولت دست نشاندۀ با تعدادی از وزراء، رهبران و کادر های بلند پایهٔ حزب و دولت محبوس شده توسط افسران شوروی به زندان پلچرخی انتقال داده شد بدون هیچکدام دلیل و سند خلاف قوانین نافذۀ کشور، همینگونه قوانین و معیار های قبول شده بین المللی با ۱۳ وزیر دولت فقط به جرم مخالفت با هجوم قشون شوروی، تحت نظر مستقیم مشاورین شوروی محکوم به جزای اعدام شد. لیکن این حکم رژیم به نسبت تغییر سیاست شوروی عملی شده نتوانست و جزای اعدام به بیست سال حبس دوام تبدیل گردید. بعداً او و وزرای دیگر بعد از ۷ سال و سه ماه حبس تحت نظر مستقیم افسران و سربازان شوروی پس از آمدن رژیم خاص به اساس مشی مصالحهٔ ملی از زندان پلچرخی رها شدند.

جوزجانی بعد از آن به حیث معاون قاضی القضاة و رئیس هیأت کامل قضایای جزایی کار نمود.

او، در سال ۱۹۹۲ بعد از اشغال کابل توسط مخالفین دولت در شهر تاشکند اوزبیکستان زنده گی میکرد.

شرعی جوزجانی زبان های عربی، دری، تورکی و پشتو را میداند. به زبان های اوزبیکی و دری می نویسد و اثر می آفریند. او برای اولین بار به زبان اوزبیکی دو قطعه شعر را تحت عناوین «ینگگی ییل» و «ینگگی زمان ترانه لری» در جریده «خلق» نشر کرد و در مقالاتیکه در جریده «پرچم» نشر نمود، گذشتهٔ درخشان زبان و ادبیات اوزبیکی و ترکمنی را معرفی نموده، و حالت اسفناک آنها را در دوران استبداد افشا میکند و برای اولین مرتبه در مطبوعات افغانستان دولت را که حقوق مدنی تورکان را زیر پا کرده بود شدیداً انتقاد نمود، اجازه نشرات را به زبان های تورکی تقاضا می نماید.

همینگونه به طرح و تشبث او در سال ۱۹۷۸ در مورد حقوق ملیت های دیگر از جمله تعلیم و نشرات به زبان مادری «فرمان شماره چهارم جمهوری دموکراتیک افغانستان» صادر و تطبیق گردید، به اساس آن جراید هفته وار «یولدوز» را به زبان اوزبیک و جریده «گوراش» را به زبان ترکمنی تأسیس نموده نشرات آنها را تحت نظارت قرار داد. همینگونه او در وزارت تعلیم و تربیه و اکادمی علوم افغانستان دیپارتمنت های اوزبیک و ترکمنی را اساس گذاشته، و در رادیو - تلویزیون گروه هنری ظفر را تشکیل نمود.

در سال ۱۹۹۱ به اساس تشبث و پیشنهاد او، طبق فرمان دولت ۵۵۰ مین سالگرد تولد امیر علیشیر نوایی شاعر بزرگ اوزبیک از طریق سمپوزیم بین المللی توسط اکادمی علوم افغانستان تجلیل شد. به همین مناسبت یک تعداد کتب و مقالات به چاپ رسیده، از رادیو - تلویزیون مصاحبه ها نشر شد، توسط رسامان و هنرمندان پورتریت ها و لوحه ها در رابطه به زنده گی شاعر بوجود آمد. خمسه تورکی نوایی به اهتمام مرحوم عبدالغفار بیانی به تیراژ ۲۰۰۰ جلد منتشر گردید.

برای شرعی جوزجانی در دوران وظیفه داری اش نشان درفش سرخ، نشان افتخار، مدال ۷۰ مین سالگرد استقلال افغانستان تفویض شده است. در سال ۱۹۹۲ در رابطه به شعر و ادبیات اوزبیک موفقی به دریافت مکافات امیر علیشیر نوایی گردیده است.

شرعی جوزجانی از سال ۱۹۹۴ تدریس را از علم حقوق اسلام در انستیتوت حقوق شناسی دولتی تاشکند آغاز نمود. در سال ۱۹۹۶ از رساله علمی اش تحت عنوان «جایگاه شریعت اسلام در ساختار نظام قانونی افغانستان» دفاع نموده در رابطه رشته حقوق شناسی موفقی به اخذ درجه علمی دکتورا PHD گردید.

در سال ۱۹۹۹ با تأسیس دانشگاه اسلامی تاشکند، به اساس وظیفه سپرده شده جوزجانی دیپارتمنت «حقوق اسلام» را تشکیل داده، برنامه درسی آنرا تنظیم نمود و مونوگراف ممد درسی خود را تحت عنوان «حقوق اسلام، مذهب حنفی و فقیهان آسیای میانه» که منحیث نخستین اثر درین زمینه در آسیای میانه شناخته شد، تالیف کرد و توسط نشرات دانشگاه اسلامی تاشکینت و به تیراژ ۲۰۰۰ جلد منتشر نمود. این کتاب در سال ۲۰۰۷ از طرف وزارت تحصیلات عالی و متوسطه اوزبیکستان در سطح مملکت در مسابقه یی که به حیث کتاب درسی و ممد درسی گذاشته شده بود به کسب مقام سوم موفقی گردید.

او در سال ۲۰۰۵ رساله علمی اش را تحت عنوان «جایگاه فقه های آسیای میانه در تکامل حقوق اسلام و مذهب حنفی» دفاع نموده از طرف کمیسیون عالی ارزیابی شورای

وزیران در رشته حقوق شناسی درجهٔ دکتری علوم را بدست آورد. همینگونه در سال ۲۰۰۶ درجهٔ دوچت (دستنت) و در سال ۲۰۰۸ موفق به اخذ درجهٔ پروفیسوری گردید. در سال ۲۰۰۷ از طرف اکادمی علوم توران (اکادمی غیر دولتی) با در نظر داشت خدمات علمی و ادبی شرعی جوزجانی به وی عنوان اکادمیسین اعطا کرد.

شرعی جوزجانی به خاطر خدمات علمی و ادبی اش در سال ۲۰۰۵ به اساس فرمان دولت اوزبیکستان با عالی ترین مکافات دولتی یعنی نشان «دوستی» تقدیر شد. او در برخی کنفرانس ها و سیمینار های علمی و عملی بین المللی اشتراک نموده است. او در سال ۲۰۰۲ در کنفرانس وحدت اسلامی که در ایران دایر گردیده بود به موضوع «رول اجتهاد در تکامل حقوق اسلامی» و در سال ۲۰۰۴ در کنفرانس بین المللی ایران شناسی به موضوع «نقش شعرای ذواللسانین در تکامل زبان و شعر فارسی» مقالات علمی خواند. در مطبوعات بیشتر از ۱۶۰ مقالات علمی - ادبی او نشر شده است.

دکتور علوم پروفیسور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۸ مدیر دیپارتمنت «حقوق اسلام» دانشگاه اسلامی تاشکنت در جنب شورای وزران اوزبیکستان، در موضوع «فقه» و «اصول الفقه» برای محصلان بکلور و دوره ماستری تدریس نموده، به ارتباط اسپیرانتوری برای محصلان جوان رهنمای می کرد. او فعلاً با فامیلش در شهر استوکهولم سویدین زنده گی می کند و دارای ۴ فرزند است.

برخی از کتاب ها و رساله هایی که شرعی جوزجانی نوشته و ترجمه کرده است:

### الف - به زبان دری:

- کتاب «دانشمند پیشاهنگ ابو ریحان بیرونی»، کابل، مطبعهٔ دولتی، سال ۱۳۵۷.
- رسالهٔ «معلم ثانی ابو نصر فارابی»، مجلهٔ ژوندون، شماره های سال ۱۳۵۲.
- رسالهٔ «طیب فیلسوف - ابو علی سینا»، مجلهٔ ژوندون، شماره های سال ۱۳۵۲.
- «نگاهی به فولکلور اوزبیک و ترکمن»، مجلهٔ فولکلور، شماره های ۱، ۲، ۳.
- رسالهٔ «مشاهیر و سخنوران سرپل»، مزارشریف، روزنامهٔ بیدار، سال ۱۳۳۱، نشرات مسلسل.
- رسالهٔ «نقش شاعران و شاهان تورک در تکامل زبان و شعر فارسی»، سایت های الکترونیکی.

**ب- ترجمه ها:****از زبان عربی به زبان فارسی:**

- «مرا به یاد آر»، رمان ۴۰۰ صفحه‌ی نویسنده مشهور عرب یوسف السباعی، پا ورقی روزنامه اصلاح، سال ۱۹۷۳.
- «دوازده زن»، مجموعه‌ی داستانهای کوتاه، اثر یوسف السباعی، مجله‌ی ژوندون، شماره‌های سال ۱۹۷۳.
- «نیایش شب‌اويز»، اثر نویسنده و ادیب مشهور عرب دکتور طه حسین، مجله‌ی ژوندون، شماره‌های سال ۱۳۵۲.
- ترجمه‌ی ثلث اثر مصطفی لطفی منفلوطی نویسنده‌ی معروف مصر، (داستان و مقالات منتخب از کتاب‌های «النظرات» و «العبرات»، مجله‌ی ژوندون و روزنامه‌ها.
- «مشهورترین داستان‌های عشقی تاریخی»، اثر سلامه موسی، مجله‌ی پشتون ژغ.
- کتاب «صهیونیزم چیست»، پاورقی روزنامه اصلاح.

**ج- از زبان اوزبیک‌ی به زبان دری:**

- رمان «نوایی»، اثر م. ت. آی بیک، مجله‌ی ژوندون، سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۴.
- «داستان دو دل»، اثر شرف رشیدوف، مجله‌ی ژوندون، شماره‌های سال ۱۳۵۶.
- «امیر خسرو دهلوی»، اثر شاه اسلام شاه محمدوف و باسط موسی یف، مجله‌ی عرفان، شماره‌های سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۵ و بولتن سفارت هندوستان.

**د- از زبان‌های عربی و فارسی به زبان اوزبیک‌ی:**

- رساله‌ی شیخ نجم‌الدین کبرا، «آنچه با چشم قلب خود دیده‌ام»، در مطبوعات اوزبیکستان و همین کتاب.
- «شرح رباعیات»، اثر مخدوم اعظم، از زبان فارسی، مطبوعات اوزبیکستان و همین کتاب.

**کتاب‌هاییکه به زبان اوزبیک‌ی نوشته شده:**

- کتاب «تصوّف و انسان»، تاشکینت، نشرات عدالت، سال ۲۰۰۱.
- «حقوق شناسی اسلام، مذهب حنفی و فقهای آسیای میانه»، تاشکینت، نشرات دانشگاه اسلامی تاشکند، سال ۲۰۰۲.

- «مرغینانی و پیروان او»، تاشکینت، نشرات دانشگاه اسلامی، سال ۲۰۰۰.
- «ابوزید دیوسی، فقیه بزرگ بخارا»، تاشکینت، نشرات دانشگاه اسلامی تاشکینت، سال ۲۰۰۸.
- «شرق و حقوق انسان»، (به اشتراک اکادمیسین اکمل سعیدوف)، تاشکینت، نشرات عدالت، سال ۱۹۹۸.
- «تمدن شرق: انسان و حقوق»، (گذشته و حال)، (به اشتراک اکادمیسین اکمل سعیدوف)، نشرات فکر اجتماعی، سال ۲۰۰۵.
- «برهان‌الدین مرغینانی: زنده‌گی و میراث علمی او»، (به اشتراک دکتور نگاره یوسوسفوا، تاشکینت، نشرات اکادمی ساختمان دولت و جمعیت ریاست جمهوری اوزبیکستان، سال ۲۰۰۷).
- «امام بخاری و ماجراهای زمان»، ملی تیکله‌نیش.
- «آمو دریا»، مجموعه اشعار، کابل، مطبعه دولتی، سال ۱۳۶۹.
- «یورک سرلری»، مجموعه اشعار، کابل، مطبعه افغان مسلک، سال ۲۰۰۹.
- «انستیتوت محتسب (امبودسمن) در نظام حقوقی اسلام»، مجموعه مقالات «امبودسمنهای جهان»، (به زبان های روسی و اوزبیکی)، تاشکینت، سال ۲۰۰۷.

آزاد سرسینبایوف

مدیردپارتمنت «حقوق اسلام»

دانشگاه اسلامی تاشکینت

## آ - الف

- آیت: علامت، نشانه.
- ابرا: پاک کردن کسی از عیب، یا گذشتن از حقی که بالای او است.
- ابرار: اشخاص خوب و با تقوا.
- اجتهاد: جهد کردن، کوشش کردن، کوشیدن، در اصطلاح فقه استنباط مسائل شرعی از قرآنکریم یا حدیث نبوی (ص).
- اجماع: توافق، اتفاق، اتفاق فقیهان با صلاحیت بر مسایل حقوقی.
- اجماع امت: عبارت از اتفاق صحابه یا مجتهدین به امری.

- **ارتحال:** انتقال از یک جای به جای دیگر.
- **ارشاد:** رهنمایی کردن، راه راست نمودن، هدایت کردن به راه راست، رهبری کردن.
- **استبصار:** در علم فقه به خاطر معلوم نمودن حامله دار نبودن زن مطلقه و بیوه تا دیدن یک ماه عادت ماهوار ضرورت مقاربت نکردن با او.
- **استحسان:** طلب نیکی کردن، در علم فقه میتودی از قیاس، قیاس خفی.
- **استخاره:** طلب کار نیک، طلب خیر کردن، نیکویی جستن.
- **استغراق:** همه را در بر گرفتن، همه را فرا گرفتن، غرق شدن، سخت سرگرم کاری شدن.
- **استغفار:** آواز عذر خواهی، طلب مغفرت کردن، توبه کردن.
- **اسلاف:** گذشته‌گان، پیشینیان.
- **استنباط:** بیرون آوردن چیزی، بیرون آوردن و درک مطلبی از مطلب دیگر، دریافتن امری به قوه فهم و اجتهاد خود.
- **اسما و صفات:** اسما و صفات نهایت زیبایی خداوند متعال. هر اسم او، دلیل یک صفت است، در هر صفت او معرفت خاص موجود است، زیبایی صفات او مطابق استعداد انسان به مشتاقان حق جلوه میکند.
- **اشراق:** روشن شدن، درخشیدن، برآمدن آفتاب، روشن شدن آفتاب، روشنی قلب و ضمیر.
- **اصول:** ریشه ها، بیخ ها، پایه ها، بنیاد ها، قواعد و قوانین علوم شرعیه که از چهار اصل (قرآنکریم، سنت، اجماع و قیاس) تشکیل میشود.
- **اصول الفقه:** علمی است که بدون استنباط احکام شرعی از ادله اجمالی آنها شناخته میشود، ادله چهار گانه یعنی قرآنکریم، سنت، اجماع و قیاس
- **اعاده:** حفظ و نگهداری کسی را خواستن، نگاه داشتن، پناه دادن.
- **اعزاز:** عزت دادن، عزیز شمردن، گرامی داشتن.
- **التفات:** بسوی کسی نگرستن، توجه کردن به کسی.
- **الهام:** در دل افگندن، تلقین کردن، در دل افگندن چیزی یا مطلبی، القای امری از جانب خداوند متعال در دل انسان.
- **الهیات:** علمی که در باره خداوند متعال بحث میکند، مسایل و مباحث علم الهی.
- **انتزاعی:** ذهنی، برکندن، از جای بیرون کشیدن.

- **اندولس:** هسپانیه.
- **انزوا:** گوشه گیری.
- **انس و الفت:** الفت یافتن با کسی از طریق صحبت.
- **انقراض:** رفتن و در گذشتن، بریده شدن، به آخر رسیدن مدت.
- **اولگو:** مثال، نمونه.
- **اولوهیت:** صفت خدایی، مقام الهی، ذات باری تعالی، خدایی.
- **اهل رأی:** علماییکه به نظریات شخصی و به میتود قیاس اهمیت میدهند، ابوحنیفه (رح) پیرو این میتود هستند.
- **اهل تجرید:** کسانیکه از قیود و علایق دنیوی را آنچه که انسان از نیل به مقامات عالیّه روحانی باز دارد و کناره گیری کند.
- **اهل حدیث:** علماییکه در مسایل فقهی به میتود قیاس اهمیت میدهند، مذاهب امام مالک شافعی و امام احمد بن حنبل ابه این روش عمل می کنند.
- **اهل شرع:** مجتهد و فقیه.
- **اهل صغه:** غریبان و مهمانان اسلام که خانه نداشتند در صغه مسجد پیغمبر (ص) سکنا بودند.
- **اهل طریق:** در اصطلاح تصوّف آنکه بر وفق احکام شرع عمل کند، مطیع و منقاد پیغمبر اکرم (ص).
- **اهل یقین:** مردم خردمند و با ایمان.

#### ب - پ

- **بلاغت:** فصیح بودن، رسایی سخن، در اصطلاح آوردن کلام مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب، خالص بودن کلام از ضعف.
- **بضاعت:** سرمایه، دارایی، کالای بازرگان، مالی که با آن تجارت میکنند.
- **برهمن:** عالم روحانی و پیشوای مذهب برهمن، پیرو مذهب برهمنی.

#### ت - ث

- **تابعین:** به اصطلاح محدثین جماعت مسلمانان که با یک یا بیشتری از صحابه های رسول الله (ص) ملاقات نموده باشند.
- **تارک:** ترک کننده.

- تأمل: تفکر عمیق، با دقت ملاحظه کردن.
- تأویل: واضح کردن، تفسیر کلمه ای را از معنی اصلی اش، تعبیر.
- تأنی: متانت و سنگینی.
- تبع تابعین: آنانیکه تابعین را دیده باشند.
- تجرید: تنهایی و کناره گیری، در اصطلاح عارفان ترک علایق و اغراض دنیوی کردن، به طاعت و عبادت پرداختن، عاری شدن از قیود مادی.
- تجلّی: روشن شدن، جلوه گر شدن، نمایان شدن، در اصطلاح عرفان نور مکاشفه که از باری تعالی ظاهر شود، کسانیکه قلب شان لیاقت ملاقات با حق را دارند، انعکاس نور حق به قلب او به کمک اقبال.
- تجلّی کردن: جلوه کردن.
- تحریف: کج کردن، گردانیدن، تغییر و تبدیل دادن و گردانیدن کلام کسی از وضع و طرز و حالت اصلی خود، بعضی حروف کلمه را عوض کردن و تغییر دادن معنی آن.
- تخریج: خارج ساختن، بیرون کردن، بیرون آوردن.
- تدبیر: به پایان کاری نگریستن و در آن اندیشیدن، برای انجام دادن امری فکر و دقت بکار بردن و توجه کردن.
- رصد: انتظار داشتن، مراقب بودن، به کسی یا چیزی چشم دوختن و آنرا زیر نظر داشتن، چشمداشت، نگاهبان.
- ترغیب: راغب کردن، به رغبت آوردن، خواهان کردن، تشویق کردن.
- ترنّم: آواز خواندن، زمزمه کردن به آواز خواندن.
- تزکیه قلب: پاکیزه کردن قلب، بی آرایش کردن قلب.
- تزکیه نفس: پاکیزه کردن نفس، بی آرایش کردن نفس.
- تصنّعی: آراسن خویشتن، نیکو سیرتی کردن، تظاهر به روزه گرفتن
- تصوّف: کلمه تصوّف معنی گوشیدن «صوف» یعنی لباس پشمی، صوفی شدن، در راه حق گشتن، همینگونه به معنی طریقه درویشان قبول شده است و کلمه تصوّف به صفت اصطلاح عبارت از یک طریقت معنوی بوده، به عقیده پیروان آن تزکیه نفس یعنی در نتیجه پاکیزه گی درونی روشنی حقیقت به قلب انسان به درخشش آواز میکند.
- تضرّع: زاری کردن، خواری و فروتنی کردن، عذر کردن.

- **تطوّع:** اطاعت کردن، اقدام به کار خیر کردن.
- **تعارض:** معترض و مزاحم یکدیگر شدن، با هم خلاف کردن، اختلاف داشتن.
- **تعصّب:** جانبداری کردن از کسی یا از طریقه و مذهبی، حمایت و یاری کردن به چیزی، دلبسته و مقید بودن و سخت حمایت کردن از آن.
- **تفرید:** فقیه شدن، فقیه و دانا شدن، کرانه گزیدن از مردم برعایت و محافظت بر امر و نهی.
- **تقرّب:** نزدیکی جستن، نزدیک شدن، نزدیک بودن، خویشی و نزدیکی.
- **تقریظ:** مدح کردن، ستودن، مدح کتاب، شعر یا نوشته کسی چیزی نوشتن.
- **تسمیه:** نام نهادن، نامیدن به نام خواندن، نامگذاری.
- **تعلق:** آویخته شدن، دلبسته گی داشتن به چیزی، علاقه و پیوسته گی داشتن، مناسبت، ارتباط.
- **تلقین:** فهماندن و یاد دادن کلامی به کسی، مطلبی طا به کسی گفتنو فهماندن به کسی را وادار به گفتن کلامی کردن.
- **تلمیح:** در شعر اشاره کردن به کدام قصه مشهور، حادثه یا مثل معروف.
- **تناسخ:** یکدیگر را مسخ کردن، باطل کردن، خارج شدن روح از بدن و داخل شدن آن به بدن دیگری.
- **توبه:** پشیمانی از گناهان.
- **توجه:** رو آوردن بسوی کسی یا چیزی، بسوی کسی فرستادن، روی کسی یا چیزی را به طرفی برگرداندن، مطلبی را خوب توضیح دادن و تنیک بیان کردن.
- **توحید:** یگانه گردانیدن، یکتا قرار دادن، خداوند متعال را یگانه دانستن، به یگانگی خداوند ایمان آوردن.
- **ثقلین:** انس و جن.

### ج - چ

- **جاه و جلال:** قدر و شرف، شأن و جلال، مقام و مرتبت.
- **جبروت:** قدرت، سلطه، عظمت، بزرگی و بزرگواری، عالم قدرت و عظمت الهی.
- **جذبه:** پیدا شدن محبت حق در قلب و ذوق شناخت او، ازین ذوق، قلب سالک احساس نهایت لذت را میکند، در اصطلاح عرفا و صوفیه کشش غیبی، حالتی که

- در شخص عارف و خدا پرست دست دهد.
- **جزیل:** بسیار و بزرگ، فراوان.
- **جلیس:** همصحبت، مجلسی.
- **جلیس بد:** همصحبت بی خاصیت، بی فیض و ناپاک.
- **جنون:** دیوانه‌گی.
- **جوینده اسرار حقیقت:** جوینده حقیقت.
- **جهان بینی:** بیننده جهان، وسعت نظر.
- **جهر:** آشکار کردن، بلند کردن آواز هنگام خواندن.
- **چلچراغ:** نوعی چراغ بلوری که چندین شاخه دارد و در هر شاخه آن جای یک شمع است و از سقف اتاق نصب می کنند.

### ح - خ

- **حال:** صفت و هیأت و کیفیت چیزی، چگونگی انسان و حیوان یا چیزی، وضع و و چکومگی زنده گی کسی، در اصطلاح اهل عرفان و تصوّف از حالت و کیفیتی که برای به سالک و عارف دست دهد، از قبیل شوق و طرب، یا حُزن و ترس که موجب صفای قلب و صفای وی گردد.
- **حال و قال:** «قال» سخن زدن، سخنی که با دلیل و منطق باشد، «حال» مطالب بی کلمه را درست، قابلیت مستقیم احساس کردن است، این قابلیت در نتیجه تجارب بسیار معنوی و سلوک صوفیانه حاصل میشود، یا که از طرف آفریدگار داده میشود.
- **حامی:** نگهبان، حمایت کننده.
- **حانث:** کسیکه قسم خود را شکستانده باشد.
- **حجاب:** پرده.
- **حد:** سرحد، جزاییکه از طرف خداوند متعال معین شده است. حد شرعی.
- **حدیث:** گفتار پیغمبر (ص).
- **حرقت:** سوزش، سوختن.
- **حَضْر:** اقامت.
- **حضور و غیبت:** در تصوّف دو نوع حضور است: دم یعنی حضور نفس و حضور

دل. در اولی سالک با هر نفس گرفتن با یاد حق بوده، از او درغفلت نمی ماند. دومی یعنی حضور دل، در نتیجه دوام تکرار حضور نفس حاصل میشود. البته درینجا به سالک، غیبت حاصل شده سبب فراموش کردن چیزهای دیگر غیر از حق میشود. درینجا جدا کردن از عقل و هوش و بی خودی سالک و زدودن فکر و استعداد مستقل سالک در نظر گرفته شده، (درینجا عبیدالله خان در نظر گرفته شده).

- **حق‌الیقین:** یقین داشتن به ماهیت چیزی که به ماهیت چیزیکه به جمیع حواس دریافته شده، هیچ شک و تردید در آن نباشد، و در اصطلاح عرفا و متصوّفه عبارت از شهود حق است در مقام عین. در نزد عارفان یقین سه درجه دارد، عین‌الیقین، حق‌الیقین و علم‌الیقین.

- **حکمت:** علم، دانش، بردباری، فلسفه، کلام موافق حق، در اصطلاح علمای اسلام از علم به حقایق اشیا، آن به دو قسم است: ۱. حکمت علمی. ۲. حکمت اشراق.

- **حلول:** داخل شدن، داخل شدن روح از یک بدن به بدن دیگر.

- **خرق عادت:** حوادث فوق‌العاده.

- **خرقه:** تکه ای از پارچه پاره لباس، جامه ای از تکه های گوناگون دوخته شده باشد، جبه مخصوص صوفیان.

- **خطور:** به یاد آمدن، گرفتن به ذهن، بیاد آمدن چیزی بعد از فراموشی.

- **خلقت:** آفرینش، آفریده شده.

- **خلوت:** انزوا عزلت، تنهایی، چای تنهایی، جای خالی از غیر.

- **خلوت نشین:** کسی که در جای خلوت نشیند و در گوشه نشینی بسر برد.

- **خوارج:** نام فرقه‌ای از مسلمانان، گروهی از یاران و سپاهیان حضرت علی (ک) که در

جنگ صفین میان سپاهیان حضرت علی و معاویه پس از فریب خوردن ابو موسی اشعری «حکم مردم کوفه» از عمرو بن عاص «حکم شامیان» از بیعت حضرت علی خارج شدند و نسبت به آن حضرت غاز مخالفت کردند.

## د - د

- **دکتورین:** نظریه.

- **دلِق:** خرقه، پوستین، جامه درویشی، لباس ژنده و برقع که درویشان پوشند.

- دَهر: روزگار بی پایان که اوّل و آخر ندارد، زمان دراز، عصر و زمان، زمانه.
- دیالکتیک: مکالمه، مباحثه، گفت و شنید، اثر ادبی که بصورت مکالمه بین دو یا چند تن اجرا شود.
- دَیر: صومعه، جایکه راهبان در آن اقامت کنند، و به عبادت و گوشه گیری پردازند.
- ذَکر: فراموش کردن دیگران، فقط توجه به حق کردن، رسیدن به یک مقصد، علامت، نشانه.
- ذوق: نخستین درجه دیدار حق تعالی در تصوّف.

### ر - ز - ژ

- راسیونال: عقلی.
- راغب: کسانی که با خواهشات نفس سر و کار دارند.
- رأی: اندیشه، فکر، عقل، عقیده، تدبیر، عزم.
- رایحه: نسیم یا بویی که به مشام برسد، بوی، خواه بوی بد باشد یا بوی خوش.
- ربا: سودخوری، سود.
- ربالنوع: فرشته ای که حق تعالی برای پرورش و حفاظت هر نوع نباتات، حیوانات و جمادات مقرر فرموده برا هر نوع، فرشته ای علیحده است.
- روایت: قول کسی، سخن یا چیزی گفتن، نقل کردن.
- رویت: دیده شدن، نمایان شدن، رویت هلال.
- رسول: فرستاده شده، کسی که مامور رسانیدن پیام از جانب کسی برای دیگران باشد، پیامبر، قاصد، پیک، فرستاده شده از جانب خداوند متعال، پیغمبر.
- رشحات: رشحه یا تروش کرده و چکیده، یا رشحات قلم، کنایه از نوشته های شخص که بوسیله قلم ایجاد گردد.
- روح الامین: مرکب از روح «جبرئیل ع» و امین «صفت او»، حضرت جبرئیل (ع).
- روم: نام قدیمی کشور تورکیه.
- روزی: درینجا به معنی نصیب و میسر شدن.
- راهب: روحانی نصرانی.
- زبان حال: زبان حال، (بدون صدا).
- زلال: آب صاف و گوارا، آب شیرین و خوشگوار.

- زُندیقی: بی دینی پنهانی.
- زُمره: جماعه، طایفه.
- زُهد: تقوا و پرهیزگاری، دوری کردن از کارهای منع شده.
- زائر: گون، گونه، نوع، سبک، شکل.
- ژرف: عمیق.

### س - ش

- سالک: کسی که از عقب پیرکدام طریقت به راه هدایت داخل شده است، مرید رهرو به خاطر رسیدن به آفریدگار.
- سترگ: بزرگ، کلان.
- سجّاده: جای نماز، پارچه یا فرشی که بروی آن نماز بخوانند.
- سرآشیب: نشیب کاه، پستی، مقابل سر بالا.
- سرکشی: عدم اطاعت.
- سُکر: مستی، مست شدن.
- سماع: حرکت رقص مانند صوفی ها مطابق ریتم موسیقی پا زده و با قواعد و آداب خاص عملی میشود، سماع یکی از خصوصیت های طریقه مولویه است.
- سنّت: حدیث و اعمال پیغمبر (ص).
- شائبه: عیب، آلوده گی، شک و گمان، آمیخته گی.
- شاهد و مشهود: شاهد بیننده یعنی بنده مشهود که آنچه معلوم میشود، یعنی خداوند متعال.
- شطحیات: سخنان خلاف شرع بزبان آوردن، کلماتی که ظاهراً با شرع در ضدیت بوده توسط عارف کامل در وقت وجد و حال گفته میشود.
- شور: مشورت، کنگاش، رأی زدن.
- شیخ: مرد پیر، مرد بزرگ و دانشمند، مرشد، رئیس طایفه.
- شیخ الاسلام: لقبی که در گذشته ها از طرف دولت به عالم دینی داده میشود، عالم روحانی که برای رسیده گی به امور دینی مسلمانان تعیین میشود.
- شیخ الشیوخ: رهبر شیخ ها.

## ص - ض

- صاحبقران: قران السّعدین، یعنی در یک برج دو ستاره ستاره بخت مانند مشتری و زهره زمان نزدیک شدن شان کسیکه تولد شود، او انسان قهرمان و غیر عادی میشده. لقب امیر تیمور.
- صبر: نه نالیدن از حالت دشوار وارد شده، متحمل بودن، صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.
- صبغه: نقش، رنگ، درینجا به معنی دین.
- صلیب: به دار کشیده شده، شدید، سخت و محکم، یکی از صورت های فلکی که آنرا دلغین هم گویند، چوبی است که ترسایان در زنار بندند و به فارسی چلیپا گویند که معرب چلیب است.
- صومعه: عبادت خانه عابدان و زاهدان عیسویت.

## ط - ظ

- طاهر: پاک.
- طره: کجک، کاکل.
- طریقت: طریقه، روش، مسلک، مذهب، سیرت.
- ظن: گمان، تخمین.

## ع - غ

- عار: عیب و ننگ، فضیحت و هر چه در آن عیب باشد، خوار و ذلت.
- عارف: دانا، شناسنده، آنکه خدا او را به مراتب شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد.
- عبرت: پند، پندی که از نظر کردن در احوال دیگران حاصل شود.
- عجم: غیر عرب.
- عرش: تخت، سریر، خیمه، سایه بان، قصر، کاخ.
- عرصات: کنایه از روز قیامت.
- عرفان: شناختن و دانستن بعد از نادانی، شناختن معرفت.
- عروج: بالا شدن به مقام بلند.

- عروض: میزان شعر، جزء اخیر از مصرع اول بیت، نام علمی که بوسیله آن اوزان شعر و تغییرات آن پی می برند.
- عزّلت: گوشه نشینی، جدا از دیگران زیستن.
- عطالت: تنبلی، سستی.
- عقار: ملکیت غیر منقول، غیر قابل انتقال.
- علم: دانستن، یقین کردن، معرفت، دانش.
- علمای قشری: علمای ظاهری.
- علم الیقین: دانستن چیزی بکمال یقین که هیچ شک و شبهه در آن نباشد.
- علمای قشری: علمای ظاهری.
- علم ظاهر: علمی که در ضمیر آن حکمت نباشد.
- علم غیب: علم بر امور پنهانی، غیب دانی.
- علم کلام: علم قول، سخن.
- عملاً: در عمل، در زنده‌گی.
- علوم لاهوت: علمی است که در باره عقاید متعلق به خدایی و خدا شناسی بحث میکند.
- عمان: بحر.
- عین الیقین: یقین به کیفیت و ماهیت چیزی با دیدن آن به چشم، یقین داشتن به ماهیت امری یا چیزیکه به چشم دیده شده، و در اصطلاح اهل تصوّف مرحله دوم یقین است که سالک به سبب صفای باطن کشف سیاری از اسرار جهان شامل میشود.
- غایه: مفکوره، عقیده، آیدیولوژی.
- غربال: غربال (غربیل).
- غواص: شناور، آب باز.
- گیری: بیگانگی.

## ف - ق

- فتوّت: جوانمردی، جوانی، سخا، کرم.
- فتوی: حکم و رأی فقیه و حاکم شرع.
- فتاوا: جمع فتوا.

- فروع الفقه: شاخه های فقه.
- فضیحت: رسوایی.
- فوندامینتالیزم: بنیادگرایی.
- فقه: حقوق اسلام، مجموعه مسایل قانونی و نا قانونی که بر اساس پرنسپ های شریعت دقیق شده است.
- فقیه: دانشمد علم فقه.
- فطرت: طبیعت، قابلیت ذاتی.
- قباب: جمع قبه.
- قبیح: بد، زشت.
- قذف: زدن، به کسی تهمت کردن، در علم فقه زن را متهم به زنا کردن.
- قُرب: نزدیک شدن، نزدیکی، خلاف بعید.
- قطب: ملاک و مدار چیزی شیخ و مهتر قوم، کسیکه مدار کارها بوجود او باشد، در اصطلاح فزیک دو انتهای بطری الکتریکی، در اصطلاح جغرافیا هریک از طرفین محور کره زمین که آنها را قطب شمال و قطب جنوب میگویند.
- قریحه: اول هر چیز، طبع، ذوق، ادراک، استعداد و قدرت طبیعی برای شاعری و نویسنده گی.
- قرینه: دلیلی برای پی بردن به کدام مطلب، و یا دانستن یک مسئله مجهول و پیچیده.
- قناعت: راضی شدن به چیز کم، صرف نظر کردن از چیزهای زیاد، ضد حرص.
- قیاس: عبارت از تشبیه امری یا چیزی به امر یا چیز دیگر به سبب اشتراک آن دو در حکمی که برای اولی وارد است برای دومی نیز ثابت شود.

### ک - گ

- کائنات: موجودات، هر حادثه ای که در فضا رخ بدهد.
- کبریا: بزرگی، عظمت.
- کسبی: آنچه از طریق خواندن بدست می آید.
- کشف و شهود: روشنی قلب و روح.
- کنگره: انجمنی از نماینده گان چند دولت که برای حل مسایل امور سیاسی و اجتماعی تشکیل شود، مجمع دانشمندان و متخصصین برای بحث و مذاکره در مسایل علمی و

- فنی (مجلس نماینده‌گان ایالات متحده امریکا).
- کنیسه: کلیسا، معبد نصاری، معبد یهود، عبادتگاه ترسایان، کنشت.
- کنیه: اسمی است غیر از اسم اصلی شخص که در اوّل آن لفظ اب یا ابن یا بنت می آید و برای تعظیم و تکریم است.
- کوثر: هر چیز فراوان، بخشنده، نهری در بهشت.
- کوبه لشکر: قطعه پیشرو لشکر.
- کیقباد: نام اوّلین پادشاه از سلسله کیان.
- کیش: دین، آیین، مذهب.
- گردون گردان: آسمان در حالت گردش.

### ل - م

- لاهوت: خداوندی که در اصل لاء به معنی الاله بوده و ها و واو برای مبالغه افزوده شده. مانند جبروت، ملکوت.
- لا مذهب: بی دین، بی مذهب.
- لا مکان: بدون جای، بیجای.
- لطایف: چیزهای روحی که دارای خصوصیت مادی نیست.
- ماسوا: بغیر آن، خارج از آن، جز آن.
- مأمّن: وطن.
- ماوراءالطبیعه: میتافزیک، آنچه در پشت سر و گست طبیعت قرار دارد.
- ماهیت: حقیقت و طبیعت، نهاد و سرشت چیزی.
- مُباح: چیزهای جایز و حلال.
- مبدأ: آغاز، شروع.
- مُتعه: نکاح مؤقت.
- متلاطم: امواج دریا در حال خروشیدن و بهم خوردن.
- متمادی: هر چیز دراز و طولانی، کشیده.
- مجتهد: عالم فقه که صلاحیت اجتهاد کردن را داشته باشد.
- مجدد: بزرگی، بزرگواری، جوانمردی.
- مجذوب: جذب شده، کشیده شده، شیفته و فریفته.

- مجوس: آتش پرست.
- مُحب: عاشق، دوست دارنده.
- محبوب حقیقی: آفریدگار.
- محدث: متکلم، راوی احادیث، حدیث شناس.
- محزون: غمگین، اندوهگین، اندوه‌ناک.
- محشر: جای گرد آمدن مردم، روز رستاخیز.
- محفوظ: خورسند، خوشحال.
- محقق: جوینده حقیقت.
- مراقبه: ترسیدن و گردن فرو انداختن، به اصطلاح عرفا حضور دل است با خداوند متعال و غیبت از ماسوا.
- مرعی: مراعات شده، آنچه در نظر گرفته شود، مراعات شونده.
- مدارا: با کسی با نرمی و ملاطفت کردن، با نرمی رفتار کردن.
- مذهب: در اصطلاح علم کلام طریقه خاص در فهم مسایل اعتقادی و در اصطلاح فقهی روش خاص در استنباط احکام کلی مرعی از ظاهر کتاب سنت.
- مراهبه: سود بردن از یکدیگر، نوعی از تجارت.
- مراقبه: نگاه کردن، غرق شدن در بحر بیکران وجود خداوند متعال، نگاه به علم الهی، ظاهر و باطن را غیر از حق به دیگر چیز متوجه نکردن، فقط متوجه به او بودن.
- مرکوب: سواری کرده شده، هرچه انسان بر وی سوار شود.
- مستحیل: حل شدن.
- مستنسخ: نسخه بردارنده، رونیس کننده، نقل کننده.
- مسجع: سخن با قافیه، کلام مقفی.
- مسیتیکوس: سَری، غیبی.
- مشایخ: شیوخ، فقیهان با صلاحیت.
- مصاحبت: همصحبت بودن.
- مطلقیت: آزاد و رها، بی قید، خودکامه‌گی، خودسری.
- مظهر: محل ظهور، ظاهر شدن، دیده شدن، جای جلوه کردن.
- معارضه: ضدیت با یکدیگر، ضدیت نشان دادن.
- معبد: عبادتگاه.

- معرفت: شناختن چیزی، شناسایی، علم و دانش.
- معرفه: اسمی است که در نزد شنونده معلم و آشکار باشد.
- معجزه: امر خارق العاده که دیگران از آوردن مثل آن عاجز باشند.
- معماً: مسایل بغرنج و پیچیده، موضوع مرکب.
- مقلّد: تقلید کننده.
- مکلفیت: کسیکه مأمور به انجام کاری شده، کسیکه شرعاً باید امری را بجا آورد.
- مناقب: آنچه موجب ستایش و مباحات باشد.
- مندرس: کهنه، فرسوده، ژنده.
- مندوب: کار نیک، کار خیر.
- منزّه: پاک.
- منسوخ: از بین رفته، رد شده.
- منقبت: هنر ستوده‌گی، هنر و ستوده‌گی کارهای نیک.
- مواسا: یاری دادن، کمک کردن با دادن مال.
- مؤجز: مختصر، کوتاه، کلام کوتاه و مختصر.
- موجّه: پسندیده، مقبول، صاحب جاه و مقام.
- مولی: مالک، سرور، دوست، دوستدار، بنده آزاد شده.
- موهبت: امتیازی که از طرف خداوند متعال اعطا میشود.
- میتافزیک: ماورای طبیعت.
- میترا: نام فرشته‌ای مؤکل به مهر و محبت، فرشته نگهبان راستی، عهد و پیمان، مظهر روشنایی و فروغ خورشید.

## ن - ۹

- ناسوت: طبیعت و سرشت انسان، عالم اجسام، عالم طبیعی و مادی.
- ناسور: زخمی که آب کشیده و چرک و ورمی را میگویند که در اطراف مقعد یا گوشه چشم و بن دندان پیدا شود.
- ندامت: پشیمانی.
- نسیان: فراموشی، فراموش کردن.
- نص: کلام معتبر، کلام صریح و آشکار که جزئیات معنی از آن استنباط نشود، متن

- قرآنکریم یا حدیث.
- نصرانی: مسیحی، عیسوی.
- نصاب الصّبیان: معنی کلمات را از یک زبان به زبان دیگر به قالب شعر آوردن.
- نصوص: جمع نص.
- نفس اماره: نفس شیطانی که انسان را به هوا و هوس و کارهای نا شایسته وا میدارد.
- نفس لوّامه: نفس ملامت کننده که انسان را از ارتکاب کارهای نا پسند ملامت میکند و از کردار زشت باز میدارد.
- نفس مطمّنه: قوه روحانی که خاص پیغمبران و پیشوایان دین و پرهیزگاران است.
- نعلین: پاپوش (نعلین تحت العینین).
- نکره: اسمی را گویند که نزد مخاطب معلوم و معین نیست.
- وارسته: آزاد، رها، رهایی یافته، آسوده و بی قید، رهایی، آزادی.
- واصل: وصل شونده.
- وجاهت: صاحب جاه، مقام شدن، عزت و حرمت، خورویی.
- وجد: شیفته گی شدن، ذوق، شوق، عشق و محبت.
- وحی جلی: کلماتی که از طریق فرشته به پیغمبر (ص) آمده باشد.
- وحی خفی: آنچه از طریق الهام به پیغمبر (ص) آمده باشد.
- وحدة الوجود: به اصطلاح تصوفی به معنی موج، حباب، گرداب، ژاله و قطره همه را آب فرض نموده و تمام موجودات را یکجا با وجود آفریدگار دانسته و سایر موجودات را فقط تصور و خیال می شمارد. «وحدة الوجود» معنی «موجودات» را میدهد، «وحدة الوجود» به حیث کلمة ترکیبی معنی وحدت وجود تلقی شده میتواند.
- وسوسه: وسواس پیدا کردن، بد اندیشیدن، پیدا شدن اندیشه بد در دل انسان.
- ورطه: جر، جای هلاکت.
- وعید: وعده شرّ و بدی دادن با بیم دادن، وعده بد.
- وفاق: با یکدیگر همکاری کردن، سازگاری، ضد نفاق.
- وفق: سازگار شدن، مناسب و سازگاری، مطابقت میان دو خبر.
- وقف: توخته ماق، کسیکه قسمتی از ملکیت خود را به خاطر کارهای عام المنفعه بدهد. ملکیت وقف قابل خرید و فروش نبوده، مفادی که ازین ملکیت بدست می آید به جا

های معین به مصرف میرسد.

- **ولی:** دوستدار، مددگار، یاری دهنده کسی که عهده دار امور کس دیگر باشد و نیز

بنده مقرب درگاه باری تعالی.

- **وهبی:** علمی که بدون خواندن بدست می آید.

- **وهله:** دفعه، مرتبه.

## ه - ی

- **هاله:** خرمن ماه، دایره روشن که گاهی گرداگرد ماه ظاهر میشود.

- **هامان:** دشت، زمسین هموار، هامون.

- **هجا:** ۱. تقطیع لفظ و بیان کردن حروف آن با حرکات. ۲. بسیار هجو کننده،

کسیگه بسیار بدگویی دیگران بکند.

- **هیولا:** ماده، ماده اولی، اصل هر چیز، صورت و هیکل.

- **یم:** دریا.

## فهرست منابع و مآخذ

۱. «المُنجد فی اللغة و الاعلام»، بیروت، سال ۱۹۸۶.
۲. «دایرة المعارف اسلام»، به زبان تورکی، استانبول، سال ۱۹۵۰.
۳. «فرهنگ جدید عربی - فارسی»، («مُنجدالطلاب» (ترجمه فارسی)، تهران، سال ۱۳۶۰ هجری.
۴. ابن خلدون، المقدمه، دارالفکر العربی، بیروت، سال ۱۹۹۷.
۵. ابو حامدغزالی، احیاءالعلوم، قاهره، الاهرام، سال ۱۸۷.
۶. ابوالمحسن محمد باقر بن علی، مقامات حضرت خواجه نقشبند، تاشکند، تاش باسمه خانه سی، بیرونی کتابخانه سی.
۷. اثر «رسالةالطرق» نجم الدین کبرا که به نام «آداب الذاکرین» توسط عبدالغفور لاری به زبان فارسی ترجمه و شرح شده، در کتابخانه نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی تحت شماره پ. ۵۰۳ نگهداری می شود.
۸. احسان طبری، تدقیقات در مورد دیدگاه ها و حرکت های اجتماعی در ایران، کابل، ۱۳۶۱، ییل.
۹. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۴، تهران.
۱۰. امام ربانی، «مکتوبات امام ربانی»، تاشکینت، پورسوف باسمه خانه سی.
۱۱. امام محمد ابو زهره، «تاریخ المذاهب الاسلامیه»، قاهره دارالفکرالعربی.
۱۲. امین علاءالدین نقشبندی، ما هو تصوّف و ما هی طریقه النقشبندیه، نشر عراق...
۱۳. ت. تولینوا، ذ. غفوروف، فلسفه، «دانشگاه دولتی تاشکینت»، سال ۱۹۹۲.
۱۴. جلال الدین رومی بلخی، غزلیات شمس تبریزی، تهران، سال ۱۳۶۸.
۱۵. جلال الدین رومی، مثنوی معنوی، تهران، سال ۱۳۱۵.
۱۶. جلد ۲، قسم ۱، تهران، سال ۱۳۴۰ هجری.
۱۷. جواد نور بخش، صوفی لر بهشتی، لندن، ۱۳۶۲، ییل.
۱۸. حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون»، بزبان عربی، استانبول، سال ۱۸۹۳.
۱۹. حاجی خلیفه/کاتب چلبی/ کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، استانبول، سال ۱۹۸۳-۹۴.
۲۰. حافظ شیرازی، دیوان، چاپخانه آبان، سال ۱۳۸۱.

۲۱. دایرةالمعارف اسلام، بزبان تُرکی، جلد ۹، استانبول، سال ۱۹۵۰.
۲۲. دکتور احمد داری، عرفان و ادب در..... عصر... صفوی، سال ۱۳۷۲.
۲۳. دکتور بدیع، ن. شهبسوار اوغلو، فارابی فیلسوف مسلمان تُرکی نسب، «جهان نو» مجله سی، ۵ سان، تهران ۱۳۳۱ بیل.
۲۴. دکتور سلجوق ار آیدین، تصوّف و طریقت ها، چاپ هفتم، استانبول، سال ۲۰۰۴.
۲۵. دکتور سید جعفر سجادی، «فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی»، تهران، سال ۱۳۷۸.
۲۶. دکتور سید جعفر سجادی، «فرهنگ علوم فلسفی و کلامی»، تهران، سال ۱۳۷۵.
۲۷. دکتور عزیزاحمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و م. جعفر. یا حقی، تهران، سال ۱۳۶۷.
۲۸. دکتور عمر فرخ، تاریخ الفکر العربی الی ابن خلدون، بیروت، سال ۱۹۷۲.
۲۹. دکتور قاسم غنی، حافظ نینگ حیاتی و اثر لری اطرافیده تیکشیریش لر، جلد ۲، تهران، ۱۳۴۰ بیل.
۳۰. دکتور محمد مُعین، فرهنگ فارسی، تهران، سال ۱۳۶۰.
۳۱. ذبیح الله صفا، «تاریخ ادبیات در ایران»، جلد ۳، قسم ۱، تهران سال ۱۳۶۹ هجری.
۳۲. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، سال ۱۳۶۹.
۳۳. رضا توفیق، قاموس فلسفه، مطبعة عامره، استانبول، سال ۱۳۳۰.
۳۴. سعدی شیرازی، دیوان غزلیات، جلد ۱، به کوشش خلیل خطیب، تهران، سال ۱۳۷۴.
۳۵. سعدی شیرازی، گلستان، دهلی، هندوستان.
۳۶. شمس الدین سامی، «قاموس الاعلام»، استانبول، سال ۱۳۰۶ هجری.
۳۷. شم الدین سامی، «قاموس تورکی»، استانبول، سال ۱۳۱۷ هجری.
۳۸. شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، استانبول، سال ۱۳۰۶ ش.
۳۹. شمس الدین سامی، قاموس تورکی، استانبول، سال ۱۳۱۷.
۴۰. صوفی سی، لندن، ۱۲ سان، ۱۳۷۰ بیل.
۴۱. عبدالرحمن جامی، اشعة اللمعات، فخرالدین عراقی نینگ «اللمعات» کتابی گه یازیلگن شرح، انترنیت.
۴۲. عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، تهران، سال ۱۳۳۶.

۴۳. عبدالرزاق کاشانی، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تصوف سوزلوگو نامی بیلن دکتور ایرکم ویمیرلی ترجمه سی، استانبول، سال ۲۰۰۴.
۴۴. عبدالکریم جبلی، «الانسان الكامل»...
۴۵. عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، کابل، سال ۱۳۴۱.
۴۶. عبیدالله احرار، فقرات احراریه، اوشه کتابخانه، قولیازمه نسخه...
۴۷. عثمان تورر، تاریخ تصوف، ترجمه نادره خان حسن، تاشکینت، سال ۱۹۹۹.
۴۸. علی اکبر دهخدا، لغتنامه، جزء ۱۳۵، تهران، سال ۱۳۶۴.
۴۹. علیشیر نوایی، خزائن المعانی، تاشکینت، سال ۱۹۸۷.
۵۰. علیشیر نوایی، خمسه، تاشکینت، مطبعة پورسیف، سال ۱۸۹۳.
۵۱. علیشیر نوایی، لسان الطیر، تاشکند، سال ۱۹۹۱.
۵۲. فریدالدین عطار، تذکرة الولیا، تهران، سال ۱۳۴۶.
۵۳. فواد کوپرولوزاده، متصوفین نخستین در ادبیات ترک، استانبول...
۵۴. قرآن کریم، مدینه منوره، سال ۱۴۱۲ هجری قمری.
۵۵. کشف اصطلاحات الفنون، مطبعة اقدام، استانبول، نشرات احمد جودت، سال ۱۹۹۱.
۵۶. کلا بازدی، التعرف لمذهب التصوف، دایرة المعارف بزرگ اسلام.
۵۷. کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران سال ۱۳۷۰.
۵۸. کلیات دیوان شهریار، تهران، سال ۱۳۶۹.
۵۹. لغات توضیحی زبان اوزبکی، جلد ۱-۲، تاشکند، سال ۱۹۸۱.
۶۰. محمد بن عبدالله الخطیب، مشکوة المصابیح/ مجموعة احادیث/ دهلی، سال ۱۹۶۳.
۶۱. محمد غزالی، احیاء علوم الدین، قاهره، سال ۱۹۸۴.
۶۲. محمد معین، «فرهنگ فارسی»، تهران، سال ۱۹۶۳.
۶۳. محی الدین ابن العربی، الفتوحات المکیه، مصر، سال ۱۹۱۰.
۶۴. مخدوم اعظم، رساله بابریه، اوشه کتابخانه، قولیازمه، ۵۰۱ نمبر لی.
۶۵. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی، استانبول، سال ۱۹۸۲..
۶۶. میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، سال ۱۹۶۷.

۶۷. نجم‌الدین کبرا، «رسالهٔ نجم‌الدین کبرا» عرب تیلی ده، اوشه کتابخانه ده‌گی ۲۹۵  
نمبر لی قولیازمه.
۶۸. نجم‌الدین کبرا، «رسالهٔ نجم‌الدین کبرا»، همان کتابخانه ۲۹۵ نمبر خطی.
۶۹. نجم‌الدین کبرا، رسالهٔ آداب‌الذاکرین، (شرح عبدالغفور لاری بر رسالهٔ «رسالهٔ  
الطرق» ) شیخ نجم‌الدین کبرا، تحت نمبر نسخ خطی ۵۰۳، فوند انستیتوت شرق  
شنناسی ابوریحان بیرونی.
۷۰. و. بارتولد، تاریخ تورک‌های آسیای میانه، ترجمهٔ غفار حسینی، تهران، سال ۱۳۷۶.



## ابراز امتنان

مصارف چاپ کتاب (تصوّف و انسان) از طرف اتحادیه مردم ولایت سرپل مقیم شهر جدّه عربستان سعودی پرداخته شد، مؤلف و مترجم کتاب ازین اقدام هموطنان فرهنگ دوست ما صمیمانه ابراز امتنان مینمایند. لازم به تذکر است که درین عرصه کار و فعالیت محترمان الحاج فیض الله کوره کی، الحاج عبدالبصیر کاکر، الحاج حیات الله صیادی اولوسوال، الحاج عبیدالله، الحاج خان الدین، الحاج محمد اسحق و دیگران قابل تحسین است.

الحاج عبدالغفور دستیار



بنای عظیم آرامگاه «پیر تورکستان» خواجه احمد یسوی اساسگذار  
تصوف در تورکستان و خراسان که توسط امیر تیمور صاحبقران  
اعمار گردیده است. عکس از پیش روی بنا.